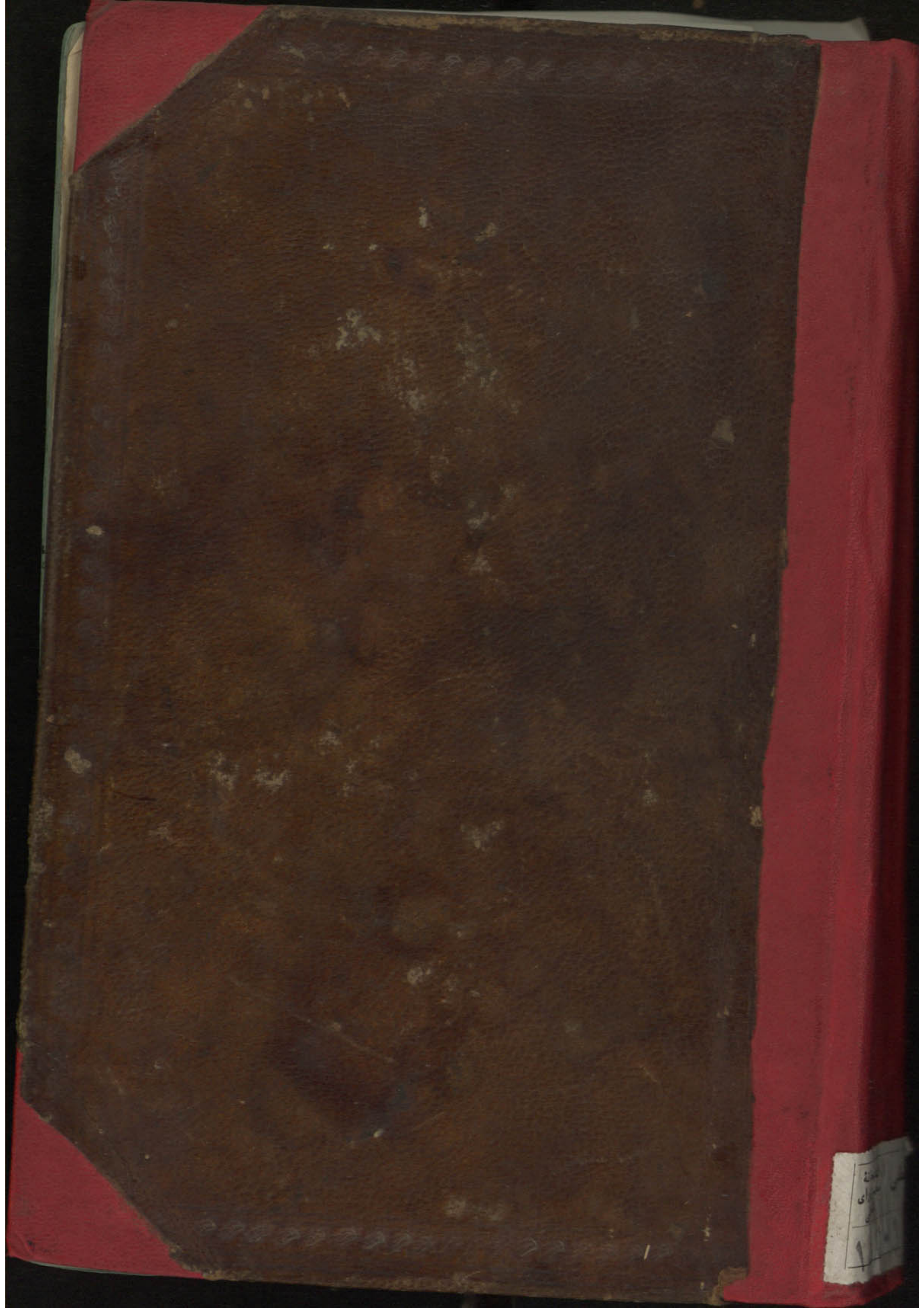
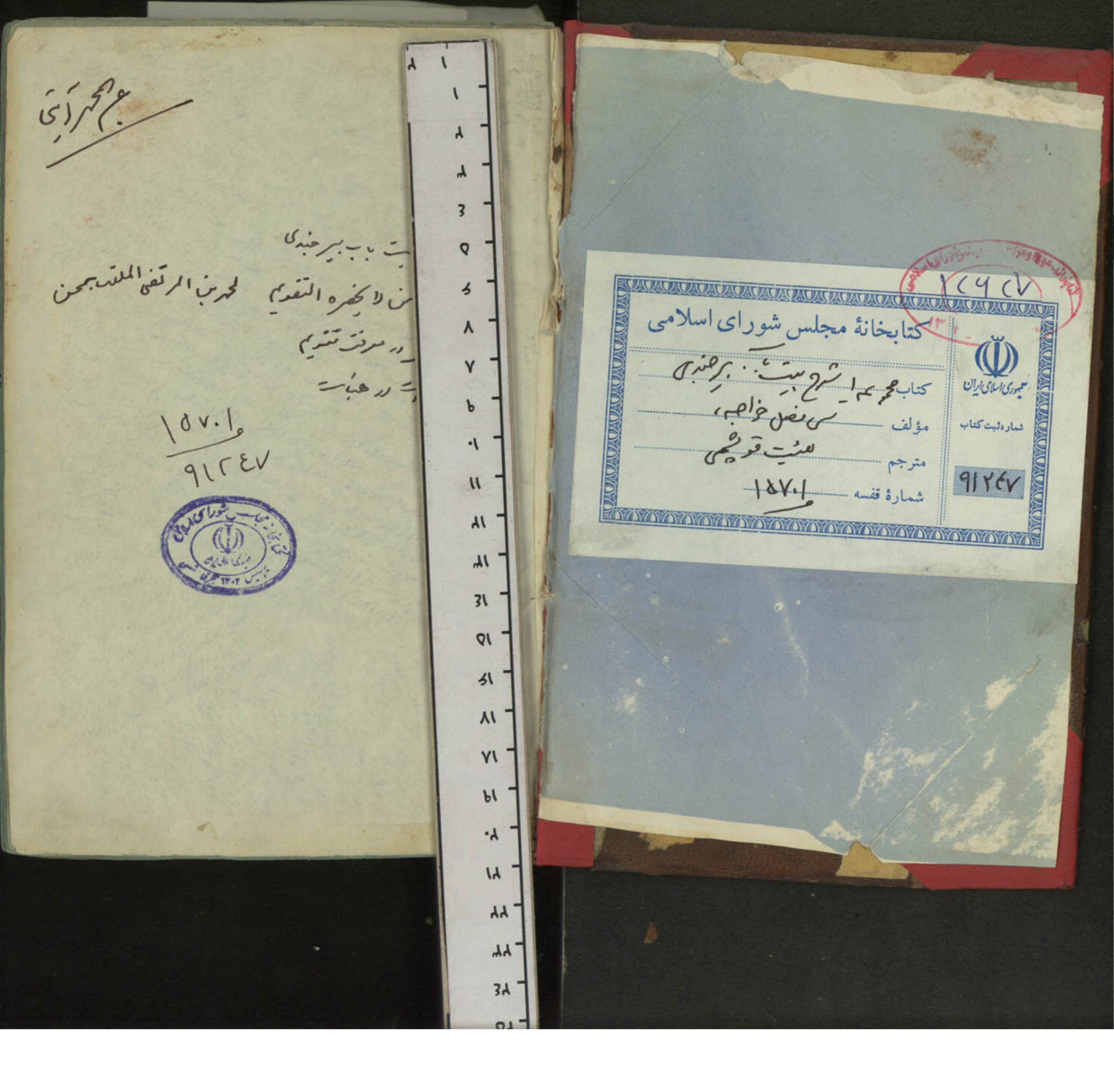



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۹۱۲۴۷

عن محمد آ...

۱ـ شرح بیست باب بیرجندی

۲ـ کتاب من لا یحضره التقویم لمحمد بن المرتضی الملقب بمحسن

۳ـ مختصری در معرفت تقویم

۴ـ کتابی است در هیئت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و ثنای بی ریب و ریا قدیر را سزاست که کلک صنعت او اوراق افلاک را بمقتضای
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب بارقام ثوابت و دراری سیاره مرقوم
و مصور ساخت و شکر و سپاس بی حد و قیاس حکیمی را رواست که دست قدرت
او صفحه عالم خاک را بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون بجداول انهار
و علایم اشجار رجیع و مزین گرداند مبدعی که بسبب ظهور صنایع و بدایع
و وضوح دقایق حقایق از مواد عناصر مختلف نوع انسان را در احسن
تقویم ترکیب نمود و بدرجه علیای و لقد کرمنا بنی آدم رسانید و بجهت حصول
مقاصد امم و مصالح بنی آدم بحکم فرموده و الشمس تجری لمستقر لها ذالک تقدیر
العزیز العلیم گوی زرین آفتاب را در درجات سماء روبیت رخصت صعود
و هبوط فرموده و بجهت مواسم عبادات و مراسم طاعات کقوله تعالی و القمر
قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم مسرع سپهر اولین را در قطع
منازل و طی مراحل از دیاد و انتقاص نور تقدیر نمود الا له الخلق
و الامر تبارک الله احسن الخالقین ٭ فلک رقعه کلک تقدیر اوست ٭
زمین بقعه ملک تسخیر اوست ٭ باسته او لها برکشاده است لب

لعیبند

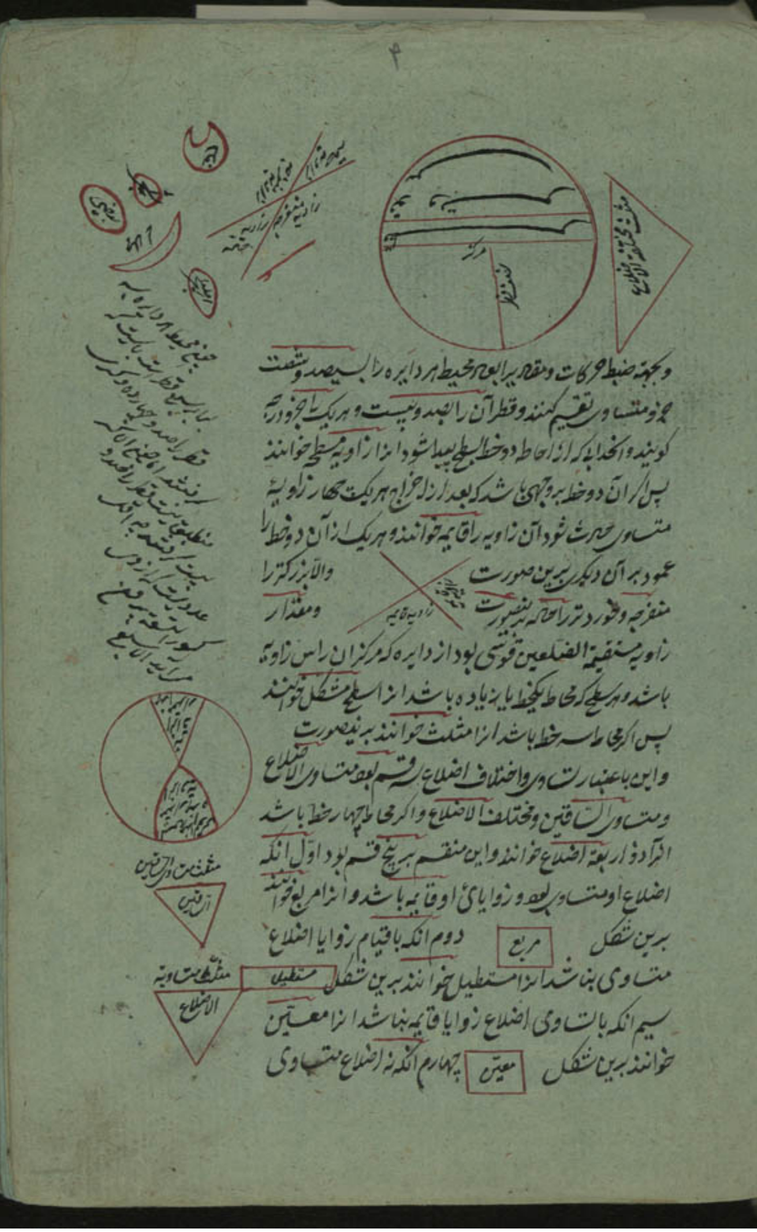
سفیدی روز و سیاهی شب ٭ بحجت نعت و صفا لائه و قدرت ما و شکر نعمائه
و صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بعدد ادوار فلک دوار و بعدد
کواکب ثوابت و سیاره بر روح منور و قالب معطر سلطان سریر
رسالت و صاحبقران جهان جلالت قطب معدل مسیر دایره شریعت
و فنون نقطه محاذاه خط استوای علم حقیقت و طریقت ٭ فلک مستقیم
کرم و جود مهر سپهر ظهور نور وجود افتاب روشن تابه و الضحی انجم
انجمن افروز و النجم اذا هوی ما فوق سبحان الذی اسری محرم حرم و کان
قاب قوسین او ادنی ٭ شعر ٭ آن خواجه که شد فلک غلامش ٭ آرایش عرش
گشته نامش ٭ آن محرم سر ذو الجلالی ٭ خورشید سپهر لایزالی ٭ مهری که
بلعود سایه او راه ٭ عرش کمینه پایه او را ٭ بر فرق نهم فلک
قدم زده ٭ بر ذروه لامکان علم زده ٭ و الشمس حکایتی ز رویش ٭
و اللیل کنایتی ز مویش ٭ مقصود زمین و آسمان اوست ٭ پیغمبر
آخر الزمان اوست ٭ دین گشته ز دولتش مخلد ٭ ختم همه
انبیا محمد ٭ صلی الله علیه و آله الاتقیاء سیما کاشف مضمون لو کشف
الغطاء و صاحب مدلول انا مدینة العلم و علی بابها و المنصوص
بنص انما و المخصوص بحدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی اعنی
علی المرتضی و اولاده الاخیار و عترة الابرار الذی اذهب الله عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا **اما بعد** بر ارباب فهم و فطرت
و اصحاب ذکا و فطنت محجوب و مستور نماند که علم هیأت که آینه
مشتملست بر معرفة اوضاع اجرام علوی و محتویست حقیقت
احوال اجسام سفلی از جمله اشرف علوم حقیقیه و اکمل صنایع حکمیه است
و عالم این علم شریف و ناظر این فن لطیف در زمره الذین یتفکرون

الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم یتفکرون فی خلق السموات والارض داخل ولاحق
ولهذا اکثر علمای نامدار واغلب فصحای عالیمقدار این صنعت رفیع المنزله را
برقات معارج سموات علا و منهاج مدارک اودع الله فیهما التعریف والتوصیف
فرموده اند و درین باب تصنیفات و تالیفات پرداخته بنا بر متابعت
آن جماعت بزرگوار بنده خاکسار و ذره بیمقدار المحتاج الی رحمة الله
الابدی مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب
رسایل اکابر و افاضل این فن محظوظ و بهره مند می بود تا در خلال احوال
بمطالعه رساله بیست باب نام در معرفة التقویم که از مرقوم قلم افضل
المتاخرین واکمل المتبحرین قدوة افاضل العلماء وصفوة اماثل الاذکیاء مولانا
نظام الدین عبد العلی البرجندی گردیده بود مشرف گشت و چون از
غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فواید و درر فواید آن در
کسوت رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوه ظهور نمینمود بخاطر فاتر خطور
میکرد که بجهت تفصیل مجملات و تبیین مفصلات ابواب آن شرحی
بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که منتهی و مبتدی از فواید مضامین
آن مستفید و مستفیض گردند تا آنکه درین اوان با وجود تراکم علایق
و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تایید الهی بعزم این
عزیمت مقرون شده مقاصد این کتاب بر وجه مسطور و طریق مزبور
سر انجام یافت و در اکثر الفاظ مصطلحه آنچه محتاج بشرح بود پیش
از شروع در مقصود مرتکب تعریف آن شد و از مباحث هیأت
و سایر فنون هر آنچه به مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم داشت
و آنچه موقوف براهین هندسه و اکرات بود حواله بکتب اصول کرد
از تطویل و اطناب اجتناب نمود موشح بالقاب همایون و دعای دولت

روزافزون

روزافزون حجاب بارگاه عرش اشتباه مهر سپهر خلافت و شهریاری
ماه برج سلطنت و کامکاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب حجة الله
فی العالم حامی بلاد اهل الاسلام والایمان ماحی آثار الظلم والطغیان
واضع میزان العدل والانصاف قامع بنیان المیل والاعتساف
مالک ملوک المشارق والمغارب هادم اساس الخوارج والنواصب
ناصر الشریعة القویمة المصطفویة سالک الطریقة المرضیة المرتضویة
شعر
شاهی که آستان فلک خورشید منظر است ٥ در بیشه جلالت
صولت غضنفر است ٥ از هیبتش که نایب صور قیامت است ٥
در لشکرش که ثانی سد سکندر است ٥ هم اضطراب و غلغله در هفت
طارم است ٥ هم انقلاب و زلزله در هفت کشور است ٥ عباس شاه بهادر
که در شجاعت و در کرم ٥ هم مصطفی حمایت و هم مرتضی فر است ٥ خلد الله
تعالی ملکه و سلطانه وافاض علی العالمین بره و احسانه ما دام افلاک التسعة
دواره والنجوم السبعة سیاره اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط
النهار وامد ظلال معدلته علی مفارق الصغار والکبار بالنبی وآله
الاخیار ملتمس و مامول از اهالی و موالی خصوصا جمعی که بزیور علم و
فضل آراسته و پیراسته ملازم رکاب همایون اند آنکه اگر سهوی
و خطائی که از لوازم ذات انسانیست مطلع گردند بذیل عفو ملبوس
و مستور دارند تا در دایره والکاظمین الغیظ والعافین عن
الناس داخل کردند فمن عفی و اصلح فاجره علی الله تعالی
مقدمه
در بیان بعضی از الفاظ مصطلحه که پیش از شروع در شرح محتاج الیه است
هر چه قابل اشاره حسیه از اعراض مقداریه اگر در هیچ جهة از جهات
بهیچ نوع از انواع منقسم نشود آنرا نقطه خوانند و اگر منقسم شود لیکن

همین در یک جهت یعنی در طول فقط از اخط خوانند و نهایت خط اگر
متناهی الوضع بود همین بنقطه باشد و اگر در جهتین قبول قسمت
کند یعنی در طول و عرض فقط از اسطح و بسیط خوانند و نهایت سطح
متناهی الوضع هم بخط تواند بود و هم بنقطه و اگر در سه جهت که طول
و عرض و عمق باشد ممکن الانقسام بود از اجسم تعلیمی خوانند
و نهایت آن هر یک از نقطه و خط و سطح تواند بود و خط دو قسم بود
مستقیم و منحنی مستقیم آن بود که طرف و سایر ما عدای او شود هر که
که واقع باشد در امتداد شعاع بصر یا آنکه اقصر خطی باشد میانه دو
نقطه معینه و در کتب مبسوط دیگر تعریفات مثبت است و منحنی آن بود
که معرف هیچ یک از این تعریفات نشود و چون خط اطلاق کنند
و نگویند که مستقیم یا منحنی مراد خط مستقیم باشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر
مستوی مستوی آن بود که اخراج خطوط مستقیمه در جهت طول و
عرض آن سطح ممکن و میسر باشد یا آنکه خط مستقیم واصل میانه هر دو
نقطه مفروضه بر آن سطح از آن سطح بهیچ وجه بیرون نیفتد و چون
سطح مستوی محاط باشد خطی منحنی را بشرط آنکه نقطه در آن سطح تعین
نمایند که جمیع خطوط واصله میان آن نقطه و خط محیط متساوی بود
آن سطح را حقیقة و آن خط را مجازا دایره خوانند و قومی عکس
این گفته اند و بعضی محاکمه کرده تصدیق هر دو قول نموده اند و آن نقطه
معینه را مرکز گویند و هر یک از آن خطوط واصله را نصف قطر
دایره و هر خط مستقیم که دایره را منقسم بدو قسم کند از او تر
خوانند و پاره که از محیط جدا کند قوس و اگر آن خط بمرکز گذرد
آن را قطر نیز خوانند و تصور این مذکورات از این شکل توان نمود



و بجهة ضبط حرکات و مقادیر ابعاد محیط هر دایره را بسیصد و شصت
جزو متساوی تقسیم کنند و قطر آن را بصد و بیست و هر یک را جزو درجه
گویند و انحدابی که از احاطه دو خط بسطحی پیدا شود از ازاویه مسطحه خوانند
پس اگر آن دو خط بر وجهی باشد که بعد از اخراج هر یک چهار زاویه
متساوی حادث شود آن زاویه را قائمه خوانند و هر یک از آن دو خط را
عمود بر آن دیگری بدین صورت
والا بزرگتر را منفرجه و خورد تر را حاده بدین صورت
و مقدار زاویه مستقیمة الضلعین قوسی بود از دایره که مرکز آن راس زاویه
باشد و هر سطحی که محاط بخط یا زیاده باشد از اسطح مشکل خوانند
پس اگر محاط سه خط باشد از امثلث خوانند بدین صورت
و این باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سه قسم بود متساوی الاضلاع
و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع و اگر محاط چهار خط باشد
از ذو اربعة اضلاع خوانند و این منقسم بر پنج قسم بود اول آنکه
اضلاع او متساوی بود و زوایای او قائمه باشد و از امربع خوانند
برین شکل مربع دوم آنکه با قیام زوایا اضلاع
متساوی نباشد از امستطیل خوانند برین شکل مستطیل
سیم آنکه با تساوی اضلاع زوایا قائمه نباشد از امعین
خوانند برین شکل معین چهارم آنکه نه اضلاع متساوی

بود و نه زوایا قایمه لیکن هر دو ضلع متقابل او برابر باشد از اشبیه بمعین

خوانند برین شکل شبیه بمعین پنجم انکه بر خلاف اقسام چهارگانه

باشد و انرا منحرف خوانند مثل این شکل منحرف

و هر جسم که محاط یک سطح یا زیاده بود از اجسام مشکل خوانند پس اگر

یک سطح محیط باشد چنانکه در اندرون آن نقطه فرض توان کرد که خطوط مستقیمه

واصله میان نقطه و آن سطح متساوی المقدار بود آن جسم را کره

خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز خوانند و آن نقطه را مرکز

و هر یک از ان خطوط را نصف قطر کره و دایره که از قطع سطح مستوی

هر کره را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود آن را عظیمه خوانند

و الا صغیره و هر جسم که محاط سه سطح بود که یک نهایت او نقطه بود

و یک نهایت دیگر محیط دایره بر وجهی که جمیع خطوط مستقیمه واصله

بینهما از آن سطح برون نیفتند انرا مخروط مستدیر خوانند و آن

دایره را قاعده مخروط و خط واصل میان مرکز این دایره و راس

مخروط را سهم مخروط خوانند و هر خط که بر سطح قایم شود بحیثیتی که اگر

خطوط مستقیمه از موضع قیام در آن سطح اخراج کنند هر یک با آن

خط بزاویه قایمه محیط شود ان خط عمود باشد بر آن سطح و الا فلا

و چون دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد الخطین

از ان خط دیگر برابر بود آن دو خط را متوازیان گویند و مراد

به بعد نقطه از خط امتدادیست بینهما که اقصر از ان ممکن نباشد

و بعضی دو خط متوازی را چنین تعریف کرده اند که ایشان را هر چند

از جهتین الی غیر النهایة اخراج کنند ملاقی نشوند و شک نیست

که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه و تعریف اول شامل خطوط

متخینه

متخینه نیز هست و دو سطح را نیز که باین صفت باشند هم متوازیان گویند

و چون کره بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند

بعد از اتمام دوره دایره رسم کند سواء دو نقطه متقابل که آن را

دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند و آن دوایر را مدارات

آن نقاط خوانند و از ینجمله یکی را که بعد او بین القطبین متساوی بود

منطقه گویند و از انجا فلک نیز گویند و هر کره که انفکاک اجزا او

مستحیل بود اگر فی الجمله مستنیر بود انرا کوکب گویند و الا فلک و آن

دو قسم بود مصمت و مجوف مصمت فلک تدویر باشد و مجوف

که هر آینه بر وجهیست که دو سطح متوازی با و محیط است سایر افلاک

و حرکت فلک نیز دو قسمست بسیطه و مختلفه بسیطه که از امتثال آنها

نیز خوانند آنست که در ازمنه متساوی قسی متساویه از محیط آن

فلک قطع کند و زوایای متساویه در مرکز احداث نماید و مختلفه

بخلاف این باشد و باز منقسمست بمفرده و مرکبه مفرده آن است

که از یک فلک صادر شود و مرکبه آنست که زیاده از یک فلک صادر

شود و هر مفرده بسیطه است چه از جسم بسیط واحد حرکت

مختلفه ممتنعست کما ثبت فی الطبیعیات و هر مختلفه مرکبست

چه علت اختلاف حرکت بسیط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند

بود و صدور آن حرکت از افلاک مختلفة المراکز یا متحدة المراکز

متقاطعة المناطق باشد اما هر بسیطه مفرده نیست و هر مرکبه

مختلفه نه چه حرکت صادره از افلاک متحدة المراکز منطبقة المناطق

با انکه مفرده نیست بسیطه است یا با انکه مرکبه است مختلفه نیست

و هر کمیتی که او را با واحد و ما یتالف منه اطلاق کنند آن را عدد گویند

یعنی واحد را باجزاء ستة و ستین تجزیه کنند بعضی از آن اجزا را کسر گویند و مجموع آنرا
مخرج اینست آنچه قصد بر کتاب با آن واجب بود و باقی مصطلحات در هر
محلی که تقریر اقتضا کند تحریر در آید پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد
فقال المصنف رحمه الله رب انعم بسم الله الرحمن الرحیم و اعتصمت بفضلک یا کریم
اما بعد این مختصریست در معرفة تقویم تام مشتمل بر سی باب تقویم
در لغة بمعنی تصحیح است یقال قوم تقویما اذا ازال اعوجاجه و در اصطلاح
قوم چون تقویم کوکب اطلاق کنند مراد بعد موضع او باشد از اول
حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفة دفتر تقویم است و آن
صفحاتیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع و متعلقات کواکب
سبعه سیاره در مدت یک سال شمسی که از زیج و کتب احکام مستخرج
شده باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات
مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثر مثبت باشد آنرا تقویم تام گویند
و اگر اکثری از آن متروک باشد آنرا تقویم ناقص و تقویم شمسی گویند
و اگر تقویم کواکب متروک باشد و بر بعضی اوضاع و متعلقات
اختصار کنند آنرا روزنامچه و تقویم قمری گویند و سیبین سیاتی
جمیع ذلک فی ضمن الابواب ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهة
بعضی مردم بر ایام اسابیع و عربیه هلالیه و انتقالات قمر و سعد
و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند
و در جدول مصرح ثبت کنند و او را تقویم فارسی خوانند و ظرفی
از آن بتقویم الهی تعبیر کنند **باب اول** در معرفة حساب جمل
حروف ابجد و هشتگانه مشهوره چون منقطع باشد حروف ابجد و
حروف هجی خوانند یقال الهجو الهجی و التعداد و حروف معجم نیز گویند

یعنی

یعنی منقط از جهة اختصاص اکثر این حروف بنقط نسبت بحروف مهملة سایر امم
و اگر مرکب باشد ثلاثی یا رباعی آنرا حروف جمل گویند جمع جمله یعنی مجموع و این
بحسب ترتیب و ترکیب منقسم میشود باقسام مختلفه و اشهر از همه جمل ابجدی
و ابتثی و ایقغی و اهطمیست و افضل همه ابجدی چه بنای زیجات و تقاویم
بر آنست و نیز در بعضی کتب جفر از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات
الله علیه منقول است که حروف ابجد بر هیئة مرسومه فی اللوح المحفوظ و لهذا
مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجدی کرده اهل حساب و نجوم اعداد را بجهة
سهولت و اختصار بارقام حروف ثبت و اشتهار لغت عرب که
ترتیب ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع
کنند و در ذخایر الاسماء فی الجفر مذکور است که وضع این ترکیب از پیش
حکیمی از حکمای یونان بوده است که او را هشت پسر بوده که هر یک را
مسمی باسمی ساخته است که حروف آن در اسم دیگری مندرج نباشد و
بلغت سریانی برین اسما معانی اطلاق کنند اما وضع حروف بعضی گویند
از پیش آدم علیه السلام بتعلیم ملک علام و بعضی دیگر از ادریس نبی
علیه السلام نسبت کنند و گویند بیست و هشت صور حروف را از صورت
بیست و هشتگانه منازل قمر نقل نموده و اشاره بعضی مفسرین
مصدق این قول است اما سبب آنکه حروف مذکوره را بلغت عرب
مخصوص ساخته آنست که در الفاظ بعضی از امم بعضی ازین حروف را
مدخل نیست چنانکه هشت حرف ازینها در کلام فارسی نیافته اند
الا نادر و آن اینست ثا مثلثه و حاء مهمله و صاد و ضاد و طاء و ظاء و عین
مهمله و قاف و شاعر اینها را در سلک نظم کشیده است باین نوع **نظم**
هشت حرفست آنکه اندر فارسی ناید همی ٭ تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف ٭

بشنو از من تا کدام است این حروف یا اگر ه ثا و خا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف ه
و بعضی حروف فارسی را در تمغه نیز داخل دانند و طریق وضع آن چنان است که
از الف تا ط بترتیب ارقام آحاد گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف
موضوع است از برای عقد آحاد عدد که آن از یکیست تا نه بتزاید یکیک
عدد پس ا یک باشد ب دو ج سه د چهار ه پنج و شش ز هفت
ح هشت ط نه و از ی تا ص بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی
هر یک از ارقام این حروف موضوع است از برای عقد عشرات عدد آن
که از ده است تا نود بتزاید ده ده پس رقم ی ده باشد ک بیست
ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود
و از ق تا ظ بترتیب رقم مات گیرند یعنی هر یک از ارقام این حروف
موضوع است از برای عقد مات عدد که آن صد است تا نهصد بتزاید
صد صد پس ق رقم صد باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد
ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد ظ نهصد و غ را
رقم الف گیرند و توضیح این مقال بر وجه کمال آن است که هر یک از این
عقود ثلثه با الف که اینها را اصول اعداد گویند مشتمل اند بر افراد
متناهیه که آن نه است سوی اصل رابع که از افراد غیر متناهیست
پس افراد غیر متناهیست پس افراد اصول ثلثه اول با نفس اصل رابع
بیست و هشت باشد که از اعداد مفرد خوانند چون حروف جمل نیز
بیست و هشت است پس هر یک از ارقام این حروف را بترتیب وضع
کرده اند از برای هر یک از این اعداد مفرده بترتیب و ارقام باقی اعداد
یعنی اعداد مرکبه را از این ارقام که موضوعست از برای اعداد مفرده
ترکیب کنند بان طریق که رقم عدد اکثر را بر رقم اقل مقدم دارند چه ترتیب

اغلب

اغلب اعداد در الفاظ فارسی بهم برین نهجست مثلا صد و چهل و پنج را چنین نویسند
قمه چه قاف رقم صد است و اکثر از میم که رقم چهل است مقدم است بر او و همچنین
میم بر ه اما این طریق گاهی منظور است که الف مضاعف نگردد و اگر گردد
مره او اکثر رقم تضعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداول است
بر الف مقدم دارند هر چند کمتر از الف باشد دفعا للاشتباه مثلا دو هزار و
صد و چهل و پنج را چنین نویسند بغقمه چه اگر رقم با مؤخر از غین باشد
مشتبه گردد بهزار و دو و مخفی نماند که مثال اخیر استطرادیست زیرا
که اعداد مرقومه تقویم هرگز از نود نگذرد و در زیج نیز از شصت سیصد و
زیاده نشود مگر در یکموضع که بششصد و کسر رسد و بموضعی دیگر بهزار و دو بیست
و عادت اهل نجوم باین جاری شده است که جیم را نیز نویسند بصورت
ج تا فرق تام باشد میانه آن و حا و خا و دال را بر اینصورت
د نویسند زیرا که اگر بصورت اصل نوشته باشد مشتبه گردد بلوا و
و همچنین ذال را و از اهمیت منقوط سازند و ها را بر صورت دایره
صغیره نویسند چنانکه در خط متداول است و کاف مفرد را مسطح نویسند
بر اینصورت ک چه اگر غیر مسطح نویسند بر اینصورت ک ملتبس
بلام شود اگر کاتب سر کش آنرا فراموش کند یا کب اگر مرکز زایده
کنند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصر است از مسطح و یاء مفرد را معکوس
نویسند بر اینصورت ے چه اگر مستوی نویسند مشتبه شود بدال
یا بنون هر گاه نقطه بقرب او واقع شود و نون مفرد را بجهة تمیز تام
بدین صورت نویسند ه و از اعم از آنکه مفرد باشد یا مرکب
همیشه منقوط نویسند و با و جیم و تا و یا را لفظ اهند اما یا را بجهة آن
اهند که اخوات او که تای فوقانیه و ثای مثلثه است معروف است بالنقط



مگر وقتی که علامت تضعیف الف واقع شود که آنرا نقطه نیز باید نهاد تا مشتبه
بر باکه بعدم نقطه مخصوص ساخته اند نشود هر گاه علامت تضعیف الف باشد
اما چون جیم ابتر است مستغنیست از نقطه مگر وقتی که علامت تضعیف
الف واقع شود اما زا را بجهة آنکه با رای مهمله که اخت اوست در تقاویم و
زیجات در موضع ثبت مرتبی که بمقابله معلوم است و اگر احیانا تا قیاس
منتفع باشد علامتی بر فوق نقطه کنند بدینصورت اما یا چون مفرد
باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد بنون و تا و ثا
مشتبه گردد اما چون اینها مخصوص بنقطه اند او را نقطه نهادن عبث است
و در اکثر از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را
چون مفرد باشند ابتر نویسند بدینصورت **ی س ش ص ض ق**
تا گاهی که بتا مرکب شوند مشتبه نگردند و باقی حروف را بطریق مشهوره
یعنی چنانکه در خط متداول است معروف ثبت کنند بعد از هذا اختیار نهند
که این ارقام دال بر اعداد در تقویم بجهة کمیت بروج و ساعات
و درجات و اجزا هر یک در برابر یکدیگر با ثانیه روز [illegible] وضع کنند
مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول بجهة مرتبه برج باشد و دوم بجهة
درجه و سیم بجهة دقیقه و رقم هر مرتبه کسر مرتبه ما قبل خود باشد
چنانکه در باب سیم شروع کرده و چون گاهی چنان اتفاق افتد
که بعضی ازین مراتب بعدد در نیاید بسبب آنکه مرتبه ما قبل او را
درین مرتبه کسر نباشد یا مرتبه اول که نسبت بهمه مراتب صحیحست
معدود نشود پس مصنف بعد و بیان این حکم در آمده میفرماید که
و چون مرتبه از مراتب اعداد که موضوعند بجهة آنکه ذکر کردیم خالی باشد
از علامت در آن مرتبه صفری نویسند بجهة حفظ آن مرتبه بدینصورت ۰

چه

ی چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه شوند مثلا اگر مرتبه برج
بی آنکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد
کند و رقم دقیقه را درجه و صفر در لغت مکانی را گویند که از ساکن
خالی باشد **باب دوم** در معرفة ایام اسابیع و تواریخ مشهوره چون
اشهر اجرام سماوی آفتاب و ماه است سال گردش را بر دوره آفتاب
نهاده اند و مدت یکدور آفتاب را یعنی از هنگام مفارقت او از یک
نقطه معین مثلا اول حمل تا معاودت با آن نقطه یکسال اعتبار
کرده اند و ماه را گردش بر دور ماه نهاده اند یعنی از هنگام مفارقت
او از وضعی معین با آفتاب مثلا هلال تا معاودت بهمان وضع
یکماه اعتبار کرده اند و چون دوازده دور ماه نزدیکست بیکدور آفتاب
بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کنند و این سال قمری گویند
و آن دیگر را سال شمسی چنین دور ماه نزدیکست بمدت سیر آفتاب در یک
برج بعضی مدت سیر آفتاب را در یک برج یکماه اعتبار کنند و این ماه را
ماه شمسی گویند و آن دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال و ماه شمسی
باشد و قمری و هر یک ازین دو حقیقی باشد که سیر حقیقی نیرین در و معتبر
باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در و معتبر باشد نه سیر
پس اقسام هشت شود و هر یک را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد
انشاء الله تعالی اما لفظ تاریخ مصنف در شرح زیج سلطانی آورده است
که بعضی گفته اند عربیست ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را که
بچه گاو دشتی است و چون باب تفعیل گاهی بمعنی ازاله شیء باشد
پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن وحشیت و جهالت آن وقت بود
و بعضی گفته اند قلب تاخیر است چه آن نسبت کردن آخر وقتست باول

آن و بعضی گفته اند که لفظ تاریخ عربی نیست بلکه معرب است و اصلش آنست که در وقت
وضع تاریخ عرب هرمزان که یکی از ملوک عجم بود و در زمان عمر بن خطاب
بشرف اسلام مشرف شده در میان صحابه گفت که مر عجم را حسابیست
که آنرا ماه روز گویند و چون کیفیت استعمال آن شرح کرد صحابه را
پسند آمد و ماه روز را معرب ساخته مورخ گفتند و تاریخ مصدر
آنست و بعضی توریخ و تاریخ بهمزه اند در اصطلاح کوشیار گوید که
تاریخ روزی معین است که ازمنه که بعد از آن بود با او نسبت کنند
و بعضی گفته اند که تعریف وقت حاضر است باسناد کردن آن بوقوع
حادثه از حوادث و بالجمله اول سالی که در آن سال حادثه عظیم
واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا امثال
آن آنرا مبدا سازند تا چون ضبط اوقات حوادث دیگر خواهند
کنند با آن مبدا نسبت کنند و آنرا تاریخ خوانند و آن نزدیک
هر قومی طرزی دیگر باشد چنانکه بعد ازین معلوم کرد اما ایام اسابیع
جمع اسبوع که بفارسی هفته گویند در میان خاص و عام مشهور است ازین
جهت مصنف رحمه الله ابتدا بآن کرده و ارقام آن با اسامی اینست
ا یکشنبه ب دوشنبه ج سه‌شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و جمعه
ز شنبه و چون در دفتر تقویم علامت اشیاء متعدده ارقام اعداد
آن می باشد و هفته نزد جمهور اول هفته یکشنبه است چه ابتدای خلق
آسمان در روز یکشنبه شده چنانکه اسد الله الغالب امیر المومنین
علی ابن ابیطالب علیه افضل الصلوات در اختیارات ایام
اسابیع فرموده اند که و فی الاحد البناء لان فیه تبتدی الله فی
خلق السماء پس لابد است که الف علامت یکشنبه باشد مع

بهذا

بهذا مصنف با حدیث و زا علامت شنبه است که آخر هفته است و بعضی که اول
هفته را شنبه مبدا اند علامت شنبه صفر نهند چه صفر بر الف که باتفاق علامت
یکشنبه است مقدم است اما تواریخ مشهوره چهار است اول تاریخ عرب که آنرا
و اشرف تواریخ است چه مبدا آن از هجرت رسالت پناه است صلی الله علیه و سلم
ابتدا بآن کرده و سال آن از دوازده ماه قمری است و مراد از کلام رب
العزت که ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله این شهور
و بنابر آنچه سبق ذکر یافت سالها و ماهها این تاریخ باید باصطلاح
قمری حقیقی باشد و اصلا در آن کسر نباشد و اسامی مشهور آن
اینست محرم و این ماه اول است از سال آن و وجه تسمیه بمحرم آن است
که درین ماه قتال از محرمات بوده و صفر ماه دوم بوده ماخوذ از صفر
یعنی مکان خالی چه درین ماه مکه معظمه از حجاج خالی شدی که عزیمت اوطان
خود کردندی ربیع الاول ماه سیوم بود و ربیع الآخر ماه چهارم و این دو ماه را
ربیع بجهت آن گویند که در وقت تسمیه شهور این دو ماه در فصل ربیع افتاده که
جمادی الاول ماه پنجم و جمادی الآخر ماه ششم و وجه تسمیه آنست که درین دو ماه
انجماد آب و اثمار بحصول پیوسته ماه رجب ماه هفتم بوده ماخوذ از ترجیب
و تعظیم بسبب آنکه این ماه را تعظیم کردندی یقال رجبه و رجبه ای عظمه
یا آنکه درین ماه مجادله و مقاتله حرام بوده یقال رجل ارجب اذا کان منقطع
الید و روایتست از حضرت رسول صلعم که رجب نام جوییست در بهشت
از شیر سفیدتر و از برف سفیدتر هرکه درین ماه روزه دارد ازان جوی بهشت
آب دهند باین سبب ماه مذکور را رجب نام کرده اند و اهل
جاهلیت آنرا شهر الله الاصم خواندندی زیرا که درین ماه منع منکرات زیاده
از شهور دیگر بودی و صدای ساز و آلات غنا بگوش نرسیدی و بعضی

تاریخ هجری



دیگر گویند که چون قتال حرام بودی قعقعه سلاح برنیامدی شعبان ماه هشتم بود درین ماه
ارزاق عباد متشعب گردد فیها یفرق کل امر حکیم رمضان ماه نهم بعضی ماخوذ از رمض لانه
یرمض الذنوب ای یحرقها شوال ماه دهم بود گویند که سبب تسمیه آن بود که درین ماه
عرب صید کردندی یقال اشال الکلب ذنبه اذا ارسله للصید یا انکه درین ماه
شتران مست شدندی یقال اشالت الناقه ذنبها لطلب الفحل ذو القعدة
ماه یازدهم بود وجه تسمیه انکه درین ماه از محاربه و مقاتله قعود کردندی چنین
از جمله شهر حرام است ذو الحجه ماه دوازدهم بود سبب تسمیه انکه درین ماه حج
کنند و اول ماه از رویت هلال گیرند بجهت انکه مبدا سایر اشکال
قمر است و او درین وضع بمنزله موجود نیست بعد از عدم و ایام هر ماه که
آن عبارت است از ابتداء غروب تمام جرم آفتاب که قریب برویت هلال
بود تا غروب جرم او که قریب بود برویت هلال بعد از آن بیست و نه باشد
و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و همچنین تا چهار ماه متوالی سی آید و زیاده نه
و تا سه ماه بیست و نه و کمتر نه و اینها همه باستقراء و امتحان معلوم شده است
و سبب این اختلاف مرات قمر است و سایر اوضاع او منضم باختلاف
آفاق و بیان اینها موجب اطناب است و هلال در لغت قدر مستنیر
مرئی از جرم ماه قمر را گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل
نجوم همین در شب اول هلال گویند و بس و روز اول از هر ماهی را غره
گویند که ماخوذ است بر وجه استعاره از بیاض پیشانی اسب و روز سیم را سلخ
گویند که مستعار است از بیرون آوردن گوسفند از پوست چه در آن
روز ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون وضع هلال مختلف و نا
مضبوط است اهل حساب یعنی منجمان اول ماه درین تاریخ از اجتماع
وسطی شمس و قمر گیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج از مرکز عالم چون بمرکز

تدویر

تدویر قمر گذرد و بفلک اعلی منتهی گردد انرا خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز
عالم بمکان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز
جرم او واصل گردد خط وسطی شمس برین صورت و بیان هیأت افلاک
درباب آینده بتفصیل نموده شود انشاء الله تعالی
و این هر دو خط حول مرکز عالم متحرک باشند
کما ثبت فی علم الهیئات و چون طرف هر دو خط در
موضعی از فلک البروج جمع آیند انرا اجتماع وسطی
گویند و مخفی نماند که مصنف ره ذکر شمس و قمر بجهت
توضیح نموده والا اطلاق اجتماع وسطی کافیست و ما بین هر دو اجتماع یعنی از
هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد از آن بیست و نه
روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت
و حد آن مدت مقتضی بتطویل است پس سال قمری که دوازده ماه بمقدار است
سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه روز و همچنین برین
ترتیب یکماه سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز تا آخر سال و عادت
اهل حساب چنان است که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف
شود آنرا واحد گیرند پس چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت
چهل و چهار دقیقه است زیاده از نصف شبانروز است محرم را سی
روز گرفتند و در ماه دوم کسر زاید آنرا بنقصان کسر ماه مقدم حساب
نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دوم را بیست و نه
روز گرفتند و باز در ماه سیم کسر از نصف زاید بود آنرا سی روز گرفتند
و در ماه چهارم آن کسر زاید را بنقصان ماه مقدم حساب نمودند آنچه

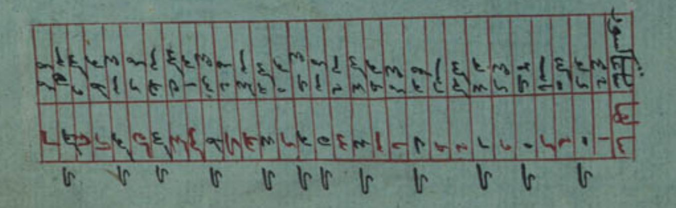
باقی ماند کمتر از نصف بود آن ماه را سی روز گرفتند و تا آخر سال برین قیاس
یکماه سی گرفتند و یکماه بیست و نه و اگر کسر زاید نصف شبانروز میبود یعنی همین
دوازده ساعت و لس شش ماه سی میگرفتند و شش ماه بیست و نه روز و در آخر
سال هیچ کسر نمیماند لیکن چون چهل و چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده
اینست که در آخر سال هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه که حاصل
الضرب دقایق مذکور است در عدد شهور بر سر آمده و از آن فضل السنه
خوانند و لا محاله آن خمس و سدس شبانروز است و ما بطریق این
حساب را در جدول آوردیم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه
مقدار است و چند بجهت نقصان ماه تقدم حساب شده و چند مانده و
جدول اینست و در سی سال یازده سال از این قبیل است که

الشهور	محرم	صفر	ربیع الاول	ربیع الآخر	جمادی الاول	جمادی الآخر	رجب	شعبان	رمضان	شوال	ذوالقعده	ذوالحجه
[illegible]	یه	اط	لس	نو	مح	کس	لح	مز	مو	دک	حکر	[illegible]
الایام	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط	ل	کط

ذوالحجه را سی روز گیرند و آن روز سی ام را کبیسه خوانند و آن در
سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم
و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم بود و اینها در لفظ
بهزیجیح کادوط جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را
کبیسه دارند و آن بترتیب بهزیجوح کادوط پس باعتبار
بنجان سالها و ماهها قدری اصطلاحی باشد و چنانکه ازین مذکور
شد که از کسور زایده ماهها بعد از جبر نقصانات در آخر سال

کسر

کسری زایده میماند چنانکه گفتیم آن کسر خمس و سدس یک شبانروز است و اقل عددی
که آنرا خمس و سدس باشد عدد سی است و خمس آن شش است و سدس پنج که مجموع
یازده بود پس در مدت سی سال آن کسور یازده روز تمام شود که هیچ کسر
نماند و درین یازده سال ذوالحجه را سی گیرند باضافه این روز زاید با ایام اصل
او که بیست و نه روز است اما تعیین سالها که در آن این روز را زیادت کنند
برین وجه است که در سال اول که آن کسر از نصف کمتر بود چیزی زیادت نکنند
و در سال دوم چون از نصف زیاده میشود آنرا یکروز گیرند و زیادت کنند
و در سال سیم آن کسر زاید را بجهت جبر نقصان آن روز حساب کنند و اگر
باقی ماند با کسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زیاده از نصف میشود
در سال پنجم یکروز زیادت کنند و برین قیاس تا آخر و بنجان را در دفع کسور
دو طریق است یکی آنکه چون کسر بنصف رسد آنرا واحد گیرند و دیگر آنکه تا از نصف
زیاده نشود آنرا یکی نگیرند و طریق اول اسهل است و دوم بقیاس نزدیکتر بنا بر آن
قاعده که اکثر حکم کل دارد بنا برین بعضی سال پانزدهم را کبیسه کنند چه کسر
در آن سال نصف است و بعضی در سال شانزدهم کبیسه کنند چه کسر در آن
سال از نصف زیاده است و ما اینجا جدولی آوردیم و در آنجا بازاء هر سالی
ازین سی سال کسور زایده را ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون
آن کسور شبانروز شود یا بیشتر و رقم عدد سالی که روز زایده دارد لسواد
نوشته شده و باقی بحمرت



اما کبیسه مشهور آنست که ماخوذ از کبس است بمعنی پر کردن چاه از خاک چه آن روز را که از کسور جمع کرده اند و بعضی گفته اند کبس در آوردن سر است از گریبان چه آن روزیست که می سبد ز گریبان ایام سال در آورده چنانکه سر از گریبان در آورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت روز است و تا علامت نقلست از وصفیة باسمیة و بعضی آن سال را که کبیسه درو واقع شود هم کبیسه گویند و مبدا این تاریخ زمان هجرت پیغمبر است صلعم از مکه معظمه بمدینه طیبه شرفهما الله تعالی یعنی روز اول محرم آن سال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک وطن است و مفارقت از آن بموضعی دیگر مقام ساختن در آن و بحسب عرف مخصوص است بترک وطن خالصا لله تعالی و بجهة آنکه قیام نتوان نمود بامتثال اوامر شریعت بدانکه و بدانکه عرب را پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام در عرب از پیش او بوده و تا عام الفیل این تاریخ مستعمل بوده و بعد از آن تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان حضرت مصطفی صلعم تاریخ عمارت بنوعی لیکن بعد از هجرت هر سال را نامی نهاده اند اول را سنه الاذن دویم را سنه الامر سیم را سنه التمحیص چهارم را سنة الترفیه پنجم را سنة الزلزال ششم را سنه الاستیناس هفتم را سنه الاستعلاب هشتم را سنه الاستوا نهم را سنه البراءه دهم را سنه الوداع و بعد از وفات هیچ تاریخی منظور نداشته اند تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده و آن چنان بوده که ابو موسی اشعری که از قبل او حاکم یمن بود به دار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک آمده که محل ایشان شعبان است نمیدانیم که شعبان کدام سال است اگر من بعد تاریخی اختیار نمایند دور نیست پس اتفاق و اجماع عرب آن شد که تاریخی وضع کنند بعضی از یهود که بشرف اسلام مشرف شده بودند گفتند

اما ش

چه در آن سال اذن شد بهجرت منه بجهة آنکه در سال مذکور را امر بتمحیص بواسطه آنکه در آن سال مومنان را آزمودند کما قال الله و لیمحص الله الذین آمنوا سال ترقیه بجهة آن گویند که در آن سال خمس به رسول صلعم مباح شد منه

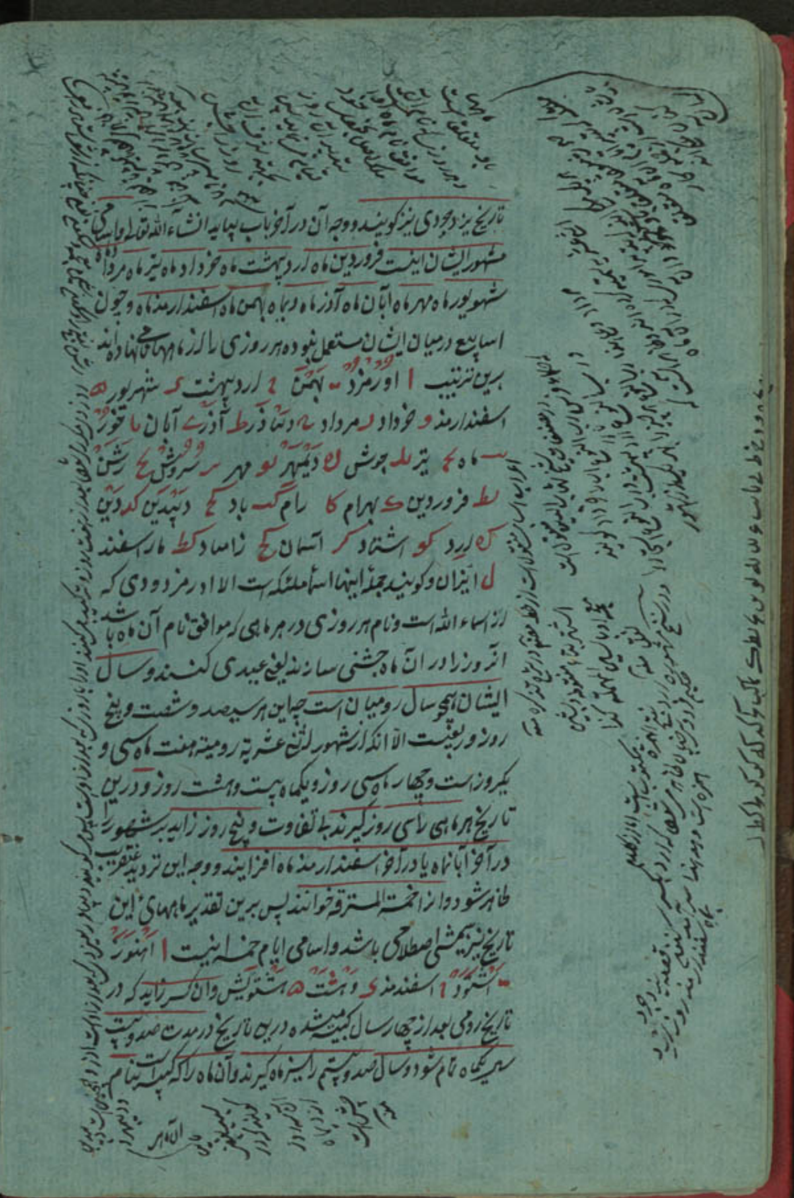
ما را مثل این تاریخی هست و اشاره بتاریخ رومی کردند مرضی قوم نیفتاد که حساب نگاه داشتن کبیسه آن طول داشت و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند و آن هم بدین سبب مرضی نیفتاد پس رای ایشان برین قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول را مبدا سازند و از اوقات منسوبه بآن حضرت چهار وقت را مذکور ساختند زمان ولادت و زمان بعثت و زمان هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود چه سال ولادت مردد بود میان چهلم و چهل و دوم و چهل و سیم از سلطنت نوشیروان و در ایام هم اختلاف بود چه مردد بود میان شب دوم و شب هشتم و شب سیزدهم و دهم از ربیع الآخر پس آنرا باتفاق ترک کردند بعد از آن جمعی از بعثت باید گرفت و جمعی وفات را اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام ازین هر دو نزد ما پسندیده نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطه آنکه در آن وقت در کفر بودیم پریشان خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما متزاید گردد پس صواب آنست که از زمان هجرت گیریم که در آن وقت ابتدای شوکت اسلام بوده و ما نیز در آن مدت سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم شمرده باجماع مبدا تاریخ از هجرت گرفتند دوم از تاریخ مشهوره تاریخ رومیست چه مستعمل و میان است و ایضا منسوبست به پادشاه اسکندر رومی که مالک ممالک سبعه بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و اسامی شهور این زمان بلغت سریانیست تشرین الاول و تشرین الآخر و کانون الاول و کانون الآخر شباط اذار نیسان ایار حزیران تموز اب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جمهور در صحیح آورده که سین مهمله است و شاید که اصل این شین معجمه باشد و معرب این سین مهمله و اول سال که یکم تشرین الاول است درین زمان در اوسط میزان است و هر و ایام

زیج جامع آورده است که مبداء این تاریخ اول سال هفتمست از جلوس پادشاه
اسکندر و دران سال از ولایت خود بیرون آمده در اطراف عالم سیر
کرده اما اکثری از محققین بر آنند که این تاریخ را بدوازده سال بعد
از وفات اسکندر بنام او وضع کرده اند و باین سبب مصنف این
قول را اختیار نموده و این بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهة آنکه چه لازم است
که بعد از وفات پادشاهی تاریخ بنام او وضع کنند اما در بعضی رسایل
بجهت توجیه این حکایتی آورده اند که ترتیب وقوع ظاهر میشود و آنچنان است
که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذرش
بر بیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند
آنجا ساکن بودند ایشان را فرمود که تاریخی از زمان حضرت موسی علی
نبینا و علیه السلام میگرفتند ترک کنند و بنام او تجدید کنند ایشان
فرمان را قبول کردند و گفتند که در اخبار آمده است که چون هزار سال
ازین تاریخ نگذرد از اثر کنند و هر واقعه که در آن سال روی نماید
از ابتدا هزار سال دیگر گیرند و چند سال دیگر هزار سال تمام خواهد
شد چون تمام شود بنام تو کنیم و دران حین بیست و هفت سال
از عمر اسکندر گذشته بود و بعد از آن چون اندک زمانی منقضی
شد اسکندر از عالم نقل کرد و بعد از دوازده سال از فوت
او هزار سال تمام شد و چون هیچ امری از امور عظیمه در آن سال
حادث نشد و از اسکندر نیز تعهد کرده بودند بوعده وفا نموده اسم
او را مبدا این تاریخ ساختند والله اعلم بالحقیقة قسم از تواریخ مشهوره
تاریخ فرس قدیمست چه مستعمل فرسیان بوده و بحسب وضع اقدم است
بسایر تواریخ و آنچه بهم پیوسته با اسم یزدجرد بن شهریار شده است مشهور

کنند

اند که تغییر واقع میشود و سبب آنکه مبدا سال در میزان گرفته اند معلوم نیست و سال
ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی بود بلا زیادت و نقصان و این دلیل است
که سالها درین تاریخ شمسی اصطلاحیست چه شمسی حقیقی بحسب ارصاد مشهوره ازین کمتر است
و مقدار یکی برصد بطلمیوس چهار دقیقه است و چهل و پنج ثانیه و برصد ایلخانی که
منسوب است بمحقق طوسی یازده دقیقه و سی و شش ثانیه و بار صد اهل خطا ز دقیقه
و برصد سلطان الشهید الغ بیک گورکان ده دقیقه و چهل و پنج ثانیه و بعضی
گفته اند که اهل روم آن کسر را برصد ربع تام یافته اند موافق رصد طیموخارس
وابرخس که از متقدمین اند پس برین تقدیر سال ایشان شمسی حقیقی باشد
و سبب اختلاف چند چیز تواند بود اول قصور در آلات رصدی دوم ناهمواری
زمین رصدخانه سیم رقت و غلظت هوا چهارم ضعف و قوت باصره و هر یک ازین
تشرین الآخر و نیسان و حزیران و ایلول الا شباط که بیست و هشت روز باشد
بناء علی هذا ماههای این تاریخ نیز شمسی اصطلاحی باشد چه مدت ماههای
شمسی حقیقی باین شهور موافق نیست چنانکه در باب چهارم معلوم شود
و محقق در شرح زیج سلطانی آورده است که سبب آنکه ایام ماهها باین نوع
گرفته اند معلوم نیست و آن ربع زاید که در مدت چهار سال روزی تمام شود
و این ظاهر است پس آنرا در آخر شباط افزایند و آن روز کبیسه باشد
و سبب آنکه در آخر شباط می افزایند آنست که ایام آن کمتر است از
ایام باقی ماهها و بعضی گفته اند بجهة آنکه آخر آن نزدیک با آخر سال طبیعی است چه آن
در اواخر حوت است و مبدا این تاریخ بعد از انقضاء دوازده سالست
از وفات ذو القرنین اسکندر بن فیلقوس الرومی در مبدا این تاریخ
خلاف است بعضی از مورخان گفته اند که اول جلوس پادشاه اسکندر است و از
سخن بطلمیوس در مجسطی چنان فهم شود که وفات اسکندر است و کوشیار در

بهار اسم



آن ماه خوانند که این با آخر آن ملحق باشد تفصیلش آن است که در اول نوبت که این ماه زاید شده اند در آخر فروردین ماه اضافه میکرده اند و آنرا نیز فروردین میگفته اند و در نوبت دوم در آخر اردیبهشت ماه اضافه نموده اند و آنرا نیز اردیبهشت ماه میگفته اند و خمسه مسترقه در آخر ماه سیزدهم بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق میکرده اند که کبیسه در آن نوبت سیم آن ماه بود و سبب رعایت کردن کسور یکبار آن است که بزعم ایشان هر روز از ماه تعلق بملکی دارد که در آن روز باسم آن ملک زمزمه داشته اند و آن عبادت ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یک روز اضافه نمودی بطریق رومیان زمزمه ایشان در تعویق افتادی و نیز گویند که پادشاهان ایشان هر روز از این روزها طعامی خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کبس ایشان که هزار و چهارصد و چهل سال است هشتصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبس با آبان ماه رسیده و خمسه مسترقه در آخر آبان ماه می افزوده اند و چون اساس دولت فارسیان بصدمت سپاه نصرت پناه عرب در هم شکست کبیسه بطرف شد و خمسه در آخر آبان ماه ماند و جمعی از اهل مجوس که مانده اند خمسه را همچنان در آخر آبان ماه افزایند و تغییر آن جایز ندارند و گویند که از سنتهای فرس است هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از سلاطین سلف نیز تقلید میکرده اند اما منجمین که بغور این معنی رسیده اند و میرسند اندادر آخر اسفندارمذ که آخر سال است رعایت میکنند چنانکه تحقیق قبل از این گذشت و مبدا این تاریخ از زمان ملک یزدجرد بن شهریار بن کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از و عادت چنین بوده است که هر پادشاه که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گرفتندی و چون زمان او آخر شدی از آن ترک کرده بنام الکسی که استیلا یافتی تجدید کردندی تا آنگاه که ملک بملک یزدجرد رسید تاریخ بنام

او نقل کرده‌اند و در آن روز بیستم ربیع الاول سنه احدی عشر هجریه بوده است و چون
در زمان عثمان بن عفان از لشکر عرب منهزم شده و گریخت چنانکه در تواریخ مذکور است
آسیابان مر او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود لاجرم
تاریخ فرس بنام او قرار گرفته و مشهور شده و درین زمان این تاریخ را بلاکبیسه استعمال
کنند یعنی سیصد و شصت و پنج روز بی کبیسه چه آن قاعده در اول حال متروک شده بود
و در زمان اهل اسلام اعاده آن نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشد
و خمسه مسترقه را در آخر سال افزایند و نادر بود که در آخر آبان ماه افزوده شود چهارم از تواریخ
مشهوره تاریخ جلالیست از تاریخ ملکی و ملکشاهی و تاریخ محدث نیز گویند بسبب آنکه
سلطان جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی انرا احداث کرده است و اسامی
شهور این تاریخ همان اسامی شهور یزدجردیست و از جهت تمیز اسامی شهور
یزدجردی را بالقدیم مقید سازند و شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب احداث
ایشان آنست که در وقت وضع این تاریخ نزول آفتاب باول حمل در هر دهم فروردین ماه
قدیم واقع شده بود پس آن هژده روز را که از سال متقدم بود بطریق کبیسه فرس ازین
سال اعتبار کرده اند و رسم فروردین تغییر ندادند و باقی شهور را استظهار را بحال
خود گذاشتند و سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد و آن بحسب زیج جدید سیصد و
شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و هشت رابعه است
و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال برین تاریخ است و مذهب
آنست که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی را اعتبار نموده اند
یعنی مبدأ هر ماه روزی باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول
برجی باشد از بروج اثنی عشریه بشرطی که در نصف النهار پیشتر در آخر برج
مقدم بود ایام چون ایام مکث آفتاب در هر برج مختلف است و جمهور منجمان نیز
که اول هر ورق از اوراق تقویم اول ماه باشد و ایضا نخواسته اند که ایام

اوراق

اوراق در تقویم مختلف باشد بنابرین گفت که هر ماهی درین تاریخ سی روز باشد بلا تفاوت
پس برین تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد و خمسه مسترقه درین تاریخ باتفاق در آخر
اسفندارمذ ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در آخر آبان ماه افزایند و بعضی در آخر
اسفندارمذ ماه و در هر چهار سال یا پنج سال یک روز که از کسر زاید جمع شود در آخر
خمسه افزایند و انرا کبیسه خوانند و سبب تردید یک کسر سالست از ربع و باستقراء
معلوم شده است که چون شش بار یا هفت بار بچهار سال کبیسه افتد یکبار به پنج
سال افتد و اول فروردین ماه که اول سالست و انرا نوروز سلطانی گویند روزی
باشد که آفتاب در نصف النهار آن روز در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در
نصف النهار متقدم در حوت بود و مبدأ این تاریخ کبیسه ملکشاهی است حکایت
کنند که در عصر سلطان ملکشاه جماعتی از حکما مثل حکیم عمر خیام و خواجه عبد الرحمن خازنی
و غیرهما بودند و سلطان بایشان فرمود که بنام او رصدی بنا کنند حکما با یکدیگر
مشورت این امر عظیم نموده بعد از قیل و قال آسان را بر دشوار ترجیح داده
بسلطان عرض نمودند که کمتر زمانی که رصد تمام شود سی سالست و ما را معلوم
نیست که عمر با آن وفا کند و بر آن تقدیر که رصد تمام شود چون در حرکات کواکب
بمرور ایام تفاوتهای فاحش پیدا میشود لاجرم احتیاج میشود برصد دیگر باین
سبب این زیج که ما در آن زیج بریم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب
آن است که چون بسبب عدم کبس تاریخ فرس که مستعمل این زمان است
اوایل سالها مختلف شوده بجهت سلطان تاریخی وضع کنیم که اول سال آن
همیشه در یک موسم باشد و بمرور زمان متغیر نشود و باین سبب نام پادشاه
ابد الدهر باقی بماند پس چون سلطان را باین امر راضی کردند وضع
تاریخ مذکور را مطابق سال شمسی حقیقی ساخته بنام سلطان کردند و احکام
باطراف و جوانب نوشتند که منجمان بعد ازین تقاویم را برین نهج وضع و ثبت کنند

و روز اول فروردین ماه این تاریخ را نوروز نام نهند چه در آن وقت احوال نباتات از سر گرفته
شود و نمو در آید که شبه بحیوة بعد از ممات است و چون هژده روز از فروردین ماه
قدیم بطریقی که مذکور شد در حین وضع تاریخ کبیسه کرده بودند مبدا این تاریخ بکبیسه
ملکشاهی اشتهار یافت و در تقویم علامات ایام شهور این تواریخ یعنی
تواریخ اربعه مذکوره از جمله اشیاء متعدده اند ارقام اعداد ایشان است پس ا علامت
یکم باشد ب علامت دوم و علی هذا القیاس تا آخر ماه و آنکه علامات ایام فرس باسامی آنهاست
رسم قدیم است و درین زمان بجدول نویسند مگر که در میان مجوس مستعمل باشد بعد
هذا بباید دانست که از جمله اوراق تقویم تام و شمسی دوازده ورق منتشر بنوعی که
معرفت یکی از آن در معرفت باقی کافی باشد بجهت دوازده ماه ملکشاهی ترتیب دهند
و یک ورق دیگر بجهت خمسه مسترقه و هر ورقی مشتمل بر دو صفحه بود یکی که بر همین ناظر
باشد صفحه یمین گویند و آن دیگر صفحه یساری و هر یک از متعلقات این دو صفحه را
بر ترتیبی خاص در جداول بیاورند اما در تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را لفظ
یک صفحه نمایند چنانکه شش ورق بجهت شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس
از جمله جداول صفحه یمنی ابتدا بمعرفت جداول ایام اسابیع و تواریخ که مقدم بر معرفت
سایر جداول است نموده میشود باید که در تقویم شش جدول باریک در صفحه یمنی
بیاورند و در جدول اول یعنی ایمن این جداول ایام اسابیع وضع کنند
چه ایام شهور بتفوت او معلوم میشود و در دوم ایام عربیه هلالیه بسبب آنکه اشرف است
و مستعمل اهل شرع و اعیاد مسلمین و سایر ایام متبرکه مبنی بر آنست و در سیم ایام
عربیه حسابیه چه هر دو یکمقوله اند و در چهارم ایام جلالیه زیرا که بعد از تاریخ عربیه
این تاریخ اشرف است چه وضع آن در زمان اسلام و بامر پادشاه اسلام بوده است
و در پنجم ایام رومی که اشرف است از ایام فرس و وجه این ظاهر است و در ششم ایام
فرس قدیم که آن هم تواریخیست مستعمل مجوس است و چون ماهی از این ماهها تمام شود

چنانکه

چنانکه در عربیه به کط یا ل رسد بحسب کمال و نقصان شهور و در فرس و جلالیه بل و در
رومی به لا اگر از شهور سبعه که ایام او سی و یکیست باشد یا بل اگر از شهور اربعه که ایام
او سیست باشد یا به کح اگر از ایام شباط باشد و در سال غیر کبیسه
یا به کط در سال کبیسه در همین صفحه یمنی یعنی در جدولی که بر یمین جدول ایام اسابیع است
و از جدول اتصالات کلیه گویند نام ماه آینده بازاء اول آن ماه اگر مسافت
صالح بوده باشد و الا نزدیک با آن ثبت کنند و در جلالیه و فرس نام خمسه بازاء
اول ایام آن نیز ثبت کنند و در اکثر از تقاویم اسم ماه جلالیه را در فوق جدول اتصالات کلیه گویند نویسند
چه معلوم است که روز اول صفحه اول آن ماه است و گاه باشد که ایام ان را خصوصا در تقویم شمسی
بنویسند و بر اسم آن ماه اکتفا نمایند چه معرفت آن ایام بعقاب به معلوم است و ایام
حتی را نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه دیگر همه
متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهت آنکه اکابر بعضی از ایشان ان را نحس داشته اند
در جنب جدول ساعات نویسند اما نام ماه کمتر نویسند **باب سیم**
در معرفت بروج و کواکب و اوقاف و تقویم ایشان اولا معلوم میشود که دایره عظیمه که بر فلک
نهم فرض کنند بنوعی که محاذی منطقه فلک هشتم باشد آنرا منطقه البروج و نطاق
البروج خوانند و فلک البروج نیز گویند بمجاز و این دایره با منطقه فلک
نهم متقاطع بود بر دو نقطه متقابل که آنرا نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که
هم بر فلک اعلا بر دو قطب فلک هشتم گذرد آنرا دایره عرض گویند پس چون فرض
کنیم که منطقه البروج به دوازده قسم متساوی منقسم شود ابتدا از نقطه اعتدال و بر مبدا هر قسمی
که دایره گذرد لازمی له فلک اعلا و سایر افلاک که بالطبع موهوم این شش دایره
به دوازده قسم متساوی منقسم شوند چنانکه هر قسمی محصور بود در میان دو نصف
مبتدی و از دو دایره عرض مانند پهلوهای خربزه و هر یک را برجی گویند اینست
معنی قول مصنف که در فلک بدوازده بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج

قید الله کل الکل لیست [illegible]
[illegible]

در لغت قصر عالی را گویند چه هر یک ازین بروج قصر اند هر کوکبی را که خدا باشد در آن برج
واسامی بروج که ماخوذ اند از صوری که متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی آن از کواکب
ثابته که در وقت تسمیه در محاذی آن اقسام بوده اند با علامات ایشان اینست

حمل ا ثور ب جوزا ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس
ط جدی ی دلو یا حوت یب و تفصیل صور بروج بعد ازین بیاید ان شاء الله تعالی
کسی نگوید که چرا علامات بروج بنابر قاعده کلیه ارقام اعداد این نیست چنانکه
ا علامت حمل باشد و ب علامت ثور و هکذا زیرا که اگر تقویم کوکبی که
بعد اوست از اول حمل در جدول ابسه رقم موضوعست اول برج دوم درجه
سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنابر قاعده کلیه مرقوم باشد ناظر تقویم کوکب را
از آنچه هست بیکبرج زیاده خیال خواهد کرد اگر کوکب در دهم درجه سرطان بود باین
صورت مرقوم خواهد بود د ی پس درین حال خواهیم گفت که چهار برج و ده
درجه از اول حمل دور شده و حال آنکه سه برج و ده درجه است فتامل و هر برجی
که عبارت از قوسیست از منطقة البروج که محصور باشد میان دو نصف متحاوز
از دو دایره عرض سی درجه قسمت کنند یعنی سی قسم متساوی کنند و هر قسمی را درجه
گویند پس مجموع درجات فلک سیصد و شصت باشد که اقل عددیست که کسور
تسعه ازو مخرج میشود الا کسر سبع و درجه در لغت بمعنی پایه نردبان است چه آفتاب
بسبب طی هر یک ازینها صاعد و عالی بطرد دو همچنین هر درجه را بشصت دقیقه
و هر دقیقه را بشصت ثانیه قسمت کنند و هکذا تا العاشر پس قسمت اول جزو کامل
باشد و قسم دوم جزو جزو و قسم سیوم جزو جزو جزو و هکذا و اختیار شصت درین اقسام
بسبب سهولتست که در حساب ظاهر شود چه اقل عددیست که از و کسور تسعه بجز آن
می آید الا التسع و السبع و الثمن و مع هذا نسبت داد نماد و ان او را با او لسهولت
میسرست اما کواکب دو قسمند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر او جهتی موافقند

درجمیع

درجمیع دوره انرا ثوابت گویند و الا سیارات نامند و سیارات هفتند باین ترتیب اول
زحل که موسومست بکیوان دوم مشتری که موصوفست ببرجیس سیوم مریخ که موصوفست
بامبر چهارم شمس که مشهورست بآفتاب پنجم زهره که مسماست بناهید ششم عطارد که
ملقبست بکاتب هفتم قمر که مشهورست بماه و هر یک ازین هفت کوکب را
فلکیست علیحده زیرا که سوای حرکت شبانروزی هر کدام بالخصوص حرکتی یافتند
از مغرب بمشرق غالبا و در مقدار مخالف یکدیگر پس هر یک را دراجرام النظرفلکی
اثبات کرده اند چه بنابر اصول ایشان بجسم بسیط را حرکات مختلفه ممتنع است و ایضا محال
که کوکب در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق و التیام با اعتقاد ایشان بر فلک روا
نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور است فوق فلک
کوکبیست که بعد ازوست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکیست
که در جوف اوست مثل توهای پیاز اما ترتیب افلاک باین صفت بچند وجه ثابت شده
اولا بطریق کسف و انخسان است که مشاهده کرده اند که زحل در حین مقارنه
شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره بعطارد و عطارد بقمر و بیج
شک نیست که فلک کوکب کاسف در تحت فلک کوکب منکسف است اما باین طریق
معلوم نتوان کرد که آفتاب در تحت و فوق کدام کوکبست چه کواکب در حین مقارنه
آفتاب مختفی میشوند الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که در تحت شمس است
چه جرم قمر است که ساتر شمس میشود و منع ضوء او را از ابصار میکنند پس در حصول
مطلوب رجوع کردند بطریقی که آنرا اختلاف منظر گویند و آن زاویه ایست که
حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع
ناظر خارج شود و هر دو بفلک اعلا منتهی شوند و شک نیست که این زاویه در مرکز
هر کوکب که بزمین اقرب است اوسع است از آنکه ابعد است چنانکه از زمین
تصور معلوم است و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر بیشتر یافتند پس باین طریق

نیز معلوم شد که شمس فوق قمر است و در شمس اند که محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ
و مشتری است و زحل اصلا محسوس نبوده از غایت صغر اختلاف منظر اوی پس ازین محقق شد که
فلک شمس در تحت فلک مریخ است لیکن باین طریق معلوم نشد که فوق فلک زهره و
عطارد است یا در تحت ایشان یا در ما بین ایشان چه تحقیق اختلاف منظر در
زهره و عطارد متعذر است زیرا که آلتی که ازو اختلاف منظر اخذ می کنند
و مسماست بذات الشعبتین مخصوص است بآنکه آنرا در سطح دایره نصف
النهار نصب کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایره مذکوره غیر مرئی
میباشند چرا که بعد هر یک از آفتاب اقل است از دو برج پس ازین طریق
عدول کردند بطریق دیگر اقناعی از آنجمله یکی آنکه میباید که شمس در وسط
سیارات باشد استحسانا لما فی ذالک من حسن الترتیب کالشمسه
القلادة فی وسطها دویم آنکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب ربطی خاص هست و
سفلیین و قمر را ربطی خاص پس باید که او در میانه علویه و سفلیه باشد
و ستعرف ارتباطات فی خمس الابواب ان شاء الله تعالی سیم آنکه کواکب غیر شمس
کدام که اقربند بارض اسرع اند از آنکه ابعدند و چون قمر اسرع از
زهره است و اسرع از مریخ باید که میان زهره و مریخ باشد چهارم آنکه
اکثر از اکابر متقدمین و متاخرین بحسب ابعاد و اجرام علی سبیل حسن
الظن دریافته اند که ترتیب افلاک باین وضعست پنجم آنکه نقل نموده اند
از بعضی که زهره را بر روی آفتاب مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ الرئیس
و بعضی او را با عطارد مثل دو خال و منهم الحکیم ابن ماجه الاندلسی لیکن بر
اذهان مستقیمه مخفی نماند که در هر یک ازینها بسهولت میسر است و لذالک یعبرون
بهذه الدلایل الاقناعیه لا قطعیه و این فقیر را بخاطر فاتر رسیده است که در وقتی خاص
بطریق اختلاف منظر که از دلایل قطعیه است مطلوب معلوم توان کرد لیکن ایراد آن

لایق

لایق این کتاب نیست و شمس را نیر اعظم گویند زیرا که اعظم در ضوء کواکب است و قمر را نیر
اصغر چه اصغر است از شمس و ابعد از ضوء کواکب است و لهذا هر دو را نیرین گویند و سه کوکب
که فوق شمس اند باعتبار مذکور علویه گویند و از ایشان زحل و مشتری را اعلویین و زهره
و عطارد را سفلیین گویند و قمر را با هر دو باعتبار آنکه تحت فلک شمس اند سفلیه
بر قیاس علویه و پنج کوکب غیر از نیرین را بسبب رجوع و استقامت و اقامت و سرعت
و بطوء ایشان خمسه متحیره گویند و در تقویم علامت هر کوکب ازین سبعه رقم حرف آخر
اسم آن کوکبست برین وجه زحل ل مشتری ی مریخ خ شمس س زهره ه عطارد
د قمر ر اما کواکب ثوابت بسیارند که احصای آن ممکن نیست و تسمیه اینها بثوابت
بجهت ثبات اوضاع ایشان است با یکدیگر یا بجهت بطوء حرکات خاصه ایشان و اینها را
کواکب بیابانی نیز گویند بجهت آنکه مانند مردم بیابان نشین براه و بیراه بهمه مواضع
فرود آمده اند یا آنکه بسبب این کواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصد میرسانند
و آنچه ازینها برصد در آمده و موقع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و
دو کوکب است و رصد در اصل جمع راصد است همچنانکه خدم جمع خادم است او را
رصد در لغت کسی را گویند که نگاهبان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق
میکنند بر جمعی که رصد کواکب میکنند یعنی منتظر حرکات ایشان اند و رسیدن
ایشان بمواضع معینه بعد از آن بکثرت استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که
در و رصد کواکب میکنند مجازی که از التسمیه محل گویند باسم حال و مخفی نماند
که این هزار و بیست و دو کوکب مرصوده غیر آن سه کوکبست که آنرا صغیره خوانند
که بطلمیوس از غایت صغر آنها داخل کواکب مرصوده ندانسته و خواجه عبد
الرحمن صوفی داخل داشته پس باتفاق او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشند
و اهل نجوم اکثر این کواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و
شرف و عظم گویند و هر قدری سه مرتبه باشد اعظم و اوسط و اصغر پس مراتب کواکب

شده بود و فصل هر مرتبه بمرتبه بعد از و بقدر سه یک است وسط قدر سادس بعد از آنچه
از او راء قدر سادس بعضا را خفیه و مظلمه گویند و آنها را داخل کواکب مرصوده نشمرند
و پنج کوکب که ایشان را سحابی گویند که مانند لطخ ابر باشند اگرچه مرصود اند اما
ایشان را قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر
سادس و از برای تعریف و تعیین این کواکب چهل و هشت صورت تخیل کرده اند بعضی
تام و بعضی ناتمام چنانچه هزار و بیست و دو کوکب ازین کواکب بر نفس این صورت واقع شدند
یعنی بر خطوطی که این صور از آن خطوط متوهم میشوند یا در میان آن خطوط و آنها را کواکب
داخل این صورت گویند و چون خواهند که ازین کواکب خبر دهند گویند کوکبی که بر
سر فلان صورت است یا بر دست راست او یا بر سینه او و علی هذا القیاس
و صد و پنج کوکب دیگر بیرون این صور واقع شده اند و آنها را کواکب خارج
صور گویند و چون ازین کواکب خواهند خبر دهند گویند کوکبی که نزدیک
باشد است فلان صورت است یا بقریب ذنب فلان صورت و برین قیاس
و ازین صور چهل و هشت کانه بیست و یک در جانب شمال است از منطقة
البروج و پانزده در جانب جنوب و دوازده بر نفس منطقه بر حوالی آن که
صور بروج دوازده کانه اند و اینجا یکیک از صور را بتفصیل بیاوریم و
کواکب مشهور هر یک را تعریف کنیم اگرچه موجب اطناب است و بمعرفة تقویم دخلی ندارد
ولیکن ناظرین سماوات و عارفین کواکب را مفید باشد و بالله التوفیق اما
از صور بیست و یک شمالی اول صورتی که بقطب عالم نزدیکتر است بنات النعش صغری دوم
بنات النعش کبری و هر یک هفت ستاره اند چهار را از ایشان نعش گویند
و سه را که بر طول واقعند بنات و بعضی ازین هر دو را به خرس تشبیه کرده اند
اول را **دب اصغر** گویند و او را ... که اند و دو ستاره که مقدم اند آنرا
فرقدان گویند یکی از دیگری روشن تر باشد و یک ستاره روشن که بر ذنب

اوست

اوست آنرا فقها جدی خوانند و با و قبله شناسند و منجمان او را تصغیر کنند و جدی گویند
تا با جدی برج مشارکت اسمی نداشته باشد و او نزدیکترین ستاره ایست بقطب
شمالی ابدی و سطح حرکتش ظاهر نگردد و خارج این هفت ستاره ستاره ایست کوچک
از اسم آهو گویند دوم را **دب اکبر** و او تمام اندام است ازین سبب او را
اکبر خوانند و نزدیک کوکب سوم از ذنب او ستاره باشد روشن در غایت
صغر و نور چشم را بدو امتحان کنند او را سها خوانند و ستارگان داخل این
صورت بیست و هفت اند و خارج هشت سیم صورت **تنین** است
اژدهائی را مانند بر گرد قطب شمالی فلک البروج بر آمده و بر سر او کوکبست بر هیئت
مخوف او را عوایذ خوانند و ستارگان او سی و یکند چهارم صورت
قیفاوس است بلغت یونان یعنی پادشاه و بعضی از عوام گویند کیکاوس است
ملکی را مانند تاجی بر سر نهاده و دست و پا هم جنبانند برای دویدن و از دو ...
او جدی و مثلثی و اسع تخیل شود ستارگان او یازده اند خارج دو
و پنجم صورت **عوا** است و او را نقار و صناج نیز خوانند مردی را مانند دو دست
دراز کرده گویا بانگ میکند سر دست چپ او بر بالای کوکب آخر از
کواکب بنات النعش کبری است و دست راست آمد آویخته از پس کواکب صورة فکه
که بعد ازین بیان خواهد شد و بایی دست عصائی بر بالای سر گرفته
او بیست و دو اند و خارج یکی که او را سماک رامح خوانند و او را حارس سما
و حارس شمالی نیز گویند چه در اکثر مواضع مرئی میشود و آن ستاره دیگر که
با او است و بر ساق چپ این صورت است رمح رامح گویند ششم صورت
فکه است که عوام او را کاسه درویشان خوانند و منجمان اکلیل
شمالی دایره را مانند که ناتمام است ستارگان او هشت اند و نیز ایشان را
بزالفکه خوانند هفتم صورت **جاثی علی رکبتیه** است او را راقص نیز خوانند

که در تقویم سلوک بر سرحی نهاده اند بجواهر او مرصع میکرده اند منه

از زوال ... باشند دو
... گویند که بر دایره
... عوا است و
... خوانند منه

مردی را مانند بر سر زانو ایستاده از بر آن پای کوفتن کواکب او بیست و هشت اند
خارج یکی هشتم صورت **سلیاق** است و او را سلحفات و مغوفه و چنگ رومی نیز
گویند سنگ پشت را مانند ستارگان او ده اند و بر یکطرف ایستاده است روشن
با دو ستاره دیگر تاریک بر مثال مثلث خورد بدین سبب عوام از اثافیه
خوانند و منجمان نسر واقع بجهت شباهت او بکرکسی که بال فراهم کرده باشد و نیز
و ستاره بمنزله دو بال او بینند نهم صورت **دُجاجه** است مرغ را ماند گردن
دراز کرده سوی مغرب بجهت داخل جهیدن و بالهاکشاده جهت پریدن هفده
ستاره است خارج دو و بر سر آن کوکبیست بر نفس مجره در جنوب کوکب انسر
واقع بمقدار یک نیزه او را منقار الدجاجه خوانند و بر سر دم او کوکبیست روشن
در میان مجره او را ردف گویند و بر پیش ردف چهار کوکب روشن اند
بر خط شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی از آن بر بال راست دجاجه است و یکی بر
سینه و دو بر بال چپ و این چهار کوکب را عرب فوارس گویند و ذنب دجاجه
چون تابع آن چهار است از آنجهت آنرا ردف گویند دهم صورت **ذات الکرسی**
است زنی را ماند بر کرسی نشسته که او را قایمه منبر و پایها فرو گذاشته سیزده
کوکبست و در صور عبدالرحمن صوفی مذکور است که بعضی درین موضع صورت
شتری تخیل کرده اند که داخل صور چهل و هشت کانه نیست بلکه کواکب
او بعضی از صورت ذات الکرسیست و بعضی از مرآت المسلسله و بعضی
از حامل راس الغول و بعضی غیر مرصوده چه آنکه چهار کوکب از صورت ذات
الکرسی بر خطی اند شبیه بخط مستقیم که مجره را قطع کرده است بر عرض و این ان
بر بدن شتر اند و از طرف جنوب این خط سطری مقوس از کواکب خفیه
متصل شود بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بود و آن سطر مقوس
بمنزله گردن او و در تحت این کواکب در جنوب مجره دو کوکب می آید قریب یکدیگر

و آن

و آن بر دست شتر است و آن کوکب سحابیست بر نفس مجره است در تحت این کواکب بر سر
شتر نیست و عرب این کوکب را کف الخضیب و کف الثریا گویند چه از نزدیک
ثریا خط مقوس از کواکب خارج شود و باین کواکب روشن که بر مجره اند متصل
شوند و از اینها الثریا گویند و این کواکب روشن بمنزله آن دست بود و هر
یک کوکب بمنزله یک انگشت خضاب کرده اما اهل نجوم از آن کواکب یکی را که
بیشتر همی آید آنرا کف الخضیب گویند و سنام الناقه نیز گویند چه بر کوهان
شتر است و قطب العلامه در نهایت الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف
النهار رسد دعا مستجاب شود الا دعای ظالم یازدهم صورت **حامل راس
الغول** است و او را برساوش نیز خوانند مردی را ماند که بر پای چپ ایستاده
سر سوی شمال و پایهای سوی جنوب و پای راست بر داشته و بدست چپ
سر غول را با خویش گرفته و دست راست بر بالای سر بر آورده و آلت قطعی
بدست گرفته کواکب او بیست و شش اند خارج سه و برین راس غول کوکبیست که
از قدر ثانیه آنرا راس الغول گویند دوازدهم صورت **ممسک الاعنه** است
مردی را ماند بر پای ایستاده بیکدست عنانی و بدیگر دست تازیانه گرفته کواکب او
چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثر مواضع با
ثریا طلوع کند آنرا عیوق خوانند چه رقیب ثریا است مشتق از عوق یعنی باز داشتن
و نگاهبان چه نگاهبان باز دارنده بود از امور و ستاره دیگر از عیوق تاریکتر را اد
با دبران که بعد ازین در باب دوازدهم معلوم گردد بر مثال مثلث منفرج الزاویه بود
و سر زاویه منفرجه بود آنرا کعب ذو العنان گویند سیزدهم صورت **حوا** است
مردی را ماند بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج عقرب است و به
دو دست خود ماری گرفته و سر آن مار در جنوب کوکب فکه است بیست و چهار
ستاره است خارج پنج از آنجمله ستاره ایست روشن بر سر او که با نسر

بر مثال مثلث متساوی الاضلاع است آنرا راس الحوا خوانند چهاردهم صورت حیه است او را
حیه الحوا خوانند ماری را ماند سر و دم بر داشته برابر سر حوا آهر ده کوکب است از انجمله بر گردن
حیه ستاره ایست از قدر ثالث که با سماک رامح و نیز فکه بر مثال مثلثیست که نزدیک
بزاویه اعظم آن مثلث است آنرا عنق الحیه خوانند پانزدهم صورت سهم است و او را
نبل نیز خوانند تیری را ماند واقع میان منقار الدجاجه و نسر الطایر درازی سر
کرده نیم پیکانش بسوی مشرق و سوفارش بجانب مغرب پنج ستاره است شانزدهم
صورت عقاب است عقابی را ماند در واز روی بمشرق نه ستاره است خارج
شش و کوکبه روشن ما بین المنکبین او است با دو کوکب بر طرفین او از دنبال یکدیگر بر مثال
خطی مستقیم و عوام انها را شاهین ترازو گویند منجمان آن روشن را نسر الطایر خوانند چه
با آن دو کوکب شبیه بکرکسی بال گشاده بود بر قیاس نسر واقع که بال فراهم کرده است
هفدهم صورت دلفین است و آن حیوانیست بحری که بر شکل خیکی منفوخ آدمی
دوست که اگر غریق را بیند بر پشت خود گیرد و بکنار آورد کواکب او ده اند از انجمله
چهار کوکب است بر عقب نسر طایر بر بعد دو نیزه بر شکل معین عوام آن صلیب خوانند
و در پیش این صلیب کوکبی بر آید در روشنی نزدیک بآن چهار کوکب آنرا عمود الصلیب
و ذنب الدلفین خوانند هژدهم صورت قطعة الفرس است و آنرا راس الفرس نیز
خوانند سر اسبی را ماند در پس دلفین بقدر دو گز گوشش بسوی جنوب چهار
کوکب است نوزدهم صورت فرس اعظم است اسبی را ماند با سر و دو دست
که او را کفل و پای نیست کواکب او بیست اند از انجمله چهار کوکب اند بر شکل مربعی
فراخ که اضلاع آن قریب بیک نیزه بود لیکن ضلع شمالی آن اصغر از ضلع جنوبی بود
و عرب آن مربع را دلو خوانند و آن ستاره که بر ضلع زاویه شرقی شمالی مربع
بود آنرا سرة الفرس خوانند و آنکه بر شرقی جنوبیست جناح الفرس و آنکه
بر غربی شمالیست منکب الفرس و دیگر را متن الفرس خوانند بیستم صورت

مراة المسلسله

مراة المسلسله است و عوام آنرا زن بی شوهر خوانند زنی را ماند که دستها
باز کشیده و در یکی از دو دست او یا دو پای او بر اختلاف اقوال زنجیریست و کواکب او
بیست و یک اند از انجمله کوکبی روشن و سرخ است از قدر ثانی بر دنبال سرة الفرس بمقدار
هفت گز تخمینا مایل بشمال در پهلوی این صورت است آنرا جنب المسلسله گویند
و بطن الحوت نیز خوانند بیست و یکم صورت مثلث است مثلثی را ماند متساوی
الساقین چهار ستاره ایست یکی بر راس مثلث بود آنرا راس المثلث خوانند
و سه بر قاعده آن مجموع کواکب داخل این صور سیصد و سی و یک کوکب اند
خارج بیست و نه اما از صور منطقة البروج که صور بروج اثنی عشریه اند اول صورت
حمل است کبشی را ماند که او را دو شاخ است مقدم او بطرف مشرق
و موخر او بطرف مغرب و دو پای او بطرف جنوب و ملتفت شده است
بطرف موخر خود بنوعی که گوئی پشت خود مینگرد کواکب او سیزده اند خارج
پنج دوم صورت ثور است گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست
سر بر داشته یا در پیش انداخته بر اختلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق و موخر
او بطرف مغرب ستارگان او سی و دو اند خارج یازده سیم صورت
جوزا است و او را توامان و دو پیکر نیز گویند دو آدمی را ماند معانق
در شمال کاهکشان سر ایشان در طرف شمال و مشرق است و پایها بطرف
جنوب و مغرب در نفس مجره و جوزا باین سبب گویند که مر ورا این صورت
در میان آسمان است ایعال جوز کل شئی وسطه و بعضی گویند که چون جبار را
که از صور جنوبیست جوزا گویند بجهة بیاض اکثر کواکب او که مستعیر است از
گوسفندی که وسط او سفید بود پس توامان را که هم در جوار اوست هم
بی رجوزا گویند کوکب او هژده است خارج هشت چهارم صورت سرطان
است خرچنگی را ماند مقدم او بطرف مشرق و موخر او بمغرب و جنوب ستارگان

او ماند خارج چهار پنجم صورت اسد است شیر را ماند روی او بطرف مغرب و
پشت او بشمال و بیست و هفت ستاره است خارج هشت از جمله کواکب داخله کوکبی است
روشن و سرخ که بر قلب اسد است آنرا قلب الاسد و ملکی خوانند و از جمله خارجه
او کواکب منکاسفه مجتمعه است که عرب او را هلبه خوانند و آن سه کوکب که
بطلیموس ضفیره خوانده است ازین کواکب است ششم صورت سنبله است
و او را عذرا نیز گویند زنی را ماند دامن فرو انداخته و دست چپ او
آویخته و دست راست برداشته و با آن خوشه گرفته و کوکبی روشن بر کف
دست چپ اوست او را سماک اعزل خوانند از جهت ارتفاع او و سماک و از جهت
آنکه با سلاح است اعزل در برابر سماک رامح که نیزه دارد کواکب او بیست و
شش است هفتم صورت میزان است ترازوئی را ماند دو کفه او بجانب مغرب
و عمود او بطرف مشرق هشت ستاره است خارج نه هشتم صورت عقرب
است کژدمی را ماند سر او بطرف شمال و مغرب و دم او برداشته بجانب
جنوب و مغرب کواکب او بیست و یک و خارج سه نهم قوس است و او را
رامی نیز خوانند دابه را ماند از گردن تا آخر و از اصل گردن او نصف
مردی بیرون آمده تا کمر عمامه بر سر دارد و از نو علاقها آویزان و کمانی
در دست گرفته و بدست دیگر بر کشیده کسی و یک کوکب است دهم صورت
جدی است بزغاله را ماند که دو شاخ دارد و سر و دو دست
او بطرف مغرب و پشت او بشمال و از پشت تا دم منوط ماهی است کواکب
او بیست و هشت اند یازدهم صورت دلو است و او را ساکب
الماء نیز خوانند مردی را ماند بر پای استاده سر او در شمال و پای
او در جنوب و میل نموده بطرف مشرق و دستها دراز کرده و بیک دست
کوزه گرفته و از آن آب میریزد بطرف قدم خود و آب جویان میکند

تا دهن

تا دهن حوت جنوبی کواکب او چهل و دو است خارج سه و بعضی گویند که او را با بین سبب
دلو گویند که مربعی را که در صورت فرس اعظم کفیم عرب دلو گویند و این مجاور
این صورت است بر قیاس جبار و توأمان دوازدهم صورت حوت است
و او را سمکتین نیز خوانند دو ماهی را ماند سر یکی بطرف مغرب و دم بطرف
مشرق و سر دیگری بطرف شمال و دم بطرف جنوب نزدیک دو شاخ
حمل وصل شده دم ایشان بخط مقوس طویلی که از کواکب صغار
متصور شده و آنرا خیط الکتان گویند کواکب او سی و چهار است
خارج چهار مجموع کواکب این صور دویست و هشتاد و نه اند خارج پنجاه و
هفت سوی صغیره بعیده بر ارباب فهم مخفی نماند که صور دوازده گانه بحرکت
فلک ثوابت متحرک اند چنانکه سایر صور فلا محاله از موازات اقسامی که او را
بروج اعتبار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور رود و
کواکب ثور بجوزا و علی هذا القیاس چنانکه درین زمان کواکب دل حمل تا آخر
او منتقل شده و از صورة جوزا الا اقدام او درو نمانده لیکن اهل
این فن تغییر اسما جایز نداشته اند تا تطابق ارصاد آن آسان باشد چه
مدعا اقسام بروج است نه صور و از انتقال صور خللی باقسام نرسد
اما از صور جنوبی اول صورتی که بمنطقة البروج نزدیک است صورت
قیطس جنوبیست حیوانی را ماند بحری که او را دو پاست و دمی دم
مرغ کواکب او بیست و دو است از آنجمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست
بمقدار دو نیزه از یکدیگر دور آنکه بطرف جنوبیست ذنب قیطس جنوبی
گویند و آن دیگر را که اصغر است ذنب قیطس شمالی دوم صورت جبار است
و عوام ترازو خوانند و جوزا نیز گویند چنانکه مذکور شد مردی را
ماند با کمر و شمشیر بر پا استاده و بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته

و دست چپ در آستین کشیده و آستین انداخته کی و هشت ستاره است و
سه ستاره که او را که بر یک سمت اند منطقة الجوزا و نطاق الجوزا و نجم الجوزا
و نظم و نظام گویند سیم صورت **نهر** است جوی آب را ماند که
عطفات بسیار دارد و ابتداء او از زیر قدم چپ جوزا باشد و بعد از
عطفت باطراف بکوکبی که روشن منتهی شود که آنرا آخر النهر گویند سی و چهار
ستاره است چهارم صورت **ارنب** است خرگوشی را ماند و بسوی
مغرب دوازده ستاره است پنجم صورت **کلب اکبر** است سگی را ماند
دونده بر دنبال صورت جبار از آن جهت آنرا کلب الجبار گویند هژده
کوکبست خارج یازده از جمله کواکب داخله کوکبست بر دهن کلب که روشنترین
کواکب ثابته است و او را شعری یمانی خوانند چه مغیب او بجانب یمنست
و او را شعرای کلب الجبار نیز خوانند و کوکب خردیست نزدیک باو بمقدار
سه گز و نیم که او را مرزم یمانی خوانند ششم صورت **کلب اصغر** است
و آن دو ستاره است یکی را که روشن تر است شعری شامی گویند بجهة آنکه
مغیب او بجانب شام است و آن دیگر را که بقدر دو گز ازو دور است مرزم
شامی سبب تسمیه این دو ستاره بکلب مشابهة او است بشعری یمانی و مرزم
و عرب شعری یمانی را عبور و شامی را غمیصا گویند و از خرافات ایشان آنست
که شعریان خواهران سهیلند و میان سهیل و جوزا نزاعی دست داد
پس سهیل پشت جوزا بشکست و بجانب جنوب گریخت و شعری یمانی از
عقب او از مجره بگذشت از این جهة او را عبور گفتند و شعری شامی
چندان بر مفارقت بگریست که چشمش پوشیده شد از این جهة او را غمیصا
گفتند چه غموص در لغت فرو پوشیدن چشم است هفتم صورت **سفینه** است
کشتی را ماند چهل و پنج کوکب است از این کوکب سهیل که مشهور و معروف است

برلنگر

برلنگر کشتی است هشتم صورت **شجاع** است ماری را ماند دراز و باریک کثیر العطفات
سر او چهار کوکب متقارب است مابین قلب الاسد و شعری شامی و نهایت دم او در
جانب جنوب سماک اعزل است ستارگان او بیست و پنجند خارج دو و از جمله کواکب
داخله کوکبی سرخ و روشن بر گردن صورت است و در حوالی او بیج کوکب دیگر نیست
او را فرد الشجاع و عنق الشجاع گویند نهم صورت **باطیه** است قدحی را
ماند که غرق شده باشد کعبا و بر پشت شجاع از جهة اشتراک این دو صورت در دو
کوکب هفت ستاره است دهم صورت **غراب** است زاغی را ماند سر سوی مغرب
زیر شجاع نشسته و کوکبی از شجاع بر منقار او نشسته که او را منقار الغراب گویند
یازدهم صورت **قنطورس** است حیوانی را ماند از سر تا پشت بصورت آدمی
و از آنجا تا آخر بصورت مؤخر فرس بطریق رامی سی و هفت ستاره است و کوکبی از دو شش
از زیرها بر دست این دابه است قریب بافق و ارتفاع و از ارتفاع سهیل
کمتر است آنرا رجل قنطورس خوانند دوازدهم صورت **سبع** است شیری را
ماند و قنطورس پای او گرفته است نوزده ستاره است سیزدهم صورت **مجمره** است
عود سوز را ماند که شعله میزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت
اکلیل جنوبی است شکل صنوبری را ماند و عرب آنرا قبه خوانند
سیزده ستاره است پانزدهم صورت **حوت جنوبی** است ماهی را ماند عظیم سر او
بجانب مشرق دم او بجانب مغرب یازده کوکبست خارج شش و از جمله کواکب داخله
کوکبی روشن از قدر اول بر دهن این صورت آنرا فم الحوت جنوبی خوانند
مجموع کواکب نقش این صور یکصد و نود و هفت است و خارج نوزده اینست تمامی
سخن در معرفت صور و کواکب ثابته مشهوره فلنرجع الی ما کنا بصدده فنقول المضرة
و ثوابت بر فلک ثامن اند فوق فلک زحل قبل از این مذکور شد که در یک کره
دو حرکت مختلف متعذر است و باین سبب ترتیب گفتیم سبع سیاره را چون

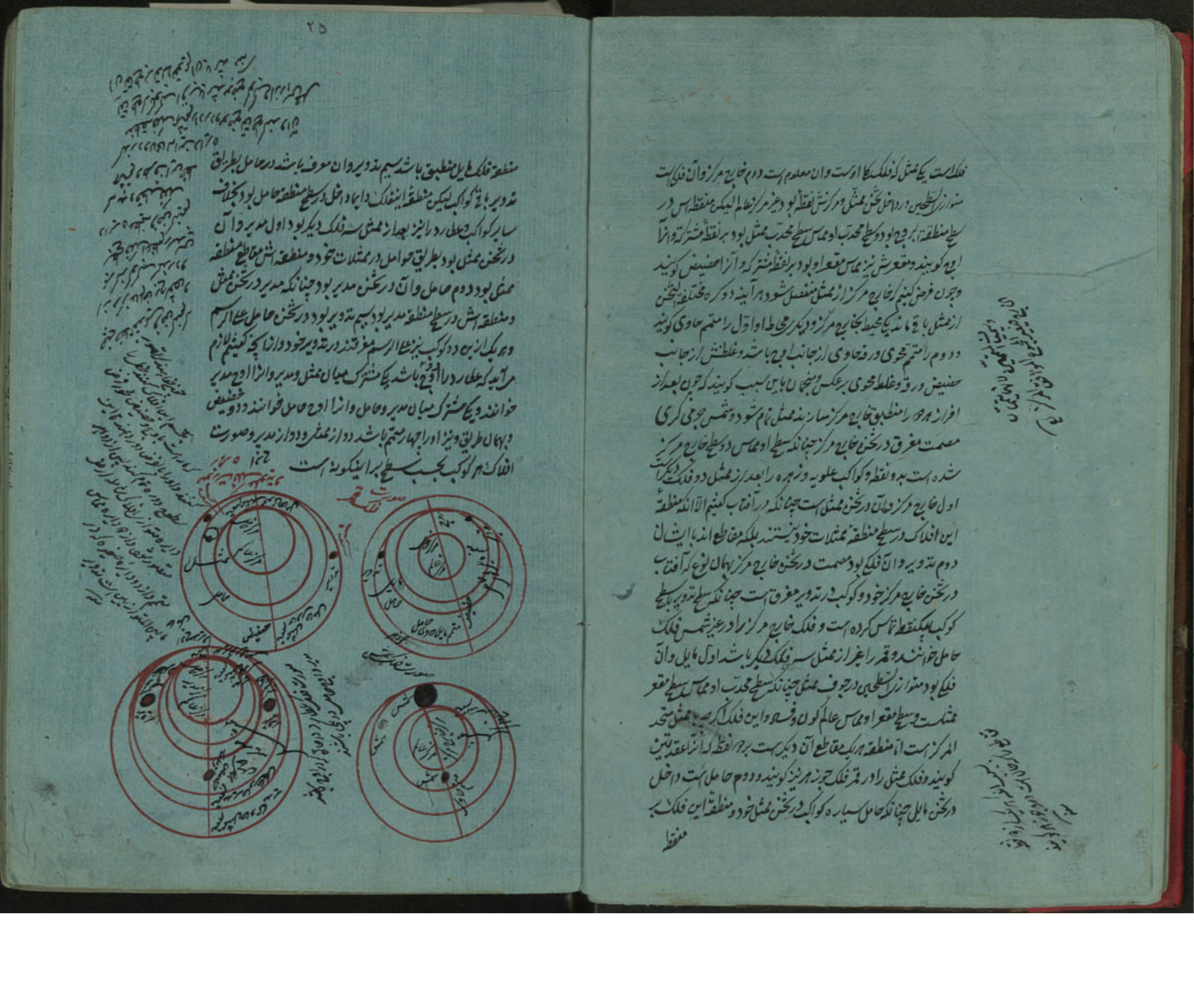
مختلف الحرکة بودند هشت فلک اثبات کردند بعد از آن بنظر دقیق در کواکب ثابته حرکة
بطیئی یافتند همه موافق در جهة و مقدار پس احتیاج شد بانکه ثابته را نیز فلکی اثبات
کنند و چنین هر یک از سیاره کاسف میشوند ثابته را که در ممر ایشان واقعند بالجمله در
این فلک را محیط بافلاک سیاره اثبات کردند و در سطح این فلک مماس محدبه
جرم اعظم ثوابت را بر حد نقطه متقابل از سطح او و باقی ثوابت مرکوزند در وی علم
ما شاء الله این فلک را فلک البروج و فلک مکوکب و فلک مصور و سماء رویه نیز
گویند و کرسی که گویند عبارت از این فلک است و فوق این فلک یعنی فلک
ثوابت فلک تاسع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون
کواکب سیاره و ثابته را غیر حرکة خاصه ایشان از موجب لمعات افلاک ثمانیه حرکة
دیگر است سریع چنانکه در تعقیب شبانروزی یکدور میکنند محتاج شدند بفلک دیگر
که حرکت شبانروزی مستند باو باشد و بواسطه تحریک افلاک ثمانیه باین حرکت آن
فلک را محیط بکل اثبات کرده اند چه فطرت سلیمه شاهد است بانکه تحریک فلک
داخل خارج را که در وسعت و ثخن اضعاف او باشد مستشنع می نماید
و بر آن هیچ کوکب نیست و از نیجهة او را فلک غیر مکوکب و فلک اطلس خوانند
و چون محیط است بکل آنرا فلک اعظم و فلک اعلی گویند و چون محرک سایر
افلاک است آنرا فلک الافلاک گویند و چون منتهی افلاک است آنرا فلک اقصی
گویند و چون غایت ابعاد است آنرا محدد الجهات گویند و در عرف اهل شرع
آنرا عرش گویند و هر یک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتیست از مغرب بمشرق
مخالف حرکة فلک اعظم که آن از مشرق بمغرب است چنانکه نظر جلیل و دقیق
بر آن دال است و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات از مغرب بمشرق
همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک تسعه با عناصر اربعه که بترتیب در
جوف فلک قمر اند بحسب سطحی اینست و بباید دانست که اکثر از افلاک مذکوره هشت

فلک را

فلک را که متعلق بکواکب سیاره است فلک کلی آن کواکب خوانند و در ضمن



هر یک افلاک دیگر هست که آنرا افلاک جزئیه گویند و چون در این رساله بعضی حرکات
مندرج است که ادراک آن موقوف بر معرفت افلاک جزئیه است واجب نمود که
درین محل اثبات هیئات و کیفیت هر یک بیان کنیم بعون الله تعالی و توفیقه
بعد هذا مخفی نماند که فلک کلی هر کوکب را فلک ممثل آن کوکب گویند بجهة
آنکه مماثل فلک البروج است چه مرکز آنها با مرکز فلک البروج که آنرا مرکز عالم
گویند متحدند و مناطق و اقطاب آنها نیز در سطح ذات منطقه و اقطاب
اوست و در حرکات نیز با او موافقند هم در مقدار و هم در جهت سوای
ممثل قمر که مقدار حرکت او بر خلاف توالی است و زیاده از مقادیر حرکات
سایر ممثلات و منطقه هر یک ممثلات را منطقه ممثل گویند و چون اجرام
سماوی بسایط اند و حرکات که از سیارات مشاهده میشود مختلف نیستند
و مقتضی بساطت آنست که متشابه باشند باین سبب در ثخن ممثلات افلاک
دیگر اثبات کرده اند بعضی شامل ارض و بعضی غیر شامل چنانکه شمس را دو



اما تقویم کوکب عبارتست از بعد موضع اوست از راس حمل بمعنی توالی
از منطقة البروج میان اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج وانرا طول
کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب طرف خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب
گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب بر منطقة البروج بود و الا نقطه تقاطع دایره
عرضی بود که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج آن تقاطع که اقرب بود بطرف
خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیات خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب
بآن حرکت این قوس را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی گویند و در تقویم
تام و شمسی بعد از جدول تواریخ مشهوره بجهت تقاویم کواکب سبعه سیاره
هفت جدول بیاورند و ابتدا بشمس کنند زیرا که اشهر و اضوء و اشرف
و اعظم کواکبست پس بقمر چه بعد از شمس او اظهر و اضوء است و در
حینیات باحوال قمر احتیاج بیشتر از سایر کواکبست پس خمسه متحیره را
ابتداء از زحل بر ترتیب افلاک بیاورند و اسم هر یک از سیاره در مستطیلی
که بر فوق جدول اینست مصرح بنویسند و در جدول هر کوکب موضع
آن کوکب از فلک البروج یعنی منتهای قوس تقویم کوکب از منطقة
البروج در نصف النهار هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای
آن روز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف روز تقویم کوکب چه
مقدار است و اختیار نصف النهار از سایر اوقات بجهت آنست که عند
منجمین مبدأ شبانروز است چنانکه در باب ششم معلوم گردد لیکن رقم اول
رقم برج یعنی رقم اول که ایمن ارقام است موضوع باشد بجهت برج و آن
هرگز از یازده متجاوز نگردد چه اگر دوازده میشود باول حمل انتقال
کند و دور از سر گرفته شود و رقم صفر در آن مرتبه ثبت شود و رقم
دوم موضوع باشد بجهت درجه و آن هرگز از بیست و نه زیاده نشود چه اگر

سی شود

سی شود از آن مرتبه ساقط گردد و عوض آن یک برج بر رقم ایمن زیاده شود
و این را رفیع گویند و رقم سیم موضوع باشد بجهت دقیقه و آن هرگز از پنجاه و
نه نگذرد چه اگر بشصت رسد از آن مرتبه ساقط گردد و بمرتبه ماقبل خود که موضوع
شده یکدرجه اضافه رقم آن مرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دفتر از
دقیقه زیاده نباشد الا نادرا و گاه باشد که در چند روز متوالی یکی
از این ارقام مکرر شود بسبب آنکه مقدار حرکت کوکب در آن ایام در
غیر مرتبه آن رقم معدود نشود و در آنحال آنرا یعنی آن رقم را در آن روزها
بجهت تخفیف کتابت الا در روز اول و آخر ننویسند و جایگاهش خالی
گذارند تا مراتب مشتبه نشود چه اگر خالی نباشد بیم آنکه رقمی از مرتبه
دیگر آنجا نوشته شود ناظر آنرا از این مرتبه اعتقاد کند و باقی مراتب
نیز باین سبب مختل گردد و گاه باشد که زیاده از یک رقم در چند روز
متوالی مکرر شود و جایگاه آنرا نیز خالی گذارند **باب چهارم** در سیرات
کواکب و رجعت و استقامت ایشان مراد از سیرات اینجا مدت
یکدور کوکبست و مدت مکث او در برجی و مدت عبارت از دور کوکب عبارتست
اوست از نقطه معینه از فلک البروج تا معاودت او باز بهمان نقطه
و برصد و امتحان معلوم شده است که دورات متتالیه کواکب
سیاره متفاوتست الا مدت الشمس که تفاوت دورات او
محسوس نیست پس بواسطه این تفاوت مدت دوره خط وسطی
هر کوکب که فی الحقیقه متوسط آن حرکتست و آنرا حرکت وسط گویند کا
ستوفی بجای مدت دوره حقیقی آن کوکب منظور داشته و بجهة
سهولت کسور آن اسقاط نموده و دوره حقیقی از این دوره گاه
کمتر است و گاه بیشتر پس معلوم باید که آفتاب در مدت یکسال دوره

تمام کنند تحقیقاً چه حال شمسی چنانکه سبق ذکر یافت عبارتست از دوره اوست
و برجی را سی روز تمام کند تقریبا قید تقریبا بجهة اختلاف مدت مکث
اوست در بروج بسبب سرعت و بطوء حرکت او و درین زمان بموجب زیج
جدید سلطانی شهید مکث آفتاب در برج حمل سی روز و پانزده ساعتست
ساعتست و در ثور سی و یک روز و دو ساعتست و در سرطان نیم و
تقریبا و در جوزا سی و یک روز و ده ساعتست و در سرطان سی و یک روز و
ده ساعت و در اسد سی و یک روز و پنج ساعت و در سنبله سی روز و
نوزده ساعت و در میزان سی روز و شش ساعت و در عقرب
بیست و نه روز و نوزده ساعت و در قوس بیست و نه روز و دوازده
ساعت تقریبا و در جدی بیست و نه روز و ده ساعت و در دلو بیست و
نه روز و شانزده ساعت و در حوت سی روز و دو ساعت و
ماههای شمسی حقیقی عبارتست ازین مدتهاست و تغیر فاحش در این
ازمنه نشود مگر در مدتهای مدیده و مدعا از روزی در اینمقام شبانروز است
و قمر دوره را در بیست و هفت روز و ثلث روزی تمام کند تقریبا
چه تحقیقا از ثلث کمترست بهفده دقیقه ساعتی لیکن چون
تفاوت اندکیست معمم قید تقریبا نکرده است و برجی را در بیشتر از
دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت و بطوء سیر او و گاه
باشد که در حد و غایت سرعت بود و در دو روز یا کمتر از دو روز
باشد که کمتر از یکساعت برجی تمام کند و زحل در قرب سی سال دوره تمام
کند قید قرب بسبب آنست که دوره وسطی او تحقیقا بیست و نه سال و
پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و بیست و یک دقیقه است و مراد
از سال در این مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز و برجی در

دو سال

دو سال و نیم تقریبا قید تقریب اینجا دو وجه دارد یکی آنکه زمان دوره وی
بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برجی بحسب سرعت و
بطوء سیر او متفاوتست دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چون مدت
دوره تقریبیست خارج قسمت او بر دوازده هم تقریبی باشد و مشتری
دوره را در قرب دوازده سال تمام کند بحسب تحقیق مدت دوره وسطی
او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه است
و برجی در یکسال تقریبا و وجه تقریبا این هم دو است و مریخ دوره را در
قرب یکسال و دو ماه و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت دوره وسطی او
یکسال و دو ماه و بیست و یک روز است و دو ساعت و پنجاه دقیقه و
برجی را در یکماه و نیم تمام کند تقریبا چون سریع السیر بود و یکسال استقراء
نمودیم در حالت سرعت سیر او در مدت چهل روز باشد که کمتر برجی را
تمام کند و هر یک از سفلیین دوره را در قرب یکسال تمام کند قید قرب
مکرر نظر بدوره حقیقی ایشان باشد و الا دوره وسطی احتیاج نیست و چون
مستقیم و سریع السیر باشد زهره برجی را در بیست و هفت روز تقریبا تمام
کند و عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریب بجهة آنست که هر یک
ازین دو کوکب گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر ازین مدت برجی
تمام کنند لیکن در عطارد مقدار کم یکروز رسد و یکسال استقرا
نمودیم زهره را در حین سرعت سیر در بیست و چهار روز و کسری برجی
تمام کند گردد و قید سرعت سیر در این سه کوکب اخیر بسبب آنست که
گاه باشد که در حین سرعت سیر در برجی باشند و در حین بطوء در برجی
تفاوت میان مدت مکث ایشان درین دو برج بسیار است
بجهة علو بعید که در مدت قطع کردن برجی هم بطیء شوند و هم سریع و چون

چنین باشد تفاوت میان مدت سیر ایشان در دو برج اندک بود و قید مستقیم
در عطارد فقط انسب است چنانچه محقق طوسی در سی فصل آورده چه او را در رجعت
نیز سرعت سیر است و در زمان مکث او در برجی گردد آن راجع و سریع
گردد متفق وقت است با زمان مکث او در برجی که در آن مستقیم و سریع
گردد بکسری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجعت سرعت نیست
چه سرعت عبارت از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی است
چنانچه بعد مایل و حرکت رجعی ایشان در هیچ وقت بحرکت وسطی نمی‌رسد
پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و اینکه محقق زهره را در قید
مستقیم داخل داشته ممکن است که اراد رد بقید بیانی لغیر کنیم و در
عطارد باحتراز لیکن بر تقدیری که سرعت کواکب اعم باشد از آنکه
در تمام برج بود یا در بعضی که آن مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر
کوکب شغل بیانا خواهد بود و کواکب ثابته دوره را در بیست و چهار هزار
سال تمام کنند و برجی را در دو هزار سال که خارج قسمت بیست و چهار
هزار است بر عدد بروج و درجه را بشصت و شش سال که خارج قسمت
دو هزار است بر عدد درجات بروج تقریبا و وجه تقریب ثلثان
سال است که کسر خارج قسمت است و مقصد بجهت سهولت اسقاط
آن کرده است بر اذهان مستقیمه مخفی نماند که نسبت حرکات ثوابت را
بحسب ارصاد مختلف یافته اند و قدما را مثل ارسطو و من تبعه
عقیده او بوده که ایشان را غیر حرکت شبانروزی حرکت دیگر
نیست و لهذا اسفهر آن بحرکت فلک تاسع کرده اند و چون نوبت
با برخس رسیده است بعضی از ثوابت و ترتیب منطقه را رصد کرده در
ایشان حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت بطء

فلک

فلکت بر کیفیت او مطلع نشده است بعد از آن بطلیموس و مالاناوس بطریق
نه تحقیق این امر را مرتکب شدند رای ایشان بر آن قرار گرفت که در هر صد سال
درجه قطع کنند و از متأخرین جمعی مثل ابن الاعلم و غیره در تحقیق مطلوب
استقصای تمام نموده گفته اند که در هفتاد سال درجه قطع کنند و این
موافق است با آنچه محقق طوسی در سلطان المغفور در ارصاد خود یافته اند و
اعتقاد جماعتی که در زمان مامون خلیفه ارصاد کواکب گرفته اند آنست
که در هر شصت و شش سال درجه قطع کنند و اما حکیم فاضل محیی الدین مغربی
که از ارصاد مراغه است تحدید کواکب را مثل عین الثور و قلب العقرب
رصد کرده مطابق یافته است با آنچه در زمان مامون یافته اند و اعتماد علیهم
مضی بر این قول است و هر یک از خمسه متحیره گاهی مستقیم باشند یعنی
بر توالی حرکت کنند و گاهی راجع یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و گاهی
ایشان مقیم یعنی ساکن نمایند چه اگر مقدار تقویم کوکب در یک نصف النهار
بیشتر از نصف النهار سابق بود مستقیم و اگر کمتر باشد راجع و اگر مساوی
بود مقیم و اقامت باین نحو که گفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود
و در عطارد او چون سریع السیر است مدت اقامت بیک شبانروز نرسد
و اگر احیانا در دو نصف النهار متوالی بر یک دقیقه بود آن اقامت نبود
بلکه بعد از نصف نهار اول از آن دقیقه بگذرد و در آن شبانروز
رجوع یا مستقیم گردد و در نصف النهار ثانی بهمان دقیقه عود کند و در حوالی
مبدء رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهاء احدیهما و قبل از ابتداء
آن دیگر مقیم شوند چه در علم حکمت مقرر است که در ما بین حرکتین مختلفین
فی الجهة سکونی متحقق است و بیش از شروع در شرح کلام چاره نیست از تحقیق
رجوع و آنچه بآن متعلق است پس میگوئیم که حول دو خط از مرکز عالم لا یحد

[illegible]

خارج شود از دو جانب بین تدویر مماس او شوند منطقه تدویر باین دو منطقه مماس که
ذکر شد به دو قسم مختلف منقسم شوند اعلی و اسفل و لامحاله قسم اعلی اعظم بود از اسفل
و بر تو مخفی نماند که قوسهای متساوی از قطعه علیای تدویر یا آنچه اقرب است بذروه
اعظم نماید از آنچه ابعد است و همچنین قوسهای متساوی از قطعه سفلی آنچه
اقرب است بحضیض تدویر اعظم نماید از آنچه ابعد است پس حرکت تدویر
در قسم اعظم سریع نماید و در قسم اصغر بطیء و مراد بذروه و حضیض تدویر
نقطه تقاطع محیط تدویر است با خطی که از مرکز عالم خارج شود و از مرکز تدویر
گذشته بفلک اعلی منتهی شود آنکه دورتر است ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است
حضیض مرئی و حرکتی که آن خط را با آن متحرک باشد حرکت مرکز معدل گویند
چه مرکز کوکب تدویر با آن خطاست و آن حرکت همیشه بر توالی باشد
و چون مرکز کوکب هر یک از خمسه متحیره از مرکز عالم خارج است لامحاله
مرکز تدویر از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود و در قطعه دیگر قریب
و غایت بعد وقت وصول آن باشد بنقطه اوج و غایت قرب وقت
وصول او بود بنقطه حضیض و ازین لازم آید که حرکت مرکز معدل در
قطعه بعیده بطیء بود و در قطعه قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد قویا
میان این سرعت و بطوء آنرا حرکت وسط کوکب گویند فاذا مهد
هذا بباید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند لاجرم اگر
اعلی ایشان بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانچه
در متحیره و اگر بر عکس باشد بر عکس خواهد بود چنانچه در قمر و هر یک از
کواکب متحیره چون در اعلای تدویر باشد حرکت ایشان بتوالی سریع نماید
چه کوکب درین حال بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد
و چون باسفل تدویر انتقال کند حرکت کوکب بتوالی بطیء پیدا کند بسبب آنکه

درین

درین حال کوکب بمقدار فضل حرکت مرکز معدل بتوالی حرکت تدویر بخلاف توالی
حرکت کند و بنا بر آنچه قبل ذکر شد هر چند کوکب بحضیض اقرب شود حرکت تدویر
بخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و بطیءتر نماید اما چون هنوز حرکت
مرکبه کواکب متوالی است کوکب را مستقیم گویند و میرود تا بجائی رسد که
حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب
چند گاه چنان نماید که در یکجا ساکن است و درین حال کوکب را مقیم
خوانند و بعد از آن حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید بر حرکت مرکز معدل
بتوالی و کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و درین حال
کوکب را راجع گویند و هر چند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت
سریعتر باشد تا کوکب بحضیض مرئی رسد و آنجا غایت سرعت او باشد
در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد در رجعت
بطوء پیدا کند و هر چند بر آید بطیءتر شود تا باز بنوعی که گفتیم کوکب مقیم
گردد و بعد از آن مستقیم و تا رود در استقامت سریعتر شود تا بذروه
رسد که غایت سرعت او است در استقامت و وسط زمان او و بعد
از آن حالت اولی عود کند و از آنچه گفتیم لازم آید که کوکب در یک دوره
تدویر دو بار مقیم گردد یکی بعد از استقامت و پیش از رجعت و آنرا مقام
اول گویند و دیگری بعد از رجعت و قبل از استقامت و آنرا
مقام ثانی گویند و قمر را اگرچه تدویر هست اما حرکت او در قطعه علیا
که بخلاف توالی است اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم
نیاید لیکن در قطعه علیا بطیء و در قطعه سفلی سریع نماید و چون حرکت مرکز
معدل بنسبت بمرکز عالم مختلف است لامحاله استقامت با استقامت
و رجعت با رجعت متفاوت چه هر گاه حرکت مرکز معدل سریع باشد تکافؤ

و کتبین در اواخر استقامت دست دیرتر رسد و در اواخر رجعت زودتر و هرگاه
بطی باشد در اواخر استقامت زودتر دست میدهد و در اواخر رجعت دیرتر
پس زمان استقامت در کره اول بیشتر باشد و در کره ثانی کمتر و زمان
رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت بنا بر استقراء حساب اول زحل را
هشت ماه و چهار روز است و مشتری را نه ماه و چهارده روز و مریخ را
ده سیزده و پانزده روز و زهره را یکسال و شش ماه و چهار روز و عطارد را
سه ماه و چهار روز و مراد از ماه در این مقام سی روز است و اصغر
زمان استقامت زحل را هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتری را
نه ماه و مریخ را یکسال و دو ماه و هفت روز و زهره را یکسال و پنجماه
بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم زمان رجعت
زحل را چهار ماه و بیست و یک روز است و مشتری را چهار ماه و سه روز
و مریخ را دو ماه و بیست و یک روز و زهره را یکماه و چهارده روز و
عطارد را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و
شانزده روز و مشتری را سه ماه و بیست و هشت روز و مریخ را دو
ماه و شش روز و زهره را یکماه و دو روز و عطارد را بیست و
یک روز و در تقویم تام شمسی علامت مبدا رجعت و استقامت هر کوکبی
از متحیره در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند بنوعی که فاصله باشد
دو روز را که در ما بین نصف النهار بین آن دو روز کوکب ابتداء
برجعت یا استقامت کرده باشد جدا و بجهة تعیین وقت آن بر حاشیه
نیز نویسند یعنی در جدول اتصالات کلیه و در می ذی روزی که در
آن روز یا در آن شب قبل از آن ابتداء برجعت یا استقامت کرده
باشد و علامت مبدا استقامت مت باشد و از مبدا رجعت عت

و چنین

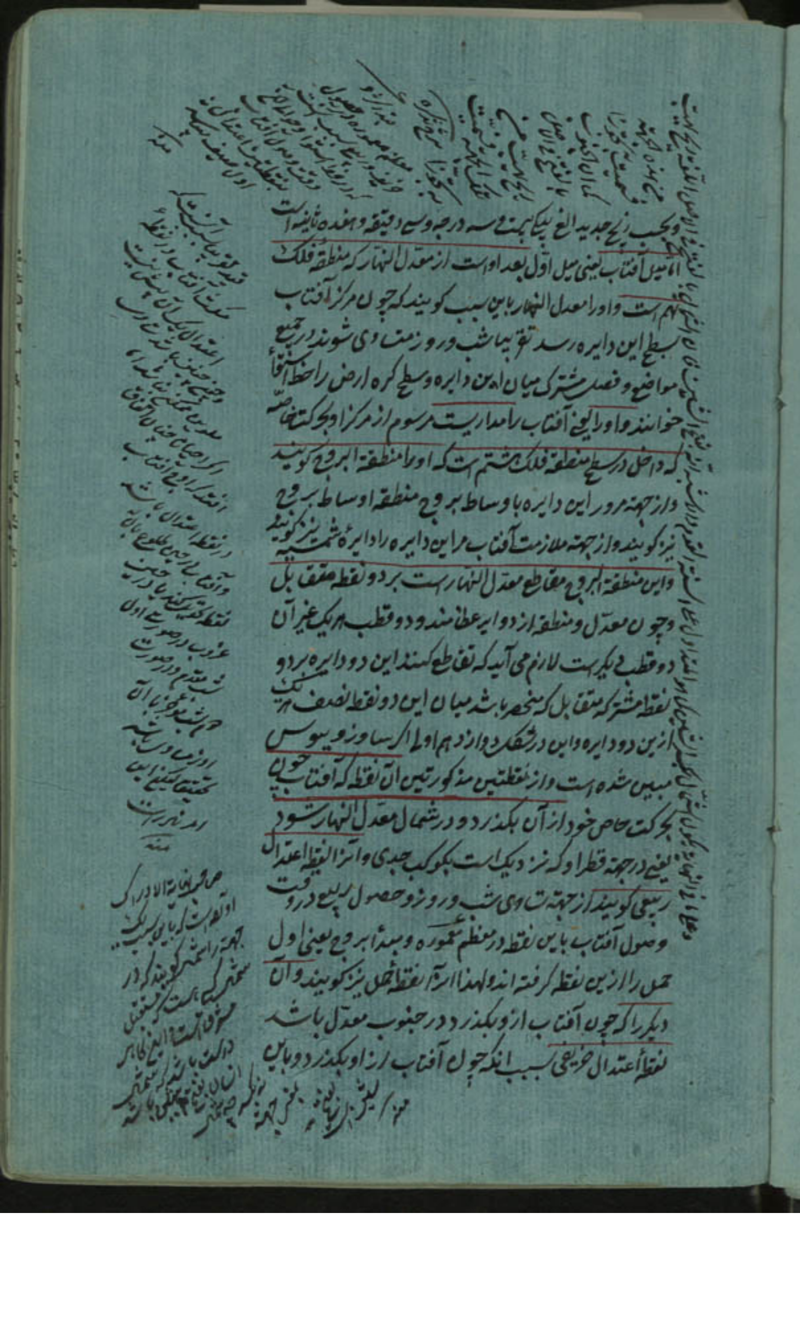
و چنین خواهند که بر حاشیه ثبت کنند اول علامت مبدا استقامت یا رجعت
نویسند ملحق بعلامات کوکب راجع یا مستقیم پس علامت روز که آن میم است م
و یا علامت شب که ل است پس علامت یکی از ایام اسبوع بعلامات
روز یا شب پس علامات ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول
شب و بعضی تقاویم بهمین اکتفا نمایند و در اثنای کوکب هیچ ننویسند
و در تقویم قمری بر حاشیه ثبت کنند اما علامات ساعات و دقایق کمتر
نویسند و در بعض تقاویم تام شمسی در جدول در تقویم هر یک از علویین
در وقت اقامت ایشان لفظ مقیم را مصرح نویسند چنانچه با علامات
رجعت یا استقامت مقاطع باشد و مدت اقامت در زحل هفت
روز است و در مشتری پنج و زو سیر تقویمی کوکب خواه راجع باشد و خواه
مستقیم در شبانروزی که از جهت آن کوکب را گویند اگر مساوی سیر
شبانروزی وسط آن کوکب باشد آنرا سیر اوسط گویند و کوکب را در آن
حین متوسط السیر و معتدل السیر خوانند و اگر زاید باشد بر سیر وسط هر چند
بر آید آن زیادتی در تزاید بود آنرا سیر زاید متزاید و اگر در تناقص
بود آنرا سیر زاید متناقص گویند و کوکب را در این دو حین سریع
السیر خوانند و اگر سیر تقویمی ناقص باشد از سیر وسط هر چند بر آید
روی در تناقص بود لهذا آنرا سیر ناقص متناقص خوانند و اگر
روی در تزاید نهد آنرا سیر ناقص متزاید گویند و کوکب را در این دو
حین بطیء السیر خوانند و در تقویم تام گاه باشد که این احوال را در اثنای
تقاویم کواکب سبعه و بر سر جدول آن نیز ثبت کنند و علامات آنها
اینست سط سیر وسط ید مد سیر زاید متزاید قص منتقص سیر
ناقص متناقص قصد منتقص سیر زاید متناقص قصه مد سیر ناقص متزاید

و حرکت وسط مریخ را در شبانروزی دقیقه است و شش ثانیه و شمس را پنجاه و نه دقیقه و
هشت ثانیه و زهره را و عطارد را همین مقدار و قمر را سیزده درجه و ده دقیقه و سی و
پنج ثانیه

باب پنجم در معرفت میل آفتاب و عروض کواکب

و جوزهرات ایشان اولا بباید دانست که بعد نقطه از دایره در سطح
کره قوسی بود از عظیمه که بآن نقطه و بر دو قطب آن دایره گذرد ما بین
آن نقطه و محیط آن دایره از جانبی که اقرب از آن بنا شد پس بجهة
معرفت بعد نقطه مفروضه از منطقه فلک نهم که آنرا معدل النهار گویند
دایره فرض کنند که بر دو قطب آن فلک و آن نقطه گذرد و قوسی که ازین
دایره میان نقطه مفروضه و معدل النهار باشد بشرط که زیاده از ربع
نبود آنرا بعد آن نقطه گویند از معدل النهار و بعد اجزای منطقه
البروج را از معدل النهار میل اول آن جزو گویند بقیاس با میل
ثانی آن جزو که آن قوسی باشد از دایره عرضیه که بجزء مفروض
گذرد ما بین منطقة البروج و معدل النهار از جانب اقرب و لفظ
میل چون مطلق مذکور شود مراد میل اول باشد و چون آفتاب
دائما بر منطقة البروج است میل آن جزوی را که آفتاب در او بود میل
آفتاب نیز گویند بخلاف کواکب دیگر که چنین در اکثر اوقات بر منطقة
البروج نیستند بر ایشان میل اطلاق نکنند بلکه بعد کوکب از
معدل النهار گویند و دایره میل که بر راس سرطان و جدی گذرد
از دایره مارّه با قطاب اربعه گویند بجهة مرور او بقطبین معدل
النهار و قطبین فلک البروج و قوسی ازین که ما بین منطقة البروج و
معدل النهار باشد از جانب اقرب آنرا میل کلی و میل اعظم گویند
چه اعظم است از باقی میول و مقدار میل کلی را بحسب ارصاد مختلف یافته اند

و بحسب



و بحسب زیج جدید الغ بیگ بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است
اما میل آفتاب یعنی میل اول بعد او است از معدل النهار که منطقه فلک
نهم است و او را معدل النهار بأین سبب گویند که چون مرکز آفتاب
بسطح این دایره رسد تقریبا شب و روز متساوی شوند در جمیع
مواضع و فصل مشترک میان این دایره و سطح کره ارض را خط استوا
خوانند و او را یعنی آفتاب را مداریست مرسوم از مرکز او بحرکت خاصه
که داخل در سطح منطقه فلک هشتم است که او را منطقة البروج گویند
و از جهة مرور این دایره با وساط بروج منطقه اوساط بروج
نیز گویند و از جهة ملازمت آفتاب مر این دایره را دایره شمسیه نیز گویند
و این منطقة البروج مقاطع معدل النهار است بر دو نقطه متقابل
و چون معدل و منطقه از دوایر عظام‌اند و دو قطب هر یک غیر آن
دو قطب دیگر است لازم می آید که تقاطع کنند این دو دایره بر دو
نقطه مشترکه متقابل که منحصر باشد میان این دو نقطه نصف هر یک
ازین دو دایره و این در شکل دوازدهم او اکر ساوذوسیوس
مبین شده است و از نقطتین مذکورتین آن نقطه که آفتاب چون
بحرکت خاص خود از آن بگذرد در شمال معدل النهار شود
یعنی در جهة قطر او که نزدیک است بکوکب جدی و آنرا نقطه اعتدال
ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز و حصول ربیع در وقت
وصول آفتاب باین نقطه در معظم معموره و مبدأ بروج یعنی اول
حمل را ازین نقطه گرفته اند و لهذا آنرا نقطه حمل نیز گویند و آن
دیگر را که چون آفتاب از او بگذرد در جنوب معدل باشد
نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب از او بگذرد دو باین

نقطه رسد تساوی شب و روز و حصول خریف باشد در اکثر معموره و این نقطه
هر آینه اول برج میزان باشد و وجه تسمیه این دو جهة بشمال و جنوب
آنست که نیمی ازین دو جهة میوز دموسوم ست باین دو اسم و از
ابتدای گذشتن آفتاب از نقطه اعتدال ربیعی تا رسیدن او
بغایت بعد از معدل النهار که محل تقاطع دایره مارّه باقطاب
اربعه است با منطقة البروج و آن نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب
انقلاب زمان حین وصول آفتاب بآن نقطه از ربیع بصیف در اکثر
ربع مسکون میل شمالی صاعد زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع
آفتاب درین مرور در شمالی معدل النهار اما زاید بسبب تزاید
فرجه منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول
برج سرطان است اما صاعد بسبب صعود او درین حال بجانب
سمت الرأس لیکن مخفی نماند که این حکم مخصوص است ببلادی که
آفتاب از سمت رأس آن بلاد در هیچ وقت بجانب شمال میل
نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الرأس آن
موضع بجانب شمالی متجاوز شود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن
و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند درین حال از وقت گذشتن او از
سمت الرأس تا غایت بعد میل شمالی هابط زاید باشد در آن موضع و
از آنجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل
شمالی هابط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمالی معدل النهار
و هبوط او از سمت الرأس و تناقص فرجه منطقتین در ما بین آن
دو نقطه اما اگر آفتاب درین موضع بطرف شمالی سمت رأس موضعی
گذارد و آن هنگام در آن موضع میل شمالی صاعد ناقص باشد و از

ابتدای

ابتدای گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا بغایت بعد که محل تقاطع دیگر است
از دایره مارّه باقطاب اربعه با منطقة البروج و آنرا اول جدی و نقطه
انقلاب شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان حین وصول آفتاب تا آن نقطه
نقطه از خریف بیار در جمیع معموره میل جنوبی هابط زاید باشد و از آنجا
تا رسیدن باز بنقطه حمل میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقایسه
ما سبق معلوم است لیکن حکم صعود و هبوط میل جنوبی در جمیع معموره یکسیت
در ربع مسکون آفتاب در میل جنوبی هرگز بشمال سمت الرأس مایل نشود
و کوکب دیگر را اگرچه بعد از معدل النهار باشد لیکن بشت اتهاد تقویم مصطلحست
و عمل آن فی الجمله متعسر است و صورت وضع معدل النهار با فلک البروج
و تزاید و تناقص میل برین گونه است و اما عرض کواکب عبارت است
از بعد او از منطقة البروج
یعنی قوسی است از دایره عرض
که بمرکز کوکب گذرد در میان
خط تقویم کوکب و منطقة البروج
از جانب اقرب پس شمس را
عرض نبود چه مرکز او دائما
در سطح منطقه خارج مرکز است و منطقه خارج مرکز در سطح منطقه ممثل و منطقه
ممثل در سطح منطقة البروج است و مرکز قمر را مدار ثابت نه در سطح منطقة
البروج است بلکه متقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل
بدانکه مرکز قمر بر منطقه تدویر است و منطقه تدویر در سطح منطقه حامل
و منطقه حامل در سطح مایل پس منطقه مایل مدار قمر باشد و مرکز از او
زایل نشود و چنین این منطقه متقاطع است با منطقه جوزهر که داخل در سطح

منطقة البروج است پس متقاطع منطقة البروج نیز باشد و چون عظیمه است تقاطع
بر دو نقطه متقابل بود چنانکه در معدل النهار و منطقة البروج گفتیم آنگاه یعنی
آن نقطه را از دو نقطه مذکوره که قمر چون بحرکت خاص خود از آن بگذرد در
عرضش شمالی شود یعنی بطرف شمال منطقة البروج آید نقطه راس و جوزهر شمالی
قمر گویند و آن دیگر را که چون قمر از آن بگذرد در عرضش جنوبی شود نقطه
ذنب و جوزهر جنوبی گویند و راس و ذنب بسبب آن گویند که شکلی را که
حادث شده است در ما بین نصف مایل و نصف ممثل از جانب اقرب
تشبیه کرده اند با اژدهائی و منتهی طرفین او دو نقطه است و تخصیص
شمالی براس و جنوبی بذنب بسبب حرکت اول و نحوست ایشان است
و هر دو را عقدتین و جوزهرین خوانند اما تسمیه ایشان بالعقدتین بسبب
آنکه تشبیه کرده اند هر یک را بالعقده که در میان دو خط افتد که انجا
عبارت از این دو دایره است و اما بجوزهرین گویند بجهة آنکه جوزهر
معرب جوزهر است که مراد همان معنی اول باشد و بعضی دیگر گفته اند
که معرب گوزهر است چه بر دو طرف اژدهای مذکور و عقده و صعود
و هبوط و زیادت و نقصان در عرض بقیاس میل معلوم میشود یعنی از
وقت گذشتن قمر از عقده راس تا غایت بعد میان این دو
نقطه که غایت عرض قمر است و مقدار آن بحسب اکثر ارصاد پنج
درجه است عرض شمالی صاعد زاید باشد اگر قمر از سمت الراس
در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر اقالیم و الا شمالی هابط زاید باشد
چنانکه در بعضی از بلاد و از غایت عرض تا رسیدن بعقده ذنب عرض
شمالی هابط ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد شمالی
صاعد ناقص و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی
هابط زاید

هابط زاید باشد اگر قمر سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانچه در اکثر معموره
و الا جنوبی صاعد زاید بود چنانچه در بعضی و از غایت عرض تا بالعقده راس
عرض جنوبی صاعد ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد تا غایت
زاید شمالی صاعد و از عقده ذنب تا رسیدن بغایت بعد عرض جنوبی هابط
زاید باشد اگر قمر از سمت الراس در طرف جنوب گذرد چنانچه در اکثر معموره و الا
جنوبی صاعد زاید باشد چنانچه در بعضی و از غایت عرض تا بالعقده راس
گذرد عرض جنوبی صاعد ناقص باشد و اگر در طرف شمال سمت الراس گذرد
جنوبی هابط ناقص و اهل احکام کوکب صاعد زاید را شدید الوتر گویند
و اگر هابط باشد مسترخی الوتر و صورة مدار قمر با منطقة بتزاید و تناقص
عرض برین نهج است و هر یک از
راس و ذنب را سیر است
معکوس یعنی برخلاف توالی
دائما چه هر دو نقطه مختص
بود از فلک جوزهر که بخلاف
توالی متحرک است و مقدار این حرکت در ارصاد مشهوره در شبانروزی سه
دقیقه و ده ثانیه یافته اند و در تقویم تام شمسی موضع راس قمر را در جدولی
بعد از جدول تقویم عطارد در نصف النهار هر روزی بازاء آن روز
مینویسند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه بر قیاس تقویم کواکب
و موضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمان درجه و دقیقه چه
موضع دو نقطه متقابل در فلک بر یک جهت پس ایراد موضع یک نقطه
کافی باشد و علامت راس در تقویم [illegible] باشد و چنین است اینصورت
بجهة آنست که اگر سین نویسند برقم شمس مشتبه شود و علامت ذنب [illegible]

ذنب باشد وگاه باشد که علامت راس سه نویسند چه بعض قراین مانع از
اشتباه است چنانچه بعد ازین معلوم شود و بباید دانست که چنانچه مرکز
جرم قمر را مداریست متقاطع منطقة البروج همچنین مرکز هر یک از تداویر
خمسه متحیره را مداریست متقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس
باشد و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تداویر ایشان از آن
بگذرد شمالی منطقة البروج بود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر
از آن بگذرد باوج متوجه شود و در عطارد بحضیض و دیگری ذنب
و آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تداویر ایشان از آن گذرد
در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون مرکز تدویر
از آن گذرد متوجه حضیض شود و در عطارد متوجه باوج و تفاوت
تعریف این دو نقطه در علویه و سفلیین بنا بر نکته ایست که در کتب
هیات معلوم میشود و بیان آن اینجا لایق نیست و اختیار مرکز
تدویر این کواکب درین امر بجهة عدم دوام جرم ایشان است
بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر و گاهی در طرف شمال آن
و گاهی در طرف جنوب آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایم ملتحقة
المدار اند و جوزهرات خمسه متحیره را سیریست مستقیم چه هر یک نقطه
شخص اند از ممثلات که بحرکت فلک البروج متحرک کنند و مقدار آن حرکت
هر سالی ز روزی هشت ثانیه است و در بعضی تقاویم تام موضع راس
هر یک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول
تقویم آن کوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد و الا در
صفحه سیری بر سر جدول هر کوکب که بجهة نظرات آن کوکب با قمر کشیده
باشند ثبت کنند بچهار رقم یکی برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه

و داخل

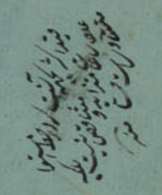
و داخل ساختن ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهرین این کواکب در مدت
یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عبث
باشد و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع راس آن کوکب باشد بهمان
اجزا چنانچه موضع ذنب قمر بنسبت راس او و در تقویم تام مقدار میل
آفتاب را در جدول باریک در پهلوی سیری جدول تقویم او در نصف
النهار هر روزی بازاء هر روز بیاورند بدو رقم یا درجه دوم دقیقه
و همچنین مقدار عرض هر کوکب در جدول باریک در پهلوی سیری جدول
تقویم او بطریقی که در میل گفتیم بیاورند و در بعضی تقویم همین بعرض
قمر اختصار کنند و در بعضی دیگر عروض باقی کواکب را در هر ده روز
بازاء روز یازدهم ثبت کنند و در عطارد هر پنج روز و در ایام دیگر
هیچ ننویسند و مقدار غایت عرض هر کوکب بحسب زیج جدید الغ بیکی بدین
موجب است زحل ب مح مشتری ا لو مریخ د لا زهره ح م عطارد
د ک و علامت شمالی بش است و از جنوبی ج و از صاعد
صه و از هابط ه و از زاید ید و از ناقص قصه و این علامات
متصل بیکدیگر در اثنای جداول میل و عرض کواکب هرگاه که یکی ازین
صفات مبدل بدیگری شود ثبت کنند بعد از آن که بر سر جدول نوشته
باشند پس علامت شمالی صاعد زاید چنین باشد شصید و علامت
شمالی هابط زاید چنین شهید و شمالی هابط ناقص چنین شهقصه
و شمالی صاعد ناقص چنین شصقصه و جنوبی هابط زاید چنین
جهید و جنوبی صاعد زاید چنین جصید و جنوبی صاعد ناقص
جصقصه و جنوبی هابط ناقص چنین جهقصه و گاه باشد که
علامت زاید و ناقص ننویسند چه هر میل و عرض شمالی صاعد و همچنین

جنوبی مساعد ما بطء زاید باشد و در سیر و عرض شمالی ما بطء و همچنین جنوبی مصاعد
ناقص باشد لیکن این مخصوص است بمواضع از معموره که هیچیک از سیاره
از سمت الرأس الموضع بطرف شمال نگذرد چه اگر موضعی باشد که بطرف شمال گذرد
ایراد علامت زاید و ناقص الرأه باید کرد کما لایخفی علی المتأمل فیما تقدم
والله اعلم **باب ششم** در معرفت ساعات و دقایق و غایت
ارتفاع آفتاب و ظل او در نصف النهار اولا بباید دانست که
دایره عظیمه که یک قطب او از سمت الرأس و دیگری سمت القدم موضعی باشد آنرا
دایره افق آن موضع گویند پس اگر معدل النهار بسمت الرأس آن موضع گذرد
آنرا افق استوائیه و منتصبه و مستقیمه گویند و اگر قطب معدل النهار بسمت الرأس
الموضع باشد آنرا افق رحوی گویند و ما سوای این دو افق را آفاق مایله
گویند و دو نقطه تقاطع معدل النهار را با جمیع آفاق نقطه مشرق و مغرب گویند
و عظیمه که بدو قطب افق گذرد و بدو قطب معدل النهار گذرد آنرا
دایره نصف النهار گویند از جهة انتصاف نهار حال حین وصول
آفتاب باین دایره فوق الافق در اکثر ربع مسکون و عظیمه که بدو
قطب افق و مرکز کوکب گذرد آنرا دایره ارتفاع الکوکب گویند و صغیره
که از خط تقویم کوکب مرتسم شود بحرکت فلک کل آنرا مدار یومی الکوکب
گویند و آن با معدل النهار لامحاله یا متوازی باشد یا متحد پس اگر آن
مدار دایره افق را قطع کند آنچه از آن فوق الارض باشد قوس النهار آن
کوکب گویند و آنچه تحت الارض بود آنرا قوس اللیل و آنچه میان طرف خط
تقویم کوکب و افق مشرقی باشد از قوس النهار و افق غربی از قوس
اللیل بود آنرا دایره آن کوکب گویند اما شبانروز نزد عامه مجموع
یکشب و یک روز است و مبدا این نزد متشرعه اول شب است چه ظلمت

اصل است و نور طاری و نزد اهل فارس و روم اول روز چه نور وجودی و ظلمت
عدمی است و نزد اهل حساب از رسیدن آفتاب است بتقاطع مدار او با دایره
نصف النهار چه باین اصطلاح در جمیع مساکن مقدار شبانروز متساوی بود
تقریبا بخلاف اصطلاحات دیگر که بحسب آفاق متفاوت است چنانچه بر عالم
علم هیات مخفی نیست و معتبر نزد حکمای یونان تقاطع اعلا است و حکمای ترک
خطا و ایغور اسفل اما مبدا روز در عرف اهل شرع از ابتدای طلوع صبح
صادق است و مبدا شب بعد از استیفاء غروب آفتاب و نزد اهل روم
و فارس مبدا روز از طلوع جرم آفتاب است و مبدا شب از غروب جرم
او و این وضع طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس و وجود لیل مشروط
بغروب است و ذکر شب و روز و اجزای آن که مقصود در ضمن ابواب خواهد که
برین اصطلاح است و نزد بعضی از براهمه هند مابین ابتداء طلوع صادق و
طلوع آفتاب و مابین غروب آفتاب و غروب شفق بمنزله فصل مشترک است
میان شب و روز و داخل هیچکدام نیست شبانروز زیرا که عبارت از
مجموع قوس النهار و قوس اللیل آفتاب است به بیست و چهار قسم متساوی
قسمت کنند چه زمان امریست ممتد که بحسب وهم استقرار دارد پس
قبول قسمت کند و آن اقسام را ساعات مستویه و معتدله گویند از جهة
دوام تساوی مقدار او و نسبت بساعات معوجه که عنقریب مذکور شود
و آن مقدار از معدل النهار که در هر ساعت معوجه یا مستوی طلوع کند
آنرا اجزای آن ساعات خوانند پس اجزای هر ساعت مستوی ربع سدس
دوره فلک است تقریبا که پانزده درجه معدل النهار باشد و اگر روز و
شب هر یک را یعنی هر یک از قوس النهار و قوس اللیل آفتاب را علیحده
بدوازده قسمت قسمت کنند آن اقسام را ساعات معوجه گویند و

زمانیه چه بطول و قصر شب و روز طویل و قصیر گردند پس از آن حیثیت که زمان این
ساعات طولا و قصرا تابع زمان شب و روز است اورا ساعات زمانیه
گویند و از آن حیثیت که مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب
مختلف است بحسب اختلاف طول و قصر ملوین ما بین آنرا ساعات معوجه گویند
و بسبب ارتسام خطوط آن بر آلات قیاس رصدیه ساعات قیاسیه
نیز گویند و هر ساعتی را خواه مستوی و خواه معوج بشصت دقیقه قسمت
کنند و همچنین هر دقیقه را بشصت ثانیه و هر ثانیه را بشصت ثالثه و
هکذا الی العاشره ولا محاله دقایق و توالی ساعات مستوی با دقایق و توالی
ساعات معوجه متفاوت بود بحسب اختلاف شب و روز و در اکثر ربع مسکون
عدد ساعات مستویه روز و کسور آن و همچنین اجزای ساعات معوجه
از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی تا رسیدن باول سرطان روز
بروز در تزاید باشد و در نصف دیگر یعنی از اول سرطان تا اول جدی
در تناقص و ساعات شب برعکس باشد یعنی عدد ساعات مستویه
و اجزای ساعات معوجه شب از اول جدی تا اول سرطان در تناقص
در نصف دیگر در تزاید بود و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه
و اجزای ساعات معوجه روز زاید باشد بر مستویه و معوجه شب و از
اول میزان تا حمل ناقص و سر این اوضاع آنست که چون منطقة البروج
و معدل النهار دو دایره متقاطعند هر دو جزء از منطقة البروج که بعد
ایشان از نقطة الانقلاب متساوی بود بجای معدل مدار رسم کنند
و آفاق استوائیه جمیع این مدارات را متساوی تنصیف کنند بشکل
سیزدهم از اول اکرثاوذوسیوس پس آفتاب در هر مداری که بود
قوس النهار او با قوس اللیل او متساوی بود پس دائما شب و روز

انجـ



انجاست و برابر بود تو بباید در آفاق مایله معموره چون قطب شمالی معدل
النهار از افق مرتفع و قطب جنوبی منخفض است هر آینه افق همین منصف
معدل النهار باشد و بس و سایر مدارات بتقاطع افق منقسم
شوند بدو قسم مختلف چنانچه هر قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم
باشد از قسم خفی و لهذا آنرا مدارات عالیه خوانند و اقسام مدارات
جنوبیه که آنرا مدارات منخفضه خوانند بعکس این بود بشکل نوزدهم
از ثانیه آن کتاب پس چون آفتاب در مدارات شمالیه بود یعنی
در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل
و همچنین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه
بود یعنی مابین اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل
النهار بود یعنی در اول حمل یا میزان متساوی باشد بشکل بیستم از مقاله
مذکوره و هر مداری که از قطب شمالی معدل النهار ابعد است اجزای قسم
ظاهر او اقل است از اجزای قسم ظاهر آن مداری که اقرب است و اجزای
قسم خفی بعکس و هر مداری که بقطب شمالی معدل النهار اقرب است اجزای
قسم ظاهر او اکثر است از اجزای قسم ظاهر آن مداری که ابعد است و
اجزای قسم خفی بعکس پس از وقت گذشتن آفتاب از اول جدی
که مدار او ابعد مدارات اجزای بروج است از قطب شمالی تا رسیدن
باول سرطان که مدار او اقرب است از مدارات دیگر بان قطب قوس
النهار متزاید بود و همچنین ساعات النهار و قوس اللیل و ساعات اللیل
متناقص و از گذشتن شمس از اول سرطان تا اول جدی قوس النهار
متناقص و قوس اللیل و ساعات اللیل زاید و از آنچه گفتیم معلوم شد
که اطول ایام و اقصر لیالی وقت حصول آفتاب است باول سرطان و



اقصر ایام و اطول لیالی وقت حصول آفتاب است باول جدی و در تقویم ساعات

و دقایق مستوی هر روزی که از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب آن

با ثناء آن روز ثبت کنند و در جدول بعد از تقویم راس و در تقویم

قمری بعد از جدول ماه ترک بیاورند که بعد از این معلوم گردد بدو رقم

یک رقم ساعات دوم رقم دقیقه و چون خواهند که ساعات و دقایق

شب معلوم کنند ساعات و دقایق روز را از بیست و چهار کم کنند

باقی ساعات و دقایق شب باشد و طریق نقصان آن چنان است

که از بیست و چهار ساعت یکی را شصت دقیقه فرض کنند و دقایق

مذکور را از شصت نقصان کنند و ساعات تامه را از بیست و

سه آنچه باقی بماند ساعات و دقایق شب باشد و در بعضی تقاویم

که مستخرجان خود نگاه میدارند یا اول تقویمی که بواسطه از زیج مستخرج

میشود ساعات و دقایق نیم روز نویسند چه بعضی از اعمال

نجومی موقوف بر معرفت ساعات نصف النهار است پس چون

خواهند که ساعات و دقایق تمام روز حاصل کنند آنرا مضاعف

کنند ساعات و دقایق تمام روز حاصل آید اما ارتفاع بعد

کوکب بعد کوکبست از افق یعنی قوسی است از دایره ارتفاع

میان خط تقویمی کوکب و افق در فوق الارض بشرطی که از ربع

زیادت نباشد و قید فوق الارض بجهة آنست که اگر قوس مذکور

بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود آنرا ارتفاع کوکب نگویند

بلکه انحطاط او گویند و آن ارتفاع که اعظم از آن نباشد در

آن مدار که کوکب بر آن بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع

آن کوکب گویند در آن مدار و آن وقتی بود که کوکب بر تقاطع

اعلا مدار

اعلا مدار و دایره نصف النهار بود و لامحاله در آن وقت دایره ارتفاع بر دایره

نصف النهار منطبق باشد و اگر کوکب بر سمت الراس بود هر آینه غایت ارتفاع

ربع دور بود و آن غایت ارتفاع باشد و در تقاویم تمام غایت ارتفاع آفتاب را

در هر روزی با ثناء آن روز در جدولی بعد از جدول ساعات بیاورند

بدو رقم یک درجه و یک دقیقه و غایت ارتفاع کوکب دیگر در تقویم ثبت کردن

مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارتست از سایه مقیاس که قایم

بر سطح افق باشد در وقتی که آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در

وقتی که بر دایره نصف النهار باشد و نه بر سمت الراس بود از فر ظل

نصف النهار معدوم شود و مراد از افق اینجا افق حسیست نه افق

حقیقی که قبل ازین بیان نمودیم و آن صفحه ایست موازی افق حقیقی

که مماس سطح افق باشد از جانب فوق و قاعده نصب کردن مقیاس

چنان است که اول سطح زمین را هموار کنند بر وجهی که آب بر او ریزند

از همه جوانب برابر سیلان کند چه اگر بعضی اجزای زمین اخفض از

بعضی بود آب بآن جانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست

و از برای تسویه زمین آلتی سازند مثلث متساوی الساقین که

آنرا گونیا خوانند و اکثر آن بود که آن آلت را از چوب سازند و باید

که این دو ساق بوزن برابر باشند و الا مقصود حاصل نشود و بعضی

زاویه راس آنرا قائمه سازند بجهة امتحان زوایای عمارات و غیرها و بر

منتصف قاعده آن نشانه کنند و از راس مثلث شاقولی در آویزند و

آن جسمی بود ثقیل مثل سرب که از هر طرف خطی آویخته باشند و سطح زمین را

چنان سازند که این مثلث را بهر طرف که بگردانند شاقول بر آن

نشان آید و چون چنین بود آن سطح داخل در سطح افق حسی بود و موازی

آن افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروط الشکل و باید که ثقیل بود تا در
موضع خود قایم باستد و بعضی آنرا از چوب سازند و قاعدهٔ آنرا منقوب
سرب یا ارزیز در ریزند پس دایره در زمینی هموار بکشند و مقیاس را
بر مرکز دایره نصب کنند بنوعی که سهم مقیاس بر مرکز دایره عمود شود
و بجهة امتحان در سه موضع ما بین محیط دایره و راس مقیاس اندازه
گرفته اگر هر سه برابر باشند آن مقیاس عمود بود بر این سطح مستوی
که فی الحقیقه سطح افق است و سایه که در وقت غایة ارتفاع از مقیاس
بر این سطح افتد ظل نصف النهار بود و آنرا فیئ زوال خوانند و لا محاله
اقصر ظلی بود که در آن مدار از آن مقیاس رسد و تقدیر ظل با قدام
مقیاس کنند و مقیاس را گاهی بدوازده قسم کنند و گاهی بهفت قسم
پس اگر مقیاس را بهفت بخش کنند آن ظل را که از آن مقیاس حاصل
شود ظل اقدام گویند اقدام بجهة آن گویند که عادت عوام بآن جاری
شده که تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر کنند
و غالب آنست که طول قامت هر کس مساوی هفت قدم او باشد
و بعضی بشش قدم و نیم نیز قسمت کنند چه قامت بعضی مردم باقدام او
شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس را بدوازده قسم کنند آن ظل که خود
از آن مقیاس را ظل اصابع خوانند و اصابع بجهة آن گویند که اغلب
آن بود که اشیا را بشبر تقدیر کنند یا بجهة آنکه مقیاسی که از آن
ظل گیرند شبری بود و شبر هر کسی مقدار دوازده اصبع باشد
از اصابع و هر قدمی را بشصت دقیقه قسمت کنند و همچنین اصبع را
و در تقویم تام در جدول آخر صفحه یعنی فیئ زوال هر روز را باصابع یا باقدام
بازاء آن روز وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج افتد بفیئ زوال از تسویه

زمین

زمین و نصب مقیاس و انتظار رسیدن ظل بغایة قصر و تقدیر آن فارغ باشد
بدو رقم یک رقم اصبع اگر استخراج آن بحسب ظل اصابع کرده باشند یا قدم
اگر بحسب اقدام کرده باشند رقم دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که
دو جدول آورند و در یکی ظل بحسب اصابع ثبت کنند و در دیگری بحسب اقدام
و هو الخلاق العلام

باب هفتم

در معرفت نظر و تناظر و مجاسده و انصرافات و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره در یک جزو
از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند بانجمع که یک نصف دایره
که متحد باشد بقطبین بروج بطرف خط تقویم هر دو بگذرد آنرا نسبت
بحال کوکب تحتانی قران و نسبت بحال هر دو مقارنه گویند و این مقارنه
حقیقی است و اگر در این حال خط تقویم کوکب هر دو بر یکدیگر منطبق باشد
آنرا مقارنه غیر حقیقی گویند و اگر دو خط از بصر خارج شود و بمرکز هر دو
بگذرد و در سطح یک نصف از دایرهٔ متحد بقطبین بروج باشد آنرا
مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشد آنرا مقارنه عرضی غیر
مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف
نیست و چون شصت درجه یعنی سدسی از منطقة البروج بعد باشد
میان ایشان یعنی میان موضعین این دو کوکب آنرا تسدیس گویند
و لا محاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر میان
موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است
آنرا تربیع گویند و هر آینه یکی در برج چهارم دیگری باشد یا در برج
دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث منطقة البروج است
آنرا تثلیث خوانند و لا محاله یکی در برج پنجم دیگری باشد یا در برج
نهم و هر یک از این سه نوع دو صنف باشند ایمن و ایسر چه اگر کوکب

تحتانی در این اوضاع بتوالی بیشتر از فوقانی باشد ایمن بود و اگر فوقانی بیشتر
باشد ایسر و اهل احکام گویند که اتصال ایمن بر ایسر در اثر متفوق است و چون
صد و هشتاد درجه که نصف منطقة البروج است بعد باشد از اعدا بله
گویند چه در این موضع هر یک از کوکبین مقابل موضع آن دیگر باشد
یعنی در بروج هفتم یکدیگر باشد و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر این چهار
بعد که اینها را مشاهیر انظار گویند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند
و بدایت و نهایت این ابعاد اگر چه در بروج مختلف اند اما در درجه و
اجزا آن متحد باشند و هر یک از این پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تربیع
و تثلیث و مقابله است نظر و اتصال و مثلا نظر گویند و بعضی
مقارنه را اتصال بجرم خوانند و باقی نظرات را اتصال بشعاع خوانند
و بعضی قران را مطرح شعاع قران و نهایت ابعاد معتبره را در سایر
نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب تحتانی را در این امور
ناظر و متصل و دافع تدبیر گویند و آن دیگر را منظور الیه و متصل به
و قابل تدبیر گویند پس قمر در این احوال دائما متصل باشد و زحل متصل به
و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند شد چنانچه بر ضمیر خبیر
بصیر ظاهر است و صورت انظار بحسب تقسیم فلک برین گونه است

وقت

موضع مقارنه
مرکز عالم
دایرة منطقة البروج
موضع مقابله

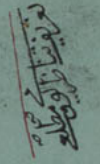
و نظرات قمر را با کواکب دیگر
مزاجات و ممازجات و
امتزاجات گویند بسبب کثرت
اتصال قمر با سایر کواکب
و آمیزش دادن طبایع
ایشان را بیکدیگر و قران

بیرون را



بیرون را اجتماع خوانند بجهة آنکه احد میان شمس را منکر و قمر را مؤنث گیرند این
وضع بمنزلهٔ ملاقات ایشان بود و شاید که این اصطلاحات بنابر مناسبت کلام
رب العزة باشد که فرموده و جمع الشمس و القمر و مقابله ایشان را استقبال گویند
بسبب آنکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع صبح بر زمین نماید یعنی پیشی
گیرد و مع هذا روز بروز متقارب او شود پس مستقبل او باشد چنانکه
قبل از مقابله بسبب عکس این دو موضع مستدبر او بود و بجهة اینکه
مشهور است که او را در این حال بدر گویند و بعضی گویند که بدر ماخوذ است
از بدره عینی که مملو باشد از زر یا چشمی که مملو باشد از دفعه چه در این
وقت صفحهٔ قمر از نور پر میشود و از این جهت است که منجمان استقبال را
امتلا نیز خوانند و قران آفتاب را با یکی از خمسه متحیره احتراق آن
کوکب گویند بسبب تشبه شمس با آتش و اختفاء کوکب تحت شعاع او با احتراق
و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقدتین قمر مجاسده آن
کوکب با آن عقده گویند که بمعنی ملاصقه است و بعضی آنرا داخل نظرات
دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر احدی میان با عقدتین اعتبار نکنند
چه ایشان را نور و شعاع نیست و اعتبار عقدتین قمر در مجاسده دون
عقدتین کواکب دیگر بجهة آنست که این دو عقده بعالم سفلی اقربند و
خسوف و کسوف که ذوات عظیم اند در این دو عقده حادث میشود
و سفلیین را با آفتاب غیر از احتراق اصلا نظر دیگر نباشد زیرا
که مرکز جرم آفتاب و مرکز تدویر هر یک از سفلیین دائما مسامت
یکدیگر اند تقریبا و از این جهت است که حرکت وسط ایشان را مثل
حرکت وسط شمس گرفته اند تا مسامت مختل نشود پس لاجرم چون
این دو کوکب بذروه و حضیض تدویر خود رسند محترق گردند و چون از ذروه

بصفحتین تطویر خود مرا اینها بند هر آینه در یکی از دو طرف آفتاب باشد که آنرا
طرف صباحی وطرف مسائی گویند و هر گز آفتاب زهره از آنچه مقتضی نصف
قطر تدویر ایشانست دور نشود و غایت آن در زهره چهل و هفت درجه و در
عطارد بیست و هشت درجه است پس این دو کوکب را با آفتاب الا احتراق نظری
دیگر صورت نه بندد چه مقدار نظرات شش که اقل مقادیر است از و انظار
شصت درجه است و ربط که سفلیین را با آفتاب است و در باب سیم
اشارت بآن رفته است همین است و ایشان را یعنی سفلیین را با یکدیگر
غیر از قران و تسدیس نظری دیگر نباشد بسبب آنکه مرکز تدویر این دو کوکب
چنانکه گفتیم دائما مقارن یکدیگر اند پس هیچ شک نیست که انهارا با یکدیگر
قران متصور است و چون که اتفاق افتد که هر یک در طرفی از طرفین آفتاب
باشند هر آینه میان ایشان تسدیس نیز ممکن شود چه غایت بعد ایشان
درین حال از یکدیگر بقدر مجموع غایت بعد هر یک از آفتاب که آن از
هفتاد درجه متجاوز است تواند رسید و ظاهر است که حد تسدیس شصت
درجه بیش نیست لیکن بمقدار نظرات دیگر نرسد چه تربیع که اقل مقادیر
انظار است بعد تسدیس نود درجه است اما تناظر که او را اتصالات و
مشاکله گویند بر دو نوع است یکی تناظر بوجی و آنرا تناظر زمانی و
اتفاق طریقت نیز گویند و آن بودن دو کوکب سیاره است در دو طرف
اول سرطان یعنی نقطه انقلاب صیفی بر وجهی که بعد موضع هر یک از ایشان
یعنی از زمین دو کوکب از انجا یعنی از سرطان متساوی بود و لا محاله آنکه بعد
در یک کوکب بر توالی بروج و در دیگری بر خلاف توالی باشد مثلا چون
کوکبی در ده درجه ثور بود و دیگری در بیست درجه اسد هر آینه میان
ایشان تناظر بود چه بعد هر یک از سرطان یک برج و بیست درجه است



اول بر توالی

اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی و این نوع را اتفاق طریقت بسبب آن
گویند که دو جزء از منطقه البروج که متساوی البعد بود از نقطه انقلاب
چنانکه بسبق ذکر یافت در باب ششم یکبار در رسم کنند پس هر دو در
طریقت یکطریق متفق باشند و بوجی و زمانی گویند بسبب آنکه زمان
نهار یک جزو و همچنین زمان لیل او با زمان نهار و زمان لیل آن
جزو دیگر مساوی بود چه هر دو یکبار رسند و تناظر مطلعی یعنی نوع
دوم ازین دو نوع تناظر مطلعیت و آنرا اتفاق قوت نیز خوانند
و آن بودن دو کوکب است از دو طرف اول حمل یعنی نقطه اعتدال ربیعی
بر وجهی که بعد موضع ایشان از انجا متساوی باشد و این بعد نیز
در یک کوکب بر توالی و در دیگری بر خلاف توالی بود مثلا چون کوکبی
در پنج درجه دلو بود و دیگری در بیست و پنج درجه ثور بود هر آینه
میان ایشان این تناظر واقع شود چه بعد هر یک از راس حمل
یک برج و بیست و پنج درجه بود اول بر توالی و ثانی بر خلاف توالی
و این نوع را مطلعی بسبب آن گویند که چون معدل النهار و منطقة
البروج دو دایره متقاطع اند هر آینه قسی منطقة البروج که بحرکت معدل
متحرک باشد متفاوت المدة طلوع کنند و لا محاله آن مدت قوس بود
از معدل النهار که با آن قوس طلوع کند از منطقه و آنرا مطالع آن
قوس منطقه خوانند و در کتب هیئة مبین شده که مطالع دو برج
یا دو جزو متساوی البعد از اول حمل که شاطر در آن متحقق میشود
متساوی بود اتفاق قوت بجهة آن گویند که مطالع هر یک از دو
جزو مذکور چنانکه گفتیم مساوی مطالع آن دیگر است پس قوت یکی مثل
قوت آن دیگر باشد در طلوع و غروب چه حرکة بمقدار قوت است و چنین

در حرکت مساوات بود در قوت نیز مساوات بود و چون کوکب متوجه نظر یا
تناظر کوکب یا متوجه مجاسده یکی از عقدتین قمر شود و پیش از رسیدن
بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده حرکت یک کوکب از آن دو کوکب
قریب بعین الاتصال یا کوکب قریب بمجاسده احدی العقدتین متغیر
شود بانیکه بعد از استقامت یا رجعت یا بطوء یا سرعت راجع یا
مستقیم یا بطئ یا سریع شود پس بسبب یکی ازین عوارض آن نظر یا
تناظر یا مجاسده باطل شود آن بطلان را انتکاث گویند و این معنی
در نظرات میانه قمر و سایر سیارات صورت نه بندد و همچنین میانه
شمس و هر یک از متحیره چنانکه بر عالم علم هیئات مخفی نیست و انتکاث
در لغت بمعنی عهد شکستن است و تاب از ریسمان باز دادن و وجه
تسمیت ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دلیل عهد شکستن و
پشیمان از کار کردن و نا امیدی دانند اما تحویل که آنرا حلول نیز گویند عبارت
از انتقال نقطه ایست از آخر برج باول برجی بعد از و و اگر انتقال آن
نقطه از اول برج با آخر برج مقدم باشد عکس گویند یعنی عکس تحویل
و مراد از نقطه اول مراکز کوکب و عقدتین قمر و نقطه اوج هر یک از
سیارات و جوزهرات خمسه متحیره است لیکن ثبت تحویل اوج و جوزهرات
خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن کوکب از موضعی بموضع
دیگر را مطلق تحویل گویند و تحویل قمر را از برجی ببرجی دیگر اصطلاحا [illegible]
انتقال گویند و در تقویم نظرات آفتاب و خمسه متحیره و تناظرات
و انتکاث و مجاسده و تحویل و عکس [illegible] آن که لازم رجوع است و عکس
رأس قمر یا نه عکس ذنب او را چه آن بمقابله معلوم است در صفحه یعنی
بر حاشیه یعنی در جدول انقلابات کلیه ثبت کنند و شنبه روز ساعات
گذشته

گذشته از آن شب و روز که این اوضاع و احوال در آن واقع شده تعیین
کنند و علامات انها که مذکور شد اینست قه علامت مقارنه سه علامت
تسدیس ع علامت تربیع ث علامت تثلیث و آخر اهر ز نقطه ننهند
چه قرینه بر آن دال است له علامت مقابله و استقبال بجهت تمیز حرفها بلام
مقابله اطلاق کنند و چنین له نویسند ع علامت اجتماع و از علین
تربیع بمقابله معلوم است قی علامت احتراق مجا علامت مجاسده
ظر علامت تناظر یل علامت تحویل لـ علامت لیل و تمیز او از
علامت استقبال بقرینه است م علامت یوم و انتکاث و عکس مصرح
نویسند و گاه باشد که علامت انتکاث کاث نویسند و آن را
هیئت منقوط سازند و همچنین گاه باشد که علامت مجاسده را با راس
معسه و با ذنب معذب نویسند و درین زمان این بیشتر
متعارف و مصطلح است و چون تناظر مطلع باشد بجهت تمیز بر بالای علامت
آن تناظر حرف ع نویسند و اگر نوعی باشد حرف م گویند
و اگر ثبت یکی ازین دو حرف التزام کنند هم مقصود حاصل شود
و بعضی علامت تناظر زمانی را طز و تناظر مطلع را طم نویسند
و در نظرات اول علامت نظر یا تناظر ثبت کنند پس یک علامت
کوکب متصل بنظر باشد یا تناظر فلک او تحت فلک آن کوکب
دیگر باشد ثبت کنند پس علامت آن کوکب دیگر که متصل
به است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد یا شب
اگر در شب باشد پس علامت یکی از ایام اسبوع ملحق
بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات و دقایق گذشته
از اول روز یا اول شب که در آن روز یا در آن شب اتصال واقع

ونناظرات ع

شده باشد واینها همه مشروط است بانکه در محاذی رقم آن دو ثبت شود اگر
مسافت صالح البعد باشد والا نزدیک آن ودر احتراقات حمره منحصره
علامت شمس ننویسند چه علامت احتراق مشعر است بانکه وآن کوکب
با شمس است ورقم احتراق متصل بکوکب محترق نویسند ودر رجعا سده
اول رقم مجاسده نویسند وبعد از آن رقم کوکب مجاسده وبعد از آن
رقم عقده راس یا ذنب واگر مجاسده را علامت **معسه** یا **معنب**
باشد اول رقم کوکب نویسند پس رقم مجاسده یعنی **معسه** یا **معنب**
وعلامت روز یا شب اسابیع وساعات ودقایق بطریق مذکور
ثبت کنند یعنی به ترتیبی که در نظرات یا تناظرات مذکور شد ثبت
نمایند ودر انتکاثات بعد از کتابت لفظ انتکاث یا علامت آن هر
کدام اختیار کنند باشند علامت نظر اگر انتکاث نظری باشد یا تناظر
اگر تناظری باشد یا مجاسده اگر مجاسدی باشد نویسند پس علامت
کوکب که خالی از هر کوکب که در اتصالات این انتکاث واقع شده
باشد پس علامت آن کوکب دیگر با علامت یکی از عقدتین قمر
اگر انتکاث در مجاسده باشد بر آن قیاس که در نظرات وغیرها
مذکور شد ودر انتکاث ساعت ودقیقه ننویسند آنان در اربرا
که دریافتن وقت آن متعسر است خصوص در علویین ودر تحویلات
اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول به علامت
برج محول الیه چه برج محول عنه معلوم شود پس علامت روز یا
شب واسابیع وساعات ودقایق آن بر قیاس نظرات وغیرها
وبعضی تحویل شمس را بهر برج بحمرت ننویسند دیگر سواد نویسند چه اهتمام
بشان آن بیشتر است ودر بیان قیاس یعنی بر قیاس تحویل عکس ثبت کنند
چنانکه

چنانکه اول لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عکس یا راس پس علامت
برج معکوس الیه وبعضی چون خواهند که عکس ثبت کنند بعد از علامت
کوکب یا راس لفظ **ا ل** نویسند ظاهر است سبب آن باشد که لفظ عکس
که بعضی روا است در عرف نحات بالا مستعدی شود وجه بر خبیر بصیر
ظاهر است که ایراد آن بی فایده است واگر نظر یا تناظر یا غیر آن از
تحویلات ومجاسدات والجه بعد از این خواهد آمد از رسیدن کوکب
بمواضع معینه در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد بجهت تخفیف
کتابت بجای علامت ساعات ودقایق رقم **ف** که علامت نصف است
نویسند ودر تقویم قمری ساعات ودقایق از اینها که مذکور شد
متروک باشد وتناظر نیز درین زمان بعضی الا در تقویم تام ننویسند

باب هشتم در معرفت شرف وهبوط کواکب واوجات
وحضیضات ایشان بر اذهان مستقیمه مخفی نماناد که اهل احکام نجوم
بالهام وکهانت وتجربه وقیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج
واجزای آن ادراک تاثیرات سعد ونحس کرده اند واثر اعتبارات
نموده یکی از این جمله اعتبار شرف وهبوط کواکب است چنانچه هر کوکب را
در برجی ودرجه نوع قوتی یافته اند واثر اشرف آن کواکب گفته اند
یا ضعف واثر اهبوط کوکب نامیده اند پس حقه بصدد بیان
مواضع شرف وهبوط هر یک بر آمده میفرمایند که شرف آفتاب
در نوزدهم درجه حمل است وشرف قمر در سیم درجه ثور وشرف زحل
در بیست ویکم درجه میزان وشرف مشتری در پانزدهم درجه سرطان
وشرف مریخ در بیست وهشتم درجه جدی وشرف زهره در بیست وهفتم
درجه حوت وشرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله ودو عقدتین

قمر نیز اعتبار شرف کرده اند و گفته اند شرف راس در سیم درجهٔ جوزاست و
شرف ذنب در سیم درجهٔ قوس و چنانچه اهل عربیت اول تتبع و استقراء کلام
عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهت ضبط قواعد صرف و نحو دلائل استحسانی
ایراد نموده اند همچنین اهل احکام بعد از تجربه و قیاس دلایل و نکات
مستحسنه بجهت این معتبرات در مداخل خود مذکور ساخته اند و عبتار
اشراف از بیوت طالع عالم کنند و گویند سرطان طالع عالم است و چون
اوتاد این زایچه که طالع و عاشر و سابع و رابع است هر آینه بروج
منقلبه اند سزاوار آنست که شرف شمس و کواکب علویه که ابطاء سایر
سیاره اند در این بروج باشد تا مقاومت این انقلاب کنند پس
مشتری که کوکب حیات و نمو است لایق آنست که در سرطان باشد
که وتد طالع است چه طالع متعلق بجسد و نفس است و شرف
آفتاب که پادشاه کواکب است مناسب آنست که در حمل باشد که
بیت عاشر است چه اعلی بیوت است و متعلق است بحکومت
و دولت و شرف زحل که کوکب دهقان است و فلاحت موافق
آنست که در میزان باشد که بیت رابع است چه رابع خانهٔ ضیاع
و عقار است و شرف مریخ که کوکب مخالفت و عداوت است
قیاس آنست که در جدی باشد که بیت سابع است چه بیت سابع
بیت اضداد و خصومت است و شرف قمر که خلیفه و معین
آفتاب است اصل آنست که در جوار او باشد پس ثور که
در جوار حمل است شرف قمر بود و چون زهره سعد است و کوکب
نظافت و نزهت و بیت نهم متعلق است بدیانت و تقوی و
طهارت باید که خانه نهم که برج حوت است شرف او باشد و شرف

عطارد

عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است سزاوار آنست که در سنبله
باشد که برج انسی و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب
و تعلیم و تعلم و چون موضع شرف هر یک از این کواکب ناظر است بطالع و
عقده تعیین قمر از کواکب نیستند اولی آنست که شرف ایشان در موضعی باشد
که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقطه دوم و ششم و هشتم و دوازدهم است
پس از اینها بیت دوازدهم را بجهت شرف راس اختیار کرده اند که جوزا است
بسبب بی ورت او بثور که شرف قمر است و چون ذنب مقابل راس است
پس باید که شرف او نیز مقابل شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزا است
و از بیوت ساقط است شرف او باشد و موافقت طالع و سایر بیوت
و منسوبات هر یک بعد از این بتفصیل معلوم گردد و اهل این فن گویند
که بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی باشد در مملکت خود با حکومت
و سلطنت و موضع هبوط هر یک از اینها یعنی از این کواکب درجه مقابل شرف
ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه چه نظیر که دو درجه متقابل در
فلک ضد یکدیگرند و همچنین دو برج چه اگر یکی از آن فوق الارض بود آن
دیگری تحت الارض و اگر یکی طالع باشد آن دیگری غارب و اگر یکی سمت
الراس بود آن دیگری سمت القدم باشد و اگر یکی صاعد بود در ارتفاع
دیگری هابط باشد در انحطاط پس ضد یکدیگر باشند و چون در تاثیر نیز
ضد شرف است باید که در موضعی باشد که مقابل موضع شرف باشد بنا علی
هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزان بود و هبوط قمر در سیم درجه عقرب
بود و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مشتری در پانزدهم درجه
جدی و هبوط مریخ در بیست و هشتم درجه سرطان و هبوط زهره در بیست
هفتم درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزدهم درجه حوت و هبوط راس در سیم

درجه قوس وهبوط وی در سیم درجه جوزا و منجمان هند در اعتبار درجات خلاف
جمهور کرده اند بنوعی که سید الفضلا و املح العلما غیاث منصور را در معارج النجوم
آورده و میان جمهور نیز خلاف است در انکه اطلاق شرف و هبوط بر همان درجه
باید کرد یا بر تمام آن برج یا بر اوایل برج یا بر درجه شرف اینست که معلم بعد از
بیان مذهب مختار بر آمده میفرماید که برج شرف همه شرف باشد و از آن
هبوط همه هبوط الا آنکه در آن درجه اقوی است پس چون کوکب به برج شرف
یا هبوط تحویل کند ابتدای قوت هر یک بود و روز بروز متزاید میشود تا آن
درجه و همان جا در کمال قوت بود و بعد از ان شروع در تناقص کند تا که در حین
حلول برج دیگر منتفی شود و بعضی بر آن رفته اند که هر کوکب را بعد از درجه
شرف حدیست که شرف آنجا منقطع گردد و آن حد آفتاب را تا بیست و پنجم
درجه حمل است و ماه را تا بیست و سیم ثور و مشتری را تا بیست و ششم سرطان
و مریخ را تا آخر جدی و زهره را تا دوازدهم حمل و عطارد را تا بیست و
یکم سنبله و در تخصیص درجات این طایفه دلیل بیان نکرده اند و
اکثری ازان خرافات است بیشک در خاطر قرار نمیگیرد حقیقة آنست
که درین اعتبار بلکه در جمیع اعتبارات احکامیان متشبث بتجربه
سلف شده اند و متعرض دلیل نشوند کما قال امام هذه الصناعة ابو الحسن
کوشیار الجیلی فی مجمل الاصول و من المتفرد برع بالعلم الذی فیه الاحکام من
یأته علی جزئیاته لحجج علی سبیل النظر والجدل ویظن انها برهان لجهله بطریق
البرهان فالذی ینبغی ان یعتقد فی هذا العلم انه مدرک بالتجربة والقیاس
اما اوجات کواکب چون مصنف از تحقیق مواضع شرف و هبوط کواکب فارغ
شد شروع نمود در تحقیق اوجات و حضیضات ایشان بدانکه اوج در لغت
معرب اوک است و آن کلمه ایست هندی بمعنی علو چه ابعد نقطه ایست
ازمحیط

از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمه ایست عربی الاصل بمعنی
پستی چه اقرب نقطه ایست از محیط خارج بمرکز عالم و بلغت یونان اوج را
افیجون و حضیض را افرنجیون گویند و چون حقیقت اوجات
کواکب را در ضمن بیان هیئت افلاک جزئیه ایشان مبین ساختیم اینجا
حاجت بتکرار نیست پس گوئیم تقویم اوج را که از اینجا نیز اوج گویند
قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و مواضع اوج بر توالی و مراد
بموضع اوج طرف خطی بود که از مرکز عالم خارج شود و بنقطه اوج گذشته بفلک
اعلی منتهی شود اگر نقطه اوج در سطح منطقة البروج باشد چنانکه در شمس است
والا نقطه تقاطع دایره عرضیه است که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة
البروج آن تقاطع که اقرب است بطرف خط تقویم مذکور چنانچه در سایر
کواکب و چون ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت متحرک است
هر آینه اوجات این کواکب که نقطه مخصوصه است از ممثلات نیز بان حرکت
متحرک باشند و ازینجهت است که مصنف در تحقیق مواضع اوجات رعایت
تاریخ کرده میفرماید که در سنه اربعمائة ملکی بحسب زیج خاقانی موضع
اوج آفتاب یعنی انتهای قوس مذکور در دوم درجه سرطان بوده و
مواضع اوج زحل در سیزدهم درجه قوس و موضع اوج مشتری در دوم
درجه میزان و موضع اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد و موضع اوج
زهره در بیست و دوم درجه جوزا و موضع اوج ممثل عطارد یعنی
اوج مدیر او نه اوج حامل در پنجم درجه عقرب و موضع حضیض هر کدام
دائما مقابل اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بهمان درجه و دقیقه
چه اوج و حضیض دو نقطه متقابلند از فلک الا اوج و حضیض عطارد که
با یکدیگر متقابل نیستند بلکه حضیض حقیقی او که عبارت از اقرب البعد

مرکز تدویر است بمرکز عالم بر دو نقطهٔ تثلیث اوج مدیر است چنانکه اهل هیئات
باستوا معلوم کرده اند پس عطارد را سه حضیض باشد یک حضیض مدیری که
مقابل اوج مدیر است و دو حضیض حقیقی که بر دو نقطهٔ تثلیث اوست و در
اول سنهٔ نهصد و هژده ملکی هیئه که زمان تحریر این شرح است بحسب
زیج جدید الغ بیگ اوج آفتاب در چهار درجه و چهل و دو دقیقه و پنج
ثانیه سرطان بود و اوج زحل در نوزده درجه و یازده دقیقه و سی و هشت
ثانیه قوس و اوج مشتری در یک درجه و چهل و هفت دقیقه و سی و هشت
ثانیه میزان و اوج مریخ در بیست و چهار درجه و دوازده دقیقه و پنجاه و
پنج ثانیه اسد و اوج زهره در بیست و چهار درجه و چهل و یک دقیقه و
سی و دو ثانیه جوزا و اوج عطارد در شش درجه و چهل و چهار دقیقه
سی و پنج ثانیه عقرب و مخفی نماند که از انچه مصنف از زیج خاقانی نقل
کرده تا انچه ما از زیج جدید استخراج کردیم با آنکه مدت بین الزمانین
منظور داریم تفاوت بسیار میکند و هو اعلم بالحقیقة الحال لانه نقاط
خیر الموافقین و الیه المرجع و المآب و اگر کسی اراده کند که در سالهاء
بعد ازین مواضع اوجات بداند بعد هر سالی که ازین تاریخ گذشته باشد
پنجاه و دو ثانیه بر مواضع اوج کواکب افزایند مطلوب حاصل آید و از
مواضع اوجات مواضع راس هریک از خمسه متحیره نیز استنباط توان
نمود چنانکه پنج برج از اوج زحل و دو برج بیست و دو درجه از
اوج مشتری و سه برج و چهار درجه از اوج مریخ و سه برج از اوج زهره
نقصان کنند و سه برج بر اوج عطارد افزایند باقی و حاصل موضع راس
هریک ازین کواکب باشد و در تقویم شرف و هبوط آفتاب و خمسه متحیره
و راس را یعنی وقت وصول هریک باول درجه شرف در نسخه یمنی در میان

القرانات

القرانات کلی نویسند چنانکه اول علامت شرف یا هبوط که واقع شده باشد نویسند
پس علامت کوکب یا راس ملحق بعلامت شرف یا هبوط پس علامت روز یا
شب که در آن شرف و هبوط واقع شده باشد پس اسامی ساعات و دقایق
بطریق نظرات ثبت کنند و همچنین رسیدن کواکب مذکوره یعنی آفتاب و خمسه
متحیره را باوجات و حضیضات ایشان بمثل این طریقه که مذکور شد در میان
القرانات کلیه ثبت کنند بر طبق مستقیمه مخفی نماند که اکثر از منجمان
مشهور را درین موضع غلطی واقع است پس فاحش و بیان آن اینست
که اهل رصد در شمس و علویین نقطهٔ دیگر را غیر اوج اوج نامیده اند و
آنرا در زیجات ثبت کرده اند بنا بر سهولتی که در عمل ظاهر میشود و بیان
آن اینجا لایق نیست و این جماعت از بی بضاعتی حیران به حقیقت
این امر نبرده اند و وقت رسیدن این کواکب بآن نقطه بعقیده آنکه
اوج است استخراج کرده در تقویم ثبت می کنند و حال آنکه کوکب هنوز
باوج حقیقی واصل نشده چه اوج حقیقی در شمس متاخر است از آن
نقطه به دو درجه تقریبا و در زحل هفت درجه و مشتری بیست و اند درجه و
در اوج که گفتیم در حضیض نیز بعینه وارد است کما لا یخفی و برا اولو الالباب
ظاهر است که اثر بر اوج و حضیض حقیقی مترتب است نه بر اوج و
حضیض اعتباری و علامت شرف کوکب در تقویم ف باشد و از
هبوط ط و از رسیدن باوج ح و از رسیدن او بحضیض حض یا حضه
و در اکثر از تقاویم علامت شرف را بسبب آنکه مشتبه نشود با احتراق
و همچنین هبوط را به تبعیت شرف بحمره یا لونی دیگر غیر سواد نویسند
و تمیز در هر اجتماع و استقبالی در اوج باشد و در هر زیجی که او را با آفتاب
باشد و حضیض بر اصحاب فهم و فطانت پوشیده نماند که مواضع این مقدمات

عالیه بحکمت ازلیه چنان ساخته است که خط وسط شمس دائما یا معاد مرکز تدویر
قمر و نقطه اوج هست یا متوسط است میان ایشان چنانکه گفته است که چون
این هرسه با یکدیگر در نقطه از فلک البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند و هر
شبانروز مرکز تدویر قمر بحرکت حامل متحرک است بیست و چهار درجه و بیست
و دو دقیقه بتوالی از آن نقطه حرکت کنند و اوج بحرکت مایل و جوزهر بمقدار
یازده درجه و دوازده دقیقه بخلاف توالی از آن نقطه مرابیت نماید
و چون این هر دو فلک خلاف حامل اند بمقدار مذکور حرکت مرکز تدویر را
رد کنند پس بعد مرکز تدویر از خط وسط شمس سیزده درجه و ده دقیقه
ماند و چون خط وسط شمس پنجاه و نه دقیقه بتوالی حرکت کند لا محاله همین
مقدار بر مرکز تدویر نزدیکتر و از اوج دورتر شود و ما بین او و هر
یک از اوج و مرکز تدویر دوازده درجه و یازده دقیقه شود از این جهت است
که حرکت حامل را بعد مضاعف خوانند یعنی بعد مرکز تدویر را از خط وسط
شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز تدویر از اوج حاصل آید و از
آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع و استقبال وسطی
در اوج باشد و در تربیعی که او را با خط وسط شمس افتد در حضیض
و در علم که او را با آنجا بیست و در باب سیم موعود بود این است
پس مرکز تدویر در هر ماهی دو بار باوج و دو بار بحضیض رسد و
اینکه مصنف بجای مرکز تدویر عدد ذکر قمر کرده و از ذکر اجتماع
و استقبال مطلق اجتماع و استقبال حقیقی خواسته نه وسطی و همچنین از تربیع
مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی ظاهر است که قصد تقریب کرده

باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال و نحو ایشان

طالع در اصطلاح منجمان جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض از افق
شرقی باشد یعنی بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر در آن وقت زمان ولادت
شخصی بود آنرا طالع آن شخص گویند و اگر در اول سال شمسی بود
آنرا طالع سال گویند و اگر در وقت دیگر بود آنرا با آن وقت اضافه
کنند و آنچه بر افق غربی بود در این وقت هم از منطقة البروج آنرا
سابع گویند و آنچه از منطقة البروج در این وقت بر دایره نصف
النهار باشد از طرف فوق الارض آنرا عاشر گویند و از طرف
تحت الارض رابع و هر خانه که بعد از طالع بود بر توالی آنرا ثانی
گویند و آنچه بعد از ثانی بود ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است
و ثانی عشر متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجهی که مناسب است
که اهل تنجیم فلک البروج را به دوازده قسم تقسیم کنند و آنرا تسویة
البیوت خوانند و این تقسیم بوسیله شش دایره عظیمه باشد یکی
از این جمله افق است که بر مبدأ قسم اول و هفتم که طالع و سابع است
گذرد و دیگر نصف النهار که بر مبدأ قسم دهم و چهارم که عاشر
و رابع است گذرد و تقوم را در مبادی این بیوت اربعه که از این
دو دایره بحصول میرسد اصلا خلافی نیست و اهل صناعت در بیان
اینها علی التعیین نموده اند در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند
آنچه جمهور بر آن اند آنست که نصف شرقی قوس النهار جزو طالع و
نصف شرقی قوس اللیل آن را به سه قسم متساوی کنند و دوایر
میول بمبادی آن اقسام بگذرانند و آنچه مخترع استاد ابوریحان
بیرونی است که آنرا اکثر محققین خوانند آنست که هر یک از ارباع
دو دایره اول سموت که واقع است میان افق و نصف النهار
به سه قسم متساوی کنند و دایره اول سموت [illegible] باشد که سموت

الراس و سمت القدم و دو نقطه مشرق و مغرب گذرد و دوایر عظام بمبهری
این اقسام بگذرانند بشرطی که مار باشد بنقطه شمال و جنوب که دو نقطه
تقاطع دایره نصف النهار و افق است و آنچه معتقد حبش حاسب است
آنست که هر یک از چهار قوس افق را که واقع است میان جزو طالع و نقطه
جنوب و شمال به سه قسم متساوی کنند و دوایر ارتفاع بمبهری این
اقسام بگذرانند و این طریق را محققین تزییف کرده اند چه اگر منطقة
البروج بسمت الراس گذرد باین طریق تسویة البیوت متعذر گردد
و آنچه مستعمل مغربیان است آنست که هر یک از دو قوس را از
منطقة البروج که واقع است میان افق و نصف النهار به سه قسم متساوی
کنند و بمبهری این اقسام دوایر عرضیه بگذرانند و چون منطقة
البروج بدوایر مذکوره بیکی از این طرق دو طریقت بدوازده قسم
شود هر قسمی را بیتی خوانند و ابتدای اقسام را از بیوت گویند
و ابتدا از طالع کرده بر توالی بشمرند و چون شکل مدور یا مربع
بکشند و در آن دوازده خانه رسم کنند و طریق رسم آن
بحسب عادات مختلف است و بالجمله آنرا بر وجهی رسم کنند که متصل
باشند بعضی از این خانها به بعضی دیگر و خانه دوازدهم که آخر باشد
از بیوت متصل بخانه اول باشد و در هر خانه درجه اول یکی
از بیوت دوازده گانه یعنی قوسی از منطقة البروج که واقع باشد
میان اول حمل و مرکز آن خانه بر توالی ثبت کنند و مواضع کواکب
سیاره و عقده تین قمر در هر خانه از آن خانها که افتد نیز ثبت
کنند و آنرا یعنی آن شکل را زایچه خوانند که ماخوذ است از
زیچ معرب زه یا زایچه و آن خطی است که بنایان را در استواء عمارات

بآن رجوع است و در معنی مذکور است که اصمعی گفته که برخی ظاهر نیست که
لفظ زیج عربیة الاصل است یا معرب و بعضی گفته اند که زایچه مشتق است
از زایش بقرینه آنکه اکثر استعمال آن در موالید است اما جزو اجتماع
جزویست از منطقة البروج که در آن جزو اجتماع واقع باشد یعنی جزوی
که موضع نیرین در آن متحد باشد و جزو استقبال جزویست از منطقة
البروج که در آن جزو استقبال واقع باشد و در حقیقت استقبال در
دو جزو متقابل متحقق میشود ولیکن چون احد الجزئین را ثبت نمایند
آن جزو دیگر بمقابله معلوم گردد پس اگر استقبال در روز بود آن
جزو یعنی جزو استقبال موضع آفتاب بود بجهة آنکه درین هنگام آن
جزو که موضع آفتاب است فوق الارض بود و اینچنین جزو فوق
الارض را در استقبال اعتبار کنند و اگر استقبال در شب بود موضع
قمر جزو استقبال بود چه درین وقت آن جزو که موضع قمر است
فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال بر احد طرفین
حقیقی نهار دست دهد درین حال جزو استقبال موضع آن نیره
بود که بر افق شرقی بوده و در تقویم تام شمسی طالع و عاشر اجتماع
و استقبال معهود با جزو فایت آن در جدول باریک در یکی جدول
اتصالات کلیه بیاورند باین طریق که اول علامت اجتماع و
استقبال ثبت کنند پس علامت روز یا شب متصل بیکی
از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی با هلاله پس اسم آن شهر
و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن
اجتماع یا استقبال واقع شده باشد پس طالع اجتماع یا استقبال رسم
موضع کنند اول رقم برج دوم درجه سیم دقیقه بر جو قیاس نیر

بر قیاس طالع هر یک از عاشر و جز و رابع رقم ثبت کنند و چون طالع
و عاشر ثبت کنند هر آینه سابع و رابع بمقابله معلوم گردد چه سابع
در مقابل طالع و رابع مقابل عاشر باشد کما لا یخفی و چون خواهند
که ارقام کمیت هر یک از ساعات و طالع و عاشر ثبت کنند اول
علامت ایشان بنویسند و علامت آنها اینست که ته
ساعت لع طالع شره عاشر و لفظ جز و را مصرح نویسند ملحق
بالف و لام پس حرف تبعیض پس رقم برج که متبعض است پس
رقم درجه و دقیقه که بعض است وگاه باشد که بجهت تسهیل و تخفیف
کتابت علامت روز یا شب و ساعات و دقایق اجتماع و استقبال
درین جدول ورند چه آن در صفحه یسری معلوم میشود زیرا
که مقارنه و مقابله شمس که در صفحه یسری بازاء هر روز که واقع
عبارت از اجتماع و استقبال است کما لا یخفی و بعضی از منجمان در
تقویم نامه چون خواهند که زیچه بتدقیق نمایند جهت هر اجتماع و
استقبال علیحده زایچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی و دیگری در
صفحه یسری و گاه باشد که هر دو را در اول صفحه یسری وضع کنند
و چون نصف ظاهر و نصف خفی منطقه البروج بدایره نصف
النهار در اغلب اوقات به دو قسم مختلف منقسم شود لا جرم
گاه بود که برجی که بحسب عدد عاشر برج طالع بود بحسب واقع عاشر
نباشد بجهت آنکه بر دایره نصف النهار نباشد بلکه در طرف
شرقی دایره نصف النهار بود و درین حال در اکثر معموره برج
نهم طالع عاشر باشد یا در طرف غربی او بود و درین حال در اکثر مسکون
برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در بلده فاخره هرات صینت عن
الافات

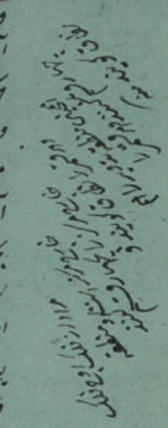
الافات هرگاه طالع بیست و پنج درجه دلو باشد عاشر بحسب عدد برج عقرب بود
اما بحسب عمل نه درجه قوس آید که برج یازدهم است چه درین وقت آن
بر دایره نصف النهار است و برج عقرب در طرف غربی او و این هنگام
بسبب این اختلاف در بیت نهم زایچه چنین نویسند ل من ح ط
یعنی عاشر که برج عقرب است بحسب عدد از برج قوس نهم درجه است
بحسب عمل و ایضا در بلده هرات هرگاه سه درجه ثور طالع باشد برج عاشر
بحسب عدد دلو بود اما بحسب عمل بیست درجه جدی افتد که برج نهم است
چه درین وقت آن بر دایره نصف النهار است و برج دلو در طرف شرقی
او بود و درین هنگام چنین نویسند ی من ط کر یعنی عاشر
که برج دلو است بحسب عدد از برج جدی بیست درجه است بحسب عمل
و رابع که مقابل عاشر است نیز باین نوع مختلف شود و مثل این
اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع و سابع نیز واقع شود
و چون در تسویه البیوت منطقه البروج باقسام مختلفه منقسم شود
هر آینه گاه باشد که مرکز دوم بیتی در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز
دو بیت در یک برج افتد و باین سبب بعضی یا اکثری از بیوت بحسب عدد
و عمل بر قیاس عاشر مختلف شود مثلا چنین هم آن بیست و پنج درجه دلو
که مصنف بمثال آورده در بلده مذکوره طالع باشد بیت حادی عشر
که بحسب عدد قوس است بحسب عمل سه درجه جدی واقع شود پس آنرا
این هنگام چنین نویسند ح من ط ج و بیت ثانی که بحسب عدد
حوت است بحسب عمل اول درجه حمل افتد پس آنرا درین حال
چنین باید نوشت ل یا من یا و بیت ثالث که بحسب عدد
حمل است بحسب عمل پنج درجه ثور افتد آنرا چنین نویسند ل من اه

وبعوت نظایر اینها که خامس وثامن وتاسع است نیز بهمین قیاس بود وچون نقطه طالع
مبدأ تقسیم بیوت است در او اختلاف نباشد وهمچنین سابع چون مقابل اوست

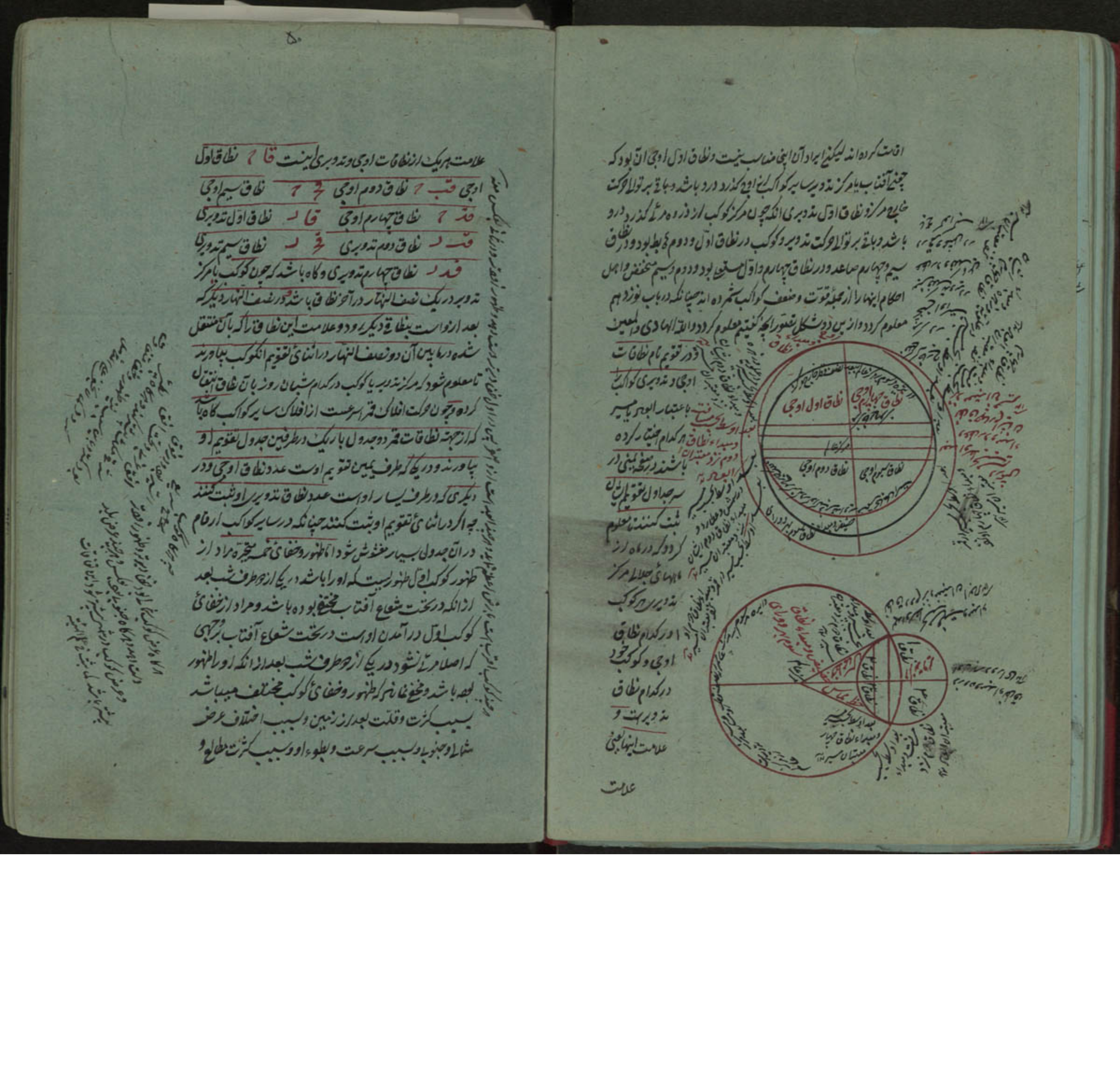
باب دهم در معرفت نطاقات کواکب سبعه وظهور وخفای خمسه متحیره

ورویة الاهلة اولا ببباید دانست که در ثخن خارج مرکز دایره موهومه را که
آفتاب بر آن حرکت میکند منطقه خارج مرکز خوانند وهمچنین در ثخن حامل
هر کوکب دایره را که مرکز تدویر آن متحرک است منطقه حامل آن کوکب گویند
ودر ثخن تدویر نیز دایره موهومه را که مرکز کوکب بحرکة تدویر آن حرکت کند
منطقه تدویر آن کوکب گویند واهل این صنعت منطقه خارج مرکز
آفتاب را وهمچنین منطقه حوامل سایر کواکب ومنطقه تدویر انها را
بچهار قسم کرده اند بر وجهی که دو قسم فوقانی که مما ویند اعظم است
از دو قسم تحتانی که هم مما ویند وان اقسام را نطاقات خوانند
اینست معنی قول مصنف که هر یک از کواکب سبعه سیاره را در فلک اوج ایشان
یعنی فلک خارج مرکز هر یک چهار نطاق است که نطاقات اوجی گویند
وهر یک از خمسه متحیره وقمر را که ذی تدویر اند در فلک تدویر ایشان
چهار نطاق دیگر است وانرا نطاقات تدویری گویند ونطاق ومنطقه
بیک معنی اند وبعضی گویند که منطقه اخص است از نطاق چه نطاق
در لغة هر چیزی را گویند که بر میان بسته شود ومنطقه میان بند
متعارف را گویند وعلی التقدیرین اطلاق نطاق برین اقسام از
قبیل اطلاق کل است بر جزء وبعد هذا مخفی نماند که بعضی در تقسیم
اختلافات البعد را اعتبار کرده اند وبعضی اختلاف سیر را
یعنی معتبران البعد گویند که مبدأ نطاق اول در هر دو فلک دورترین
نقطه بود از منطقه ایشان نسبة بمرکز عالم ومبدأ نطاق سیم نزدیکترین

نقطه



نقطه بود هم از منطقه ایشان نسبة بمرکز عالم ومعتبران سیر گویند که مبدأ نطاق
اول در هر دو فلک انجا بود که حرکت هر یک نسبت بمرکز عالم در کمال بطوء
بود چنانکه در خارج مرکز مطلق ودر تدویر قمر است یا در کمال سرعت
چنانکه در تداویر خمسه متحیره است ومبدأ نطاق سیم انجا که در کمال سرعت
بود چنانکه در مرکز خارج مطلق ودر تدویر قمر است یا در کمال بطوء
چنانکه در تداویر خمسه متحیره است پس بحسب هر دو رای مبدأ نطاق
اول وسیم در خارج مرکز اوج وحضیض ودر تدویر ذروه وحضیض
مرئی بود لکن لا یخفی علی من له ید فی علم الهیئة ومبدأ نطاق دوم وچهارم
نزد معتبران البعد دو نقطه البعد اوسط باشد بحسب مسافت یعنی
بعدی که واسط باشد میان بعد ابعد وبعد اقرب وان در خارج
مرکز دو نقطه تقاطع منطقه اوست با دایره مرسومه بر مرکز عالم بمقدار
نصف قطر خارج مرکز ودر تدویر دو نقطه تقاطع محیط است با دایره
دیگر مرسومه بر مرکز عالم بمقدار بعد مرکز تدویر از مرکز عالم ونزد
معتبران سیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعی است که
انجا حرکت نه سریع است ونه بطیء وان در تدویر دو نقطه تماس
منطقه اوست با دو خط که از مرکز عالم بجانب او آید ودر خارج
مرکز شمس وعطارد دو طرف خطیست که از مرکز عالم عمود شود
بر خط مار باوج وحضیض ودر حامل علویه وزهره دو طرف عمود است که از
مرکز حامل خارج شود بر قطری که باوج وحضیض ایشان گذرد ودر حامل قمر
دو طرف عمود است که خارج شود بر خط مار باوج وحضیض او از نقطه بر
خط که بعد او از مرکز عالم در طرف حضیض او بمقدار یازده جزو وثلثان جزو است
نوعیا باجزای که نصف قطر فلک حامل او شصت باشد وبرهان هندسی بر آن



اقامت کرده اند لیکن ایراد آن اینجا مناسب نیست و نطاق اول اوجی آن بود که
چنانچه آفتاب یا مرکز تدویر سایر کواکب از اوج گذرد در و باشد و باقی بر توالی حرکت
خارج مرکز و نطاق اول تدویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد در و
باشد و باقی بر توالی حرکت تدویر و کوکب در نطاق اول و دوم هابط بود و در نطاق
سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستقیم بود و در دوم و سیم منخفض و اهل
احکام اینها را از جملهٔ قوت و ضعف کواکب شمرده اند چنانکه در باب نوزدهم
معلوم گردد و از بین دو شکل تصور آنچه گفتیم معلوم گردد والله الهادی والمعین

و در تقویم تام نطاقات
اوجی و تدویری کواکب را
باعتبار البعد یا مسیر
هر کدام اعتبار کرده
باشند در نسخه مبنی در
سر جداول تقویمات آن
ثبت کنند تا معلوم
گردد که در ماه از
ماههای جلالی مرکز
تدویر هر کوکب
او در کدام نطاق
اوجی و کوکب خود
در کدام نطاق
تدویر است و
علامت اینها یعنی

علامت

علامت هر یک از نطاقات اوجی و تدویری اینست قا ۱ نطاق اول
اوجی قب ۱ نطاق دوم اوجی قج ۱ نطاق سیم اوجی
قد ۱ نطاق چهارم اوجی قا د نطاق اول تدویری
قب د نطاق دوم تدویری قج د نطاق سیم تدویری
قد د نطاق چهارم تدویری و گاه باشد که چون کوکب یا مرکز
تدویر در یک نصف النهار در آخر نطاق باشد و در نصف النهار دیگر که
بعد از و است بنطاق دیگر رود و علامت این نطاق را که بآن منتقل
شده در مابین آن دو نصف النهار در اثنای تقویم آن کوکب بیاورند
تا معلوم شود که مرکز تدویر یا کوکب در کدام شبانروز با آن نطاق انتقال
کرده و چون حرکت افلاک قمر اسرعست از افلاک سایر کواکب گاه باشد
که از جهت نطاقات قمر دو جدول باریک در طرفین جدول تقویم او
بیاورند و در یکی که طرف یمین تقویم اوست عدد نطاق اوجی و در
دیگری که در طرف یسار اوست عدد نطاق تدویری او ثبت کنند
چه اگر در اثنای تقویم او ثبت کنند چنانکه در سایر کواکب ارقام
در آن جدول بسیار مغشوش شود اما ظهور و خفای خمسهٔ متحیره مراد از
ظهور کوکب اول ظهور ویست که او را باشد در یکی از دو طرف شب بعد
از آنکه در تحت شعاع آفتاب مختفی بوده باشد و مراد از خفای
کوکب اول در آمدن اوست در تحت شعاع آفتاب بر وجهی
که اصلا مرئی نشود در یکی از دو طرف شب بعد از آنکه او را ظهور
بوده باشد و مخفی نماند که ظهور و خفای کوکب مختلف میباشد
بسبب کثرت و قلت بعد از زمین و بسبب اختلاف عرض
شمالی و جنوبی و بسبب سرعت و بطوء او و بسبب کثرت مطالع و

مغارب اجزاء بروج و قلت او اگر چه ابعاد کره و رتبه ها و حدت و کلال بصر را
نیز درین باب دخل است لیکن آن اعتبار نکنند اما کیفیت ظهور و خفا آنست
که هر یک از کواکب علویه پیش از احتراق بچند روز در مغرب مختفی شوند و
بعد از آن بچند روز در مشرق ظاهر شوند و سبب آن بود که چون شمس از
مقابله کوکب علوی منصرف شود هر آینه بواسطه سرعت در طلوع بر کوکب
سبقت گیرد و روز بروز متقارب باو شود تا که بعد بینهما بشصت درجه
آید و کوکب را درین حال موخر خوانند بسبب آنکه شبانگاه نزدیک بافق
غربی مرئی شود و هر چند بر آید نزدیک شود تا در حوالی افق در تحت شعاع
آفتاب مختفی شود و درین حال او را مغمور و تحت الشعاع خوانند تا که
محترق شود و بعد از احتراق چون آفتاب اسرع است ازو بگذرد و در
طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبه نور شمس هنوز مرئی نشود تا چون
مقداری از یکدیگر دور شوند کوکب صباحی در مشرق بنظر آید و آن ظهور ...
او بود و بعد از آن او را مشرق خوانند تا که بعد میان او و آفتاب بشصت
درجه رسد و چون از آن بگذرد نه مشرق بود و نه مغرب تا که بعد از مقابله
باز بحد تغریب رسد که شصت درجه است و حالت اولی عود کند و بعضی
حد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و احتراق ایشان یعنی
کواکب علویه در اوسط ایام استقامت باشد بیانش آنست که قمر
لم یزل بتقدیر ازلی چنان ساخته است که دائما بعد کواکب علویه از
ذروه تداویر ایشان نسبت با جزاء تدویر بعینه بعد مرکز تداویر است
از آفتاب نسبت با جزاء فلک البروج و چون چنین بود دائما کوکب
علوی را احتراق در ذروه تدویر بود که وسط ایام استقامت است
و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت است و این امر غریب
والله اعلم

و لهذا انجم او اوسط گفته و ربط علویه با آفتاب که در باب سیم وعده شده
بود اینست و هر یک از سفلیین تو تپا در وسط زمان استقامت که وقت
وصول ایشان است بذروه تدویر و وسط زمان رجعت تو تپا وصول ایشان است
بحضیض تدویر محترق شوند به بیانی که قبل ازین در باب هفتم مذکور شد
و در اغلب احوال پیش از احتراق وسط استقامت در مشرق مختفی شوند
که آنرا اختفای صباحی گویند و بعد از آن احتراق در مغرب ظاهر شوند
که آنرا ظهور مسائی گویند و همچنین در اغلب احوال پیش از احتراق
وسط رجعت در مغرب مختفی شوند که آنرا اختفای مسائی گویند و بعد از آن
احتراق در مشرق ظاهر شوند که آنرا ظهور صباحی گویند و سر این اوضاع
آنست که هر یک ازین دو کوکب در حال ظهور صباحی چون با علیا تدویر خود
انتقال کنند هر آینه روز بروز بجانب آفتاب میل کنند زیرا که حرکت
کوکب درین حال بقدر حرکت اعلی تدویر به توالی حرکت آفتاب زیاده آید
پس در حوالی افق مشرق بترتیب طلوع آفتاب مختفی گردد و بعد از آن چون
بذروه رسد که محل وسط استقامت است محترق شوند پس بواسطه استقامت
و سرعت سیر آفتاب سبقت گیرد و چون مقداری از آفتاب دور شود
و شبانگاه در مغرب ظاهر شود و اینرا درین حال مغربی خوانند و هر چند
بر آید کوکب از آفتاب دور شود چنانچه هر شام او را ارفع از شام
دیگر بینند تا بقدر آنچه مقتضی نصف قطر تدویر آن باشد برسد و آنرا
رباط اعظم گویند و حد تغریب آن کوکب نیز گویند و چون از آن
بگذرد و باسفل تدویر انتقال کند که بر خلاف توالی متحرک است پس
روز بروز نزدیک با آفتاب شود چنانچه هر شام ارتفاع او را کمتر
بینند تا در حوالی افق غربی که توالی است بطرف صباحی آفتاب میل کند

تا چون مقدار از آفتاب دورتر شود بامداد در افق شرقی ظاهر شود و آنرا در این حال
مشرق خوانند و هرچند برآید از آفتاب دورتر شود چنانکه هر صبح او را ارفع
از صبح پیشتر ببینند تا بازگه بر بعد اعظم و حد تشریق رسد پس با عیان دویر
منتقل شود و حالت او را عود کنند و اهل احکام تشریق کواکب علوی و تغریب
کواکب از جمله قوای ایشان دانند اما قید اغلب بجهة آنست که گاه باشد که
عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه او را در مشرق ظاهر باید شد ظاهر نشود
هرچند بر بعد اعظم رسیده باشد و همچنین مختفی باشد تا احتراق دیگر بسبب آنکه
در بروج کوتاه مطالع بود پس او را قبل از احتراق وسط استقامت در آن
جهة خفا نیز نباشد چه تحقیق خفا بعد از ظهور بود و ایضا گاه باشد که بعد از
احتراق وسط استقامت اگرچه او را در مغرب باید ظاهر شد ظاهر نشود
هرچند آنجا نیز بر بعد اعظم رسیده باشد و همچنان مختفی باشد تا احتراق دیگر
بسبب آنکه در بروج کوتاه مغارب بود پس او را قبل از احتراق وسط
رجعت در آن جهة خفا نیز نباشد و زهره هم گاه بود که در اقلیم پنجم در غیر
احتراق مرئی باشد و آن وقتی بود که در برج حوت راجع باشد و
عرضش شمالی پس در این حال قبل از احتراق وسط رجعت نه مختفی شده
باشد در مغرب و بعد از احتراق نه ظاهر در مشرق و از این بیان ظاهر
شد که قید اغلب در ظهور و خفای وسط استقامت بجهة تخلف احوال
عطارد است و بس و در ظهور و خفای وسط رجعت بجهة تخلف احوال
هم زهره و عطارد هر دو و در تقویم ظهور و خفای خمسه متحیره را در
میان اتصالات کلی بازاء آن روز معروض که صباح یا شام آن کوکب
خفا یا ظهور داشته باشد ثبت کنند و علامت ظهور ظه باشد و از
خفا خف و علامت کوکب مختفی یا ظاهر را مطلق بعلامات ظهور و خفا
نویسند

نویسند و در بعضی تقاویم هر دو را مفرد نویسند و علامت کوکب را منفرد و پس اگر
ظهور یا خفا مشرقی باشد بر بالای او یا در یسار او حرف ق نویسند و
اگر مغربی باشد حرف ب نویسند و گاه باشد که بجای مشرق و مغرب
لفظ صباحی و مسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و خفای بعضی ثوابت
مشهوره نیز نویسند بجهة آنکه اکثر از طوایف را بظهور و خفای بعضی از ثوابت
مشهوره احتیاج است چه اهل اعداد و طلسمات بعضی از اعمال خود را مربوط
بوقت ظهور یا خفای کوکبی ساخته اند که در خواص موافق آن اعمال باشد
و کیمیاگران ایشان در اعمال اکسیر بظهور یکی از ثوابت مقید باشند و بعضی از
دهاقین و اهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و غرس و پیوند اشجار
و قطع اغصان و اثمار ملاحظه وقت ظهور و خفای ثابته نمایند که اعمال
مذکوره را در آن وقت انسب و اولی دانند و اطبا نیز در امر ادویه و فصد
و مسهل و غیرها باین امور مقید باشند و از ثوابت مشهوره ظهور شعری
یمانی و سهیل را نیز ثبت کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه
نمایند که قمر در کدام برج است و از آن بر حوادث آینده عالم استدلال
کنند و بعضی دیگر اول رعدی که بعد از ظهور شعری واقع شود ملاحظه
موضع قمر نمایند و از آن بر حوادث آینده احکام نویسند و تفصیل آن
در رساله که مصنف در علم فلاحت نوشته مذکور است و در بعضی بلاد
بعضی از دهاقین قبل از ظهور شعری بیست و یک روز یا یکماه از هر
تخمی که داعیه زراعت آن دارند در موضعی بکارند و در وقت ظهور
شعری ملاحظه کنند هر کدام سبز و خرم باشد گویند آن تخم در آن سال
نیکو حاصل شود و اگر زرد و پژمرده شده باشد گویند نیکو نیاید و
بظهور سهیل خورد بسیار معتقد اند چه در بعضی بلاد ابتدای زراعت

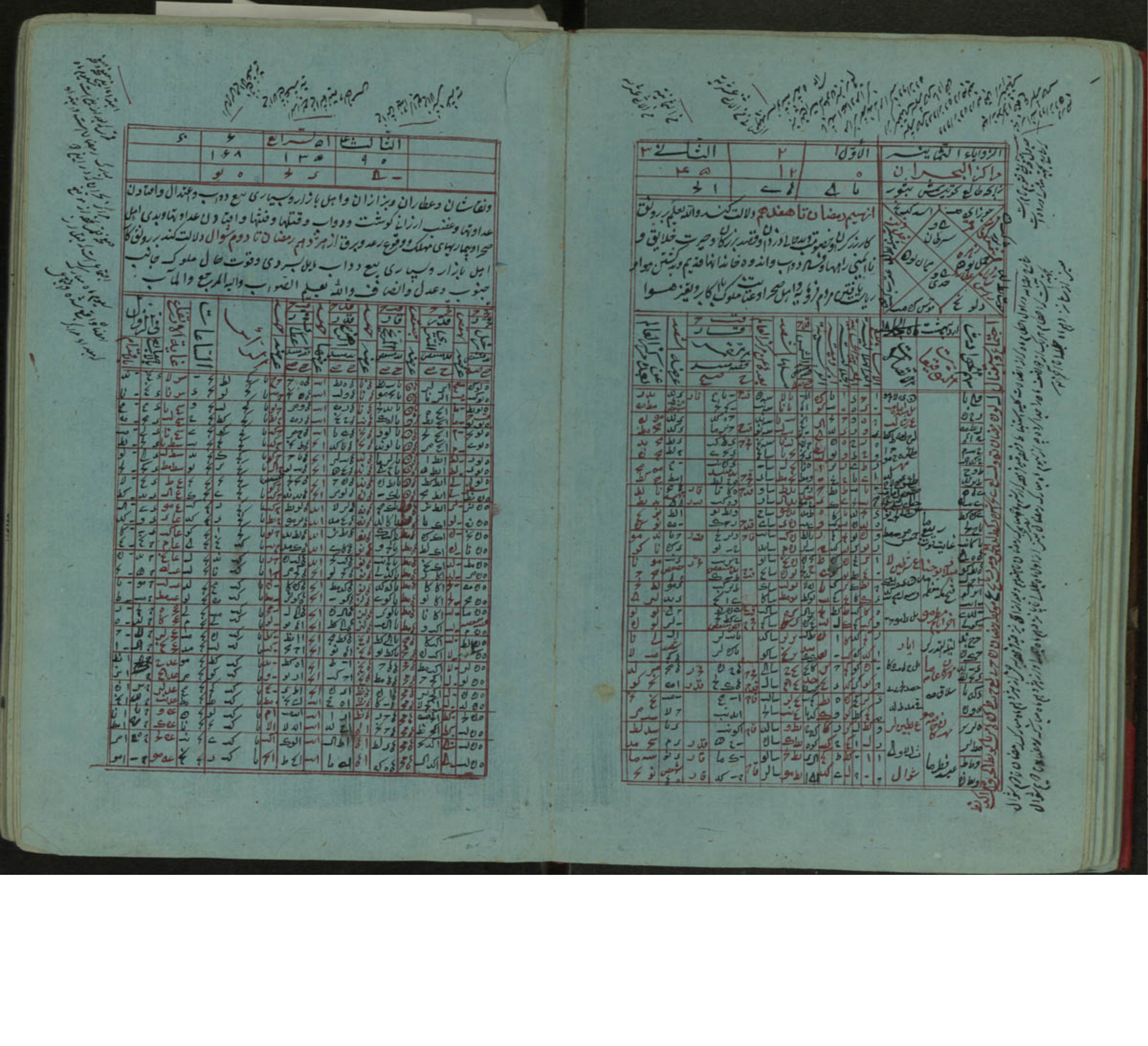
ونیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او و حرکت او از شعشعه نور او ظاهر
می‌شود بر حوادث آن استدلالات نمایند و بجای ظهور و خفا در این کواکب
طلوع و سقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود و خفا در حین
غروب بخلاف بعضی از سیارات که گاه باشد که این دو امر بعکس در ایشان
افتد کما عرفت فیما سبق اما رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارت است
از رؤیت قمر در شب اول ماه و تحقیق ماهیتش آن چنان است که قمر جرمی بود کثیف
صیقلی پس از آفتاب کسب نور کنند و بجهت صقالت نور از او منعکس شده
بر سطح ارض افتد و آنرا قمر گویند و چون هر دو نیر کری الشکل اند و چنانکه در
ابعاد اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر است هر آینه نصف بیشتر
از کره قمر مستضیئ باشد بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت
اصلی خود و فصل مشترک میان مستنیر و غیر مستنیر از جرم قمر دایره بود
چنانکه ارخس حکیم در کتاب جرمی النیرین بر آن برهان ساخته و آنرا دایره
ضیا و ظلام و ظلام خوانند و مخروط شعاع بصر در حین مشاهده چون
محیط کره قمر شود مماس نصف کمتر از قمر شود و آنرا نصف مرئی
گویند و نصف بیشتر را که مماس نتواند شد غیر مرئی و فصل مشترک
میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که آنرا دایره رؤیت خوانند
و اینها همه در کتاب مناظره اقلیدس ببرهان معلوم شده است
و این دو دایره بحسب اختلاف ابعاد نیرین بصغیر و کبیر مختلف شوند
و در وقت اجتماع قطعه ظلمانی ماه بجانب ارض بود و نورانی بجانب
آفتاب و در این حال دایرتین یا منطبق بود با یکدیگر یا متوازی
تو بینها و چون اجتماع زایل شود هر آینه هر دو دایره متقاطع یکدیگر
شوند و قطعه نورانی بجانب ارض میل کند و قطعه ظلمانی متزاید شود

تا بحدی

تا بحدی که از یک جانب ماه که محاذی آفتاب است نمایان شود و آن هلال باشد
و اهل این فن وقت رسیده قمر را بجهت رؤیت هلال موقوف بر دو شرط
دانند که یافت شود در بعد که یکی را بعد معدل گویند و حکم بلندی و پستی
هلال یا شدت و قلت مکث او فوق الارض از آن کنند و دیگری را
بعد سوا و روشنی و تاریکی هلال را از آن قیاس کنند لیکن در این دو شرط
خلاف کرده اند آنچه متعارف و متداول است اینست که مصنف میفرماید
که بتجربه و امتحان چنان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب
قمر فوق الارض باشد بقدر ثلثان ساعت که مقدار ده درجه معدل
النهار است و آنرا بعد معدل گویند یعنی مقدار مکث قمر را بعد از
اجتماع در فوق الارض اعم از آنکه ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر
بعد معدل گویند بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهار است
یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادت یا به نقصان تعدیل الغروب
معدل می‌شود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در وقت غروب
آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیر که آنرا بعد سوا گویند مابین ده و دوازده درجه
و دوازده درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود و باریک پس اگر احد
البعدین فقط یا هر یک از ده درجه کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان
کرد لیکن استادان گفته اند که اگر مقدار یکی کمتر از نصف درجه
باشد ممکن شود که هلال دیده شود خصوصا که عرض قمر در این وقت
شمالی باشد اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده درجه
باشد هلال را معتدل بینند و اگر از آن بگذرد بلند و ظاهر
بینند و بعد بین التقویمین را بعد سوا گویند بجهت آنکه بحسب
اجزای منطقة البروج است که آنرا همیشه منطقه گرفته اند و اجزای

معدل النهار را با آن نسبت کرده کیف ما اتفق وبدانکه رؤیت هلال باختلاف
آفاق مختلف میشود چه هر مسکن که مدار قمر در آن مسکن اقرب است
بانتصاب رویة هلال انجا اسرع است ودر تقویم بیش از ورقهای
دوازده گانه جدولی بیاورند ودر انجا بعد معدل وبعد سوا را در اول
هر ماهی استخراج کرده اند در تحت اسم آن ماه که در آن جدول نوشته
باشند ثبت کنند ومراد از اول ماه وقت غروب آفتاب باشد که
قریب بود برؤیت هلال بدور قمر یک درجه ودوم دقیقه وکیفیت
هلال از روشنی وتاریکی ورفعت وحد اعتدال که مستغنی است
از بعد معدل وبعد سواء در آن جدول بیاورند ودر بعضی تقاویم
اینها را در صفحه یمنی بجهة هر ماهی که در آن صفحه نوشته شده باشد نویسند
وگاه باشد که عرض قمر درین وقت یعنی در وقت غروب آفتاب
که قریب بود برؤیت هلال ثبت کنند در آن جدول که قبل از
اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحه یمنی وغرض
از ثبت عرض قمر آنست که در بعضی اوقات نه دائما چنانچه بعضی گمان
برده اند چون عرض قمر شمالی بود در سمت مغرب آفتاب غارب
شود وچون جنوبی بود در جنوب آن وچون این امر معلوم گردد
ادراک هلال بر جست سهل آسان باشد ومخفی نماند که آنچه مصنف
فرموده است که بعدین وعرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده
در جدول ثبت کنند رسم بعضی است وانچه درین زمان معروف و
مشهور است آنست که در وقت غروب روز بیست ونهم النهار را
استخراج کرده در جدول ثبت نمایند اگر قمر بحد رؤیت رسیده باشد
وکیفیت هلال را از روشنی وتاریکی وغیرها ایراد نمایند وآن شب را

غره



از هیم رمضان تا هفدهم دلالت کند والله اعلم بر رونق
کار زرگران و ضعف [illegible] و قصد بزرگان و حیرت خلایق و
نا ایمنی راهها و فساد دواب و اندوه خاندانها [illegible] و بد گشتن هوا
[illegible] مردم [illegible] اهل صحرا و عنا ملوک [illegible] کار و تغیر هوا

و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازار و بسیاری بیع دواب و اعتدال و اصلاح
عداوتها و غضب ارزانی گوشت و دواب و قتلها و فتنها و ابتدا عداوتها و بدی اهل
صحرا و بیماریهای مهلک و وقوع رعد و برق از هژدهم رمضان تا دوم شوال دلالت کند بر رونق کار
اهل بازار و بسیاری بیع دواب اهل بردی و قوت حال ملوک جانب
جنوب و عدل و انصاف والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

غرّهٔ ماه دانند و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لا یرىٰ نویسند و آن شب
سلخ دانند و بباید دانست که آنچه درین زمان در صفحهٔ یمنی تقویم تام ثبت نمایند
اینست که درین ابواب مذکور شد و چون درین عصر از بد اتفاق اهل
روزگار بعلم ریاضی منجمان آن اهل را بتدقیق و تصحیح را بتحقیق ترتیب صحیح
داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر شوند و ما متعلقات صفحهٔ یمنی یکماه را از
سی یا بیست و نه روزه هلالی را باتفاق تقسیم چنانچه استخراج کرده با بعض از
زوائد که بعد ازین معلوم خواهد شد باین کتاب نقل کردیم تا اگر کسی را
ذوق مطالعه و مباحثهٔ این کتاب شود بجهت مثال محتاج بتقویم تام نباشد
و بالله التوفیق و علیه التکلان فی جمیع الاوان و الآن

باب یازدهم

در معرفت انتقال قمر و ممازجات و حالات او چون مصنف از بیان
معرفت صفحهٔ یمنی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحهٔ
یسری پس میفرماید که در صفحهٔ یسری دو جدول ایام اسابیع و ایام عربیه
هلالیه را اعمار کنند بجهت تعیین وقت هر یک از مثبتات این صفحه
از غیر التفات و رجوع بصفحهٔ یمنی و سبب تخصیص بعربیهٔ هلالیه اشهریت
اوست و ابتناء بنای او بر دور قمر چه اکثر مرقومات این صفحه
اوضاع و احوال قمر است پس جدولی دیگر بیاورند و در آنجا انتقال
قمر از برجی ببرجی باثناء هر روزی که در آن روز یا در شب بعد از
آن روز آن انتقال واقع باشد ثبت کنند بچهار رقم یک رقم برج
منتقل الیه دوم رقم ساعت سیم رقم دقیقه از آن روز یا شب
بعد از آن که انتقال در آن دست داده باشد چهارم رقم اگر روز
یا آن شب وگاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی
و دائما در تقویم قمر رقم دقیقه ننویسند و بجهت تسامح و تخفیف کتابت

برقم ساعت اختصار کنند و در بعضی تقاویم بجهت رقم بسیج علیحده جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف واقع شود رقم برج منتقل الیه را در ازاء آن روز ثبت کنند و اگر بعد واقع شود در روز بعد از آن و علامت روز درین صفحه د باشد که علامت نصف النهار است و از شب امان ل که علامت لیل است و بعد از جدول انتقال قمر تشش جدول دیگر بیاورند بجهت ممازجات قمر بکواکب دیگر و اسماء این کواکب را ملصق بحرف یا که بعضی ملا است در مستطیل که در فوق جداول مذکور است بنویسند و ابتدا آنش کنند بعد از آن محیره را بر ترتیب افلاک ابتداء از زحل بیاورند پس در ازاء هر روزی نظری که در آن روز یا شب بعد از آن روز قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جداول آن کوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول علامت نظر باشد و باقی بر قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت ساعت بود و سیم علامت دقیقه و چهارم علامت روز یا شب و اگر دقیقه متروک باشد علامت سیم علامت روز یا شب باشد و قمر را با کواکب دیگر اگرچه تناظر نیز محقق شود لیکن ثبت آن در تقویم معروف نیست اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجاسده او با راس و مجاسده او با ذنب و رسیدن او بدرجه شرف و رسیدن او بدرجه هبوط و رسیدن او باول طریقه نیره و آن چهارده درجه بود که در مابین درجه شرف آفتاب و درجه شرف قمر است و ازین جهت است که او را طریقه نیره خوانند و رسیدن باول طریقه محترقه و آن نیز چهارده درجه بود که در مابین درجه هبوط آفتاب و درجه هبوط قمر است و ازین جهت و از جهت آنکه درجه شرف زحل و چهارده از حد مریخ داخل درین درجات است این درجات را طریقه محترقه خوانند و درجات حدود کواکب بعد ازین در باب هفتم معلوم گردد و بعضی مجاسده قمر با کید و الفاظ

و بعضی خروج از تحت الشعاع یعنی بعد ماه از آفتاب بعد از اجتماع بدوازده درجه را از حالات شمرده اند و صورتش مخ باشد منه ره

رسیدن قمر بمبدا دخول تحت الشعاع یعنی وقتی که میانه تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و آنرا مبدا محاق نیز گویند از جمله حالات قمر شمرند و کید کوکبی متوهم است که او را سیر معکوس است یعنی بر خلاف توالی و در صد و چهل و چهار سال شمسی دوره تمام کنند و برجی در دوازده سال و درجه در صد و چهل و شش روز و بعضی گفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی در تحفة الشاهیه فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده و بجای فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلاف الجمهور و علی کلا التقدیرین اهل احکام او را نحس دانند بجهت آنکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم تام شمسی بر سر صفحه یسری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای جلالی بیاورند بچهار رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه و این حالات که مذکور شد در اثنای ممازجات قمر در محاذی هر روزی که قمر را این حالات در آن روز یا شب بعد از آن روز واقع شود در هر جدولی که خالی باشد از جدول ممازجات بسرخی یا بلونی دیگر غیر از سواد بچهار رقم یا سه رقم بطریقه نظرات وضع کنند و اگر هیچ جدولی خالی نباشد در خارج جداول نویسند و بعضی علیحده جدولی بعد از جدول ممازجات بجهت حالات بیاورند و علامات نظرات و شرف و هبوط در بیشتر یعنی در باب هفتم و هشتم معلوم شد و علامت مجاسده با راس مس باشد و با ذنب مغ و با کید کد و بعضی مجاسده با کید را مصرح نویسند و بعضی برین صورت لد و علامت طریقه محترقه ق باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در بعضی تقویم رسیدن قمر را بمبدا خروج از الشعاع

ممازجات

نیز ثبت کنند و آن وقتی بود که بعد میان تقویم او و آفتاب بعد از اجتماع
بمنتهای دوازده درجه رسد و علامتش اینست حع و نیزه را مفترح
نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم علامت مجاسده با راس سه
نویسند و با ذنب نب و علامت تحت الشعاع تع و علامت
نیره **باب وازدهم** در معرفت منازل قمر و ساعات لیست
منازل قمر عبارت از مسافتی است که قمر در مدت یکدوره خاص
خود قطع کند چنانچه در هر شبانروزی در منزلی باشد تقریبا و چون قمر یک
دوره در بیست و هفت روز و ثلثی تمام کند اهل هند اسقاط آن ثلث
کرده اند و منازل را بیست و هفت گرفته اند اما عرب و اهل اسلام به تتمیم آن
ثلث نمایند و منازل را بیست هشت اعتبار کنند و علامات منازل
کوکبی را گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صور منطقه باشد و خواه نباشد
و اسم هر یک از آن علامت اخذ کنند و چون قمر مقارن یکی از آن
علامات شود پس اگر ساتر آن علامات گردد گویند کنجه و گاهی آن را جبهه و
غلبه و با آن تفال نکنند و اگر ساتر نشود گویند عدل القمر و با آن تفال
کنند و بعضی از جمهور مفسرین بر آنند که مراد از منازل که در آیه کریمه
والقمر قدرناه منازل تا آخر واقع است همین منازل است اما
اهل حساب دور فلک را یعنی منطقة البروج را به بیست و هشت قسم
متساوی تقسیم کرده اند و ابتدا از اول حمل و هر قسمی باعتقاد
ایشان منزلیست از منازل قمر و معتبر در انتقال قمر این باشد
و چون بروج دوازده است و منازل بیست و هشت حصه هر برج
دو منزل و ثلثی باشد کما لا یخفی علی الحاسب و اسمای این منازل
بهمان صفت که اعراب قرار داده اند اعتبار کنند و بواسطه انتقال کواکب

تغییر

تغییر آن نه هند بهمان نکه در بروج و آن بترتیب اینست شرطین منزل اول
بود و علامت آن دو ستاره است روشن بر دو شاخ حمل از اوسط قدر
ثالث و بعد ایشان از یکدیگر یکذرع بود و بقرب احدیها ستاره ایست
تاریک و بعضی از عرب آن را داخل دانند و هر سه را اشراط خوانند و
صورت ایشان برین نهج است مقدم الشرطین مؤخر الشرطین شرط بفتح شین معجمه و فتح
راء مهمله در لغت بمعنی علامت است بطین منزل دوم بود و علامت
آن سه ستاره است از اوسط قدر رابع بر شکل مثلث خورد برین صورت
و گویند که موقع او بطن حمل است چه بر سه ستاره که
در بطن حوت است لیکن چون اصغر است از بطن حوت آن را بطین نامیده اند
ثریا منزل سیم است و آن را عوام پروین و پرن خوانند و علامت او
شش ستاره است متقارب برین صورت و روایت کنند
که پیغمبر علیه السلام آن را هفت شمرده از الجمله چهار معدود است یکی از قدر رابع و باقی
از قدر خامس و سلطان الشهید در زیج جدید همه را از قدر خامس شمرده و
موضع این کواکب کوهان ثور است و بعضی گمان کرده اند که دنبه حمل است
سهو کرده اند و آن را ثریا خوانند بجهت آنکه باران که در طلوع آن واقع
شود بزعم عرب امارات ارزانی بود و سبب کثرت گیاه و آن تصغیر
ثروی است مشتق از ثروة بمعنی کثرة مال و بعضی آن بجهت صغر کواکب
او است و ثریا را عرب النجم و نجم الثریا نیز خوانند دبران منزل چهارم
بود و علامت آن ستاره ایست روشن از قدر اول که بسرخی گراید با چهار
کوکب دیگر از آن تاریکتر همه از قدر ثالث برین صورت و بعضی
از آن پنج کرده اند بصورت هفت از ارقام هندسیه و آن ستاره روشن
که بر یکطرف او بود بمنزله چشم جنوبی ثور است و از آن جهت آن را عین الثور

عین الثور

خوانند ملائکه بر طرف دیگر است بمنزلهٔ چشم شمالی و عبرت و آنکه بر زاویه آنست بمنزله
بینی او و تسمیهٔ او بدبران بجهت آن بود و تبعیت او است مر ثریا را و از جهة او را
تابع النجم و تالی النجم و حادی النجم خوانند و آنرا مجدح نیز خوانند و مجدح بضم میم و کسر او
در لغت بیخ چوبیست که دو شعبه داشته باشد **هقعه** منزل پنجم بود و علامت او
سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل مانند سه نقطه که بر سر شین زنند بدین صورت
و از جهة او را اثافی خوانند و بطلیموس هر سه را یک کوکب سحابی گرفته
و جوزا بمنزلهٔ سر صورت جبار است از آن راس الجبار و راس الجوزا نیز خوانند
و هقعه در لغت صورت دایرهٔ صغیره باشد سفید که بر پهلوی چپ اسب است
یا بر سر او و وی بخیل او را علامت شامت دانند **هنعه** منزل ششم
بود صاحب روضة المنجمین گوید علامت آن دو ستاره است بر موخر صورت
جوزا و جوزا بیش ازان یکدیگر بقدر یک ذراع است و نیم و از هقعه بجانب شمال است
آنکه شمالی تر است از اوسط بقدر ثالث است و آن دیگر از اوسط قدر رابع
و عرب گویند پنج ستاره است بدین صورت و هنعه در لغت
داغی را گویند که بصورت چوگانی بر گردن چهارپایان نهاده باشند
منزل هفتم بود و علامت آن دو ستاره است که بمنزلهٔ سر هر یک از توامین
باشند بدین صورت **ذراع** هر دو را از اوسط قدر ثانی دانند و
آنرا ذراع مبسوط خوانند چه مقدم است طلوع او بر طلوع ذراع مقبوض
که شعری شامیست با مرزم او و اینجا هر دو را ذراع بجهة آن گویند که بزعم
عرب بر دو ساق اسد واقعند و منجمان یکی از دو ستاره ذراع مبسوط
که اول بر آید راس التوام المقدم و مقدم الذراعین خوانند و آن
دیگر را راس التوام الموخر و موخر الذراعین نامند **نثره** منزل
هشتم بود و علامت آن ستاره ایست از صورت سرطان از اوسط قدر رابع

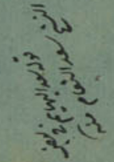
را کوکب سحابی

با کوکب سحابی که در مابین او دو است و آنرا معلف سرطان خوانند بدین صورت
و بطلیموس در مجسطی معلف را انثو گفته است اما بزعم عرب آنست
که نثره بر منخر اسد است یعنی سوراخ بینی او و نثره در لغت خلطی را گویند که در
حین عطسه از بینی حیوانات بیرون آید و خلط بینی کوکب سحابی بود
طرفه منزل نهم بود صاحب روضة المنجمین گوید علامت آن دو
ستاره است از قدر رابع که بعد میان ایشان مقدار یک بازو بود
یکی که شمالی بود بر سر اسد و دیگری از کواکب خارج سرطان بدین صورت
اما بزعم عرب آنست که بمنزلهٔ دو چشم اسدند از جهة طرفه گویند **جبهه**
منزل دهم بود و علامت آن چهار کوکب است بر خط معوج بر گردن و سینه
بدین صورت و ازین چهار کوکب آنکه بر جنوب همه است
اعظم بود چه از قدر اول است و قلب الاسد و ملکی آن بود و آنکه بر شمال
همه است با آن ستاره که در جنب کوکب اعظم است هر دو از قدر ثالث اند و
آن دیگر از قدر ثانی و بزعم عرب است که این چهار کوکب بر جبهه اسدند
و لهذا جبهه گویند **زبره** منزل یازدهم است و علامت آن دو
ستاره است یکی از قدر ثانی و دیگری از قدر ثالث بر موخر صورت
اسد و بعد میان ایشان بقدر دو ذراع و نیم بود تخمینا بدین صورت
آنکه روشن تر است آنرا ظهر الاسد خوانند و نزد عرب این دو ستاره
بمنزلهٔ زبره اسد است یعنی میان دو کتف او **صرفه** منزل دوازدهم
بود و علامت آن ستاره ایست روشن از اوسط قدر اول و او را
منجمان ذنب الاسد خوانند چه در آخر صورت اوست ذنب اسد بود
و نزد عرب بمنزلهٔ وعاء قضیب او و از جهة او را قلب الاسد
خوانند و صرفه بآن جهة گویند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف

شود برودت و در وقت سقوط او از برودت بحرارت **عوا** منزل سیزدهم
بود و علامت او پنج ستاره است یکی از قدر رابع و باقی از قدر ثالث بر
جناح چپ عذرا بر شکل لامی که بطرف لیب رمکتوب باشد ابتدای او
از برابر صرفه بود بر سطری بسوی جنوب گراید و کوکب پنجم بطرف شمال
میل کند تا فرجه مانند زاویه پیدا شود و آن کوکب که بر زاویه بود
زاویة العوا گویند و صورتش اینست •:• زاویة العوا عرب گویند ان
العوا الکلاب تعوی خلف الاسد و بعضی گویند از جهة عطف که براوست
عوا گویند یقال عویت الشیء ای عطفته و عوا البرد نیز گویند بسبب
آنکه چون طلوع کند هوا میل بسردی کند **سماک** منزل چهاردهم
بود و علامت او یک ستاره است از اصغر قدر اول بر کف دست
چپ عذرا از اسماک اعزل خوانند و صفت او قبل ازین در صور
بروج مذکور شد **غفر** منزل پانزدهم بود و علامت او سه ستاره است
بر خطی مقوس همه از اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از زیر سماک
اعزل برینصورت •:• و صاحب روضة المنجمین گوید که
او را غفر گویند بدین سبب که نزدیک است بر زبانای عقرب پس
گویا آنرا پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است
که او را باین جهة غفر گویند که در وقت طلوع او طراوت و نظارت
اشیاء را از انظار پوشیده گرداند **زبانا** منزل شانزدهم است
و آن دو ستاره است بر دو کفه میزان هر دو از اکبر قدر ثالث یکی را
که در طرف جنوب است کفة الجنوبیة و آن دیگر را کفة
الشمالیة گویند و صورتش اینست • کفة الجنوبیة • کفة الشمالیة و عرب گویند که
این دو کوکب بر زبانای عقرب واقع اند یعنی بر دو قرن او **اکلیل** منزل
هفدهم

هفدهم بود و علامت آن سه ستاره است از جنوب تا شمال کشیده بر خطی فی
الجمله معوج هر سه از قدر ثالث برین صورت ••• و چون برپیشانی
عقرب واقع است ازین جهة او را اکلیل خوانند و اکلیل در لغة عصابه را
گویند مزین بجواهر که بر پیشانی ببندند **قلب** منزل هجدهم بود و علامت
آن ستاره ایست سرخ رنگ از قدر ثانی با دو ستاره دیگر که از دو جانب
او بود هر دو از قدر ثالث بر خطی مقوس در تحت اکلیل برین صورت
•:• قلب العقرب و او را قلب بجهة آن گویند که بر محل قلب عقرب است و دو
ستاره طرفین او را انیاط گویند یعنی رگ دل **شوله** منزل نوزدهم بود
و علامت آن دو ستاره است که ما بین ایشان یک شبر و نیم بود بر نیش
عقرب هر دو از قدر ثالث برین صورت •• و شوله در لغة چیزی را
گویند که مرتفع شده باشد بر دم ذوات الاذناب چون دم بر داشته
باشد و لهذا عقرب را نیز شوله گویند یعنی دم بردارنده **نعایم** منزل
بیستم بود و علامت آن هشت ستاره متفرق است بر مجره حوالی آن از
صورت رامی برینصورت •:•: النعایم الصادرة و عرب تشبیه کرده اند مجره را
بنهر آب و این هشت کوکب را بهشت شتر مرغ که بآب خوردن آمده باشند
و آن چهار را که داخل مجره اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند یعنی
که در حین آب خوردن اند و آن چهار دیگر را که از قدر رابع اند نعایم
صادره خوانند یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند **بلده** منزل
بیست و یکم بود و علامت آن فضائیست ما بین نعایم و ذابح که در او
هیچ ستاره نیست و عرب ازین جهة او را تشبیه کرده اند ببلدة الثعلب
یعنی خوابگاه روباه چه دایما آن موضع را روباه از خشیش و حصا خالی
میدارد **ذابح** منزل بیست دوم بود و علامت آن دو ستاره است

هر دو از اصغر قدر ثالث بر دو شاخ جدی و بعد ستهما کرنی باشد و در میانهٔ این
دو کوکب بالای بغوق ستاره باشد از اصغر قدر خامس و صورت ایشان این است
ٮ ه ه و عرب کوکب میانین را شاة المذبوح خوانند و آن دو کوکب طرفین او را
که گویا رد ذابح او یند سعد الذابح **بُلَع** منزل بست و سیم بود و علامت آن دو ستاره است
بر دست چپ صورت ساکب الماء نیک کرایل بشمال بود از اکبر قدر رابع است
و آن دیگر از اوسط قدر سادس است و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس در میان
ایشان باشد برینصورت ه ه و عرب آن ستاره میان را مبلوع گویند
و آن دو ستاره که بر دو طرف او در آمده اند که گویا او را فرو خواهند برد و سعد
بلع و بعضی گفته اند که وجه تسمیه این منزل ببلع آنست که در وقت قضیه یا ارض
ابلعی ماءک قمر درین منزل بوده است **سُعُود** منزل بست و چهارم بود
و علامت او دو ستاره است از جنوب تا شمال بمقدار یکذراع از یکدیگر دور
یکی که شمالی تر است که از اصغر قدر ثالث بر منکب چپ ساکب الماء است و آن
دیگری که از اوسط قدر خامس است در زیر بغل او برینصورت ه ه
و این دو ستاره را عرب سعد السعود گویند بجهة آنکه بزعم ایشان سعادت
آن کثیره است چه از صبح طلوع او سرما بشکند و هوا میل باعتدال کند
اُخْبِیَه منزل بست و پنجم بود و علامت آن چهار ستاره است بر کف
دست راست ساکب الماء و از آن تشبیه کرده اند بپایهٔ بطانکه شمالی تر است
از اکبر قدر رابع بود و باقی از اصغر قدر ثالث برینصورت ه ه ه
و عرب میانین را سعد خوانند و دیگران اگر بر اطراف او یند خبا یعنی
خرگاه او و مجموع را سعد الاخبیه گویند. و بدانکه جمله سعود نزد عرب
ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول سعد الهمام که بر سر
اوست دوم سعد الهمام که بر گردن اوست سیم سعد البارع که بر سینه
اوست



اوست چهارم سعد مطر که بر دست اوست چهار دیگر این چهار سعد اند از منازل
قمر که مذکور شد و دو تای دیگر سعد ناشره است که بر دنب جدی است و
دیگر سعد الملک که بر دوش راست ساکب الماء است و از این سعود بر احوال
هوا و غیر اینها حکمها کنند **مقدّم** منزل بست و ششم بود و علامت او دو
ستاره است که جناح الفرس و متن الفرس باشد که هم از قدر اصغر ثانی اند
و صفت او قبل ازین در صورت فرس اعظم مذکور شد **مؤخّر** منزل
بست و هفتم بود و علامت آن دو ستاره منکب الفرس و متن الفرس
باشد که هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت انهم اینجا مذکور شد و
عرب مقدم را فرغ الدلو المقدم و مؤخر را فرغ الدلو المؤخر گویند
چه این چهار ستاره از آن مربع است که از آن دلو خوانند برینصورت
فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر و فرغ در لغت اسم آن موضع باشد از دلو که آب
از آن بیرون می آید **رِشا** منزل بست و هشتم بود و علامت
آن ستاره ایست روشن و سرخ از قدر ثالث برای بطلمیوس و از
اصغر قدر ثانی بزعم ابن صوفی و آن را جنب المسلسله خوانند چه
از صورت مرأة المسلسله است و آن را بطن الحوت نیز خوانند زیرا
که بر شکم ماهی است که حاصل شود از بعضی کواکب مرأة المسلسله
و بعضی کواکب سمکتین که بحوت مشهور است و چون بسیار کواکب
خورد با این کوکب حلقه زدند مانند رسنی بدینصورت است
از ینجهة عرب او را رشا خوانند چه رشا در لغة بمعنی رسن دلو
بود و طریق معرفت این منازل چنانست که ثریا که اشهر و
اظهر منازل قمر است او را اول باید دید و بعد از و بر جانب
شرقی از مدار ماه و بران طلب باید کرد بمقدار یک نیزه فراز

الثریا ... الکلا ... فاحفظ ... ذلک

والفرغ بالراء المهملة والغین المعجمة مجرب الماء الدلو بین العراقی ومنه سمی الفرغان فرغ الدلو المقدم وفرغ الدلو المؤخر وهما من منازل القمر وکل واحد منهما کوکبان نیران بین کل کوکب قدر خمس اذرع ... العجا

وارجانب غربی بعد از جوزه شرطین باشد و بطین میان او و ثریا بود و چنین
این منازل اربعه معلوم کرد و بعد از آن هر منزل را از طرف شرق و غرب بمقدار گاه
بهمان بعد معین طلب دارند بدین صور که مرقوم شده و چنین همه منازل
شناخته شود و بروج را آسان توان شناخت و چنین بروج شناخته شود
سایر صور را به تبعیت آن بروج ادراک توان کرد و قمر هر منزل را از این منازل
بیست و هشت گانه در یک شبانه روز تقریبا قطع کند و وجه تقریب سرعت و بطوء
حرکت قمر است چنانکه عنقریب ظاهر شود و در تقویم بعد از جدول اول عمارت جات
قمر جدولی بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی مصرح نام منزلی نویسند که
در نصف النهار آن روز قمر در آن منزل باشد اعم از آنکه پیش از نصف
نهار آن روز بآن منزل منتقل شده باشد یا شب قبل از آن روز
یا بعد از نصف نهار روز سابق و چنین قمر سریع السیر بود گاه باشد که در
یک نصف النهار از روز قمر در آخر منزلی باشد در نصف النهار روز دیگر بمنزل
سیم رفته باشد و یک منزل در میانه خالی شود و بآن سبب آن منزل مطوی
در جدول مکتوب نشود و در بعضی تقویمها آن منزل را بلونی دیگر در میانه
منزل اول و سیم نویسند و اگر بطیء السیر بود گاه باشد که در نصف النهار
در اول منزلی باشد و در نصف النهار دیگر در آخر همان منزل بود و بآن سبب
اسم آن یک منزل در جدول مکرر شود و در بعضی تقاویم نامه چون خواهند
که زیادة تدقیق کنند انتقال قمر از منزلی بمنزلی بازاء هر روزی که در
آن روز یا شب بعد از آن روز واقع باشد بیاورند بر طریق انتقال
از برجی ببرجی یعنی اول اسم منتقل الیه نویسند پس رقم ساعت
پس رقم دقیقه پس رقم روز یا شب و این هنگام منازل همه مسطور
شود و هیچ مکرر نشود لیکن گاه باشد که چنین سریع السیر بود در مختص یک روز

یکنصف ۲

و منزل



دو منزل مکتوب کرد باین جهت که در اوایل روز یکی از منازل در آید و در
اواخر شب بعد از آن روز از آن منزل برآمده بمنزل دیگر رود و گاه باشد
که چنین بطیء السیر بود در مختص یک روز هیچ منزل ننویسند همچنان خالی ماند بسبب
آنکه در اواخر شب یکی از منازل در آید و در اوایل روز دوم بمنزل
دیگر نقل کند و چون آفتاب منزلی را قطع کند مراد از منزل اینجا علامتیست
نه اقسام یعنی چون آفتاب از علامت منزلی مفارقت کند هر آینه آن
منزل که همان علامتست پیش از طلوع آفتاب در مشرق ظاهر شود
و آن ظهور را چون ظهور باقی ثوابت طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در
موسم مطر بود عرب انرا نوء گویند و طلوع آن باقی را بارح و با طلوع
هر منزلی غالبا سقوط پانزدهم آن منزل باشد که انرا یعنی منزل
پانزدهم هر منزل را اهل نجوم رقیب آن منزل گویند همچنانکه برج
هفتم هر برج ناظر آن برج است لیکن مخفی نماند که تحقیقا پانزدهم هر
منزل نمی آید که ساقط گردد زیرا که علامات بر نفس منطقه نیستند
و ابعاد ما فیما بین علامت هر دو منزل متراقب متساوی نیست
بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه باشد که هفدهم ساقط گردد و ایضا
مخفی نماند که اینجا طلوع اگر چه بمعنی آن ظهوریست که قبل از این مذکور
شد اما سقوط بمعنی آن خفا نباشد بلکه سقوط هر منزل عبارتست
از غروب که او را باشد در حال رویت بشرط آنکه در غروب سابق
از غلبه نور آفتاب مرئی نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را
در صفحه یمینی در میان اتصالات کلیه ثبت کنند چنانچه در مختص روزی
که یکی از منازل را در صباح آن روز ظهور دست دهد علامت طلوع که
حرف عین است ثبت کنند پس اسم آن منزل پس علامت لیل متصل

یکی از ایام سابع و بعضی علامت صباح که صاد است بجای علامت لیل متصل یکی
از ایام سابع نویسند و از طلوع هر منزلی تا منزل دیگر سیزده روز بود ولیکن
چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده باشد و طلوع دیگر منازل
همه سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع شرطین بچهارده
روز بود اما ساعات بست چنانست که حکمای هند دوری
نهاده اند که بر هفت بخش میگردد و هر بخشی را بکوکبی داده اند و آن را
بستان کوکب نامیده اند و مدت هر بخشی دوازده ساعت زمانی است
پس مدت تمام دوره هشتاد و چهار ساعت زمانی است و ابتدای
دور از زمان اجتماع حقیقی گیرند و تا بدوازده ساعت زمانی منسوب
بآفتاب دارند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر بزهره و همچنین
بترتیب افلاک دوازده ساعت دیگر منسوب بعطارد باشد و دوازده
ساعت دیگر منسوب بقمر و چون نوبت قمر با آخر شود ابتدا از زحل
گیرند تا باز که نوبت بشمس رسد و بعد از آن بطریق مذکور میگردد
تا باجتماع دیگر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب باشد باطل شود
و نوبت بشمس ابتدا شود و هر گاه نوبت بآفتاب رسد آن را حکمای
هند بست مطلق گویند و بست بمعنی سیر بود کما فی القاموس و
اعراب ساعات محترقه خوانند و در اختیارات مذموم است چنانکه
امام فخر الملة والدین الرازی در اختیارات علائیه از والیس حکیم
نقل کرده که ضرر بتباهی قمر که عمده محذورات است در اختیارات
کمتر است از ضرر ساعات بست و ثلث اول را ازین دوازده
ساعت دلیل نقصان حیات دانند و ثلث دوم دلیل نقصان مال
و ثلث سیم را دلیل بد حالی و این ثلث آخر قلیل الضرر باشد زیرا که

مجاور است

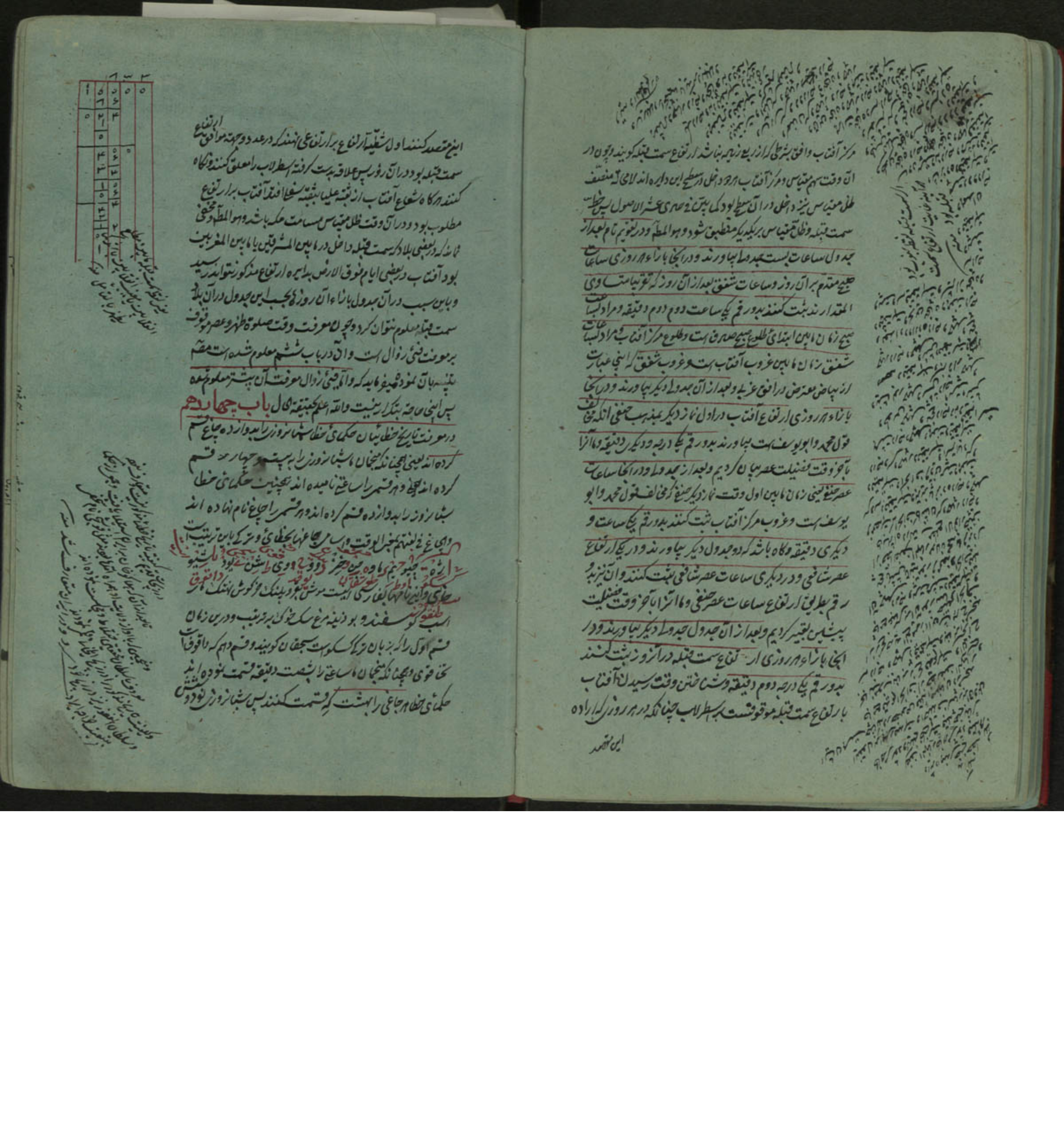
مجاور بست زهره است و در ثلث آخر بست مریخ که چهار ساعت زمانی باشد
قبل از ابتدای بست آفتاب گویند از جمیع مهمات حذر باید کرد زیرا که هم
منسوب بکوکب نحس است و هم مجاور بست آفتاب و در تقویم بعد از جدول
منازل قمر جدولی بیاورند و بازاء هر روزی که در آن روز یا شب بعد
از آن ابتدای بست آفتاب باشد از آن در آن جدول ثبت کنند
بسه رقم یک رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتدای بست
دوم دقیقه سیم رقم روز یا شب و گاه باشد که رقم دقیقه ننویسند
و این ساعات و دقایق که مذکور شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق
زمانی بود زیرا که آن اسهل است و گاه باشد که چون خواهند که زیاده
تدقیق نمایند از آن یعنی ابتدای بست را بساعات مستوی بیاورند
و در بعضی تقاویم تامه دو جدول بار یک بیاورند و در یکی ابتدای
بست بساعات زمانی ثبت کنند و در دیگری بساعات مستوی
و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از جدول منازل بیاورند
و در هر یک ابتدای بست یکی از کواکب سبعه ثبت کنند **باب سیزدهم**
در معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم اگرچه دانستن
آن واجبست معرفت اوقات صلوة و معرفت سمت قبله است لیکن
مخفی نماند که مصنف اوقات صلوة را اعتقادا او تقیة بمذهب
طایفه سنیه بیان نموده و ما آن را بدولت حمایت ظل اللهی نواب
همایون شاهی موافق مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح
ایراد نمائیم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق مستفید گردند
پس بباید دانست هر بالغ عاقل را که اول وقت نماز بامداد
الکلام است که صبح صادق ابتدای طلوع کند قید صادق بجهة اخراج صبح کاذب است

[illegible]

کما انّ صبح اول و فجر مستطیل و ذنب السرحان نیز گویند و آن اول بیاضی بود
که از جانب مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در آن
وقت فرض نماز بامداد گذاردن باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله
و لا یغرّکم اذان بلال و لا الفجر المستطیل و بعد از آن چون نوری عریض
و منبسط ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض اول مضمحل شود هر
آینه ابتدای طلوع صبح صادق و اول وقت نماز بامداد است و آخر وقت
بامداد وقتی بود که آفتاب طلوع میکند و فضیلت وقت نزد فرقه ناجیه
امامیه از اول طلوع است تا ظهور سرخی از جانب مشرق امّا افضل در
ادای صلوة یومیه اول وقتست لقوله صلعم اول الوقت رضوان
الله و آخر الوقت غفران الله و اول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق آنگاه است
که ابتدای زیاده شدن ظل مقیاس باشد بر فیء زوال اگر فیء زوال در آن روز ها موجود
باشد یا ابتدای حدوث ظل اگر در آن روز فیء زوال موجود نباشد و این در
مواضعی صورت بندد که آفتاب بسمت راس آن موضع تواند رسید و اول وقت
نماز دیگر آنگاه است که ظل مقیاس برابر مقیاس شود سوی فیء زوال یعنی وقتی
که ظل مقیاس مساوی مجموع ضعف مقیاس و فیء زوال اگر فیء زوال موجود
باشد یا وقتی که مساوی ضعف مقیاس شود پس اگر موجود نباشد و
این روایت بنا بر مذهب ابو حنیفه است و بر مذهب شافعی و صاحبین
بر مذهب ابو یوسف محمد که از تلامذه ابو حنیفه است اند و بروایتی
بر مذهب ابو حنیفه اول وقت نماز دیگر آنگاه باشد که ظل مقیاس
برابر مقیاس شود سوای فیء زوال امّا بمذهب امامیه که هر آینه صراط
مستقیم است از ابتدای زوال مخصوص وقت ظهر است تا مقدار
آن مقدار که فرض آن گذارده شود و بعد از آن وقت عصر در آید و در آنحال

هر دو وقت

هر دو وقت مشترک باشد تا آن زمان که بغروب مقدار ادای فرض عصر باقی ماند
و بعد از آن تا غروب مخصوص نماز عصر است کما قال الامام [illegible] جعفر ابن
محمد الصادق علیه السلام اذا زالت الشمس دخلت وقت الظهر فاذا مضی قدر
اربع رکعات دخلت وقت الظهر و العصر حتی یبقی من غروب الشمس قدر
اربع رکعات فیخرج وقت الظهر و یبقی للعصر حتی تغرب الشمس و آخر وقت عصر
باتفاق جمیع فرق وقتی است که آفتاب غروب میکند امّا فضیلت وقت
پیشین در این مذهب جلیل القدر تا آن زمانست که ظل مقیاس مساوی مقیاس
شود سوی فیء زوال و وقت نماز شام بعد از استیفاء غروب تمام جرم آفتاب است
و اول وقت نماز خفتن بعد از غروب شفق است و این هر دو بمذهب
سنیه است امّا بمذهب جمهور فرق ناجیه امامیه اول وقت نماز شام ذهاب
حمره مشرقیه است تا آن مقدار که فرض مغرب ادا شده باشد و بعد از آن
وقت خفتن در آید و هر دو وقت مشترک گردد تا آن زمان که بنصف شب
مقدار ادای وظیفه خفتن باقی ماند پس از آن وقت تا نصف شب
مخصوص خفتن باشد امّا فضیلت وقت نماز شام تا زمان رفتن شفق است
از جانب مغرب و فضیلت وقت نماز خفتن تا انقضا یکدانگ و نیم است
از شب و بعضی دو دانگ نیز گفته اند امّا ارتفاع سمت قبله عبارت
از رسیدن آفتابست بارتفاعی که در آن ارتفاع ظل مقیاس
مسامت مکه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که بسمت راس مکه
و سمت راس بلد مفروض گذرد و تقاطع این دایره با افق آن بلد آن
تقاطع که در جهت مکه بود نقطه سمت قبله بود نسبت با آن بلد و فصل
مشترک میان سطح افق حسّی و سطح این دایره را خط سمت قبله گویند
پس چون آفتاب باین دایره رسد قوسی از این دایره که واقع شود میان



مرکز آفتاب و افق بشرطی که از ربع زایه نباشد ارتفاع سمت قبله گویند و چون در
آن وقت سهم مقیاس و مرکز آفتاب هر دو داخل در سطح این دایره اند لازم آید منعطف
ظل مقیاس نیز داخل در آن سطح بود کما بین فی صدر عشر الاصول پس خط
سمت قبله و ظل مقیاس بر یکدیگر منطبق شود و هو المطلوب و در تقویم تام بعد از
جدول ساعات بست جدولها بیاورند و در آنجا بازاء هر روزی ساعات
صبح مقدم بر آن روز و ساعات شفق بعد از آن روز که تقویم است و ی
المقدار ند ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت دوم دوم دقیقه و مراد بساعات
صبح زمان مابین ابتدای طلوع صبح صادق است و طلوع مرکز آفتاب و مراد بساعات
شفق زمان مابین غروب آفتاب است و غروب شفق که اینجا عبارت
از بیاض معترض در افق غربی و بعد از آن جدولی دیگر بیاورند و در آنجا
بازاء هر روزی ارتفاع آفتاب در اول نماز دیگر بمذهب حنفی آنکه مخالف
قول محمد و ابو یوسف است بیاورند بدو رقم یکی درجه و دیگری دقیقه و ما آنرا
تا آخر وقت فضیلت عصر بیان کردیم و بعد از جدولها و در آنجا ساعات
عصر حنفی یعنی زمان مابین اول وقت نماز دیگر حنفی که مخالف قول محمد و ابو
یوسف است و غروب مرکز آفتاب ثبت کنند بدو رقم یکی ساعت و
دیگری دقیقه و گاه باشد که دو جدول دیگر بیاورند و در یکی ارتفاع
عصر شافعی و در دیگری ساعات عصر شافعی ثبت کنند و آن نیز بدو
رقم بطریق ارتفاع ساعات عصر حنفی و ما آنرا تا آخر وقت فضیلت
بیش تغییر کردیم و بعد از آن جدول جدولها دیگر بیاورند و در
آنجا بازاء هر روزی ارتفاع سمت قبله در آن روز ثبت کنند
بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و شناختن وقت رسیدن آفتاب
بارتفاع سمت قبله موقوف است به اسطرلاب چنانکه در هر روزی که اراده

این مقصد

اینچ مقصد کنند اول شظیه را بر ارتفاع نهند که در عدد و جهت موافق ارتفاع
سمت قبله بود در آن روز پس علاقه بدست گرفته اسطرلاب را معلق کنند و نگاه
کنند هرگاه شعاع آفتاب از ثقبه علیا بثقبه سفلی افتد آفتاب بر ارتفاع
مطلوب بود و در آن وقت ظل مقیاس مسامت قبله باشد و هو المطلوب و مخفی
نماند که در بعضی بلاد که سمت قبله داخل در مابین المشرقین یا مابین المغربین
بود آفتاب در بعضی ایام فوق الارض بدایره ارتفاع مذکور نتواند رسید
و بدین سبب در آن جدول بازاء آن روزها بحسب این جدول در آن بلاد
سمت قبله معلوم نتوان کرد و چون معرفت وقت صلوة ظهر و عصر موقوف
بر معرفت فیئ زوال است و آن در باب ششم معلوم شده است مقصد
تکلیف بان نموده نماید که و اما فیئ زوال معرفت آن بیشتر معلوم شده
پس اینجا حاجت بتکرار نیست والله اعلم بحقیقة الحال

باب چهاردهم

در معرفت تاریخ خطائیان حکمای خطا شبانروز را بدوازده جاغ قسم
کرده اند یعنی همچنانکه منجمان ما شبانروز را به بیست و چهار حد قسم
کرده اند و هر قسم را ساعتی نامیده اند همچنین حکمای خطا
شبانروز را بدوازده قسم کرده اند و هر قسم را جاغ نام نهاده اند
و این جاغ بلغتهم بمعنی الوقت و اسامی جاغهای خطائی و ترکی بدین ترتیب است
اسب گوسفند و بوزینه مرغ سگ خوک بر ترتیب و درین زمان
قسم اول را که بزبان ترکی سکوات سیجقان گویند و قسم دهم که ...
تخاقوی و همچنانکه منجمان ما ساعتی را بشصت دقیقه قسمت نموده اند
حکمای خطا هر جاغی را بهشت که قسمت کنند پس شبانروز نود و شش

رکه باشد و نیز تشانرو ز را بده هزار فنک قسمت کنند پس نصیب هر جاغی از فنکات
هشتصد و سی و سه فنک و ثلثی بود و نصیب هر کهی صد و چهار فنک و سدسی
و ایضا نصیب هر جاغی دو ساعت مستوی باشد و نصیب هر کهی پانزده دقیقه
که ربع یک ساعت است و نصیب هر فنکی هشت ثانیه و سی و هشت ثالثه و بیست
چهار رابعه کما لا یخفی علی المحاسب و ابتدای تشانروز چنانکه سبق ذکر یافت
از نیم شب گیرند و در آن وقت از جاغ زه و کسکو یک نیم گذشته باشد
و یک نیم مانده و بعد از آن پیوسته یک یک جاغ میگذرد تا چون نصف
روز شود نیم از جاغ ده و دو یوند گذشته باشد و نیم مانده و اول روز
در وقت اعتدال وی شب و روز در نیمه جاغ ماو و توشقان باشد و اول شب
در نیمه جاغ بود و دا فتو ق لیکن بحسب طول و قصر شب و روز پیش و
پس افتد بخلاف نیمه روز و نیم شب که هرگز متغیر نشود و سبب آنکه مبدا
تشانروز را منتصف جاغ اول که کسکو است گرفته اند یعنی از که منجمان
جاغ معلوم نیست و مقتضی مناسبت آنست که از که اول از جاغ اول گیرند
و مقدم در شرح زیج سلطانی از صاحب کشف الحقایق نقل نموده که در این
اختیار رعایت کرده نظر بر آن بوده باشد که چون شب را منتصف ساخته اند
برای مبدا تشانروز خواسته اند که جاغ اول نیز منتصف باشد بجهة
همان غرض تا تناسب حاصل شود و سالهای این تاریخ شمسی حقیقی
باشد که آنرا بلغت ایشان ایچوی خوانند و آن بحسب ارصاد ایشان
سیصد و شصت و پنج روز و دو جاغ و هفت که و چهل فنک و سدس
فنکی است و این زیادت است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ
بیگ یک دقیقه و سی و دو ثانیه و مبدا سال آنگاه گیرند که آفتاب در
اوسط دلو بود و خطائیان مبدا سال منتصف حقیقة دلو میگرفته اند لیکن بجهة

الکه

الکه اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابت است و بحسب ارصاد مشهوره متحرک
بمرور دهور و اعوام مبدا اجمال از اینجا انتقال کرده است و در این
زمان در هفدهم دلو می افتد و لهذا اوسط گفت و اختیار منتصف
دلو در این امر بسبب آنست که بزعم ایشان وقت وصول آفتاب
منتصف دلو اول فصل بهار است چه درین وقت هوا میل باعتدال
کند و نبات شروع در نمو نماید پس اوایل فصلهای سال ما اواسط
فصلهای سال ایشان باشد و بالعکس و بجای آنکه منجمان ما و
مغرب زمین سال را بدوازده قسم کرده اند هر چند متساوی نیست
و هر قسم را ماهی گفته اند منجمان خطا و ایغور سال را به بیست و چهار
قسم متساوی کنند و هر قسمی را یک بحه گویند و طریق این قسمت
چنان است که دایره میلی فرض کرده که بوسط دلو که مبدا سال است
گذشته است و لا محاله این دایره متقاطع دایره معدل النهار باشد
بر دو نقطه متقابل آن نقطه که بوسط دلو اقرب است آن را مبدا التقسیم
ساخته اند و از آنجا معدل النهار را به بیست و چهار قسم متساوی
کرده اند و یازده دایره میل دیگر بمواضع انقسامات گذرانیده
تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام سال زمان
وصول مرکز آفتاب بود بآن تقاطعات و قوسهای منطقة
البروج اگر چه درین تقسیم مختلف بود اما ازمنه قطع آفتاب آنها را
هم متساوی باشد کذا ذکره المقدم فی شرح الزیج و فیه ما فیه و مقتضای
این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو جاغ و چهار که و صد و یک فنک و
نصف فنکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ایشان بر این ترتیب
الیحوع ۱ و ونشی ۲ کیچه ۳ شوند یوند ۴ ششنک ۵ میلک ۶ کودو

دلیخج سیومن ط مینجن ب شاجن ملک شباد شو د ایشوح لیمود للل جیوشیو
نا پیلوتو سیوفن د ختلوح سغول کوئی لط لیتون ح سیاد سه
کا واکبر اب دوبجن ا سیورخن کلد اکین و سال را اگرچه شمسی
حقیقی گرفته اند اما ماههای را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی است
تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع
شود آن شب را ترکان اول ماه دانند و اگر بعد ازو واقع شود شب
بعد از آن را اما درین زمان منجمان در اکثر تقاویم اگر اجتماع پیش از نصف
روز واقع شود آن روز را اول ماه نویسند و اگر بعد بود روز بعد
از آن روز را و اسامی روزها بلغت ترک و خطا برین ترتیب
ا آرام ای ب اکندی ای ج او چونخ آی د ترتونخ ای ه
بیشنخ ای و التنخ ای ز یتنخ ای ح سکسنخ ای ط طوقنخ ای
ی اونخ ای یا ان بیرمنخ ای یب چقشاباط ای و ایام این ماهها
بعینه مثل ماههای عربیه یا سی یا سی و نه باشد یا سی الا آنکه ترکان زیاده
از سه ماه متوالی سی و یک نگیرند و زیاده از دو ماه متوالی بیست و نه
نگیرند و وجه این خلاف ظاهر نیست چه هر دو وضع معین است و اول
ارام ای که مبدأ سال قمری است و آنرا ترکان کوینکلمش خوانند
مشروط است بآنکه در ما بین مدخل و یحین که قسم آخر است از
سال سابق و مدخل و وشی که قسم دوم از سال لاحق است یعنی
در حوالی مبدا لیحن بود مقدم بر آن یا متوخر از آن چه اگر ما بین اول
ارام ای و وشی از مدت یک قسم سی زیادت بود مبدا سال
ارام ای مقدم باشد بر مبدا لیحن و اگر کمتر بود متوخر بود و چنین چنین
باشد در ایام هر ماهی ازین ماهها مبدا قسم زوج از اقسام سی

شمسی

شمسی واقع شود که عدد آن ضعف عدد آن ماه باشد مثلا در ماه
اول مبداء قسم دوم واقع شود و در ماه دوم مبدا قسم چهارم و در
ماه سیم مبداء قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم که در
او مبداء قسم بیست و چهارم واقع شود و اگر در ماهی ازین ماههای
قمری چنان اتفاق افتد که مبدا هیچ کدام از اقسام زوج واقع
نشود آن ماه را از ماههای دوازده گانه ندانند بلکه آن ماه
باصطلاح ایشان کبیسه باشد و آنرا بترکی شون ای و
بخطائی شون کویند و سبب این کبس آنست که چون مدت
دوره آفتاب را که عبارت است از سال شمسی حقیقی زیاده
از سال قمری است بده روز و کسری هر آینه در هر دو سال
یا در سه سال یکماه زیاده آید پس آن را شون ای گفته
کبس کنند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول ارام ای
در حوالی مبدا لیحن در آید و شرط ایشان منتفی نشود و
چنین شون ای تمام شود بعد از آن ماهی در آید که بهوا سط
بعد از ماه سابق شون ای باشد بهمان ترتیب که مذکور
شد و لا محاله در آن ماه و در هر ماهی که بعد از آن باز چنان
شود که مبدا قسم زوج از اقسام سی شمسی واقع شود که
عدد آن قسم ضعف عدد آن ماه باشد و همچنین میکرد
تا باز که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج بکبس شود
و شون ای بمیان ماهها در آید و بعد لا یخفی علی الاذکیا
الا ز کیا الله چون زمان را امتدادیست و همی سیل القام
او ممکن باشد باجزا و چون جزوی از اجزای زمان را مبداء

سازیم وازانجا ابعاضی متناهیه است و به از اجزاء زمان فرض کنند چنانکه هر
بعضی ازان موصوف بعدد معین شود باعتبار اجزائی مساویه آن بعضی
اهل نجوم هر بعضی ازان را دوره گویند بتوهم آنکه انقضای آن هر
بعضی سپری است بعود ما بعض اول واد واری که اهل نجوم اعتبار
نموده اند بسیار است از انجمله ادوار معتبره چند دور است که مخصوص
بحکمای خطا و ترکستان است و از جمله آن ایشان یک دور است که بر دوازده
میکردد و اسامی هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشد یعنی اسامی
جانورها که بخطا و ترکی سبق ذکر یافت و از اینجا آنها دور اثنا عشری گویند
و همچنین که جانورها بدان میشمارند ایضا سالها و روزها را بهمان میشمارند
پس هر ساله یا روزی مسمی بیکی از اسامی باشد هم بلغة خطا و هم بلغة ترک
و خطاییان را دور دیگر است که بر ده میکردد و همین سالها و روزها بدان
میشمارند و اسامی آن ده بلغت خطا اینست اکا جی بین دنیت
ه ووکیی دکین شبین طژم گوئی و خطاییان این دور را با دور اثنا
عشری ترکیب میکنند تا دوری حاصل آید که بر شصت میکردد
و آن را دور ستینی میگویند و سالها و روزها را بدان میشمارند
و گویند که این دور در شمردن روزهای ایشان بجای هفته
ماست و مقدر در شرح زیج آورده که مناسب آنست که خطاییان
دور عشری یا اثنا عشری را بجای هفته گیرند و دور ستینی را بجای
ماه و ترکیب این دور در تفصیل دور ستینی بر این وجه است تامل

ا کا ژه با چیو چین یم کتین ماو شیو جن د دیگر زدکین وو ح شبین وی
ط ژم شن ی کو ها بود ما کا شیو بی خاما بین ژه ید تین چیو ن ووم
یو که ما ر کن جن یح شبین خزا ژم ود کو ئ وی کا کاش ک بابود

بین شیو

مدت ماه قمری
۲۹ یوم ۵۰

مدت ماه قمری
۲۹ یوم ۶ ۳۰ ۵

که بین شیو کد تین خای که دور ژه کو کهت جیو ر کن یم لب شبین ماد کل ژم جین
ل کو ئی خز لا کا وو لسد و وی له بین شن لد تین بود له وو شیو لو
کیتی خائی لر کن ژه مد شبین جیو ل ژم یم م کو ماو ما کا جی با خز مح
بین وو مد تین وی مه وو شن مو که بود مر کن شیو مح شبین خای
مط ژم ژه لا که کو ل جیو نا کا یم نب با ماو نج بین جن ند تین خز نه
ووو نو که وی نر کن شن نح شبین بو نط ژم شیو سه کو ل
خای و چون خطاییان سالها را بدور ستینی شمرند و دورها را
مقید کنند به نام دور اول را دور شک نکون گویند و دور
دوم جا نکون و دور سیم را خاون و این دورها هر چند متساویند
اما مصطلح شده که در اول را دور اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را
دور اصغر گویند و در ایام ستینی این دور را اعتبار نکنند
پس سالها را مقید سازند باین دورها مثلا گویند که این سال
پنجم است از دور شک نکون یا سال دوازدهم است از دور
جا نکون و علی هذا و ابتدای دور شک نکون در سال هشتصد و
سیزدهم یزدجردی بود و مراد ازین قید آنست که اگر
کسی خواهد که در سال بعد ازین تاریخ بداند که آن سال
داخل در کدام دور است و سال چندم است از آن دور
هشتصد و سیزده را از تاریخ یزدجردی آن سال بیرون کنند
و آنچه باند بر شصت قسمت کنند باقی آن قسمت
سالها باشد گذشته از یکی ازین سه دور پس خارج قسمت را
به سه طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور شک نکون باشد
و اگر یک ماند از دور جا نکون و اگر دو ماند از دور خاون [illegible]

سنین	ایام	دقائق
ا	۱۰	۸۷۶۴
ب	۲۱	۷۵۲۸
ج	۳	۵۹۸۶
د	۱۳	۹۷۵۰
ه	۲۴	۸۵۱۴
و	۶	۱۹۷۲
ز	۱۷	۵۷۳۶
ح	۲۷	۹۵۰۰
ط	۹	۳۹۵۸
ی	۲۰	۲۷۲۲
یا	۱	۶۱۸۵
یب	۱۲	۴۹۴۴
یج	۲۳	۳۷۰۸
ید	۴	۷۱۶۶
یه	۱۵	۵۹۲۵
یو	۲۶	۴۶۸۴
		۸۱۴۲
		۶۹۰۶
ط	۲۶	۵۳۶۴
ک	۱۰	۹۱۲۸
کا	۲۱	۷۸۹۲
کب	۳	۱۳۵۰
کج	۱۴	۵۱۱۴
کد	۲۴	۸۸۷۸
کن	۶	۲۳۳۶

خواستیم که در سنه نهصد و شصت و شش یزدجردی که زمان تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام دور است و چندم سال است از آن دور تفاوت میان این دو تاریخ گرفتیم صد و پنجاه و سه بود بر شصت قسمت کردیم باقی ماند سی و سه سال و خارج قسمت بود پس معلوم شد که سی و سه سال تمام گذشته از دور خاون و سال مذکور سی چهارم است و اختیار تاریخ یزدجردی درین قید از سایر تواریخ بنابر عدم کسر اوست وایشان را یعنی خطائیان را دوری دیگر است که بر دوازده میگردد همین روزها را بدان میشمارند و از آن در اختیاری و دور رابع گویند و در اختیارات بر آن اعتماد تمام کنند و اسامی آن بلغه خطا اینست ا کن ب جیو ج من د بن ه تن و چه ز لو ح وی ط شیو ی خائی یا سپی و بعضی روزها از این دور بغایت نحس گیرند و آن دو روز بود که آن را بخطائی رهون گویند یعنی اغبر که بفارسی خاک رنگ گویند و آن دو روز لو و پا باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و آن نیز دو روز بود که آن را بخطائی په گویند یعنی سفید و آن را حلین و خانه باشد و بعضی را محمود گیرند یعنی بالسعد و آن چهار روز بود که بخطائی خونک گویند یعنی ارزد و آن روزها جیو و تن و چه و وی باشد و بعضی را مذموم گرفته اند یعنی وتیب نحس و آن نیز چهار روز بود که آن را بخطائی خی گویند یعنی سیاه و آن روزها کن و من و بن و شیو باشد و علامت آنها اینست علامت سعد س علامت سعد ○ علامت نحس د علامت محمود م علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را مصرح نویسند در اوراق تقاویم در ازاء هر روزی نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطها الوان موافق لون هر روز نهند و چون نوبت این دور بمبدا اقسام طاق رسد از اقسام

ط جیس

بست و چهار

بست و چهار گونه سال مانند قسم لیجن که اول است و کیغه که سیم و شنک ملک که پنجم است روز مبدا آن قسم و روز مقدم بر آن درین روز یکی شمرند یعنی آنچه در روز مقدم نوبت بآن رسیده باشد در روز مبدا آن قسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یک دوره دوازده روز باشد و یک دوره سیزده و معلوم نشده بیقین که درین تکرار مراد خطائیان چیست و بعضی گفته اند که سبب آنست که توافق باشد میان این دور و دور اثنی عشری و تغیر با یکدور را او لا دانسته اند چه تغیر دور اثنی عشری مستلزم تغیر دور ستینی و دور عشری است و بسبب آنکه تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق نموده اند آنست که مبدا سال لیجن است و هو من اقسام الفرد و فرق مذکور خواسته اند که در اول سال شود و در باقی اقسام فرد هم بتبعیت لیجن مکرر ساخته اند و لا یخفی ایضا آنکه اهل خطا که سالها با دوار ثلثه مقید میسازند چون خواهند که تعیین زایچه کنند سالها را مقید سازند با بتدای آفرینش عالم و بزعم ایشان مدت بقای عالم سیصد و هزار و شصت [illegible] و حکیم فاضل محیی الدین مغربی در زیج ادوار الانوار آورده که سیصد و شصت هزار و نه دن است و بعضی از براهمه زیادت از این مقدار گفته اند و اینها همه از خرافات است و امور مستبعده است و بر آن دلیلی نیست و هر دن باصطلاح ایشان ده هزار سال است و در سال ششصد و چهل و نهم یزدجردی گذشته از آفرینش عالم بزعم این طایفه هشت هزار و هشتصد و شصت و شش دن و نه هزار و نهصد و پنجاه و چهار سال پس در یاسال که نهصد و شصت و ششم یزدجردی است از ابتدای آفرینش عالم هشت هزار و هشتصد و شصت و چهار دن و هفتم و یک سال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بر قرار

ششصد ?

اثنی عشری اقتصار نمایند و اصحاب زیجات گفته اند که ما را قید تاریخ ایشان
معلوم نیست یعنی معلوم نیست که ایشان از چه حادثه را مبدأ ساخته اند و سالهای
بعد از آن نسبت با آن میکنند و در میان اهل عجم نیز این دور مستعمل است خصوصا
در میان اهل سیاق چه بنای محاسبات ممالک در دفاتر خود بر آن نهاده اند
و اصطلاح تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون مقدم اسامی اجزای ادوار
اربعه و کذا اسامی اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح از کتب
عمل نقل کردیم در متن بیاوردیم الحال اشاره بدین معنی نموده میفرماید
که هر قسمی از اقسام سال شمسی را بلغة ایشان نامیست و همچنین هر ماهی از
ماههای قمری و هر روزی و سالها از روزها و سالهای دور ستینی و دور
اثنی عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را نامیست بلغة ایشان و
آن در زیجات مسطور است و در تقویم تاریخ خطائیرا در اخر جداول
صفحه سیری در شش جدول بیاورند و در جدول اول ارقام ایام
دور ستینی و در دوم ارقام ایام دور اثنی عشری و در سیم ارقام
ایام دور رابع و در چهارم علامات اختیارات بحروف یا نقاط
ملونه یا بالفاظ مصرحه و در پنجم ارقام ایام سنه و در ششم ارقام
ماه قمری بیاورند و اسامی اقسام سال و کذا اسامی شهور قمری در
حاشیه در محاذی روز مبدا هر یک ثبت کنند و پوشیده نماند که ایام دور
اثنی عشری و ایام دور عشری از ایام دور ستینی بطریقه معلوم توان
کرد چه اگر از ایام گذشته دور ستینی دوازده دوازده طرح کنند آنچه باقی
گذشته باشد از دور اثنی عشری و از ده ده طرح کنند ایام گذشته
باشد از دور عشری و اعتماد در بعضی تقاویم در اثنی عشری و دور عشری
متروک باشد لیکن چون اهتمام ایشان در اثنی عشری بیشتر از دور

عشری است

عشری است و ایضا طرح ده ده اسهل است از آن دیگر و در اکثر از تقاویم موافق آنچه مصنف
فرموده دور اثنی عشری را ایراد نمایند و آن دیگر را ترک کنند و بعضی منجمان اسماء عدد
ایام دور ستینی و دور اثنی عشری و دور رابع را هم مصرح نویسند و در جدول بعد از
جدول ارقام هر یک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم تامه مداخل شهور قمری
حقیقی و مداخل اقسام سنه را در میان یکدیگر بترتیب مداخل در شش جدول بیاورند
در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و در جدول اول اعداد اقسام و اعداد
شهور هر یک بلونی ثبت کنند بارقام هندسی یا بجمل و در جدول دوم اسماء
سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هر یک از شهور تامه و ایام تامه نیز در آن
که موافق اول آن قسم یا اول آن ماه باشد و در جدول چهارم ایام تامه دور
ستینی که متصل است بروز مدخل هر قسم و مدخل هر ماه و در جدول پنجم فلکات
که بر ایام تامه دور ستینی زاید باشد و در جدول ششم ایام تامه دور ختیاری و در
بعضی تقاویم جدولی دیگر بعد از آن بیاورند و در آن ایام ناقصه دور ستینی
که مداخل اقسام سال و شهور باشد ثبت کنند و طریق وضع فلکات چنانست
چنان است که چون فلکات شصت شود آن را یکی گیرند و مرفوع مره خوانند
و چون مرفوع شصت شود آن را یکی گیرند و مرفوع مرتین خوانند و مرتبه
مرفوع مرتین بحسب اصطلاح مقدم باشد بر مرتبه مرفوع تامه و مرفوع مره مقدم
باشد بر مرتبه فلکات و اگر با فلکات تامه کسور باشد آن را بعد از فلکات
در همان جدول وضع کنند و کسور باعتبار تجزیه هر فلک باشند شصت
جزو یعنی هر عددی از کسور شصت یک فلک باشد و در بعضی تقاویم فلکات را
رفع کنند و همه را بارقام هندسی ثبت کنند و جدولی دیگر بعد از فلکات
بیاورند و در آن کسور ثبت کنند چنانچه هر عددی از آن سدس فلک باشد
و هم درین ورق یعنی در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه در صفحه یمنی بر شکل

بعضی در جدول پنجم ثبت کنند
[illegible]
که موافق قسم اول یا اول ماه
[illegible]

زایچه دوازده خانه رسم کنند و در هر خانه نام سالی از دوازده اثنی عشری بلغه ایت ییل یعنی
بلغهٔ ترک خطا نویسند و در بین زبان بلغهٔ ترک و فارسی نویسند و نام آن سال که موافق
سال مفروض باشد در خانهٔ وسط فوقانی آن زایچه ثبت کنند و هم در این ورق
تاریخ سال مفروض و مدخل یعنی مدخل لیچون و احکام آن سال همه را بزعم اهل خطا
بیاورند چنانکه اول تعیین کنند که سال مفروض داخل در کدام دور است از
ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دور و ایضا تشخیص نمایند که مبدأ سال کدام
روز است از دور ستینی و چند جانغ و که و فنک گذشته از آن روز تا مبدأ و نیز
کدام روز است از دور رابع و اسامی هر یک نویسند و ایضا ایراد نمایند که از
مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مدخل لیچون در آن واقع شده تا آن مدخل چند
مدت شده و از آفرینش عالم بزعم اهل خطا تا سال مفروض چند دن و چند سال
گذشته و سال مفروض چندم است و گاه باشد که در این ذیل این مذکور است
تاریخ سال و مدخل آن را بتواریخ اربعهٔ مشهوره نیز بیاورند و ساعت و دقیقه
گذشته از اول از روز یا شب که مدخل سال در آن روز یا شب باشد
بنویسند و بعد از اینها احکام آن سال بزعم خطا و ایغور بیاورند و امثال
هر یک از اوراق مقدم بر نسخه [illegible] بیاوریم تا تصور آن بر متعلم دشوار نباشد
والله اعلم

باب پانزدهم

در معرفت زوایدی که در تقویم بیاورند
چون مصنف از بیان متعلقات هر دو نسخه فارغ شد شروع نمود در زوایدی
که ایراد آن در تقویم متعارف و مصطلح است پس میفرماید که در نسخهٔ مقدم بر
اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که مبدأ آن وقت وصول
آفتاب است بنقطهٔ اول حمل و مدخل آن سال بتواریخ اربعهٔ مشهوره اول
تعیین ساعت و اجزای آن کنند پس تعیین روز یا شب مدخل بحسب
هر یک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبدأ سال

مفروض

مفروض در کدام فنک و که و جانغ است و روز مدخل کدام روز است در ایام دور ستینی
و همچنین از ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که از مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که
مبدأ سال در آن واقع است تا مبدأ سال چند مدت گذشته و همچنین از مدت
قسم از اقسام سنه که مبدأ سال در آن واقع است و ایضا تعیین نمایند که مبدأ
سال مفروض در کدام دور است از ادوار ثلثه و چندم سال است از آن دور
و همچنین چندم سال است از ابتدای آفرینش عالم بزعم اهل خطا و گاه باشد که در
بعضی تقاویم تامه بعد از این مذکور است مراد طالع سال یعنی بیان استخراج
آن بطریق مختلفه بیان کنند و در این موضع در جمیع تقاویم اسم شهری که طالع
سال بافق آن شهر استخراج کرده باشند مذکور سازند و باشد که در بعضی
تقاویم تامه درجه طالع سال بافق مختلفه استخراج کنند در همین نسخه نویسند
و تمثیل هر یک از اینها عنقریب مسطور گردد و در تقویم غیر تام تعیین مدخل
سال بتاریخ خطا متروک باشد و ایضا زایچه طالع وقت تحویل شمس
باول حمل در تحت آن نسخه بیاورند بآن طریق که در زایچه اجتماع و استقبال
مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده نباشد و مواضع کواکب و [illegible]
مواضع عقدتین قمر را در وقت تحویل مذکور در آن زایچه ثبت کنند
بآن طریق که هر یک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند آن را
در آن خانه ثبت کنند از خانهای دوازده گانه زایچه که نام آن برج
مصرح در آن خانه مسطور باشد قید مصرح بجهة آنست که گاه باشد که اسم دو
برج در یک خانه مسطور بود یکی بحسب [illegible] و دیگری بحسب عمل چنانکه سبق ذکر
یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد صحیح و برج بحسب عمل بعلامت نویسند
و ثبت موضع کواکب بحسب برج صحیح باشد و درجات و دقایق که از اول
برج کوکب بجانب توالی قطع کرده باشد با درجات و دقایق که عقده قمر بخلاف توالی

بآن واصل شده باشد ابتدای از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز در آن
زایچه بیاورند و این سهام دلایل چیزها است از احوال پادشاهان و رعایا و تغییر هوا
و تغیرات و وقوع امور و آشوب و چگونگی حصول ارتفاعات که از مواضع کواکب
دال بر آن چیزها و درجه طالع با اجزای دیگر از فلک البروج که مناسب امر مطلوب بود گیرند
و بیان استخراج آنها تعلق بکتب عمل دارد و اما طریق وضع آنها در زایچه طالع بر قیاس
وضع کواکب است یعنی هر یک از سهام در هر برج که باشد آن را با درجات
و دقایق در آن خانه ثبت کنند که اسم آن برج مصرح در آن خانه ثبت باشد
و از سهام آنچه اهتمام باستخراج آن بیشتر نمایند و در جمیع تقاویم مسطور باشد
سهم السعادة و سهم الغیب است که یکی دال بود بر مال و جاه و سعادت و دیگر بر رای
و دین و عبادات و استخراج این هر دو از مواضع شمس و قمر و درجه طالع نمایند و گاه باشد
که از برای احکام هر یک از فصول اربعه زایچه وضع کنند و از جمله علیحده چنانکه
زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه
طالع وقت تحویل او بسرطان بجهة احکام فصل تابستان و زایچه طالع وقت
تحویل او بمیزان بجهة احکام فصل پائیز و زایچه طالع وقت تحویل او بجدی بجهة
احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام وقتی این عمل بجای آورند
که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور
برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه آن طالع کنند و زایچه طالع سه فصل
دیگر استخراج نکنند و اگر برج ذوجسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل
آفتاب بحمل و میزان استخراج کنند و حکم همه سال از آن کنند و حکم نیمه
اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از
بروج منقلبه و ثابته و ذوجسدین بعد از این در باب ... دهم بیاید
و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال یا فصل نیز وضع
کنند

کنند و اقتدا در احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم
نامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق
صفحه یمنی زایچه وضع کنند و حکم هر ماه شمسی جمیع از آن کنند
و از جمله اموری که در اکثر احوال در تقویم نام بیاورند ایام
مشهوره است از ایام تواریخ مشهوره که در میان اتصالات کلیه یا
در جدول علیحده متصل از اتصالات با زاء آن روز نویسند
چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند
مصطلح و متعارف نیست درین زمان و آنچه متعارف است بسبب
شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هر یک
ازین تواریخ مشهوره با آنچه سبب شهرت آن شده درین
کتاب بیاوریم تا ناظر تقویم را مفید باشد ذکر ایام
مشهوره تاریخ عرب **اول سال** غره محرم الحرام است
و در ولایت عرب درین روز نوروز کنند و بعیش
و طرب و لهو و نشاط مشغول باشند **ایام معدودات** اصحاب
زیجات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام
معدودات را بایام ماه رمضان تفسیر کرده اند و بعضی بایام
روزه که در ابتدای اسلام فرض بوده و بعد از فرضیت رمضان
منسوخ شده و آن روز عاشورا است و سه روز در هر ماهی و
آنچه در آیه کریمه واذکروا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسرین
آن را بایام تشریق که بعد ازین خواهد آمد تفسیر کرده اند
و تسمیه آن بمعدودات بسبب قلت است **عاشورا** دهم محرم است
و آن را عشورا نیز بحذف الف خوانند و این روزی است بس محترم چه

در اخبار آمده است که کشتی نوح درین روز بانجام رسیده و نور بصر حضرت یعقوب ع درین روز معاودت نمود و خلاصی حضرت ایوب ع از زندان درین روز بود و غرق فرعون و جنود او و نجات بنی اسرائیل درین روز دست داد و چون شهادت حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام درین روز واقع شد در اکثر بلاد درین روز ماتم گیرند و مصنف در شرح زیج سلطانی نقل از بعضی علما کرده که عاشورا نهم محرم است و آنرا از عشر گرفته اند و شتر در روزی که آب خورد تا هشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خورد که آنرا عشر الابل خوانند **قرار فرض نماز** در چهاردهم ربیع الاخر است **لیلة الرغائب** اول جمعه رجب است **استفتاح** پانزدهم رجب است و در اخبار آمده که هر که درین روز طلب فتح و نصرت نماید از حق سبحانه البته مقصود حاصل شود و از جهة این روز باستفتاح مشهور شده چه استفتاح در لغة طلب فتح و نصرت است و ارباب تواریخ آورده اند که در این روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت اصحاب فیل نمود و تزویج حضرت خیر النسا با جناب شاه ولایت پناه نیز در این روز بود **مبعث معراج** پیغمبر صلعم بیست و هفتم رجب است و حکیم موزیا آورده که بیست و ششم رجب بود که جبرئیل بآن جناب نازل شده بود و درین اقاویل دیگر نیز هست **لیلة البراة** پانزدهم شعبان است چنانکه عمله ملوک و سلاطین را این عمل چنانست که هر کسی از رعایا که خراج خود را ادا نماید نوشته باو دهند مضمون آنکه خراج خود را ادا نمود و آنرا برات گویند فلک ملک متعال میفرماید تا بجهة خلاصی بنده گان از آتش

دوزخ

دوزخ براتی بنویسند و بعضی گفته که وجه تسمیه او آنست که درین شب نسخه آجال تسلیم ملک الموت نمایند پس گویا درین شب جمعی را از حیات بری میسازند **لیلة القدر** بیست و سیم ماه رمضان است بدانکه حضرت رب الارباب از شبها دو شب را گوهر شرف و منقبت بهار است یکی شب براة و دیگری شب قدر براة را گفت انا انزلناه فی لیلة مبارکة و شب قدر را فرمود که انا انزلناه فی لیلة القدر لیکن شب قدر را محجوب و شب براة را ظاهر ساخت و لهذا در شب قدر اختلاف کرده اند که در رمضان است یا در غیر رمضان و بر تقدیری که در رمضان باشد اختلاف کرده اند که در دهه اول است یا در وسط یا در دهه آخر و بر تقدیری که در دهه آخر باشد اختلاف شده که در کدام شب است مشهور آنست که مذکور و معنی قدر شرف و مرتبه باشد چه شرف این شب زیاده از شبهای دیگر است و نقل از بعض که قدر بمعنی تقدیر است یعنی تعیین امور در آن سال و تفویض آن بملائکه درین شب واقع میشود **عید فطر** غره شهر شوال است و عید ماخوذ است از عود بجهة آنکه مردم هر سال بآن عود میکنند بر وجهی خصوص یا بجهة آنکه هر روز هر سال حق تعالی عود میکند بمغفرت بندگان درین روز **شق القمر** شب بیست دهم شوال است و این معجز حضرت خاتم الانبیا است که در حضور کفار قریش اشاره بانگشت مبارک خود بدین شب ظاهر نمود و این قضیه معروف است **ایام معلومات** قول اهل لغت و اکثر فقها گفته اند که ایام بر کثرت است که عنقریب ظاهر گردد **یوم الترویة** هشتم ذی الحجه است و ترویه در لغت آب دادن است و فکر کردن و تسمیه آن روز بترویه بعضی گفته اند

بجهة آنست که حجاج درین روز شتر و چهار پایان را آب میدهند
و آب بر میدارند و بعضی گفته اند بجهة آنست که خواب حضرت
خلیل عم در باب قربان کردن فرزند خود اسمعیل دیده بود و تمام
روز متفکر بود که چه کار کنند تا آنکه آخر الامر ذبح اسمعیل ع
در روز عید اضحی بخاطر مبارک قرار داد **یوم العرفه** نهم
ذی الحجه است و عرف و عرفات اسم موضعی در مکه است
و آن را بجهة آن عرفه گویند که ملاقات حضرت
آدم و حوا بعد از مفارقت در آن موضع واقع شده
و یکدیگر را شناختند یا بجهة آنکه جبرئیل صفه آن
موضع با حضرت ابراهیم عم اینان کرده بود و چون
حضرت خلیل با آن موضع رسید آن را بشناخت و این
روز را عرفه بجهة آن گویند که حجاج را درین روز با این
با این موضع می باید رفت و زمانی آنجا توقف کرده و
بعضی گویند که چون در این روز حضرت ابراهیم علیه السلام
تعبیر خواب خود را شناخت بنابر این سبب این روز را عرفه
گویند **عید اضحی** دهم ذی الحجه است و اضحی جمع
ضحاة است و این گوسفندی را گویند که در این روز
قربان کنند یا بجهة این روز را عید اضحی گویند **ایام
التشریق** روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است
و روز دهم را روز نحر خوانند و روز یازدهم
و دوازدهم را آخر ایام التشریق و سیزدهم را تشریق تنها و بعضی
گفته اند

و بعضی گفته اند که تشریق نماز عید است چه آن را در وقت اشراق میگذارند
و باقی ایام را به تبعیت آن تشریق گویند و بعضی گفته اند که تشریق خشک
کردن گوشت در آفتاب چه ساکنین حرم در این روزها گوشت قربانی
خشک میکنند و بعضی گفته اند تشریق مقام کردنست در آفتاب
چه حاجیان بجهة اداء مناسک حج در این ایام توقف میکنند در
آفتاب و بعضی گفته اند تشریق بجانب مشرق رفتن است چه اکثر
حجاج بعد از اداء مناسک حج بجانب مشرق متوجه شوند **غدیر خم**
هجدهم ذوالحجه است بتواتر ثابت شده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم از حجة الوداع مراجعت نمود در موضعی که آن را غدیر خم
گویند نزول فرمود پس بفرمود تا بعوض منبر جهاز های شتر بالای
یکدیگر انداختند و بالای آن برآمد و دست حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را گرفته آنحضرت را با خود صعود فرمود و در حضور
صحابه حضرت شاه مردان را خلیفه و وصی خود ساخت و نزول
آیه اکملت لکم دینکم و ورود حدیث من کنت مولاه درین روز
مشهور و معروفست **ایام البیض** روز سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم است از هر ماه و معنی آن ایام لیالی بیض است چه در
شبهای این ایام از اول تا آخر ماهتاب باشد و از حضرت
شاه اولیا امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت که چون آدم علیه السلام
از بهشت بیرون آمد هیچ سقفی و دیواری و پوششی نبود آفتاب
در اعضای مبارکش اثر کرده سیاه رنگ شد و باین سبب آنحضرت را
تشنگی روی نموده بدرگاه باری از آغاز تضرع و زاری کرد در حال
جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول اجلال فرموده گفت ای آدم اگر

خواهی که این سیاهی بسفیدی و این شام غم بصبح شادی مبدل
گردد سه روز روزه دار پس آدم علیه السلم بعد از ادای شکر
باری تعم در روز اول ایام قصد صوم نمود و چون شب در آمد ثلثی
از بدن مبارک آنحضرت سفید شد و چون دیگر روز روزه گرفت
ثلث سفید و سیوم روز تمامی اندام آنحضرت سفید شد اینست ایام
مشهوره تاریخ عرب و بعضی از منجمان روز ولادت و رحلت حضرت
سید المرسلین و وقایعی که در زمان حیوة آنحضرت روی نموده
هم چنین روز ولادت و وفات هر یک از ائمه و مشایخ و علمای
دین را از اجل ایام مشهور دانسته در تقاویم ثبت نمایند و لهذا
گوییم ولادت حضرت رسالت پناه مترددست میان ششم
و دوم و هشتم و سیزدهم و هفدهم ربیع الأول و انتقال حضرت
دوازدهم ربیع الاول دست داده و بعضی گویند بیست و هفتم
ماه صفر ولادت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم سیزدهم رجب
بود و ضربت شهادت صبح آخر نوزدهم رمضان و انتقال آنحضرت
بیست و یکم رمضان ولادت فاطمه زهرا علیها السلم بیستم جمادی الآخر
و انتقال آنحضرت هفتم صفر ولادت حضرت امام حسن علیه السلم
پانزدهم رمضان وفات آنحضرت سیوم جمادی الآخر ولادت
حضرت امام حسین علیه السلم سیوم شعبان و اصح سلخ ربیع الاول
گفته اند انتقال آنحضرت دهم محرم ولادت امام زین العابدین پنجم
شعبان وفات آنحضرت بیست و دوم محرم ولادت امام محمد باقر
علیه السلم سیوم صفر شهادت آنحضرت پانزدهم هفتم ذو الحجه ولادت
امام جعفر صادق هفدهم ربیع الأول شهادت آنحضرت پانزدهم رجب

ولادت

ولادت امام موسی علیه السلم هفتم صفر وفات آنحضرت ششم رجب
ولادت امام رضا علیه السلم پانزدهم ذو القعده وفات آنحضرت هفدهم
صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلم دهم رجب و اصح پانزدهم رمضان
وفات آنحضرت نیز دهم رجب ولادت امام علی نقی علیه السلم
دوم رجب و اصح پانزدهم ذو الحجه وفات آنحضرت سیوم
رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلم چهارم ربیع الاخر وفات
آنحضرت هشتم ربیع الاول ولادت امام محمد مهدی علیه السلام پانزدهم
شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع بود یکی آنکه موقوف
باشد بر اول معرفة صوم کبیر که منسوبست بطایفه نصاری دوم آنکه
موقوف نیست **ذکر آنچه موقوف است بر معرفت**
صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که روزه فریضه نصاریست
هفته است و حسن بصری و بعضی دیگر از مفسرین گفته اند که آنچه
خدای تعم بر امت عیسی علیه السلام واجب کرد ولیکه بنده یکماه بود
و چون آن ماه در فصل تابستان افتاد از فرط حرارت هوا مشقت
تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان در این باب
اندیشه نموده صوم را بفصل ربیع انداختند و ده روز زیاده
نمودند و هم چنین هر قومی از ایشان چیزی زیاده میکردند تا چهل
و نه روز شد و اول این صوم همیشه دوشنبه باشد مشروط
بآنکه قبل از دوم شباط و بعد از هفتم اذار نباشد **صوم**
نینوی روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر بهفته
و این سه روز بود پس پنجشنبه فطر سوی باشد و در کتب
تواریخ مذکورست که در این روز یونس پیغمبر علیه السلم از شکم

اجتماع ... اول صوم کبیر ... منه

ماهی برون آمده در قریهٔ کهان را نینوی خوانند حاضر شد مردم
چون آن حضرت را بدیدند شاد گردیدند و دران روز و روز دیگر
بشکر از روزه گرفتند و اطال ترسایان سه روز بطریق سنت
روزه دارند **سعانین** روز یکشنبه چهل و دوم صوم کبیر باشد
نصاری گویند که دراین روز عیسی علیه السلام بر درازگوشی سوار
شده به بیت المقدس درآمده مردم را بشرف دعوت مشرف
ساخت **فصح** پنجشنبه چهل و پنجم صوم کبیر باشد و فصح بمعنی رستگاری
باشد چه دراین روز بود که قوم از حواریان استدعا نمودند که از
حضرت عیسی علیه السلام التماس نزول مائده کنند و آن خوانی بود
از طلای احمر مساحت آن چهل ذرع که دران ماهی بریان با پنج رغیف
و قدری سرکه و نمک و سبزی دار باب تواریخ گفته اند که حواریان
دوازده تن بودند که در مبادی بعثت حضرت مسیح بشرف دین
عیسی علیه السلام مشرف شده بکمر خدمت آنحضرت بر میان جان
بسته بودند و از کعب الاخبار روایت کرده اند که تحویر که حوار
مشتق است از ان معنی تبیض است چه این جماعت بنابر آنکه
پیش از ملاقات حضرت نبوی علیه السلام جامها بشستن سفید
می کنند موسوم بحواریان شدند و اسامی ایشان اینست
۱ شمعون ۲ یحیی ۳ توماس ۴ لوقیان ۵ مرقوس ۶ فطرس
۷ یحنس ۸ یعقوب ۹ اندراوس ۱۰ فلعن ۱۱ یعقوس ۱۲ شرحنی
جمعة الصلبوت جمعهٔ چهل و ششم صوم کبیر باشد نصاری گویند که
عیسی را علیه السلام یهودان آخر روز پنجشنبه بگرفتند و روز جمعه
بر دار کردند و انرا جمعة الصلبوت خوانند و روز یکشنبه دفن
کردند

کردند و بعد از چهارده روز از قبر برآمد و ترسایان این سخن
دروغ میگویند زیرا که خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید که و قولهم
انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن
شبه لهم و باز میفرماید که ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و شبهه آن
بود که چون آنحضرت را بپای دار آوردند در اثنای حال آفتاب
منکسف شده ظلمت چنان استیلا نمود که دیده از رویت باز ماند
دران حال باری سبحانه و تعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی را
از بند خلاص نمودند و یهودا را که باعث گرفتاری آن حضرت
بود بجای او مقرر کردند و آنحضرت را باسمان بردند و چون عالم
روشن گشت یهودا را بصورت عیسی علیه السلام در نظر یهود آمده
گفتند این ساحر میخواست که بسحر از چنگ ما خلاصی یابد نتوانست
اکنون او را بتعجیل بباید کشت تا شعبدهٔ دیگر پیش نیاورد و قصد
صلب یهودا کرد هر چند وی فریاد کرد که من یهودا ام که شما را
بعیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند و مرا بجای
او در بند کردند خلق باور نداشتند و از حلقش آویختند
عید قیامت شنبه چهل و هفتم صوم کبیر باشد **عید فطر النصاری**
یکشنبه بعد از عید قیامت باشد و درین روز نصاری از صوم
فارغ شده عید کردند در معابد خود رفته بدعا و ذکر اشتغال
نمایند و طعامهای معیش خورند **سعانین صغیر** آدینه بعد از فطر
باشد و انرا جمعة الشهدا نیز خوانند **احد الجدید** یکشنبه بعد از
فطر باشد و این روز را احد الجدید بان سبب گویند که اول
یکشنبه است بعد از عید فطر و دراین روز عبادتهای مخصوص کنند

سلاق پنجشنبه باشد چهل روز بعد از فطر و گویند که در این روز بود که
عیسی علیه السلام شمعون را که مقدم حواریان است خلیفه ساخته
گفت که بعد از من ملائکه ادعیه و ظروف پر نور لشی خواهند رسانید
و آن انوار بباطنهای شما راه یافته هر یک از شما عالم بلغة قومی گردید
که بدعوت ایشان مأمور باشید **پنطیقسطی** یکشنبه بعد از
سلاق باشد بده روز نصاری گویند این امروزیست که
عیسی روح القدس را بحواریان بنوعی که وعده کرده بود فرستاد
پس حواریان هر یک بقصد دعوة بولایتی رفتند و بالهام ربانی
عبارت آن ولایت را یافته با مردم آنجا بلغة ایشان سخن گفتند
صوم الشلیحین دوشنبه بعد از پنطیقسطی باشد و آن چهل و شش
روز بود و گویند در این ایام عیسی علیه السلام بجهة دعوت است
عزیمت نموده در اطراف عالم بگردید و فطر این صوم یکشنبه چهل و
نهم باشد **جمعة الذهب** اول جمعه باشد از صوم شلیحین
عید مرماری روز سیزدهم باشد از فطر شلیحین ۷ دوشنبه بعد از ۹
و این صوم چهل و هشت روز باشد پس یکشنبه چهل و نهم فطر ایلیا
باشد **ذکر آنچه موقوف بر معرفت صوم کبیر نیست**
عید جنگه بیست و دویم تشرین الاخر باشد استاد ابی ریحان
بیرونی در کتاب تفهیم و همچنین صاحب روضة المنجمین آورده است
که جنگه پادشاهی بود که دختران مردم را بزور بکشیدی و ازاله
بکارت ایشان بکردی بعد از آن رخصت دادی که بشوهر
دهند و در آن زمان هشت برادر بودند و یک خواهر داشتند
ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس

زنان

زنان بیار است و بعوض خواهر بمضجع ملک در آمد و چون ملک خوات
که دست باو برساند بر جست و آتش شهوت ملک را بآب خنجر فرو
نشانید و بیت المقدس را از شر او پاک ساخت پس مردم شادیها
کرده امروز را عید ساختند **عید البشارت** اول کانون
اول باشد نصاری گویند که این روزی بود که روح القدس بصورت
جوانی خوش روی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد و مریم از و مجتنب
شده گفت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس
باد در مریم دمیده او را بوجود روح الله بشارت داده
در شرح زیج سلطانی از حکیم مغربی نقل کرده که بشارت مریم بوجود
عیسی علیه السلام در بطن او بیست و نهم اذار واقع شده **لیلة
المیلاد** یعنی شبی که ولادت عیسی علیه السلام در آن شب
ظهور یافته شب نهم کانون الاول بوده و مخفی نماند که در شب ولادت
عیسی علیه السلام اختلاف بسیار است مشهور آنست که مذکور
شد و صاحب کشف الحقایق گوید بعضی گویند که ششم کانون الاخر
بوده در قریه قریب به بیت المقدس که انرا ناصره الخلیل گویند
و از این جهة است که ترسایان را نصاری خوانند **عید
قلنداس** اول کانون الاخر باشد بعضی قلنداس و بعضی قلندس
گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشان است و حکیم
سعریه گفته است که این روز اول سال رومیان است **دنح**
ششم کانون الاخر باشد و دنح بدال مهمله و نون و حاء مهمله
تصحیح کرده اند و صاحب کشف الحقایق گفته است که معنی دنح
طلوعست و مراد طلوع حضرت عیسی علیه السلام از اهل ازدل که نزدیک

و مشقت و صاحب روضة المنجمین گوید که یحیی بن زکریا علیهما السلام
عیسی علیه السلام را با آن آب بشست و بعضی دیگر گویند مریم آنحضرت را
باب معمودیه بشست و چون از آب بیرون آمد روح القدس بصورت
کبوتری بدو پیوست و استاد ابو ریحان در کتاب تفهیم آورده
که زکریا مر عیسی را باب معمودیه بشست و آن آیینست که ترسایان
فرزندان خود را چون متولد شوند بآن غسل دهند و چون کسی بدین
عیسی درآید چون اول او را بشویند نصاری شود **عید شمع**
دوم شباط باشد و آن روزیست که عیسی ع در آن روز بهیکل درآمد
اول نوبت و هیکل نام معبد نصاری است **سقوط جمرهٔ اول**
هفتم شباط باشد **سقوط جمرهٔ دوم** چهاردهم شباط باشد
سقوط جمرهٔ سیم بیست و یکم شباط باشد و جار رمایم ته بشش باشد
و بعد از آن اندک سرمای زمستان بود و جمره در لغت اخگر آتش
را گویند و زعم ایشان چنان است که درین ایام سه جمره از جانب
بالا بجانب اسفل نازل شود و صاحب حل التقویم و صاحب روضة
المنجمین گویند جمره اول در زمین اثر کند و جمره دوم در آب و بعضی
در شرح زیج عکس این آورده یعنی جمره اول اثر کرم کرده اند
و جمره دوم در زمین را و جمره سیوم باتفاق در اشجار اثر
کند و قوت نا بجرگر در آید و استاد ابو ریحان گوید که رومیان گویند
که باین جمرها شکم زمین گرم شود و از وی بخار برآید و استاد الشعرا
اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بوده در تعریف بهار
بیتی فرموده که مصدق این قول است و آن اینست هم جمره برآورد فرو
برده نفس را هم فاخته بگشاد فرو بسته زبان را و اعراب گویند که این

اثرها در ایام از سقوط بعضی منازل قمر است و درین ایام و هم
گوید که مبنی سقوط جمرات بر سیر آفتاب است و در هر چند گاهی
یکروز در میان تاریخ روم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقیست تفاوت
پیدا میشود لیکن ظاهر آنست که در سقوط جمرات این تفاوت
باشد **اول ایام العجوز** بیست و ششم شباط باشد و آن
هفت روز بود و درین روزها هوا خالی از تغیری نباشد مرخواند
در روضة الصفا آورده که ایام عجوز که منجمان در آخر زمستان
در تقویم ثبت میکنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای
هود علیه السلام هلاک شدند و سبب تسمیهٔ این اوقات بایام عجوز
آنست که در حال هبوب ریاح پیرزنی از آن قوم بزیر زمین رفته
قرار گرفت و بر مقهوران توجه میکرد روز هشتم بادی صعب و رنجی
و زنیده او را با یاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند از سرما
بمرد و لهذا برد العجوز نیز گویند و در فرقان مجید مذکور است که آن
هفت شب و هفت روز بود و در صحاح جوهری از بعضی اهل لغت
نقل کرده که نزد عرب پنج روز است و استاد ابو ریحان گفته که
ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است یعنی آخر زیرا که این روزها آخر
زمستان است و یعقوب بن اسحق الکندی و عبد الله بن علی الحاسب
که مشهور است بعبد الله قلم گفته اند که سبب تغیر هوا درین ایام
آنست که ماه آفتاب درین وقت بتربیع اوج خویش رسد یعنی
یعنی بعد اوسط بحسب مسیر و بر او خط مستقیم مخفی نماند که این وقتی
درست باشد که اوج آفتاب در آواخر جوزا ثابت باشد **میلاد**
یوحنا بیست و پنجم نیسان باشد حکیم مغربی در زیج صغیر آورده

که بیست وچهارم حزیرانست وابوریحان در تفهیم آورده که یوحنا یحیی
پیغمبرست وظاهر آنست که یوحنا بغیر حضرت یحیی کسی دیگر بوده است
که تقویت دین عیسی نموده والکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی را
علیحده ذکر کنند مصداق این قولست **اول ریاح**
بوارح هژدهم ایارست وآن چهل روزست ودر زیج حکیم مغربا
بیستم ایارست وبوارح جمع بارحست ودر صحاح آورده که بارح
باد گرمست وازابوزید نقل کرده است که البوارح الشمال الحاره
فی الصیف وصاحب حل التقویم فرموده که عرب از طلوع ثریا
تا طلوع صرفه زمان ریاح وبوارح دانند وان قریب چهار ماهست واین
ریاح را باین سبب بوارح خوانند که منازل که ایشان ریاح را بطلوع
آن منسوب ساخته اند از ربع شرقی شمالی طلوع میکنند وطرف شمال را
بمجاز بوارح خوانند **مولد یحیی بن زکریا** بیست ویکم
حزیران باشد **ذکر اماناتوما** سیوم تموز بود مص در شرح زیج سلطانی
از صاحب کشف نقل نموده که ذکر آن یاد کردنست وآن چنان بود
که شخصی که اورا فضیلت تمام بوده باشد روزی که منسوب باو بود
اورا در معبدات خود دران روز ذکر میکنند وهم چنین در روزهای
بعد ازان تا وقتی که نوبت بدیگران شخصی دیگر رسد مثل آنکه دهر مولودی
که دران مدت متولد شود بنام آن شخص کنند که نوبت ذکر آن بود
ومرتبه ذکر آن فروترست از مرتبه عید **اول ایام باحورا**
نوزدهم تموز بود وآن هشت روز بود که دران آغاز سکستن
گرما بود وبعضی ایام باحوره گویند وبعضی از اصحاب گفته اند
که معنی این لفظ شدت حرارتست در صیف واز اشعار
حکیم

میلاد یحیی

حکیم انوری این معنی نیز مفهوم می شود وبعضی گویند باحورا
لفظیست یونانی یعنی روزگار آزموده واز احوال این ایام استدلال
بر هوای باقی سال کنند واستاد ابوریحان بیرونی گوید که ایام باحورا
هفت روزست واین نام ماخوذ است از بحران وبحران
بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه ازان روزها حکم کنند بر احوال
ماههای خزان وزمستان واول وزان دلیل تشرین الاول است
دوم دلیل تشرین الاول است دوم دلیل تشرین الاخر تا باخر وچه در
هر روزی حادث شود از میغ وباران وبادان ماهها نیز هم چنین
بود وبعضی گفته اند که روز اول دلیل ماه اسدست وروز دوم
دلیل ماه سنبله است وهم چنین تا روز هشتم که دلیل ماه حوتست
وصاحب حل التقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد وافر
باشد زمستان آن سال اول سرد بود ابر وباد ونم باشد وآخر
خشک گذرد واگر در آخر این هفت روز باد وافر باشد
زمستان آن سال اول خشک گذرد وآخر سرد وبانم بود
واگر در تمام هفت روز باد وافر بود زمستان همه سرد وبانم
بود وگویند که مصریان در ایام باحورا حکم کنند بر احوال زراعت
وچگونگی محصولات **صوم مادت مرایم** اول آب باشد
وآن را صوم السیده نیز گویند چه مارت بلغت ایشان سیده است
وسیده را مر گویند **عید تجلی** ششم آب بود وگویند درین
روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان ابر وموسی را با خود
ظاهر کرد ودر زیج مغربا آورده که تجلی عیسی وحضور موسی والیاس
علیهم السلام باو در طور سینا بود **فطر ماریعقوب** پانزدهم آب بود پس

اول جستن سموم
پانزدهم حزیران
اگر وزیدن سموم
بنهم آب عمده

مدت صوم مات مریم چهارده روز بود **مقتل یحیی بن زکریا** ۴
بیست و هفتم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که بیست و هشتم
آب بود و سبب قتل آنحضرت در میان خاص و عام مشهور است و در
کتب تواریخ مذکور **عید الصلیب** سیزدهم ایلول باشد و کوشیار و محیی الدین
مغربی در زیجات خود آورده که عید الصلیب چهاردهم ایلول است و گویند
که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب چوبی که حضرت مسیح را
بر آن چوب صلب کرده بودند نمود و بعد از تجسس آن چوب را در این
روز یافتند و دو چوب دیگر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام
یکیست پس هر یک از آن را بر شکم مرده می‌نهادند بر آن یک چوب زنده
شد و از آن دو چوب دیگر هیچ اثر نیافتند و بواسطه این وجدان
عیدی کردند و این خالیست پس عظیم زیرا که او کشتن حضرت عیسی
بنا بر نص قاطع اصلی ندارد پس چگونه بر حدیث چوب اعتماد بود **ذکر
ایام مشهوره تاریخ فرس نوروز عامه** اول فروردین ماه
بود و مصنف از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که زعم مجوس آنست
که این روز از آن روزیست که خدای تعالی عالم را آفرید و کواکب امر کرد به سیر
کردن و از اول خلق آدم را علیه السلام در این روز آفریده از این جهت این را
نوروز گویند و علمای ایشان گفته‌اند که جمشید که عرب او را شیخ
گویند در جهان طواف میکرد و چون به آذربایجان رسید و در این روز
بر تخت زرین نشست مرصع بجواهر و آن در موضعی بلند بود و
روی در مشرق چون آفتاب از مشرق برآمد و بر تخت و تاج
جمشید افتاد شعاعی روشن ظاهر شد مردمان شادی کردند
و گفتند این روز نو است که دو آفتاب برآید یکی از مشرق
و دیگری

و دیگری از مغرب و این روز را جشنی عظیم ساختند و اصل نام
او جم بود او را بجهت این شعاع جمشید گفتند چه شید بلغت
ایشان شعاع است **نوروز خاصه** ششم فروردین بود گویند
در این روز دیگر باره جم بر تخت نشست و خاص و عام او را بدیدند
و رسمهای نیکو نهاد و گفت خدای تعالی شما را بیافریده و فرمود
تا همه غسل کردند به آب پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را شکر کردند
و فرمود تا هر سال چنین کنند و بدین جهت این روز را ملک نوروز
خاصه و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه
گویند اکابر از نوروز اول تا روز دوم حاجتهای مردم را بر
آوردندی و در روز نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان
دادندی و مجرمان را عفو کردندی و بعد از آن بعیش و طرب
مشغول شدندی **آبانگاه** روز دهم فروردین ماه بود و نام روز
دهم را بلغت فرس آبان گویند چنانکه قبل از این مذکور شده و گویند
این نام فرشته است که بر آب موکل است پس اگر در این روز باران
بارد آبانگاه مردان باشد پس مردان به آب در آیند و اگر باران
نبارد آبانگاه زنان باشد و زنان به آب در آیند و این عمل را
بر خود شگون دانستند **آبریزان** سیزدهم تیرماه بود و وجه
تسمیه او آنست که گویند در زمان ملوک عجم چند سال باران
نیامد در این روز بجماعت دعا کردند در وقت باری سبحانه
و تعالی باران فرستاد بدان سبب مردم نشاط و شادی کرده
آب بر یکدیگر میریختند و هر سال که بدان محل رسیدی آب بر یکدیگر
ریختندی و شادی کردندی و الحال در بعضی شهرها عراق

و فارس این رسم مرعی میدارند لیکن در سیزدهم تیرماه جلالی و این روز را فرسیان تیرگان خوانند و گویند درین روز منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط آنکه افراسیاب بکشد تیر پرتاب از ملک خویش بوی دهد پس حکما تیری مجوف را از ادویه پر کردند و در وقت طلوع آفتاب آرش آن را از جبال طبرستان بر کمان نهاده بطرف مشرق انداخت و حرارت آفتاب آن را جذب کرده بسرحد طخارستان رسانید و شاعر درین باب گوید از آن خوانند آرش را کمانگیر که از آمل بمرو انداخت او تیر و العهدة علی الراوی و از غایت بعد فضل این قضیه را تاویلات کرده اند **مهرگان عامه** شانزدهم مهرماه بود فارسیان این روز را التعظیم کنند بجهت آنکه ضحاک طاغی بود و فساد بسیار میکرد و خلایق از و عذاب بودند درین روز فریدون او را بگرفت و در زمین بابل بند کرده بکوه دماوندش فرستاد پس درین روز همه بشکر مشغول شدند و بعد از آن هر سال در آن روز بزم میکردند و بوقت طعام و شراب بنابر تعظیم یزدان سخن میگفتند و همه روز بشکر حق مشغول می بودند **مهرگان خاصه** بیست و یکم مهرماه بود و این روز را نیز التعظیم کنند بر قیاس نوروز عامه و خاصه **رکوب کوسج** اول آذرماه بود صاحب روضة المنجمین و همچنین صاحب عجایب المخلوقات در سبب شهرت این روز قصه آورده اند پس مضحک و انجنان است که حکایت کنند که پادشاهان عجم درین روز از دکاکین ولایت خود هر سال بطریق خراج یکدرم سیم ستانیده اند چنانکه شخصی کوسج بکچشم بر چهارپای می نشسته با پنجاه مرد از غلامان پادشاه که

به همراه ... [illegible]

تابع او بوده اند و گویند در آن محل کوسه کلاغی در دست گرفته و مروحه در دست دیگر و خود را بدان مروحه باد زدی و از هر دکانی یکدرم سیم باین وضع مقبول ستانیدی و چنین رسم بوده که اگر بازاریان در رز دادن وی یکساعت تعلل مینموده اند کوسه حکم بغارت دکان ایشان میکرده و از صباح تا نماز پیشین هر چه جمع میشده تعلق به کار پادشاه میداشته و از آن وقت تا نماز دیگر حق التسع کوسه و غلامان بحصول میرسیده اما اگر کوسه بعد از نماز دیگر بنظر بازاریان در آمدی آنقدر که توانستندی بروی زدندی و او را بنودی و هیچکس باز خواست نکردی و چنین هر ساله درین روز همین واقع میشده این روز بروز رکوب کوسج شهرتی یافته است **بهمنجنه** دوم بهمنماه باشد فرسیان درین روز هم نبید با شیر خورند تا حفظ بفزاید و در بعضی بلاد میهمانی کنند بخوردنی که در وی جمیع حبوبات باشد **شب سده** شب دهم بهمنماه باشد سده بلغت ایشان آتش بلند شعله را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون بر ضحاک ظفر یافت مردم او را نیز عقوبت و سیاست بهر چه مستوجب آن بودند میکرد از الجمله ضحاک را طباخی بود ارماسیل نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان را بجهت ماران ضحاک چنانکه مشهور است بیرون کردی او را فریدون بگرفت و خواست که ویرا بعقوبتی که بدتر از آن نباشد بکشد طباخ گفت ای پادشاه جوان بخت در زمان ضحاک هر روز یک کس را از دو کس که بمن میداده اند که بکشم آزاد میکردم تو باید که بدین نیکی که کرده ام عمل نمائی و صدق این سخن را

الغرض آن مردم پناه بکوه دماوند برده اند فریدون با لشکر سوار شده
متوجه کوه شده تا آن مردم را بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک
رسید شب در آمده راه گم کردند پس بفرمود تا آتشها برافروختند
و مردم گریخته چون آن آتش بدیدند متوجه شدند و خلق عظیم از
آزادگان طباخ جمع آمدند فریدون در آن شب شادیها کرده
جشنی فرمود و طباخ را مهمان نام کرد یعنی بزرگ گبران و دیگر
هر سال فرستادن درین شب آتشها افروخته اند و حالا در
بعضی بلاد این قاعده مرعی دارند لیکن در دهم بهمن ماه جلالی و نقل
دیگر درین باب آن است که هوشنگ که او را نبیره چهارم آدم صفی
علیه السلام میدانند در کوه اصطخر فارس ماری را دید و چون او
هرگز مار ندیده بود متعجب شده گفت جمیع جانوران تابع ما اند
همانا که این جانور دشمن ما است که سر از خط طاعت ما بر داشته است
و سنگی بر گرفته قصد آن مار کرد او گریزان شده و در
زیر خس پنهان شد و چون سنگ بجانب او انداخت در
حجر خطا شده بر سنگ دیگر آمد و از ملاقات حجرین آتشی
جسته در آن خس افتاده مار بسوخت و چون آتش علم زد هوشنگ
چنین هرگز آتش ندیده بود از هوش رفت و بعد از افاقت
گفت همانا این نور خدا است که دشمن ما را هلاک کرد پس از
آن آتش جشنی برداشته بر سر کوه اصطخر برافروخت و از آن
عصر باز پرستش عنصر نار در میان فارسیان شیوع یافت
و آن شب جشن فرمود آن شب را سده نام نهاد و شعر
ملک الحکما فردوسی طوسی برین مقال شاهد است و هو هذا

شب

شب آمد برافروخت آتش بکوه ٥ همان شاه در گرد شاه انگروه ٥ یکی جشن
کرد آن شب و باده خورد ٥ سده نام آن جشن فرخنده کرد ٥ ز هوشنگ ماند این
سده یادگار ٥ بسی باد چون او دیگر شهریار ٥ و صاحب حل التقویم گوید که این شب را
بانجهت سده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز بنوروز باشد **بادبره** بیست و دوم
بهمن ماه باشد گویند هفت سال در ایران باد نیامد درین روز شبانی بپیش کسری
آمده گفت گردوش آنقدر باد آمده که موئی بر پشت گوسفندان بجنبید پس در آن روز
نشاط و خرمی کردند و آن روز ببادبره شهرت یافت **کاهنبار** چنانکه در
کتب سماوی مذکور است که خدای تعالی عالم را شش روز آفرید خصوص از
کتاب زند که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدای تعالی عالم را به شش گاه
آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود و اول گاه دوم یازدهم اسفندارمذ ماه
و اول گاه سیم بیست و ششم اردیبهشت ماه بود و اول گاه چهارم بیست و ششم
خرداد ماه و اول گاه پنجم شانزدهم شهریور ماه و اول گاه ششم سی و یکم
آبانماه که اول خمسه مسترقه باشد و هر گاهی پنج روز باشد و زردشت در
کتاب خود چنین گفته است که در گهنبار اول خدای تعالی آسمانها را
آفریده و در دوم آب را و در سیوم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را
و در ششم انسان را و بعضی از اهل فرس بتعظیم این روزها کنند و خوانها آراسته
کنند و بلهو و طرب اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر تقدیری است که خمسه در آخر
آبانماه باشد و بتعیین گاهنبار برین وجه از زیج ایلخانی منقول است
و کوشیار جیلی در زیج جامع آورده که اول گاه اول بیست و ششم اردیبهشت
ماه است و اول گاه دوم بیست و ششم تیرماه و اول گاه سیوم شانزدهم شهریور ماه
و اول گاه چهارم پانزدهم مهر ماه و اول گاه پنجم یازدهم دیماه و اول گاه
ششم اول خمسه مسترقه است که در آخر اسفندارمذ ماه بود **اول فروردگان**



روز ربیعه که ده روز باول فروردین ماه باشد و چنانکه عقیده مسلمانان برین وجه است
که روز جمعه زیارت مقابر اموات تخصیص نمودن اهتر است همچنین اعتقاد فارسیان
چنان بوده که درین ده روز زیارت و تیمار داران بهتر است و گویند روان مردگان حاضر
باشد در کتاب عجایب المخلوقات مذکور است که درین روز از وقت طلوع فجر تا طلوع
آفتاب فارسیان رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوا و آنرا بر سه دیوار خانه
بچسبانند و چهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن رقعه کژدم
رسم فارسیان نیست بلکه چیزیست محدث که عوام بکار میدارند و آن برین وجه است
بسم الله الرحمن الرحیم ... و بعضی گویند فریدون درین روز طلسمات فرمود
دسموم حیوانات را ببست و موید اینکه رقعه نوشتن از پیش فریدون است آنکه
فارسیان درین رقعه می نویسند که سلام علی نوح فی العالمین و جمعی مردم فریدون
نوح خوانند و بعضی از اهل فارس این روز را مرد گیران گویند بسبب آنکه زنان درین
روز بر شوهران تسلط مینمودند و مطالبها میکردند **ذکر ایام مشهوریه که**
مبتنی بر موضع آفتاب است **نوروز** سلطانی روزی بود که در نصف النهار
آن روز آفتاب بدرجه اول حمل باشد بشرط آنکه در نصف نهار متقدم در آخر حوت بود
نوروز خوارزمشاهی اول آن روز بود که آفتاب در درجه شرف باشد
غایت قوت فصل ربیع پانزدهم ثور بود **آخر ایام مطر**
بیستم ثور بود **آغاز گرما** پنجم جوزا بود **امتزاج الفصلین** پانزدهم
جوزا باشد و همچنین پانزدهم سنبله و قوس و حوت **اول چله تابستان**
اول سرطان بود **غایت قوت گرما** پانزدهم اسد باشد **اول فصل خزان**
اول میزان بود **اول چله زمستان** اول جدی بود **شب یلدا** آن
نیز اول جدی بود **غایت قوت سرما** پانزدهم یا پانزدهم دلو باشد

نوشتن

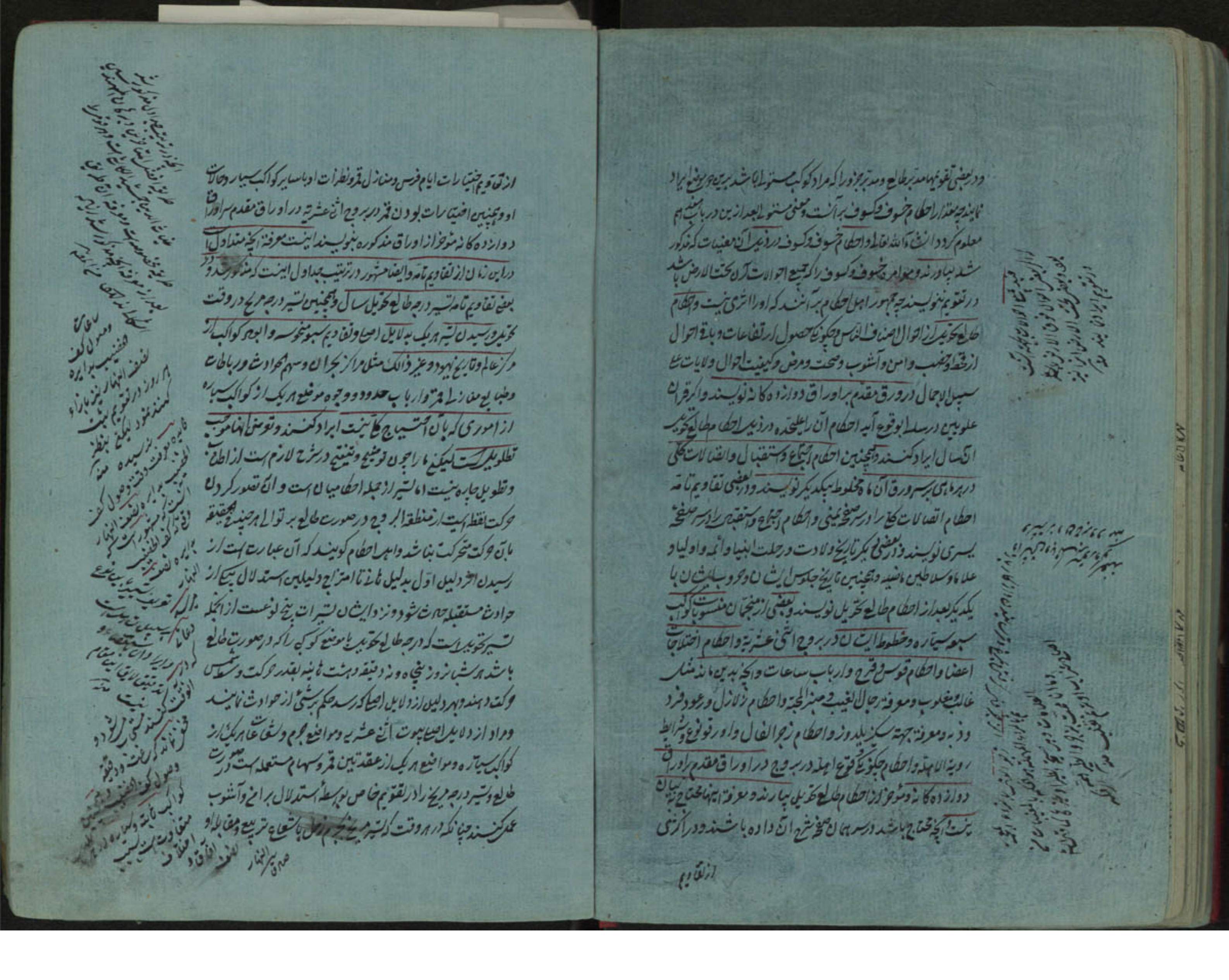
نوشتن رقعه کژدم بزعم اهل هند پنجم حوت بود و هندوان درین روز رقعه
کژدم نویسند و گویند در رجب پنجم حوت حشرات دارد و اهل عراق اول اسفند
هریک از ثمرات را نیز در قبل ایام مشهوره دانسته اند و هم نویسند و دیگر از جمله
اموری که در تقویم بیارند دو امر است خسوف و کسوف است چون معرفت خسوف و کسوف
دو امر غریب است و همه کس را بتحقیق آن رغبت می افتد واجب نمود تحقیق هر یک
بر سبیل اختصار و توضیح اما خسوف چون قمر فی نفسه جرمیست مکدر و مظلم چنانکه
قبل ازین در باب دهم مذکور شد کثیف و صیقلیست و کاسب نور از
آفتاب هر آینه بسبب شعاع آفتاب که برو افتد روشن نماید و چون
کره ارض کثیف است لا محاله او را ظلی در خلاف جهت آفتاب برافراشته
شود و چون جرم آفتاب از جرم ارض اعظم است چنانکه در ابعاد و اجرام
مبین شده لاجرم ظل ارض مخروط الشکل باشد و برصد و حساب معلوم کرده
که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر او را هنوز وسعتی
تمام باشد و دایما این ظل در مقابل آفتاب متحرک باشد چنانکه اگر آفتاب
فوق الارض باشد مخروط ظل تحت الارض بود و اگر آفتاب تحت الارض مخروط
ظل فوق الارض باشد و چون مرکز آفتاب دایما ملازم سطح منطقة البروج است
و مرکز زمین مرکز منطقه هر آینه سهم مخروط ظل نیز ملازم سطح منطقة البروج باشد
چنانکه فطرت سلیمه بران شاهد است و ازینکه گفتیم لازم می آید که هر گاه
ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل العرض بود یعنی در احد العقدتین
یا حوالی آن باشد در میان مخروط ظل افتد چه درین صورت آفتاب و ماه و
زمین هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا او تقریبا پس بسبب حیلولة
الارض میان آفتاب و ماه نور آفتاب از ماه منقطع شود و برنگ اصلی خود نماید
و این حال را خسوف گویند ماخوذ از خسف المکان یعنی فرو رفتن مکانی بارض



چه درین حال ماه بمیان ظل زمین فرو رود پس اگر تمام ماه بمیان ظل درآید آن را
خسوف کلی خوانند و اگر بعضی درآید بحسب قلت و کثرت عرض آن را خسوف جزئی گویند
و صورتش اینست اما کسوف چون در یکی از دو عقده تین یا حوالی آن مجتمع شوند

بنوعی که خطی مستقیم که از بصر خارج شده بجرم شمس واصل گردد بجرم قمر نیز گذشته باشد
و درین حال لامحاله قمر میانه ابصار و شمس حایل گردد و بواسطه کثافت قطع نور
شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطعه ظلمانی ماه درین حال بجانب ارض
بود برنگ اصلی خود نماید پس چنان مظنون گردد که آفتاب سیاه شده است
و این حال را کسوف گویند که در لغت بمعنی ظلمت و اینجا بمعنی قطع نور باشد
و مقدار منکسف بحسب اختلاف بقاع مختلف شود و در بعضی بلاد مرئی
شود و در بعضی بخلاف مقدار منخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه این حالت
نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف اینست و عادت منجمان جاری

شده که در آخر تقویم سوامره خسوف و کسوف بیاورند از جهة آنکه ایراد آن در اول
تقویم بفال او تیمنا نیک نشده چه در اغلب احوال این دو صورت را تاثیرات مذمومه
نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء و وسط و ابتدای
مکث و ابتدای انجلاء و تمام انجلاء و همچنین ساعات گذشته از ابتدای خسوف
و کسوف تا انتهای انجلاء و مقدار منخسف و منکسف تعیین کنند تفصیل این
کلام مجمل و جامع مطلق آنست که احوال خسوف و کسوف جزئی یا کلی بی مکث سه است
بدو وسط تمام انجلاء و احوال خسوف و کسوف کلی با مکث پنج است
بدو و ابتدای انجلا تمام انجلا پس چنانچه اخبار بوقوع خسوف یا کسوف کنند ساعات گذشته
از اول روز یا اول شبی که در آن خسوف و کسوف واقع شود تا زمان هر یک از این احوال
ثلثه یا خمسه تعیین نمایند و همچنین مقدار منخسف و منکسف چنانکه اگر کلی باشد قید
تمامی جرم نمایند و اگر جزئی باشد مقدار آن را بدانق و صبع و طسوج و شعیر
مذکور سازند چه اهل حساب تمام منخسف هر یک از نیرین را شش دانق فرض
کنند و هر دانق در صبع و هر صبع در طسوج و هر طسوج چهار شعیر و مقدار
منخسف و منکسف را از این مفروضات تعیین کنند و گاه باشد که در بعضی
تقاویم لون ماه در زمان وسط خسوف تعیین نمایند چنانکه اگر عرض قمر
در آن زمان کمتر از ده دقیقه باشد گویند لون ماه بغایت سیاه بود
و اگر میان ده دقیقه و بیست دقیقه باشد گویند سیاه مایل بسبز بود و اگر
میانه بیست و سی بود سیاه مایل بسرخی بود و اگر میانه سی و چهل باشد
گویند سیاه مایل بزردی بود و اگر میانه چهل و پنجاه باشد گویند اغبر بود
و اگر میانه پنجاه و شصت باشد گویند اشهب بود و در اکثر تقاویم طالع
و عاشر زمان وسط خسوف و کسوف را با جزو آن بیاورند و ابونصر قمی
که یکی از علمای احکام است طالع و عاشر بدو را بجای وسط اختیار کرده است



ودر بعضی تقویمها مدبر طالع و مدبر جزو را که مراد کوکب مستولی باشد بر بیت هر برج ایراد
نمایند چه مقدار احکام خسوف و کسوف بر آنست و معنی مستولی بعد ازین در باب [illegible]
معلوم گردد ان شاء الله تعالی و احکام خسوف و کسوف در ذیل آن معینات که مذکور
شد بیاورند و عوام خسوف و کسوف را که جمیع احوالات آن تحت الارض باشد
در تقویم ننویسند چه جمهور اهل احکام بر آنند که او را اثری نیست و احکام
طالع تحویل از احوال اصناف الناس و چگونگی حصول ارتفاعات و باقی احوال
از قحط و خصب و امن و آشوب و صحت و مرض و کیفیت احوال ولایات علی
سبیل الاجمال در ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه نویسند و اگر قران
علویین در سال بوقوع آید احکام آن را علیحده در ذیل احکام طالع تحویل
آن سال ایراد کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی
در هر ماهی بر سر ورق آن ماه مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم تامه
احکام اتصالات کلی را در سر صفحه یمنی و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحه
یسری نویسند و در بعضی ذکر تاریخ ولادت و رحلت انبیا و ائمه و اولیا و
علما و سلاطین ماضیه و همچنین تاریخ جلوس ایشان و حروب ایشان با
یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منسوبات کواکب
سبعه سیاره و خطوط ایشان در بروج اثنی عشریه و احکام اختلاجات
اعضا و احکام قوس قزح و ارباب ساعات و آنچه بدین ماند مثل
غالب و مغلوب و معرفت رجال الغیب و [illegible] و احکام زلازل و رعود و [illegible]
و [illegible] و معرفت جهت [illegible] و احکام زجر الفال و [illegible] وقوع و شرایط
رویة الاهلة و احکام چگونگی وقوع اهله در بروج در اوراق مقدم بر اوراق
دوازده گانه و متوخر از احکام طالع تحویل بیارند و معرفت اینها محتاج به بیان
نیست و آنچه محتاج باشد در سر همان صفحه شرح آن داده باشند و در اکثری

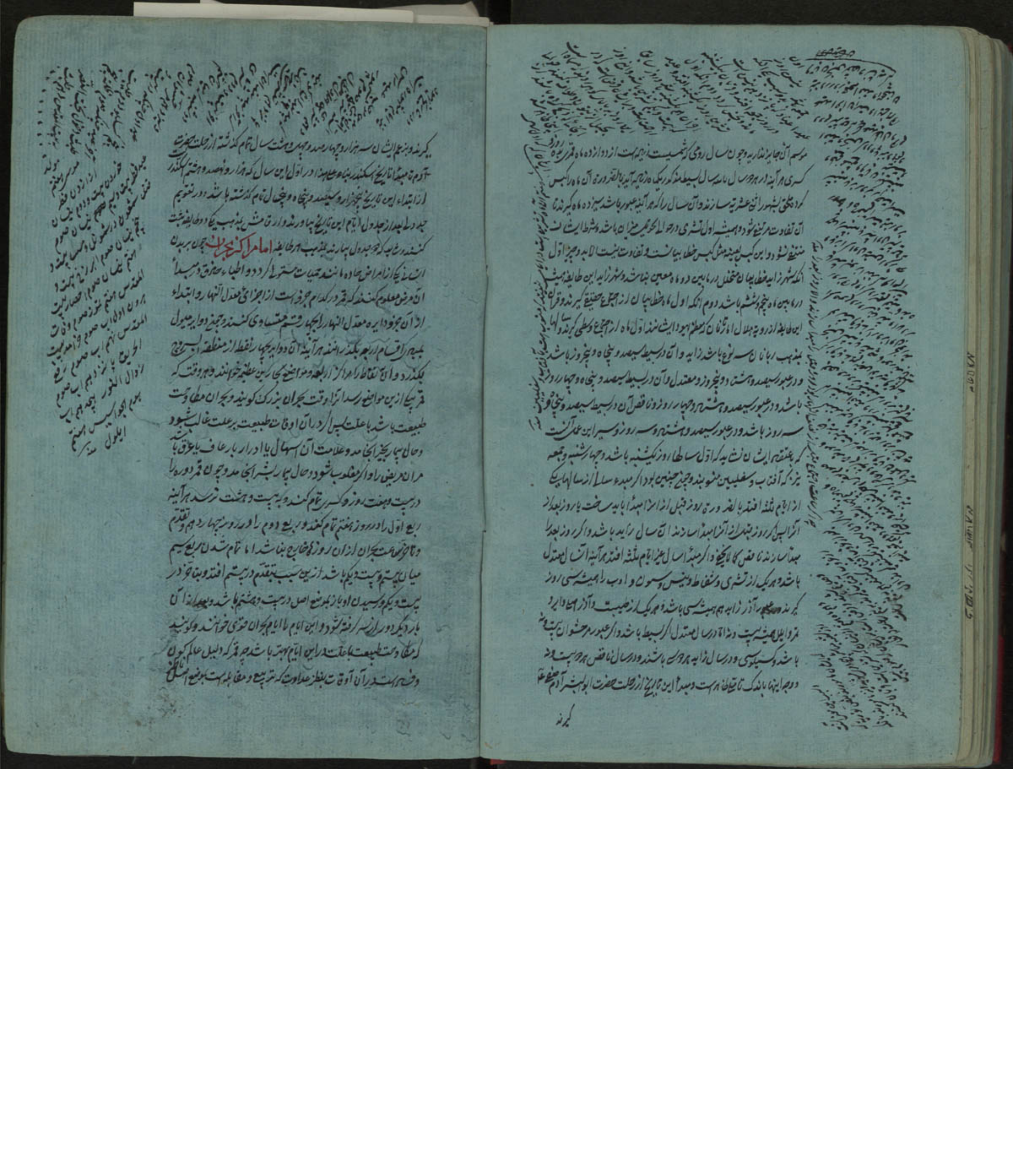
از تقاویم

از تقاویم اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیاره و حالات
او و همچنین اختیارات بودن قمر در بروج اثنی عشریه در اوراق مقدم بر اوراق
دوازده گانه و متوخر از اوراق مذکوره بنویسند اینست معرفت آنچه متداول است
در این زمان از تقاویم تامه و ایضا مشهور در ترتیب جداول اینست که مذکور شد و در
بعضی تقاویم تامه تسییر درجه طالع تحویل سال و همچنین تسییر درجه مریخ در وقت
تحویل و رسیدن تسییر هر یک بدلایل اصلی و تقادیم سبعه منحوسه و ابعد کواکب از
مرکز عالم و تاریخ یهود و غیر ذالک مثل مراکز بحران و سهم الحوادث و [illegible]
و طبایع منازل قمر و ارباب حدود و وجوه موضع هر یک از کواکب سیاره
از اموری که بآن احتیاج کلی نیست ایراد کنند و توضیح اینها موجب
تطویل است لیکن ما را چون توضیح و تنقیح در شرح لازم است از اطناب
و تطویل چاره نیست اما تسییر از جمله احکامی است و آن تصور کردن
حرکت نقطه است از منطقة البروج در صورت طالع بر توالی هر چند بحقیقت
مابین حرکت متحرکت نباشد و اهل احکام گویند که آن عبارت است از
رسیدن اخر دلیل اول بدلیل ثانی تا امتزاج دلیلین استدلال بیکی از
حوادث مستقبله حادث شود و نزد ایشان تسییرات پنج نوع است از آنجمله
تسییر تحویلات که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت طالع
باشد هر شبانروز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس
حرکت دهند و هر دلیلی از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند
و مراد از دلایل اصلی بیوت اثنی عشریه و مواضع جرم و شعاعات هر یک از
کواکب سیاره و مواضع هر یک از عقدتین قمر و سهام مستعمله است در صورت
طالع و تسییر درجه مریخ را در تقویم خاص بواسطه استدلال بر آفات و آشوب
عمل کنند چنانکه در هر وقت که تسییر مریخ بزحل یا شعاع تربیع و مقابله او



که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از او تا د طالع حکم کنند بر اینکه در آن وقت
فتنه روشن نماید خاصه که در صورت طالع یا قریب بآن مقابله با زحل و مریخ نحسین واقع شده
باشد واگر بجرم مشتری یا بشعاع بتثلیث و تسدیس او رسد حکم بتخفیف فتنه و
آشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بپردازند و در آنجا تسیر درجه
طالع بازاء هر روز ثبت کنند به رقم اول برج دوم درجه سیم دقیقه و جدولی
دیگر بپردازند و در آنجا هر یک از دلایل اعمار را بازاء هر روزی که تسیر بآن دلیل
رسیده باشد ثبت کنند و آنرا مرورات خوانند وگاه باشد که جدولی
دیگر بعد ازین جدول بپردازند و صاحب موضع تسیر را در آن جدول ثبت کنند
چه آنرا نیز در احکام مدخلیت و بعد از آن جدول دیگر جهة تسیر درجه مریخ و ذنب
بترتیب مذکور بپردازند **اما سبعه منحوسه** هفت کوکب نحس که اهل
احکام ایشان را توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق جدول کید چه کید
ازینجمله است و بعضی گویند که این کواکب در تحت فلک قمر در کره آتش میباشند و ایشان
خلفا و نواب کواکب سبعه اند و اهتدا ایشان را تا زمان بطلمیوس نیز نخواهند و بطلمیوس
هم در کتاب ثمرة الفلک باینمعنی اشاره فرموده و این عز خان الطبری در مدخل خود
تصریح نموده و اسامی هر یک ازین کواکب با تقویم ایشان که در بیست و پنجم مرداد ماه
سنه هفتصد و شصت و شش یزدجردی مستخرج شده است کید ... غطیط
... غریم ... شیر موش ... کلاب ... زو ذوابه ...
و در تقویم این اسامی را با تقویم ایشان در اول هر ماهی از ماههای جلالی
در صفحه یسری در هر موضعی که لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت
مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده بطریق حالات در میان نظرات نویسند
و در اختیارات آنرا از جمله محذورات دانند چنانکه جمهور از اینجمله کید را
و علامت هر یک برین وجه است کید ... غطیط ... غریم ... شیر موش

اما ابعاد کواکب از مرکز عالم
... زو ذوابه ... کلاب ... شیر موش ...
چون هر یک از سیارات را افلاک متعدده است و چنانکه سبق ذکر یافته مرکز بعضی مرکز عالم نیست لاجرم
ابعاد این کواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان المغفور در زیج جدید بهمین منوال طریق
استخراج ابعاد نیرین از مرکز عالم شده و پس ظاهرا التعرض با بعاد کواکب دیگر مشهور نیست
و در تقویم ابعاد شمس را از مرکز عالم بازاء هر روزی در جدولی بعد از جدول عرض او
بدو رقم یکی درجه و دوم دقیقه و مخفی نماند که این درجات در شمس باصطلاح آنست که نصف قطر
خارج مرکز او با آن اجزا شصت گیرند و در قمر باصطلاح آنست که نصف قطر مایل او شصت باشد و ناظر
تقویم را اگر معرفتی بحساب اهل تنجیم بود باشد چنین بعد شمس را در ... ثانیه و همچنین بعد قمر را
در ... ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض واحدی
باشد از آن اجزا و چنین هر یک ازین دو حاصل ضرب را در مرفوع یکهزار و دویست و هفتاد و
دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض است و ارقامش اینست ... ضرب کنند و مرفوعات حاصل را از جنس فرسخ سازند و بعد هر یک ازین نیرین از مرکز
عالم بفراسخ معلوم گردد **اما تاریخ یهود** اسامی ماههای ایشان بر ترتیب اینست
تشری ○ مرحشوان ○ کسلیو ○ طیبیت ○ شفاط ○ آذر نیسن
ایر ○ سیون ○ تموز ○ اوب ○ ایلل و سالهای این تاریخ یا مشتمل بود بر دوازده
ماه قمری که آنرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که آنرا عبور خوانند و در عبور آذر ماه
مکرر شود و آذر اول زایده باشد و آذر دوم اصلی و سر این اصطلاح آن است که
اول تشری که مبدء سال ایشان است مشروط است بآنکه در ما بین بیست و هفتم آب و
بیست و هشتم ایلول ماه رومی باشد یعنی در حوالی تحویل میزان البته مقدم بر آن
یا موخر از آن و سبب شرط مذکور آنست که چون حضرت کلیم علیه السلام در روز پنجشنبه
پانزدهم شهر نیسن از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود او هلاک شدند
آنحضرت باین روز استبشار نموده فرمود که این روز را عید خود دانید و در سنین متتالیه تغییر ...



موسم آن جای نگذارند و چون سال رومی که شمسیست زیاده است از دوازده ماه قمری بده روز و
کسری هر آینه از هر دو سال یا سه سال بسیط مذکور یکماه زیاده آید بالضروره آن ماه را کبس
کرده ملحق بشهور آن عشریه سازند و آن سال را که هر آینه عبور باشد سیزده ماه گیرند تا
آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول تشری در حوالی اعتدال خریفی باشد و شرایط ایشان
منتفع نشود و این کبس بعینه مثل کبس خطاییانست و تفاوت نیست الا بدو چیز اول
آنکه شهور زاید خطاییان متخلل در ماهین دو ماه معین نباشد و شهور زاید این طایفه همیشه
در ماهین ماه پنجم و ششم باشد دوم آنکه اول ماه خطاییان از اجتماع حقیقی گیرند و قرایان
این طایفه از رویت هلال اما ربانان که معظم یهود ایشانند اول ماه از اجتماع وسطی گیرند و سالها
بمذهب ربانان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط سیصد و پنجاه و پنج روز باشد
و در عبور سیصد و هشتاد و پنج روز و معتدل و آن در بسیط سیصد و پنجاه و چهار روز
باشد و در عبور سیصد و هشتاد و چهار روز و ناقص آن در بسیط سیصد و پنجاه و
سه روز باشد و در عبور سیصد و هشتاد و سه روز و سر این عمل آنست
که بمعتقد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه باشد و چهارشنبه و جمعه
نیز که آفتاب و [illegible] منسوبند و چیزی چنین بود اگر مبدء سالی از سالها یکی
از ایام ثلثه افتد بالضرورة روز قبل از آن از ابتدا باید ساخت یا روز بعد از
آن اصل اگر روز قبل از آن ابتدا سازند آن سال زاید باشد و اگر روز بعد را
ابتدا سازند ناقص [illegible] و اگر مبدء سال غیر ایام ثلثه افتد هر آینه آن سال معتدل
باشد و هر یک از تشری و [illegible] و [illegible] و اب را همیشه سی روز
گیرند [illegible] آذر زاید هم همیشه سی باشد و هر یک از طبیت و آذر [illegible] دارد
[illegible] همیشه بیست و نه اما در سال معتدل اگر بسیط باشد و اگر عبور [illegible] بیست و نه
باشد و کسیلو سی و در سال زاید هر دو سی باشند و در سال ناقص هر دو بیست و نه
و وجه اینها باندک تاملی ظاهر است و مبدء این تاریخ از رحلت حضرت ابوالبشر آدم صفی الله

گیرند

گیرند و بزعم ایشان سه هزار و چهارصد و چهل و هشت سال تمام گذشته از رحلت حضرت
آدم تا مبدء تاریخ اسکندر بناء علیه در اول این سال که هزار و نهصد و هشتم اسکندری
از ابتداء این تاریخ پنجهزار و سیصد و پنجاه و [illegible] سال تمام گذشته باشد و در تقویم
جدولی جدا از جدول ایام این تاریخ بیاورند و ارقام ایشان بمذهب یکی دو طایفه ثبت
کنند و رغبت که هر جدولی بیارند بمذهب هر طایفه **امام اکرم بحران** بحران بر بدن
انسان یکی از امراض حاده مانند حمیات مشترک گردد و اطباء حاذق در مبدأ
آن مرض معلوم کنند که قمر در کدام جزو است از اجزای معدل النهار و ابتداء
از آن جزو دایره معدل النهار را چهار قسم متساوی کنند و چیزی دوایر میول
بمیر اقسام اربعه بگذرانند هر آینه آن دوایر چهار نقطه از منطقة البروج
بگذرد و این نقاط را مراکز اربعه و مواضع بحارین عظیمه خوانند و هر وقت که
قمر بیکی ازین مواضع رسد آنرا وقت بحران بزرگ گویند و بحران منازعت
طبیعت باشد با علت پس اگر در آن اوقات طبیعت بر علت غالب شود
و حال بیمار بخیر انجامد و علامت آن اسهال یا ادرار یا رعاف یا عرق باشد
مر آن مریض را و اگر مغلوب شود و حال بیمار بشر انجامد و چون قمر دوره را
در بیست و هفت روز و کسری تمام کند و به بیست و هشت نرسد هر آینه
ربع اول را در روز هفتم تمام کند و ربع دوم را در روز چهاردهم و تقدم
و تاخر ساعت بحران از آن روزها خارج نباشد اما تمام شدن ربع سیم
میان بیستم و بیست و یکم باشد ازین سبب تقدم در بیستم افتد و تاخر در
بیست و یکم و رسیدن او باز بموضع اصل در بیست و هشتم باشد و بعد از آن
بار دیگر دور از سر گرفته شود و این ایام را ایام بحران قوی خوانند و گویند
که منازعت طبیعت با علت در این ایام بهتر باشد چه قمر که دلیل عالم کون
و فساد است در آن اوقات بنظر عداوت که تربیع و مقابله است بموضع اصلی ناظر

باشد و چون موضع اصلی که در ابتدای مرض قمر در آنجا بود اقتضای مرض کرده باشد
مواضعی که مخالف آن موضع بود اقتضای نقصان و ضعف آن علت کنند و قوت طبیعت
در حین ملاقات وحدت در آن وقت میل اصلاح بیشتر کنند چه خصم را در حال ضعف
آسانتر قهر توان کرد و باز هر ربعی را از ارباع مذکوره به دو قسم کنند و دوایر
میول مبادی هر یک بکنند مانند چنانکه هر فلک هشت قسم شود و مبادی این
اقسام را از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روزی که قمر بمبدا رسد
که ما بین مبدا او ربع متجاوز باشد آن روز را انذار خوانند یعنی اندازه کنند
بجای آنکه در مبدا ربع مستقبل افتد و آن روز چهارم و یازدهم و هفدهم و
بیست و چهارم باشد چنانکه چهارم انذار کنند بهفتم و یازدهم بچهاردهم
و هفدهم ببیستم یا بیست و یکم و بیست و چهارم به بیست و هشتم و اهل
احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از بحارین استدلال بر امید و صحت
و خوف هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع قمر بحران سعدی باشد
گویند علت زایل شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد
گویند علت مستولی گردد مگر وقتی که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد
که آن هم مقتضی صحت شود بشرط آنکه نحس محمود الاحوال بود اما
اهل نجوم را طریقی دیگر است که آن را تغییر هوا میخوانند از علاء الجلاوه و نتیجه
اجتماع را بجای مبداء بحران گیرند و از آنجا ابتدا کرده بجهت سهولت
منطقة البروج را هشت قسم متساوی کنند و زوایای ثمانیه را از
مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی را که پیش و پس از جزو اجتماع
به نظیر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را
با زوایای ثمانیه که مجموع دوازده باشد و سیسات خوانند پس موضع اول
از مواضع بحران نقطه اجتماع باشد بعد از آن درجه دوازدهم آن پس درجه
بچهل و پنج

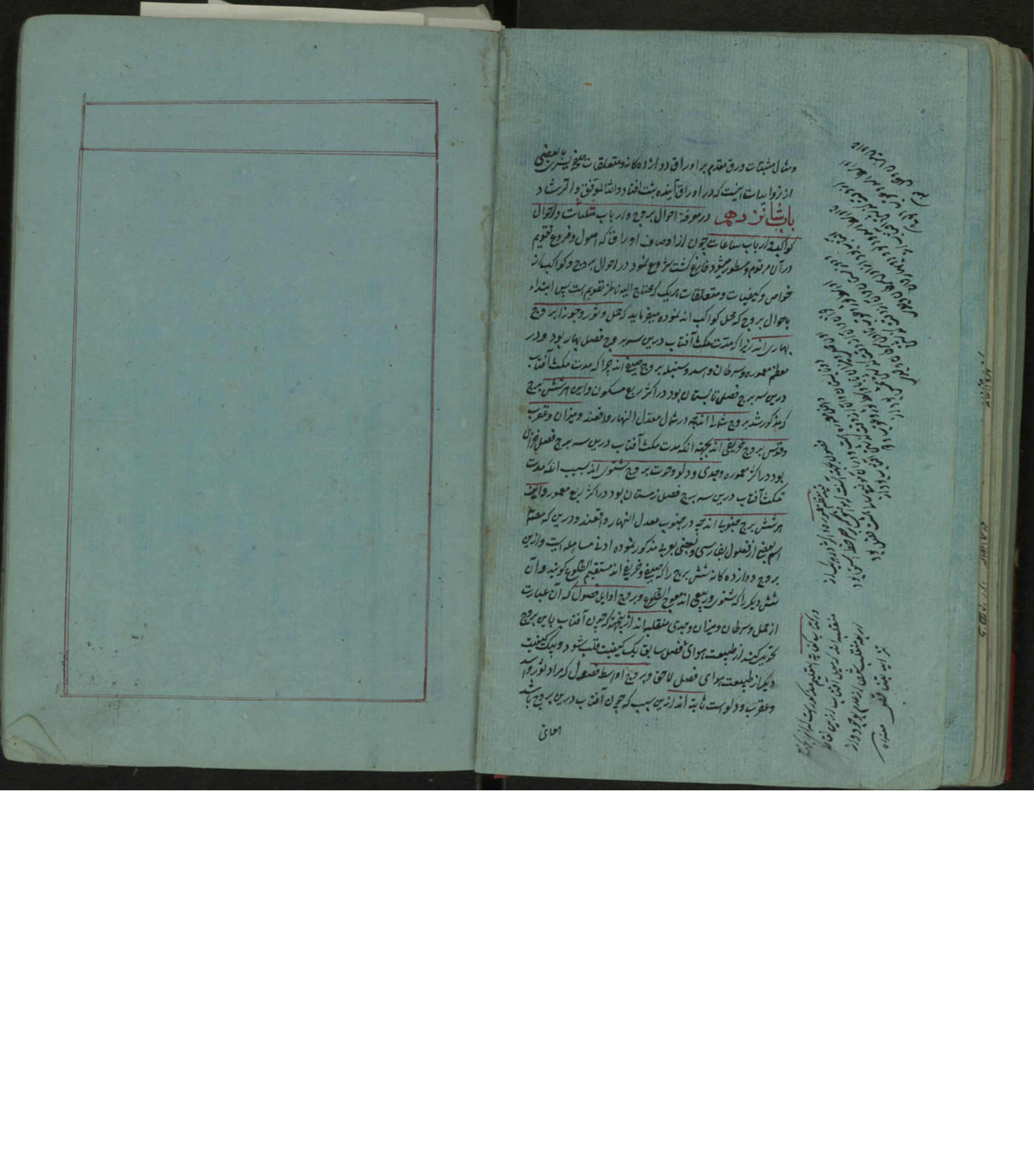
چهل و پنجم پس نودم پس صد و سی و پنجم پس صد و شصت و هشتم پس صد و هشتادم
پس صد و نود و دوم پس دویست و بیست و پنجم پس دویست و هفتادم
پس سیصد و یازدهم پس سیصد و چهل و هشتم و اهل احکام خصوصا رومیان
گویند که چون بحران پس در برج رطب واقع شود و قمر در آن بحران متصل
شود بکوکب رطب سیما از خانه عطارد ابر و باد و باران انگیزد و بجنبانان
و ملکان و اگر در آن حال عطارد متصل بزهره باشد تاکید امر مذکور کنند
و معرفه خانهای کواکب باب شانزدهم معلوم کرده انشاء الله تعالی و در
تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه بیاورند
و مجموع را بدوازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری
و در جدول فوق اسامی هر یک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول دوم
درجات تا سیسات بارقام هندی و در جدول سیم بارقام جمل ولیکن درجات را
درین جدول برج رفع کنند بشرط آنکه مبدا آن از اول حمل باشد و اگر چیزی
ماند که کمتر از سی باشد در یسار رقم برج نویسند **سهم الحوادث** مهره
احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بدست آورده اند چنانکه تقویم آفتاب را
از تقویم قمر نقصان کنند و مابقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم
الحوادث باشد و لامحاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد
و در استقبال مقابل او و گویند که نیکوترین اجتماع و استقبال از نحسات و التحنین
در وقت تربیع نیز به برتر بیع زحل باشد پس هر گاه این سهم مسعود بود بجرم
یا شعاع مسعود و در بیتی سعد بود دلالت کند که میانه خلایق اتحاد و مودت
بود و حصول مهمات بآسانی و اگر در منحوس یا در بیت نحسی بود حکم برعکس
بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیلست بر فرو بستگی کارها و شدت
سرما در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی از دو بیت

مشتری بود کشد که هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا
واگر در یکی از دو خانه مریخ بود میانه خلایق خصومت افتد و باد گرمی سخت وزد
و در موسم گرما گرم بود واگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گذرد و در وقت گرما
گرمی کند و مردم بزرگ که جویند و با عظما اختلاط بسیار کنند واگر در یکی از دو خانه
زهره بود مردم بلهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع
باران که و وقوع در وقت واگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت گفتگوی
بود میان مردم و تهمت و بهتان خاصه در جوزا و عجایب و کتابت و خصومت
دیوانها مایل باشند واگر در خانه قمر باشد در خاوقتش باران آید و فتح کارهای
عوام الناس بود و خبرها رسد والله اعلم و در تقویم بجهت سهم الحوادث جدولی از زمین
جدول اتصالات و بیرجدول اجتماع و استقبال پیدا کنند و در آنجا بازاء
هر روزی موضع این سهم در نصف النهار آن روز ثبت کنند به رقم اول
برج دوم درجه سیم دقیقه **اما رباطات و طبایع منازل قمر** از جمله معتقد
هندوان است و از آن بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند طلوع شش
این چرکیفیت بشش رباط قایمست که از آن بعبارت ایشان احصر گویند
و در رباط اول شش منزل است شرطین طرف جبهه قلب شوله
مقدم و در رباط دوم هفت بطین نثره زبره اکلیل نعایم اخبیه
مؤخر و در رباط سیوم پنج ثریا ذراع صرفه زبانا بلده و در رباط
چهارم شش دبران هنعه عوا غفر ذابح سعود و در رباط پنجم دو
هنعه بلع و در رباط ششم هم دو سماک رشا و گویند این رباطات در منازل
بمنزله مثلثات هست در بروج چه هر رباط مجلسیت از منازل چنانکه هر مثلثه
مجلسیت [illegible] بروج لیکن مجلات بروج مست و بینه و مجلات منازل مست و
بینت و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه و از [illegible]

گویند



گویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی بود
از رباطی و کوکبی در منزلی دیگر باشد هم از آن رباط بیکدیگر ناظر باشند و از حلول قمر
و سایر کواکب در منازلی که در یک رباط و در یک طبع باشند استدلال بر احوال هوا
کنند از رطوبت و یبوست چنانکه گویند که چون قمر در منزل رطب باشد از رباطی و
شمس در منزلی دیگر رطب هم از آن رباط دلیل باران باشد در وقتش و اگر
در منازل یابسه باشد از یک رباط دلیل یبوست هوا و منازل رطب را
یازده شمرده اند دبران ذراع جبهه صرفه غفر زبانا قلب شوله ذابح
مقدم مؤخر و منازل یابسه را هشت بطین هنعه طرف اکلیل بلده سعود
اخبیه رشا و منازل میانه را نه شرطین ثریا هنعه نثره زبره عوا سماک
نعایم بلع و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی جهت رباطات ایشان و بیان
و مراتب هر یک از یک تا شش بارقام جمل بازاء هر منزلی که داخل آن رباط
بود ایراد نمایند و جدولی دیگر بعد از آن جهت طبع هر منزل از رطوبت و
یبوست و میانه پیدا کنند و علامت رطوبت ط باشد و از یبوست س
و از میانه م اما ارباب **حل و وضع و موضع کواکب و حدود وجوه** حقیقت این دو امر بعد
ازین تفصیل معلوم گردد و علامت حدود و وجه موضع هر کوکب را متصل
بعلامت صاحب آن حد و وجه در اثنای تقویم آن کوکب ثبت کنند
و بر سر جدول نیز نویسند و علامت حد ح باشد و علامت وجه ص
باعتبار صورت چه وجه را صورت نیز گویند اینست تمامی کلام در معرفه
تقویم تمام بعد هذا متممه بشبه بموردات ابواب آینده که مقصود اصلیست
نموده میشود باید که اکنون بعضی چیزها که ناظر تقویم را در اختیارات و غیرها بکار آید
ایراد کرده میشود و اگر در ایراد [illegible] تاخیر و در فرصت تعجیل بوده باشد این بنده عنایت
نیز بقدر استعداد و امکان در شرح آن سعی و اهتمام بتقدیم رسانند انشاء الله



و مثال مثبتات ورق مقدم بر اوراق دوازده کانه و متعلقات بعضی بیشتر بالبعضی
از زوایدات اینست که در اوراق آینده ثبت افتاد والله الموفق والرشاد

باب شانزدهم در معرفت احوال بروج و ارباب مثلثات و احوال
کواکب و ارباب ساعات چون از اوصاف اوراق که اصول و فروع تقویم
در آن مرقوم و مسطور میشود فارغ گشت شروع نمود در احوال بروج و کواکب از
خواص و کیفیات و متعلقات هر یک که محتاج الیه ناظر تقویم است پس ابتداء
باحوال بروج که محل کواکب اند نموده میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج
بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل بهار بود و در
معظم معموره و سرطان و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب
درین سه برج فصل تابستان بود در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج
که مذکور شد بروج شمالی اند که در شمال معدل النهار واقعند و میزان و عقرب
و قوس بروج خریفی اند بجهة آنکه مدت مکث آفتاب درین سه برج فصل خزان
بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند بسبب آنکه مدت
مکث آفتاب درین سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره و این
هر شش برج جنوبی اند که در جنوب معدل النهار واقعند و درین که معظم
اسم بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور شود ادنی مساهله ایست و ازین
بروج دوازده کانه شش برج را که صیفی و خریفی اند مستقیم الطلوع گویند و آن
شش دیگر را که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که آن عبارت
از حمل و سرطان و میزان و جدی منقلبه اند از بجهة که چون آفتاب باین بروج
تحویل کند از طبیعت هوای فصل سابق یک کیفیت منقلب شود و بیک کیفیت
دیگر از طبیعت هوای فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد
و عقرب و دلو است ثابته اند ازین سبب که چون آفتاب درین بروج باشد

اعلی

جدول معرفت وقت اهله مدخل سنه الفائیه و احکامها

هلال رمضان لو

بعد معدل

عرض شهر لح معتدل البلد

هلال شوال لر

عرض شمال یا لایری

هلال ذوالقعده لب

عرض شمال بغابا نیلت بشد

هلال ذوالحجه لح

عرض شمال لو لایری

هلال محرم له

عرض شمال امه لایری

هلال صفر لر

عرض جنوبیا لایری

بسیار که فرخی و سعادت اقبال در آمدن مدخل سال سی و چهارم از خواص بعد از انقضای نود و هشت فنک از که اول از جاغ دوازدهم که از دور ستینی که آن را بخطائی شین صفر و بترکی ییلان خوانند در وز پنجم از دور یعنی رزد و آن را در حساب راست محمود خوانند گذشته از مدخل حقیقی جفت باطائی ارده مشرق است ایام ۸ ا فنکات ۴۰۵۵ و گذشته از افرینش عالم چهار دن و از دن ناقص هفته دو یک سال تمام و سال مذکور هفته دو دوم بعد از انقضای چهار ساعت است از شب جمعه نوزدهم جمادی الآخر رومی سنه ۱۹۰۸ اسکندریه مصادف شب سیزدهم تیر ماه القدیم سنه ۹۶۶ سنه ۱۵ ملک هیه احکامها جنین که مرغ در آید آن را بترکی داقوق گویند و بخطائی

داقوق مرغ

ایت سک
حولن

طنقوز

یونت

کوسنه

قوی

بیجی

تخاقو

اسب یوند

سبجقان

موش

اوط

کاو

پارس
بیلنات

طوشقان

خرگوش

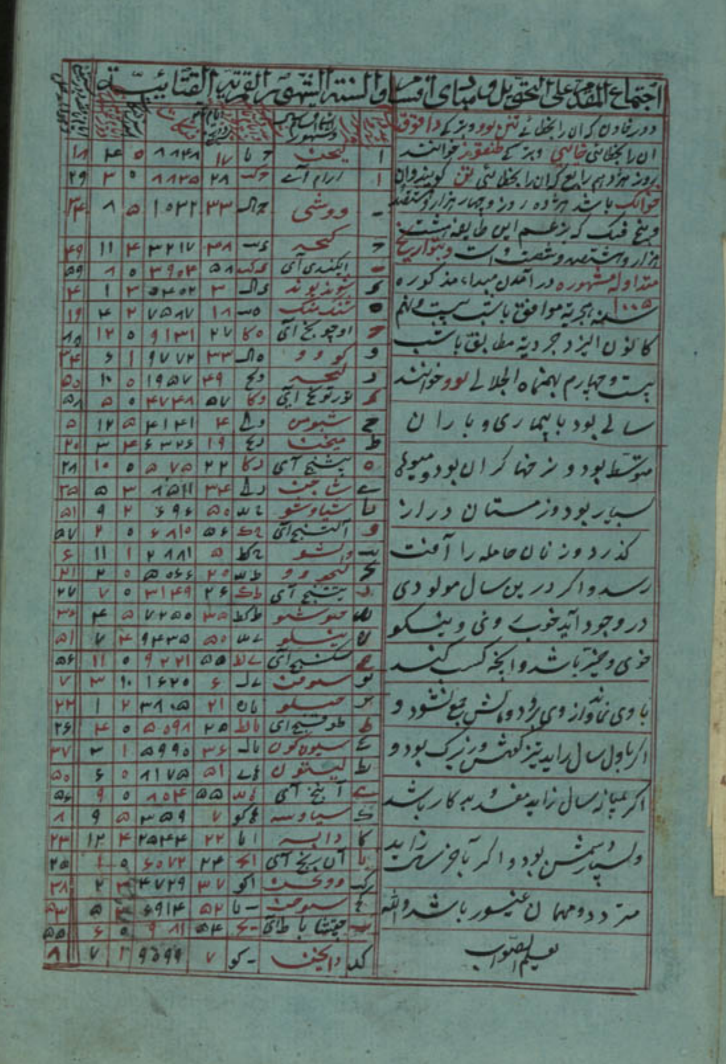
ییلان

ماینهنگ

تنهنگ

المشهوره و فی زایچه طالع السنه العالمی مع استخراجها بطرق المختلفه

لحاذاة نقطه اعتدال ربیعی بعد از انقضای ساعت و دقیقه تا نیه و ثالثه از شب جمعه دوم شهر شعبان مصادف بار وزیت پنجم مرداد ماه القدیم سنه یزدجردیه مطابق بارو ز اول فروردین ماه جلالی سنه ملکیه ۹۶۲ سنه ۱۳۱۴ استخراج مدخل سال بزعم خطاییان بنج فنک و ثلثان فنک الکسری گذشته از که پنجم از جاغ یازدهم دور ستینی که از انجاطائی کاره و بترکی سبجقان خوانند و از دور رابع که در حساب معتبر است روز استیارات بنوبت سعد بود گذشته از مدخل حقیقی الکندی آی دو روز دو هزار و چهارصد و هشتاد دوازده روز و پنجهزار و صد و شصت و شش فنک و ثلث فنک که ارقام شش است ایام ۱۲ فنکات ۵۱۶۶ از دور خاون که آن را بخطائی تن بود و بترکی داقوق خوانند گذشته از آفرینش عالم بزعم اهل خطا شش سال تمام و سال مذکور هفته دوم است استخراج طالع سال با فنق حنابد حفظها الله تعالی عن الآفات و البلیات الی الابد بحساب زیج جدید رصدی الغ بیکی بدو طریق طریق اول تعیین شمس نظیر بعد ماضی مستقبل ساعت بعد ماضی دولس ساعت بعد مستقبل ساعت نصف النهار عتا تحویل الدایر لامطح مطالع نظیر شمس مطالع طالع با مطح طالع و کو ما لدنح طریق دوم اوج وقت مرکز معدل سنره تعدیل مرکز شمس کا مالو تعدیل مرکز حاصل الملک فضل مرکز معدل که مرکز شمس دوم کالد تعدیل مرکز حاصل الملک فضل بر مرکز معدل مرکز شمس سیم کالد تعدیل مرکز حاصل سیم الملک و چنین لعینه مرکز معدلات مرکز شمس سیم مرکز نصف النهار متقدم معدل تعدیل الایام الدنح فضل میان مرکز تحویل الدایر فلک مطالع تقویم شمس للفلک مستقیم در النهار متقدم نصف مطالع طالع با مرالد طالع و کو لطائه لا والله تعالی اعلم الحکیم بحقایق و الصواب

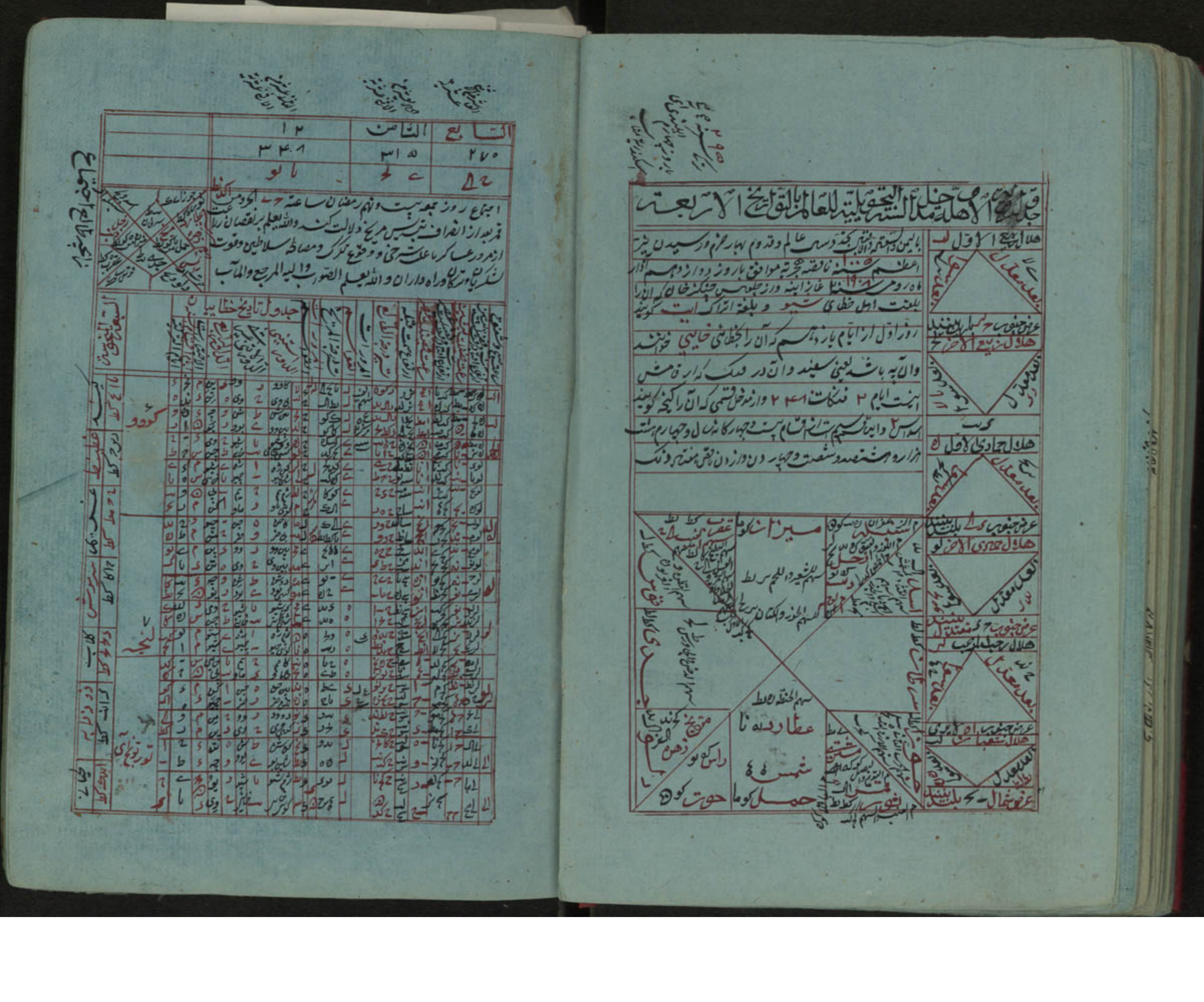


بقیة الزوایا الیمنیة	الخامس ۷	۸	السادس ۹
	۱۸۰	۱۹۲	۲۲۵
بقیة مراکز البحران	ل ۰	و ۲	د لح

استقبال

استقبال شب جمعه یازدهم رمضان ساعة و لـ الجوس [illegible] قمر بعد از انصراف تثلیث زحل دلالت کند والله یعلم بر نیک حرکت [illegible] وخشک هوا ابل سردی و وقوع ترک در بعضی مواضع مستعده وکوه پایها والله یعلم الصواب والیه المرجع والمآب

ایام الاسبوع	ایام العربیة	[illegible]	الشمس	زحل	المشتری	المریخ	الزهرة	عطارد	[illegible]	المنازل	القمر	السبب
ا ب	ح ی	ح و لا ل	ط نا ل	ع - نا ل		ع ط د ر				زباع نثرة		
ج د	ه و			س ه د	س ح ر	را ا ر	ع ما ر	ع ط کط ر		طرفة جبهة		
ه و	ز ح	ی ه ند ر	ع ا لو ل		ع ی ر ل		ت ح ر	آ ل		زبرة صرفة		
ز ا	ط ی	ه ا ل	ت ند ر	ه و مو ل						عوا سماک		
ب ج	یا یب	د نط ل			ت ید ر	لا ل ر				غفر زبانا		
د ه	یج ید	د ا ا ر	لو ل ل				له ح کد	لا ا ر		اکلیل قلب		
و ز	یه یو	ج ا ر		س ح ط ر	لا ک ر	ا کد ل				شولة نعایم		
ا ب	یز یح	ط ح ه ر		ع ی ل ر		ع ی کر ل	ت ال	ت ح ل		بلدة ذابح		
ج د	یط ک	ی ح ه ر	ت ل ر	ی کط ر	س ر ح ل	ع و ل ل	ع ذ ل			سعود اخبیة		
ه و	کا کب	یا د نر ر	ع ه مد ر		ع ح ه ل			ش ح ر	ش م ر	مقدم مؤخر		
ز ا	کج کد	ی ا صو ل	س و لو ل	ل ا ر	س ا ح ر	ه ا ل				بطن الحوت شرطین		
ب ج	که کو									بطین ثریا		
د ه	کز کح	ا ک ر	یع ا ر	ت ط ر			ه ط ل	ه ر و ل		دبران هقعه		
و ز	کط ل	ل ل د	ه نکد	ع ولر ل	ه ل لد	سو ا ل ل				هنعه		
ا	ا	ی ح ر				ع ح لو ر				نثره		



جدول اوقات الاهلة ومدخل السنة التحويلية للعالم بالتواريخ الاربعة
هلال ربيع الاول
هلال ربيع الآخر
هلال جمادى الاولى
هلال جمادى الآخر
جدول تاريخ خطاييان

هوای فصل بطبیعت خود ثابت بود و بروج اواخر فصول که قوس و حوت و جوزا و سنبله و
قوس و حوت است ذوات جسدین اند زیرا که ما دام که آفتاب در نصف اول این
بروج بود هوا بطبیعت همان فصل گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت
هوای فصل موخر بهوای آن فصل مخلوط و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را
امتزاج الفصلین خوانند و بباید دانست که از بروج اثنا عشریه هر سه برج را
که میانه اول هریک از آن سه برج و اول دیگری تثلیث از فلک البروج باشد
مثلثه گویند چه هریک بر زاویه مثلث متساوی الاضلاع واقع اند که مرسوم
باشد از خطوط موهومه که از اوایل هریک ازین بروج ثلثه باول آن دیگری
واصل شده باشد پس تمامی بروج منقسم شوند بچهار مثلثه و اهل احکام
گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه و چون ازین چهار طبیعت دو
کیفیت که حرارت و برودت اند و هریک را فعلیه گویند هرگز باهم بنا میزند
زیرا که متضاد ان اند پس بر ترتیب برجی را حار گرفتند و برجی را بارد اما آنچ
و ابتدا الحرارت بجهة علو مرتبه اوست نسبت ببرودت و دو کیفیت دیگر را
که یبوست و رطوبت اند و هریک را انفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع
ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هریک با آن دو که قوت فاعله دارند
ممکن است لاجرم از جهة امتزاج هریک از دو کیفیت منفعله با دو کیفیت
فاعله دو برج یابس گرفته اند و دو برج رطب و ابتدا به یبوست نیز بجهة
علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه را ازین مثلثات
دو رب است یعنی دو کوکب از کواکب سیاره که ایشان را با آن مثلثه
نسبتی بوده باشد ازین حیثیت که بیت یا شرف ایشان در آن مثلثه بود
و در طوالع نهاری از آن دو کوکب هر کدام را که حظ او در آن مثلثه
بیشتر بود مقدم دارند لیکن در طوالع لیلی آن کوکبی را که ثانی او بوده باشد

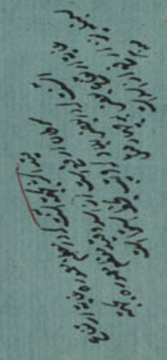
مقدم دارند و قائلی شرکت آن دو کوکب دانند چه خواه در روز و خواه در شب بمناسبت الحقیقه
که در میانه او و آن دو کوکب بوده باشد پس ازین که تعمیم ظاهر کردد و معنی این
مقولات که حمل و اسد و قوس کرم و خشک اند و این سه برج را مثلثه ناری
کویند چرا که بطبیعت نار اند از عناصر و از اخلاط بطبیعت صفرا اند و ارباب
این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا که شمس را درین مثلثه
بیت و شرف است و مشتری را بیت فقط و تقدیم شمس بجهت زیادتی حظ او است درین مثلثه
بر مشتری و زحل شریک است با این هر دو بنابر مناسبت تذکیر و در طوالع لیلیه
مشتری مقدم باشد بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود
و زحل چون شریک است بشب و روز مؤخر باشد از هر دو و ثور و سنبله و جدی سرد
و خشک اند و این سه برج را مثلثه ارضی کویند چرا که بطبیعت ارض اند از عناصر
و از اخلاط بطبیعت سودا اند و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و
قمر و مریخ اند تقدیم زهره بر قمر بواسطه آنکه خداوند بیت است درین مثلثه
و قمر خداوند شرف و حظ بیت اقوی است از حظ شرف چنانکه در باب معنی هم
معلوم کردد و شرکت مریخ با این هر دو بآن جهت است که صاحب شرف است
درین مثلثه و در طالعهای شب قمر مقدم باشد بر زهره چه تاثیر او در شب
اظهر است و همین بسبب تاخیر مریخ از قمر شده است والا در حظ برابر اند و جوزا
و میزان و دلو کرم و تر اند و این سه برج را مثلثه هوائی کویند چرا که بطبیعت
هوا اند از عناصر و از اخلاط بطبیعت خون اند و ارباب این مثلثه در طالعهای
روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب بیت است و
شرکت مشتری با این هر دو از جهت تذکیر است چه عطارد را که ممتزج است بسبب
مشارکت زحل درین امر نیز مذکر اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد
مقدم باشد بر زحل چه عطارد در طالعهای روزی تابع زحل است و نیز گاه باشد

که عطارد

که عطارد در شب قوی تر از روز بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دایما در روز
قوت او زیاده باشد از شب و سرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند و این سه
برج را مثلثه مائی کویند چرا که بطبیعت ما اند از عناصر و از اخلاط بطبیعت بلغم اند
و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و مریخ و قمر اند تخصیص آنکه بر قیاس ما
سبق بایستی که اول مریخ بودی که صاحب بیت است درین مثلثه و کرم و خشک است
موافق بطبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس صاحب بیت است
پس زهره که صاحب شرف است و کوشیار برین رفته است لیکن جمهور اهل
احکام بر آنند که مصنف فرموده و صاحب روضة المنجمین کوید که سبب تاخیر مریخ
از زهره بنابر منافرت طبیعت مریخ است با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر
قمر از مریخ انحطاط فلک او است از فلک مریخ چه مؤثر این طایفه است که هر دو کوکب
که در قوت برابر باشند علوی را تفضیل بر سفلی دهند و تفضیل بیوست کواکب
و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا بتقریب مذکور
شد عنقریب در حیز تحریر و تنویر و در طالعهای شب مریخ مقدم باشد بر زهره
بنابر اطراد آنچه قبل ازین مذکور شد و بمذهب کوشیار که موافق قیاس است
قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر او اظهر است در شب و بطلمیوس شریک در ار
ارباب مثلثات اعتبار نکرده است و کوشیار نیز او را و جمعی منجمان
و بعضی بر آنند که کوکب اول صاحب مثلثه است در روز و کوکب ثانی
صاحب مثلثه است در شب و کواکب ثالث شریک در هر وقت
و اصحاب این فن کویند هر کوکب که در مثلثه [illegible] خود بود [illegible]
باشد که در میانه [illegible] و اعوان [illegible] از فضلا در تعیین مثلثات
و ارباب هر یک [illegible] که بجهت حفظ آن بسیار خوب است و مصرع اول
آن بیت چهار کلمه است هر کلمه چهار حرف چنانکه حرف اول آن [illegible]

بعضی و حرف دوم برب اول و حرف سیم برب ثانی و حرف چهارم شریک و هو هذا
لیس لی ثانیه فی هلدی نهر بشب حرف دوم بر بشر بسیار ریغ چون این مصراع
از براش لعباین ارباب مثلثات نهاری است اگر خواهی که ارباب مثلثات
لیل را بدانی حرف رب دوم که حرف سیم کلمه است مقدم دار بر حرف رب اول
که حرف دوم کلمه است و بروج گرم همه مذکر و نهاری اند و بروج سرد همه مونث و
لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت
مذکر زیرا است از حرارت طبیعت مونث کما ثبت فی موضعه و مخفی نماند که تذکیر
و تانیث بروج خلاف بسیار است چنانکه بعضی اول عقرب و اول جدی را خنثی
گویند لیکن آنچه معتمد است آن است که مصنف ذکر نموده جوزا و سنبله و میزان و دلو
و نصف اول قوس انسی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهیمی به بیانی که قبل
ازین در صور بروج به تفصیل مذکور شده است و میزان را با آنکه صورت
او از جماد است انسی گفتن بنا بر آنست که آلت قیاس انسان است
و بعضی او را به صورت شخص فرا گرفته اند که ترازو در دست گرفته باشد پس چون
مصنف ازین تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بیوت کواکب سبعه از
بروج اثنی عشریه پس میفرماید که جدی و دلو خانهای زحل اند و قوس و حوت
خانهای مشتری و حمل و عقرب خانهای مریخ و اسد خانه آفتاب و ثور و
میزان خانهای زهره و جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانه قمر و بنای
این تقسیم بر آن است که گویند آفتاب که نیر اعظم است خسرو سیارات
و ثوابت است و مستقیم الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جایی که مناسب حال او
باشد هر آینه اسد بود چه اسد بحسب برصورت پادشاه جانوران و بطبع
گرم و خشک و ثابت موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارتفع
از اکثر بروج در معظم معموره بعد از آن ماه که نیز همچو است خلیفه و نظیر و عدیل

آفتاب است

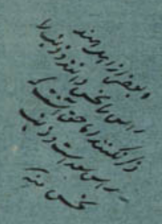


آفتاب است و سریع الحرکة و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تر پس برجی که لایق احوال او باشد
هر آینه سرطان بود چه سرطان بحسب صورت جانور آبی و سرد و تر و منقلب موافق مزاج
و خلق قمر و غایت ارتفاع او از سایر بروج در اکثر معموره و باقی بروج را هم بطریق
مناصفه بر هر نیر قسمت کردند چنانکه شش برج را که از اول اسد است تا آخر
جدی بر تولا ولایت آفتاب کشند و شش برج دیگر را که از آخر سرطان است تا اول
دلو بر خلاف تولا ولایت ماه و ترتیب افلاک هر یک از خمسه متحیره را که حرکات
ایشان دو نوع است دو خانه یافتند یکی در ولایت آفتاب و یکی در
ولایت ماه پس ابتدا العطارد کردند چه عطارد اسرع متحیره است و اقرب به ماه و لا
یزال در خدمت و ملازمت آفتاب پس یک خانه او را در جنب خانه آفتاب
بر تولا یافتند و یک خانه دیگر در جنب خانه ماه بر خلاف تولا و آن جوزا و
سنبله است و بعد از آن زهره را دو خانه در جنب خانهای عطارد یافتند
که آن ثور و میزان است و مریخ را دو خانه در جنب خانهای زهره یافتند
که آن حمل و عقرب است و مشتری را دو خانه در جنب خانهای مریخ یافتند
که آن قوس و حوت است و زحل را دو خانه در جنب خانهای مشتری یافتند
که آن جدی و دلو است و گویند که چون کوکب در بیت خود بود مانند شخصی بود که
در حصن حصین و مامنی باشد سالم از جمیع مکاره و مرفه الاحوال و لهذا قوت
بیت را افوی قوی گویند و برج مقابل خانه را یعنی برج هفتم او را وبال گویند
زیرا که بیت کوکب موضع امن و سلامت است پس برج مقابل بیت موضع وبال
و نکبت باشد چه قبل ازین مذکور شد که دو برج متقابل ضد یکدیگر اند و گویند
هر کوکب که در وبال بود و ازین که گفتیم لازم آید که خانهای نیرین و بال زحل باشد
و خانهای او وبال نیرین و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای او وبال
عطارد و خانهای زهره وبال مریخ و خانهای او وبال زهره و در کتاب کفایه

سعادت و نحوست کواکب

التعلیم مذکور است که اهل هند دنب را اعتبار نکنند بعد هذا مخفی نماند که اهل احکام
بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب خانهای ایشان در مقابل یکدیگر
باشند اتصال واقع شود حدوث یکی از کائنات جو بود و این قسم اتصال را فتح
الباب گویند پس اگر فتح الباب از نیرین و زحل باشد در زمستان دلیل برف و سرما
بود و در تابستان شکستن گرما و اعتدال هوا و اگر فتح الباب
از عطارد و مشتری باشد سبب تموج هوا بود پس اگر مریخ درین حال بیکی ازین
دو متصل شود بادها تند وزد و اگر فتح الباب از زهره و مریخ باشد باران
قوی آید و رعد و برق بود خصوصا که عطارد با یکی ازین متصل بود و بجرم شعاع
و چون نامی بروج را درین تقسیم کواکب متصرف شود راس و ذنب را که از کواکب
نیستند نسبت باشد و نه وبال اینست تمامی سخن در احوال بروج اما احوال
کواکب از جمله سعادت و نحوست ایشان است و استدلال بران بعد از تجربه و امتحان
از نظر مودت و عداوت میان بیوت ایشان و خانهای نیرین کنند چنانکه
زحل نحس اکبر است چه میانه خانهای نیرین و خانهای زحل نظر مقابله است که
آن را نظر تمام دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر است بجهة آنکه میان خانهای نیرین
و خانهای مریخ نظر تربیع است که آن را نظر نیم دشمنی گویند پس ازین حیثیت و
اینها از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد اکبر است بسبب آنکه
میانه خانهای نیرین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که آن نظر تمام دوستی
گویند و زهره سعد اصغر است بواسطه آنکه میانه خانهای نیرین و خانهای
زهره نظر تسدیس است که آن را نظر نیم دوستی گویند پس ازین حیثیت و نیز از
حیثیت جرم نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد اند
زیرا که خانهای ایشان بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین است و از مقابله و تربیع
و مقارنه نحس اما از مقابله و تربیع بجهة وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله

خانهای



خانهای نحسین اما از مقابله بسبب آنکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و معرفة
احوال انظار از مودت و عداوت و غیرها در باب نوزدهم معلوم کرد
و راس سعد است و ذنب و کید نحس اما سعادت راس بجهة آن است که قمر
در حال صعود عرض از عقده راس تجاوز کند در منطقه ممر او اما نحوست ذنب
بجهة آنکه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاوزت نماید در اکثر ربع
مسکون و بعضی گفته اند که راس چون سعدی مجاسد او باشد سعد بود
و چون نحسی مجاسد او بود نحس و ذنب بخلاف این بود یعنی چون سعد
مجاسد او بود نحس باشد و چون نحسی مجاسد او بود سعد و بعضی دیگر گفته اند
که فعل راس افزون است و فعل ذنب کم کردن یعنی هر کوکب که ممازج راس
بود قوت او زیاده شود و هر کوکب که ممازج ذنب بود قوت او کم شود و کید چون
کوکبیست متوهم پس نحوست او نیز متوهم باشد و بر آن دلیلی نبود و عطارد با نحس
متصل به است یعنی بالذات نه نحس باشد و نه سعد چه میانه خانهای نیرین و خانهای
او نظری واقع نیست بلکه ساقط اند از یکدیگر پس تابع کوکبی باشد که متصل
یا ممتزج او باشد چنانکه اگر آن کوکب سعد باشد سعد گردد و اگر نحس باشد نحس
هذا ابراز ذهان از کیا مخفی نماند که آثاری که در عالم کون و فساد ظاهر میشود هر آینه
بوجود مؤثری و متاثری و شرطی باشد و مؤثر را فاعل خوانند و متاثر را قابل
و فاعل نزد اهل تحقیق قدرت الهی است و احکامیان اوضاع نجومی را شرط
دانند و گویند که تجدد هر متجدد موقوف بر حصول آن شرط است چه سبب حصول
آن شرط تجدد بوقتی خاص شده است دون وقت دیگر و قابل اجسام
این عالم باشد و آنچه متعلق باین اجسام است مانند صور و نفوس
و اعراض و آثاری که برین قوابل فایض میشود بحسب تجربه مختلف یافته اند
و گویند این اختلاف بالحسب طبایع موضع کواکب باشد از بروج یا

طبایع کواکب

بجانب اختلاف اماکن و ازمان یا بسبب ملاقات که کواکب را در جهات واقع میشود چنانکه تفصیل
این جمله در کتب مبسوطه احکام مثبت است و انفعال بروج از کواکب نیز مختلف میشود بر
حسب جلوس کواکب در بروج مانند اختلاف بدن سقیم و سلیم در حین انحراف و استقامت مزاج
چه مشهور است که نسبت کواکب و بروج همچنان است که نسبت ارواح با اشباح
اما آثار مجرده کواکب اعم از آنکه امری دیگر عارض ایشان شود بسبب بروج یا نه پس خبر
آن است که در صحیح تفصیل میفرمایند که زحل سرد و خشک است و بعضی باین سبب او را
نحس اکبر گفته اند چه این دو کیفیت سبب فنای حیوانات است در وی
بافراط است و چه گوشت ماوراء این توانند بود و مریخ و آفتاب گرم و خشک اند
لیکن گرمی آفتاب بیشتر است از مریخ و خشکی مریخ بیشتر از آفتاب و بعضی
باین سبب که خشکی مریخ در غایت است او را نحس اصغر گفته اند چه افراط
خشکی یکی از اسباب موت است و مشتری و زهره گرم و تر اند و این دو کیفیت
در مشتری در حد اعتدال است و بعضی باین سبب او را سعد اکبر گویند چه سبب
حیوة حیوانات این دو کیفیت است اما رطوبت زهره در حد اعتدال است
و حرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور بر آنند که در طبیعت او حرارت نیست
و لهذا گویند سرد و تر است پس یک کیفیت حیات که رطوبت است در او موجود
باشد و بعضی ازین جهت او را سعد اصغر گویند و قمر سرد و تر است بالذات
لیکن بتجربه یافته اند که در حال ازدیاد نور او رطوبت و قوابل در تزاید
بود و در حال انتقاص در نقصان و این فوائد بر اطباء و اهل دریا بار ظاهر است
و طبیعت عطارد چون در کیفیات مستقیم نیست تابع طبیعت کوکب
متصل به است و اگر احیانا بهیچ کوکب متصل نباشد طبیعت او تابع طبیعت
محل او باشد از بروج اثنا عشریه و طبیعت رأس را گرم و تر یافته اند
باعتدال مانند مشتری و طبیعت ذنب را در غایت سردی و خشکی مانند
زحل

تذکیر و تأنیث

زحل و شمس و علویه که مریخ و مشتری و زحل باشند مذکر اند بسبب ذکورت شمس
و مریخ حرارت و یبوست مزاج هر یک است و سبب ذکورت زحل افراط یبوست
اوست و سبب ذکورت مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست
و قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و رطوبت که در مزاج ایشان است
و عطارد اینجا نیز تابع کوکب متصل به است و اگر متصل بهیچ کوکب نباشد
تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال
تغریب مؤنث و هر کوکب که مذکر نهاری است مگر مریخ و مریخ و هر مؤنثی لیلی زیرا که
طبیعت مذکر حار است موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث بارد موافق
طبیعت لیل و چون جوهر نحس بالطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزنی
گرفتند و مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز
و افراط یبوست ثانی با رطوبت شب ممزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد
نیز درین امر تابع کوکب متصل به است و گویند در نصف روزی روزی
بود و در نصف شبی اما ارباب ساعات چون مصنف از تحقیق احوال بروج

ارباب روزها و شبها و ارباب ساعات

و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب ساعات بدانکه عدد تامی
ساعات مدت یک هفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب این صناعت
هر ساعت معوجه را از جمله یکی از کواکب سبعه نسبت کنند و او را
رب آن ساعت نامند و ابتدا از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول
هفته است کرده آنرا منسوب بشمس سازند چه وجود شمس سبب وجود روز
و شب است و ساعت دوم از آن روز بزهره دهند و ساعت سیم
بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت به قمر رسد از زحل
گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و بکواکب نسبت میکنند تا ساعت
آخر از جمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه

باین اعتبار منسوب بمریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و حالت اول عود کند
و از انجمله که گفتیم واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی آن ساعت اول بود
از جملهٔ ساعات یکصد و شصت و هشت گانه شمس است و در روز دوشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت بیست و پنجم بود از انجمله قمر و در روز سه شنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت چهل و نهم بود مریخ و در روز چهارشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت هفتاد و سیم بود عطارد و در روز پنجشنبه
رب ساعت اولی که آن ساعت نود و هفتم بود مشتری و در روز جمعه رب
ساعت اولی که آن ساعت صد و بیست و یکم بود زهره و در روز شنبه رب ساعت
اولی که آن ساعت صد و چهل و پنجم بود زحل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت
اولی از شب یکشنبه که آن ساعت صد و پنجاه و هفتم بود از جمله ساعات
مذکوره عطارد است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که آن ساعت دو
سیزدهم بود از انجمله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه که آن ساعت
سی و هفتم بود زهره و رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که آن ساعت
شصت و یکم بود زحل و رب ساعت اولی از شب پنجشنبه که آن ساعت هشتاد و
پنجم بود شمس و رب ساعت اولی از شب جمعه که آن ساعت صد و نهم بود
قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که آن ساعت صد و سی و سیم بود مریخ
و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک
کوکب رب ساعت مقدم باشد و همچنین رب ساعت سیم کوکبی باشد که
فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت دوم بود و علی هذا القیاس و این از
بیانی که قبل ازین مذکور کردیم ظاهر است و چون بر ترتیب مذکور نوبت
بقمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل ازین گفتیم و مراد ازین ساعات
ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات مستوی باشد هر آینه بحسب طول

دقر

و قصر ایام و لیالی بعضی از ارباب ساعات روز ارباب بعضی از ساعات شب
شوند و بعکس و ایضا بنابر آنکه عنقریب مذکور شود و رب ساعات هر روز و هر شب دایما
یک کوکب نباشد بلکه بحسب اختلاف شب و روز تبدیل یابد بکوکبی دیگر و رب هر روز
رب ساعت اولی آن روز باشد بسبب تقدیم او بر سایر ارباب ساعات
آن روز بنا علی هذا رب روز یکشنبه شمس باشد و رب روز دوشنبه قمر و
رب روز سه شنبه مریخ و رب روز چهارشنبه عطارد و رب روز پنجشنبه مشتری
و رب روز جمعه زهره و رب روز شنبه زحل و همچنین رب هر شب رب ساعت
اولی آن شب باشد بسبب آنچه گفتیم پس رب شب یکشنبه عطارد بود و رب
شب دوشنبه مشتری و رب شب سه شنبه زهره و رب شب چهارشنبه زحل
و رب شب پنجشنبه شمس و رب شب جمعه قمر و رب شب شنبه مریخ

باب هفدهم

در معرفت حدود کواکب و آنچه بآن تعلق دارد اهل احکام
نجوم هر برجی را از بروج اثنا عشریه علیحده به پنج قسم مختلف تقسیم
کرده اند چنانکه هر قسم از دوازده درجه بیشتر و از دو درجه کمتر نیست
و معلوم نیست که بنای این تقسیم بر چه حکمت و هر قسمی ازین اقسام پنجگانه نصیب یکی
ازین متحیره است و نیرین را درین باب هیچ نصیبی نیافته اند و از آنست هر یک
ازین اقسام را حد آن کوکب گویند و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلاف است
چنانکه هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودی است
و اهل بابل را حدود دیگر و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلمیوس
نیز حدودی مغایر این حدود ات منقول است آنچه افضل و اشهر همه که
متفق علیه جمهور است حدود مصریان است که درین جدول موضوع است
چه آن را قیاسی و ترتیبی نیست که بدون جدول مدرک شود و گویند وضع حدود
مصریان از پیش عزیز مصر بنبوت یعنی حضرت یوسف صدیق است علیه السلام

ودر جدول اول ازین جداول طول ارقام بروج ثبت است ودر جداول اول
عرضیه بازاء هر برجی درجات آن برج منقسم بر پنج قسم مختلف مرقوم است
بسواد و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن مرقوم است بحمره

وجدول اینست هج

جدول حدود مصریان

٠	٦ و ی	١٢ و ه	٢٠ ح د	٢٥ ه خ	٣٠ ه ل
ا	٨ ح ه	١٤ و د	٢٢ ح ی	٢٧ ه ل	٣٠ ج خ
ب	٦ و د	١٢ و ی	١٧ ه ه	٢٤ ز خ	٣٠ و ل
ج	٧ ز خ	١٣ و ه	١٩ و د	٢٦ ز ی	٣٠ د ل
د	٦ و ی	١١ ه ه	١٨ ز ل	٢٤ و د	٣٠ و خ
ه	٧ ز د	١٧ ی ه	٢١ د ی	٢٨ ز خ	٣٠ ب ل
و	٦ و ل	١٤ ح د	٢١ ز ی	٢٨ ز ه	٣٠ ب خ
ز	٧ ز خ	١١ د ه	١٩ ح د	٢٤ ه ی	٣٠ و ل
ح	١٢ یب ی	١٧ ه ه	٢١ د د	٢٦ ه ل	٣٠ د خ
ط	٧ ز د	١٤ ز ی	٢٢ ح ه	٢٦ د ل	٣٠ د خ
ی	٧ ز د	١٣ و ه	٢٠ ز ی	٢٥ ه خ	٣٠ ه ل
یا	١٢ یب ه	١٦ د ی	١٩ ج د	٢٨ ط خ	٣٠ ب ل

حدود کواکب

وگویند چون کوکب در حد خود بود چون شخصی باشد که در میان عشیرت واقربا خود

بود

بود و چون هر برجی را به سه قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی ده درجه باشد و
قسم اول حمل را بمریخ دهند که صاحب بیت است و قسم دوم بآفتاب
و قسم سیم بزهره و قسم چهارم که اول قسم برج ثور است بعطارد و همچنین
بر ترتیب اقسام سی و شش گانه بشمارند و کواکب بر ترتیب افلاک نسبت
کنند و چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا قسم آخر که ده درجه آخر
حوت است و آن هر آینه بحسب این ترتیب از آن مریخ باشد پس او را دو قسم
متصل بود یکی قسم آخر حوت است و یکی قسم اول حمل هر قسمی را ازین اقسام
وجه و صورت گویند چنین منقول است که سبب آن است که حکمای یونان
در حین طلوع یکی ازین اقسام ذکر یکی از صور حیوان و غیر آن که واقع باشد
در آن قسم می نموده اند و حکمای هند درین تقسیم قسم اول از هر برجی
بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب برجی که بعد از او باشد از
مثلثه او و قسم دیگر بصاحب برجی دیگر هم از آن مثلثه مثلا قسم اول از برج
حمل بمریخ دهند که صاحب او است و قسم دوم بشمس که صاحب برج دویم است
از آن مثلثه یعنی اسد و قسم سیم بمشتری که صاحب برج سیم است هم از آن
مثلثه یعنی قوس و از برج ثور قسم اول زهره را بود و قسم دوم عطارد را و قسم
سیم زحل را و قس علی هذا فی سایر البروج و آن را یعنی هر یک از آن اقسام را
باین اعتبار دریجان خوانند معرب دریکان که لغتیست هندی و بعضی
دیگر از هندوان درین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دوم بمشتری
و همچنین بر ترتیب تا قسم آخر حوت و آن از آن مریخ باشد آدرجان و از دیجان
و اردجان خوانند و این اصطلاح بعینه اصطلاح وجوه است الا آنکه ترتیب
صاحبان در وجه از فوق بجانب تحت است و در اردجان از تحت بجانب
فوق پس درین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر ابتدا گرفت و چون

دریجان کواکب

اردیجان کواکب

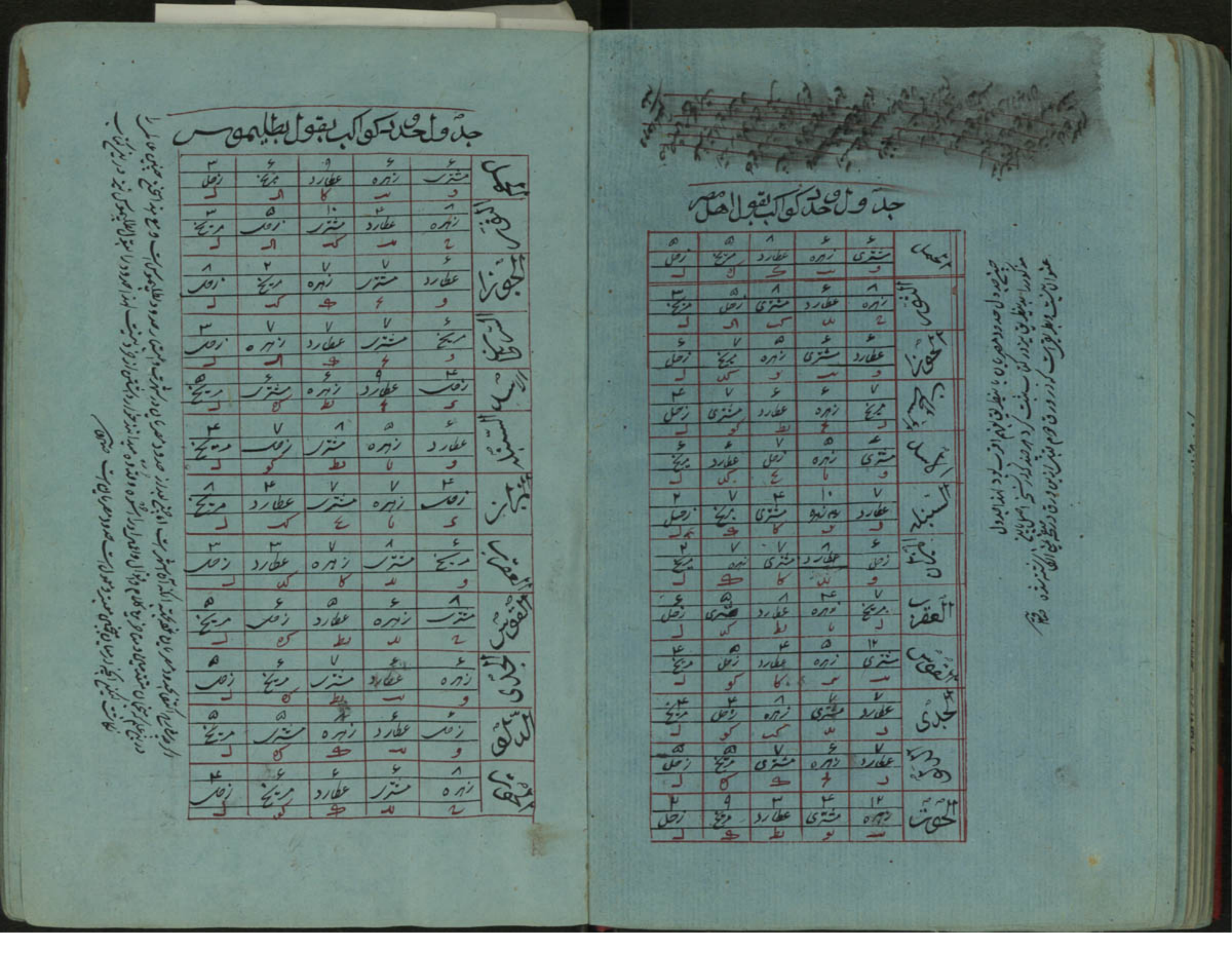


ار برجی بدو قسم متساوی کنند و قسم اول از بروج مذکر الشمس دهند و قسم آخر
القمر و قسم اول از بروج مؤنث القمر دهند و قسم آخر الشمس از انیم بهر خوانند و چنین
هر برجی را هفت قسم متساوی کنند چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه
و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بوده باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب
آن برج دهند و قسم دوم بکوکبی دهند که فلک او تحت فلک صاحب برج بوده باشد
و قسم سیم بکوکبی که فلک او تحت صاحب قسم دوم بود و علی هذا تا قسم هفتم از آن را
هفت بهر خوانند و چون هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه صد و هشت
قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ
دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور که زهره است و قسم
سیوم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و
هشتگانه بشمارند و بصاحبان بروج بر ترتیب نسبت کنند و چون
نوبت بحوت رسد باز از حمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج که هر
آینه متعلق باشد بصاحب حوت که مشتری است و این را یعنی این
اقسام را نه بهر خوانند و ازین ترتیب که مذکور شد لازم آید که بهر هائی
موافق در عدد از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود و
همچنین برجی بدوازده قسم متساوی کنند و لا محاله هر قسمی دو درجه و
نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوم بصاحب
برجی که بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است
از برج و این اقسام را اثنا عشریه و دوازده بهر نیز خوانند پس چون
کوکبی یا دلیلی دیگر در برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه چند
قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه آن برج اعتبار
کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه برجی که بعد از وست و بهمین دستور ترتیب

تا آنکه

١٠٠

تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن باقی هر درجه را دوازده درجه و هر پنج دقیقه را
درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی که نوبت باو رسیده باشد
آنجا که منتهی شود موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد و صاحب آن برج را
هر آینه اثنی عشریه باشد و این عمل را احکامیان بسیار معتبر دارند و از جمله
مصطلحات اهل این فن است که بعضی درجات از بروج را درجات تیره
خوانند و بعضی را مظلمه و بعضی را قیمه یعنی غبارناک و بعضی را خالیه یعنی خالی از غوامض
مذکوره و همچنین بعضی از درجات را درجات سعادت افزای گویند و بعضی را
آبار جمع بئر یعنی چاه از غایت نحوست و بعضی را مذکر و بعضی را مؤنث و از جهت
تعیین هر یک ازین معتبرات و آنچه قبل ازین مذکور شده جدولی ایراد
نمودیم تا بر متعلم ظاهر و آسان گردد و جدول اینست در صفحه آینده مثبت است

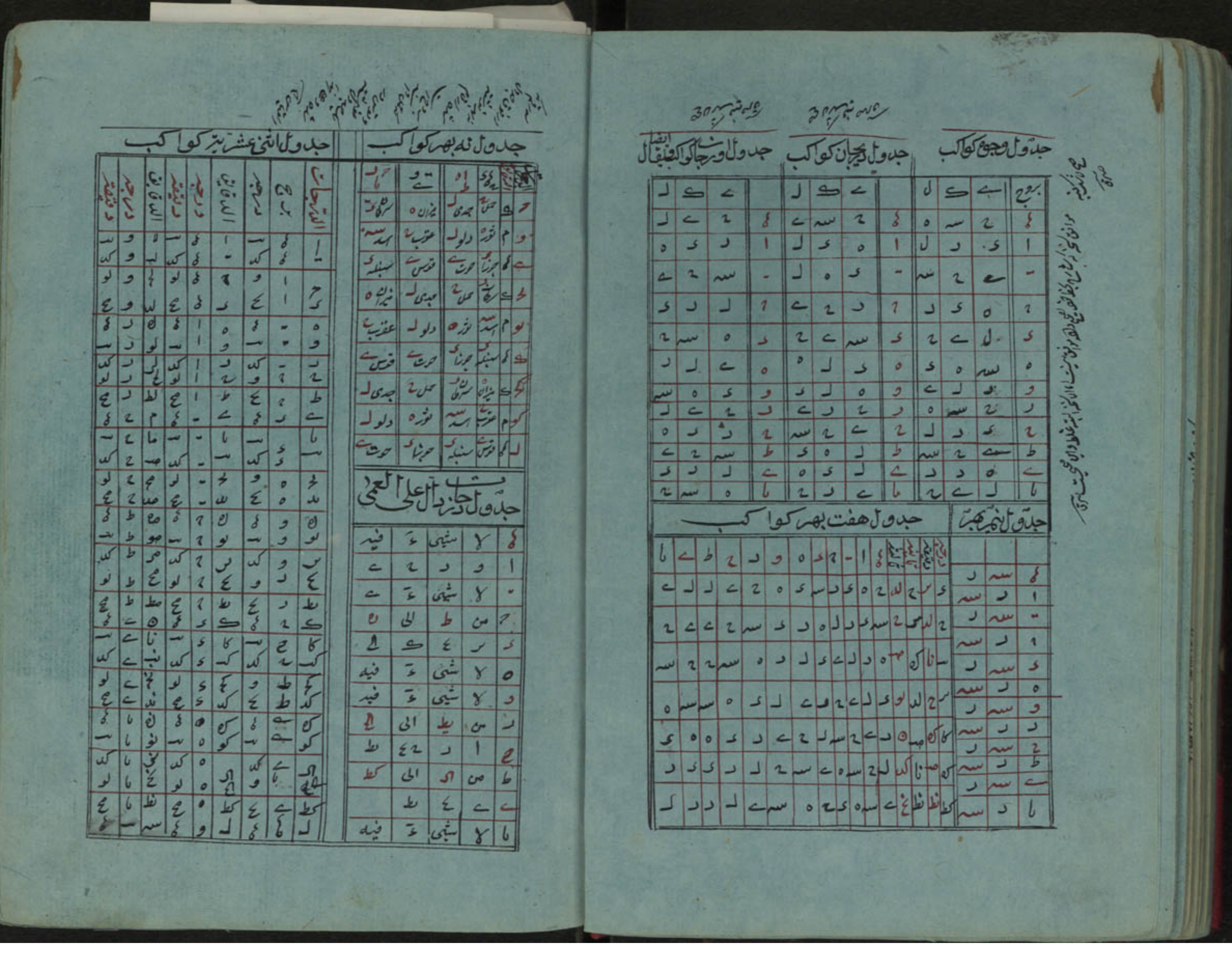


جدول حدود کواکب بقول بطلمیوس

البروج	۱	۲	۳	۴	۵
الحمل	مشتری ۶ و	زهره ۶ یب	عطارد ۹ کا	مریخ ۶ کز	زحل ۳ ل
الثور	زهره ۸ ح	عطارد ۶ ید	مشتری ۱۰ کب	زحل ۵ کز	مریخ ۳ ل
الجوزا	عطارد ۶ و	مشتری ۷ یج	زهره ۷ ک	مریخ ۲ کب	زحل ۸ ل
السرطان	مریخ ۶ و	مشتری ۷ یج	عطارد ۷ ک	زهره ۷ کز	زحل ۳ ل
الاسد	زحل ۴ د	عطارد ۹ یج	زهره ۶ یط	مشتری ۶ که	مریخ ۵ ل
السنبله	عطارد ۶ و	زهره ۵ یا	مشتری ۸ یط	زحل ۷ کو	مریخ ۴ ل
المیزان	زحل ۴ د	زهره ۷ یا	مشتری ۷ یح	عطارد ۴ کب	مریخ ۸ ل
العقرب	مریخ ۶ و	مشتری ۸ ید	زهره ۷ کا	عطارد ۳ کد	زحل ۳ ل
القوس	مشتری ۸ ح	زهره ۶ ید	عطارد ۵ یط	زحل ۶ که	مریخ ۵ ل
الجدی	زهره ۶ و	عطارد ۶ یب	مشتری ۷ یط	مریخ ۶ که	زحل ۵ ل
الدلو	زحل ۶ و	عطارد ۶ یب	زهره ۸ ک	مشتری ۵ که	مریخ ۵ ل
الحوت	زهره ۸ ح	مشتری ۶ ید	عطارد ۶ ک	مریخ ۶ کو	زحل ۴ ل

جدول حدود کواکب بقول اهل مصر

البروج	۱	۲	۳	۴	۵
الحمل	مشتری ۶ و	زهره ۶ یب	عطارد ۸ ک	مریخ ۵ که	زحل ۵ ل
الثور	زهره ۸ ح	عطارد ۶ ید	مشتری ۸ کب	زحل ۵ کز	مریخ ۳ ل
الجوزا	عطارد ۶ و	مشتری ۶ یب	زهره ۵ یز	مریخ ۷ کد	زحل ۶ ل
السرطان	مریخ ۷ ز	زهره ۶ یج	عطارد ۶ یط	مشتری ۷ کو	زحل ۴ ل
الاسد	مشتری ۶ و	زهره ۵ یا	زحل ۷ یح	عطارد ۶ کد	مریخ ۶ ل
السنبله	عطارد ۷ ز	زهره ۱۰ یز	مشتری ۴ کا	مریخ ۷ کح	زحل ۲ ل
المیزان	زحل ۶ و	عطارد ۸ ید	مشتری ۷ کا	زهره ۷ کح	مریخ ۲ ل
العقرب	مریخ ۷ ز	زهره ۴ یا	عطارد ۸ یط	مشتری ۵ کد	زحل ۶ ل
القوس	مشتری ۱۲ یب	زهره ۵ یز	عطارد ۴ کا	زحل ۵ کو	مریخ ۴ ل
الجدی	عطارد ۷ ز	مشتری ۷ ید	زهره ۸ کب	زحل ۴ کو	مریخ ۴ ل
الدلو	عطارد ۷ ز	زهره ۶ یج	مشتری ۷ ک	مریخ ۵ که	زحل ۵ ل
الحوت	زهره ۱۲ یب	مشتری ۴ یو	عطارد ۳ یط	مریخ ۹ کح	زحل ۲ ل



جدول نه بهر كواكب

ح	ط	حمل	جدى ل	ميزان ه	سرطان د
و	م	ثور	دلو ل	عقرب ح	اسد سه
ى	كه	جوزا	حوت ى	قوس ى	سنبله د
ح	ى	سرطان	حمل ح	جدى ل	ميزان ه
و	م	اسد	ثور ه	دلو ل	عقرب ب
ى	كه	سنبله	جوزا د	حوت ى	قوس ى
ح	ى	ميزان	سرطان د	حمل ح	جدى ل
و	م	عقرب	اسد سه	ثور ه	دلو ل
ل	كه	قوس	سنبله د	جوزا د	حوت ى

جدول درجات الى العمى

جدول اثنى عشر بهر كواكب

جدول وجوه كواكب

بروج	ب	ك	ل
ط	ح	سه	ه
ا	ى	د	ل
ب	ى	ح	سه
ج	ه	ى	د
د	ل	ى	ح
ه	سه	ه	ى
و	ب	د	ى
ز	ح	سه	ه
ح	ى	د	د
ط	سه	ح	سه
ى	ه	د	د
يا	د	ى	ح

جدول حجان كواكب

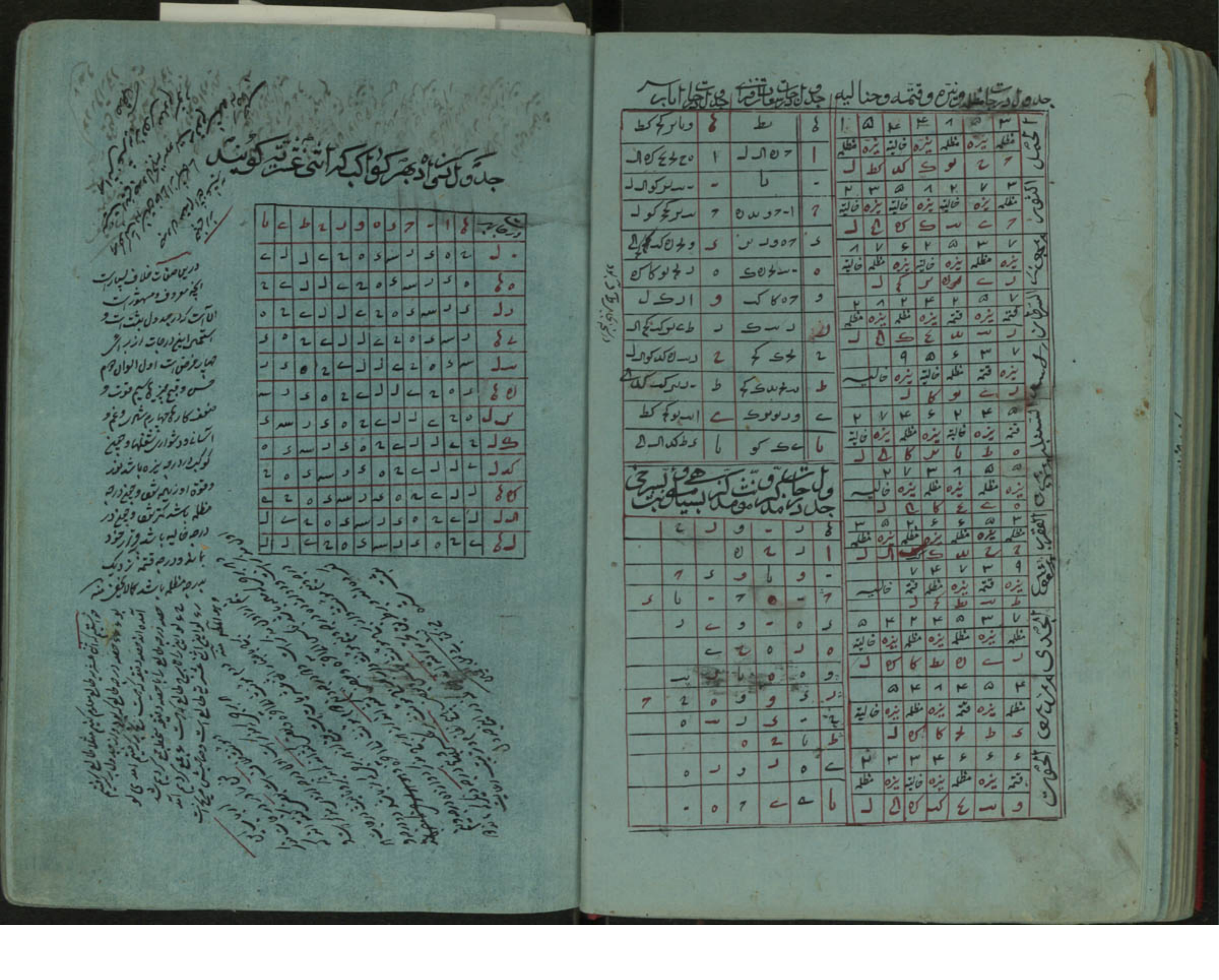
	ى	ك	ل
ط	ح	سه	ى
ا	ه	ى	د
ب	ى	ه	د
ج	د	ح	ى
د	سه	ى	ح
ه	د	د	ه
و	ه	د	د
ز	ح	د	ى
ح	ى	ح	سه
ط	د	ه	ى
ى	د	ى	ه
يا	ى	د	ح

جدول اوج كواكب

	ى	ك	ل
ط	ح	ى	د
ا	د	ى	ه
ب	سه	ح	ى
ج	د	د	ى
د	ه	سه	ح
ه	ى	د	د
و	ى	ه	سه
ز	ح	ى	د
ح	د	د	ه
ط	سه	ح	ى
ى	د	د	ى
يا	ه	سه	ح

جدول نيم بهر

جدول هفت بهر كواكب



جدول سنی دهر کواکب اثنی عشریه گویند

جدول درجات مظلمه ونیره وقتمه وخالیه

جدول درجات ساعات قمریه

تعریف حیز و جلب

وچون کوکب نهاری یعنی زحل و مشتری و شمس و عطارد وقتی که دلالت کنند بر نهاریت در روز فوق الارض باشند و در شب تحت الارض و کوکب لیلی یعنی مریخ و زهره و قمر و عطارد وقتی که دلالت کنند بر لیلیت بعکس یعنی در روز تحت الارض باشند و در شب فوق الارض انرا حیز گویند و اگر با این احوال برج مذکر در تصرف کوکب نهاری و برج مؤنث در تصرف کوکب لیلی بود انرا جلب گویند و بعضی فضلا بجای برج مذکر و مؤنث بیت مذکر و مؤنث گفته اند پس در ضمن هر جلب حیز بود و بعکس نه و حیز در لغت بمعنی مکان بود و جلب بمعنی ربودن و بدست آوردن و اهل این صناعت گفته اند که بودن کوکب در حیز خود مانند شخصی بود در میان آشنایان خود و چون کوکب نهاری در روز تحت الارض بود و در شب فوق الارض و کوکب لیلی بعکس انرا خلاف محل گویند و از جمله معتبرات احکامیان در خطوط کواکب یکی اعتبار فرح و ترح ایشان است که بتفصیل آن اشاره کرده میشود باید که فرح عطارد در بیت طالع و فرح شمس در بیت تاسع و فرح مشتری در بیت حادی عشر و فرح زحل در بیت ثانی عشر و فرح قمر در بیت ثالث و فرح زهره در بیت خامس و فرح مریخ در بیت سادس و اکثر استنباط کیفیت این تقسیم از هشت خانه طالع که سوی او نادر ربع است کنند و گویند از این هشت خانه دو خانه قوی اند که آنرا مایل ناظر خوانند و آن بیت یازدهم و پنجم بود و دو خانه ضعیف که آنرا زایل ساقط خوانند و آن بیت دوازدهم و ششم بود و دو خانه از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف که آنرا زایل ناظر خوانند و آن بیت دوم و نهم و سیم بود و اینها هم در باب آینده بتفصیل معلوم گردد و چون احوال این خانها معلوم گشت گوئیم چون از این کواکب سیاره الاعطارد دو کوکب نحس اند

نحس اند یعنی زحل و مریخ و دو کوکب سعد اند یعنی مشتری و زهره و دو کوکب در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دو خانه ضعیف را از روی مثل نسبت بنحسین دادند اضعف را بانحس یعنی دوازدهم را بزحل و ششم را بمریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را باسعد یعنی یازدهم را بمشتری و پنجم را بزهره و آن دو خانه را که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف بآن دو کوکب دادند که در بعضی احوال سعد اند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را باعظم یعنی نهم را بآفتاب و سیم را بماه کس نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط خوانند نیست چه این دو خانه نیز از وجهی قوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط بیت از طالع اخس است از زایل و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن و چون عطارد در سعد و نحس ذاتی نیست بلکه ممتزج است و درجات طالع نیز ممتزج است چه میان نور و ظلمت است پس طالع را درین قسمت باو نسبت کرده اند و گویند بودن کوکب در بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت و شادی بود و در حالت تحریر جهت حفظ فرح کواکب این بیت بخاطر فاتر رسید و هو هذا زعقوبها فرح کان اوسط آمد بیا ذالج لبب لهحو سطاآمد

و خانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه دو خانه متقابل از بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج متقابل ضد یکدیگر اند پس ترح عطارد در سابع است و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله معتبر انست بیت قوت و ضعف کواکب و آن چنان است که گویند قوت شمس در بیت عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت زحل در خامس و قوت مشتری در ثانی و قوت

مریخ در ثالث وقوت زهره در سابع وقوت عطارد در تاسع وخانهٔ متقابل بیت قوت
بیت ضعف باشد وچون کوکبی در خانه یا شرف خود باشد ودر وند بکوکبی دیگر یکی از
انواع خمسه ناظر باشد که او را همین حال باشد یعنی او نیز در خانه یا در شرف خود باشد
و در وتد بود آنرا یعنی این وضع را دستوریه گویند واین معتمدترین انواع دستوریه است
و بر خیر بصیر واضح ولایح است که سفلیین را با آفتاب این نوع دستوریه بحسب
صورت نه بندد واز جمله انواع دیگر یکی آنست که کوکب در خانه خود بود و
دوری او از فلک نیز چون دوری خانه او باشد از خانه آن نیز مانند
آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا حمل باشد دوم آنکه کوکب در کمال
تشریق وتغریب محمود بود وآن کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد
از آفتاب وسفلیین را او اخر سرعت سیر بود که آنرا رباط اعظم گویند
سیم آنکه صاحب طالع در عاشر بود وصاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر و
سعادت عظیمست ومستولی بر جزوی از فلک البروج یعنی منطقة البروج
وان در اکثر احوال موضع کوکبی یا سهمی یا مرکز یکی از بیوت اثنی عشریه
باشد عبارت از کوکبی است که حظ او از جمله حظوظ خمسه که آن بیت و
شرف وحد ومثلثه ووجه است در ان جزو بیش از کواکب دیگر باشد
در همان جزو بشرط آنکه آن کوکب ناظر باشد بان جزو بیکی از نظرات خمسه
یا بیکی از دو نوع شاطر لیکن در اتصال نظر بر حیثیت کافیست و شاطر حجز
بدرجه نشاید واهل احکام هر حظی را بمرتبه اعتبار کرده اند وآن مراتب را
شهادات گویند واهنا کواکب حظوظ را ناظر بود و فراعم ناسند مثلا صاحب بیت را
چهار شهادت گیرند وصاحب شرف را سه وصاحب مثلثه اول را دو و
صاحب مثلثه دوم را یکی واین بقول کوشیار است اما ایوب طبری که
یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است

وصاحب شرف

انچه درین موضع مذکور
شد سخن کوشیار است
و پیش بعضی شهادت صد
رابعه از شهادت مثلثه و اول است میگیرند منه

وصاحب شرف را شش وصاحب حد را پنج وصاحب مثلثه اول را چهار وصاحب مثلثه
ثانیه را سه وشریک را دو وصاحب وجه را یکی وهمچنانکه حظوظ مذکوره را مراتب
تعیین کرده اند همچنین هر یک را از حد و دو وجوه ودر یجان و غیر ذالک را مثل
خیر وجلب وهفت بهر ونه بهر واثنا عشریه وفرح وسایر قوی کواکب که در
میان ایشان محقق نیست مرتبه تعیین کرده اند لیکن در مستولی از غیر از حظوظ
خمسه مشهوره اعتبار نکنند ومراتب باقی را قوی کواکب نامند نه حظوظ چنانکه
مصنف خود در شرح زیج ایراد نموده و تفاصیل آن یعنی تفاصیل مراتب قوی کواکب
از کتب احکام طلب باید کرد وما این مراتب را بتفصیل و توضیح تمام در باب
نوزدهم ایراد نماییم تا رجوع بکتب احکام نباید کرد وچون اتفاق افتد که صاحب
حظی بجرم خود در آن خط باشد مرتبه او را در ان حظ ضعف گیرند چه در این
حال قوت او مضاعف گردد واگر شهادت دو کوکب مساوی باشند هر دو
کوکب را مستولی گیرند واگر کوکبی در شهادت قریب بکوکب مستولی
باشد آن کوکب را شریک مستولی گردانند مثلا خواستیم که پنج درجه ثور را مستولی
بدانیم کواکب ناظره بجزو زهره و قمر و زحل و مشتری را یافتیم و شهادت
زهره درین جزو بقول ایوب طبری شانزده است زیرا که هم صاحب بیت است
وهم صاحب حد وهم صاحب مثلثه اولی و شهادت قمر نه چرا که هم صاحب
شرفست وهم صاحب مثلثه ثانیه وآن دو کوکب دیگر را درین جزو از حظوط
خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اگر احیانا هیچ یک
از ارباب حظوظ ناظر بجزو معروض نباشند کوکب قریب مستولی
باید گرفت هر چند که در ان جزو ضعیف و نامقبول بود لیکن بشرط
نظر اما اگر کواکب همه از روی ساقط باشند آن جزو را مستولی نبود
واصحاب احکام آنرا از روی تشبیه ببدن بلا روح گویند واین طایفه را در

باب هیژدهم

در معرفت بیوت دوازده گانه و منسوبات ایشان طوالع مدار بر کواکب مستولیست

قبل ازین مذکور شد که منطقة البروج را ابتداء از نقطهٔ طالع بدوازده قسم کنند و هر قسمی را بیتی خوانند و ازین بیوت چهار خانه را اوتاد خوانند چنانکه خانهٔ اول را که هرآینه بر افق شرقی واقع است وتد طالع گویند و خانهٔ هفتم را که بر افق غربی واقع است وتد غارب و خانهٔ دهم را که بر نصف اعلی دایرهٔ نصف النهار است وتد السماء و خانهٔ چهارم را که بر نصف اسفل نصف النهار است وتد الارض و این چهار را وتد بجهة آن گویند که مدار احکام بر اینها است چه اقوی بیوتند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبدأ کون خوانند و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة میلان هر یک بوتدی در خود و ازین حیثیت این چهار خانه را در قوت اوسط بیوت خوانند و بیت ثالث و تاسع و سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از وتدی در خود و ازین حیثیت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار و مبدأ زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست و شاید که بحیثیت نظر او بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثامن و ثانی عشر ساقط اند از طالع زیرا که هیچیک از نظرات خمس میانهٔ این بیوت و طالع متحقق نشود و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی اینجا نیز معلوم نیست و باقی بیوت غیر اوتاد اربعه که آن ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع چه میانهٔ هر یک از بیت ثالث و حادی عشر و میانهٔ طالع نظر تسدیس است و میانهٔ هر یک از آن دو خانهٔ دیگر و میانهٔ طالع نظر تثلیث و ظاهر است که بیوت ناظره اقوی اند از بیوت ساقطه بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست

که قوت

اوتاد هر چند ناظر نیند بطالع اما بحسب اصطلاح بیوت ناظره ثالث و خامس و تاسع و حادی عشر را گویند منه

که قوت بیت زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل ازین در شرح فرح کواکب بانحناء اشاره شد و از افراد هر یک ازین نوع هر کدام بطالع اقرب اند در قوت مقدم باشند بر آنکه ابعد اند الا افراد بیوت ساقطه که بعکس این معنی است یعنی هر کدام بطالع ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر آنکه اقرب اند و ازین که گفتیم لازم آید که اقوی بیوت طالع باشد پس عاشر پس سابع پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس ثامن پس سادس و اضعف جمیع بیوت بیت ثانی عشر است که هم زایل و هم ساقط است از طالع و هم اقرب با و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد او فرد باشد آن خانه را مذکر دانند و هر چه عدد او زوج باشد مؤنث و باز این دوازده خانه را بچهار ربع منقسم سازند و از آنجمله آن ربع را که میان مرکز عاشر و طالع است و همچنین آنرا که میانهٔ مرکز رابع و سابع است ربع مقبل و ربع مذکر گویند و آن ربع را که میانهٔ طالع و رابع است و همچنین آنرا که میان سابع و عاشر است ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میان مرکز عاشر و رابع است از طرف شرق نصف ساعد خوانند و آن نصف دیگر را که میان مرکز رابع و عاشر است از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج یازدهم طالع بود اوتاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هر یک درین حال به بیت مایل خود انتقال نمایند و اگر برج عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله خوانند زیرا که هر یک بیکی از بیوت زایله انتقال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث افضل است از قسم اول

دقسم اول از ثانیا وصه هر خانه پیش از مبدأ آن خانه باشد به پنج درجه یا پنج درجه
قبل از مبدأ است ثانیا آن خانه پس اگر چه در تقویم کوکبی مثلا پیش از مبدأ
آن خانه باشد بدو درجه خانه متقدم او را محل آن کوکب ندانند بلکه همان
خانه را محل او اعتبار کنند هرچند فی الحقیقة در آن خانه نباشد و این
عبارت بسبب آنست که تا عکس باشد که شمس در شب سایع و روز
بطالع در آید و نیز همان انواع بیوت اثنا عشریه اکنون در مدلولات
هر یک شروع نموده میفرماید که اما مدلولات بیوت اول طالع چون مبداء
ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقای آن امور که ظهور او ظاهر شود
و ایضا طلوع او دال است بر تکون هر متکون و موثر در آن خصوصا در
انواع انسانی که اشرف و اکرم انواع مکونات است ازین سبب گفته
که بیت طالع خانه حیات است و نفس و جسد و ابتدای کارها و ایضا
دلالت کند بر تدبیر مصالح و عزیمت امور و طلب اشیا و کیفیت زندگانی
و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوب است بسر و روی و بیت دوم
که مایل طالع است دلالت کند بر حالت ثانیه موجود که آن هر آینه بمعیت
اسباب بقاست و آنرا معیشت خوانند و اقرب آن اسباب غذاست
و اوسط آن ذخایر و اموال و ابعد آن اعوان و انصار ازین جهه گفته
که بیت ثانی خانه مال است و معاش و اعوان و انصار و حوادث مستقبله
و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بقول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا
منسوب است بگردن و بیت سیم که زایل طالع است دال است بر حالت
ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت توابع اسباب معیشت است چون
حرکت که سبب استمرار غذاست و برادر و خواهر که شریک و معین مال
و دلیل بر این دوام خصومت ایشان است بسبب جلب اموال ازین
جهت گفت

بهمین جهت گفت که بیت ثالث خانه برادران است و اقربا و سفرهای نزدیک و تحویل
از جانبی بجانبی و ایضا دلالت کند بر علم اندکی و اسرار و از اعضا بر دست
و دوش و وتد چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور
بود و امری که ماده موجود بآن منتهی شود چون پدر و در و نیز محل قرار
و ثبات است چون مسکن و املاک ازین حیثیت گفت که بیت رابع
خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امور است و ایضا
دال است بر مدفن اموال و از اعضا منسوب است بسینه و پهلو و
معده و پنجم که مایل رابع است هر آینه دلیل دوم پدر بود که آن فرزندانست
و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و ارتفاعات است ازین واسطه
گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و اخبار و اکل
و شربست و ایضا دال است بر عشقبازی و ملبوسات و شادی
و سورها و ضیافتها و از اعضا منسوب است به پشت و دل و ششم
که زایل رابع است دلیل باشد بر حالت ثالث او از عبید و خدام
و ستور که از جمله اسباب مسکن است و بیماری که سبب خمول حیات است
بجهة سقوط از طالع ازین علت گفته که بیت سادس خانه
خدمتکاران و بندگان و مرضها و آفتها و دواب صغار است
و ایضا دال است بر گریخته و گم شده و تهمت و از اعضا منسوبست
بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست هر آینه ضد طالع بود و نظیر
او پس دال بود بر ازواج و شرکا و سبب هلاک و فنا چون
اضداد و خصوم ازین وجه گفت که بیت سابع خانه شرکا و ازواج
و عورات است و ایضا دال است بر اضداد و خصوم و مقصد
مسافران و کرانه و از زانو و از اعضا منسوب است بسرین و زیر ناف

و هشتم که زایل بطالع است حالت دوم از ازواج بود و چون متقابل و ضد ثانیست
دلیل بطلان اسباب البقا و معیشت بود ازین علم گفت که بیت ثامن خانه خوف
و مرگ و میراثها و اموال عورات و غم و اندوه است و ایضا دال است بر
اموال خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب است بالات شهوت
و مقعد و رحم و نهم که ثانی بیت الموتست دلالت کند بر حالت ثانی او از
حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب چه
نکته النوم اخ الموت مشهور بود معروفست و نیز چون نظر ثالث
و اقوی از و دال بود بر علم بسیار و سفر دور ازین دلایل گفت که بیت
تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل و خوابست و ایضا
دال است بر دوستداری و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و از اعضا منسوب است
بفخذین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوتست و نظر بیت الاب ازین
نسبت گفت که بیت عاشر خانه سلطان و مادران و شغل و اعمال سلطان
و ایضا دال است بر صنعت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا
منسوب است بر کتفین و یازدهم چون ثانی دهم است و اقوی و اسعد
بیوت ایله ازین دلالت گفت که بیت حادی عشر خانه دوستان و امیدها
و سعادتهاست و ایضا دال است بر وزرا و خلفا و بیت المال
سلطان و اعوان ملوک و از اعضا منسوب است بساقین و دوازدهم
چون ضعیف و اخس بیوت است و نظر ششم ازین علامت گفت که
بیت ثانی عشر خانه اعدا و شقاوتها و دونان و چهارپایان بزرگست
و ایضا دالست بر گرفتاری بند و زندان و حزن و دین و نکبت
و غرامت و امراض مزمنه و از اعضا منسوب است بقدمین اینست
تمامی سخن در مدلولات بیوت اما منسوبات کواکب اول از زحل چون نحس اکبر است و بطی

السیر

منسوبات و مدلولات کواکب

السیر هر آینه منسوب باشد باشیاء خسیسه و اموری که متعلق باشد ببطوء
ازین جهت گفت که زحل کوکب برانست و دهقانان و ارباب قلاع
و خاندانهای قدیم و غلامان سیاه و صحرانشینان و مردم سفله و خسیس
و زاهدان بد علم و از اخلاق مکر و کینه و حمق و جهل و بخل و وقار و
ستیزه کاری و کاهلی و مشتری چون سعد اکبر است و بطی السیر دلالت
کند بر ثبات و رفعت و منزلت و اشیاء شریف ازین سبب گفت
که مشتری کوکب اشرافست و علما و قضاة و امرای با عدل و نصفت
و وزرای جلیل القدر رفیع المنزلت و اهل مناصب و زهاد و اغنیا
و از اخلاق حلم و سخا و علو همت و حیا و صبر و لوازم نفع و صدق و وفا و مریخ
چون نحس اصغر است و سریع السیر دلیل بود بر اشیاء مخرب و امور سریعة
الفساد بدین واسطه گفت که مریخ کوکب لشکریانست و امرای ظالم و اتراک
و دزدان و عوانان و مفسدان و آتش کاران و بیاعان ستور
و از اخلاق قهر و مکابره و شجاعت و خسارت و سفاهت و لجاج
و دروغ و تهمت و ایذاء مردم و اهانت و زنا و خیانت و شمس چون
نیر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت و مربی اشیا و عین فیض دال باشد
بر سلطنت و امور عظیمه ازین حیثیت گفت که شمس کوکب سلاطین است
و اصحاب امر و نهی و اکابر و اهل سامی و تدبیر و از اخلاق تکبر و عجب
و الفت و کرم و ترفع و بهجت و زهره چون سعد اصغر است و سریع السیر
و مؤنث دال باشد بر انوثه و خنوثه و حسن وجه و فرح و شهوت ازین
هم گفت که زهره کوکب اهل طرب است و زنان و امردان و مخنثان
و مغنیان و ظرفا و اصحاب زینت و تجمل و از اخلاق لهو و طرب و عشق
و ظرافت و سخریت و سوگند دروغ و چون عطارد ممتزج است و سریع

السیر و تابع متصل به دال باشد بر تتبع و تلون و زیرکی از این مناسبت گفت
که عطارد کوکب حکماست و طبیبان و منجمان و شعرا و ادبا و دیوانیان و کاتبان
و نقاشان و تجار و اهل بازار و از اخلاق دین و علم و ذکا و نطق و ادب و
حقایق دقیقه و قمر چون اسرع کواکب است دال باشد بر حرکت و انتقال
و استحاله و انقلاب از این جهت گفت که قمر کوکب رسولان است و پیاده روان
و ایلچیان و عوام الناس و از اخلاق عفت و جمال و سلیم طبعی و فراخ عیشی و
بسیار گفتن و حرکت و سخن چینی والله اعلم باب نوزدهم در معرفت
احوال انظار و آنچه بدان مانند و قوی کواکب قبل از این مذکور شد که اعتبار
انظار کواکب بلا تکرار پنج است از جمله چهار که غیر مقارنه است بحسب
موافقت و مخالفت کیفیات و اوضاع اماکن ایشان از بروج حکمی خاص
دارند چنانکه گویند که تثلیث و تسدیس دو نظر مودت اند و سعودند زیرا
که تحقق هر یک از این دو نظر در دو برج متفق الطبیعه دست دهد خواه که
اتفاق در هر دو کیفیت باشد کما فی التثلیث یا در یک کیفیت کما فی التسدیس
و از این جهت گفت که تثلیث اقوی است از تسدیس و لهذا اول را نظر تمام
دوستی گویند و ثانی را نظر نیم دوستی و بعضی علت اقویت اول را از این دانند
که قوس بعد او ضعف قوس بعد ثانی است و مقابله و تربیع دو نظر عداوت اند
و نحوس اند اما مقابله بجهت آنکه در دو برج متفق بل متحقق شود که متضاد اند
چنانکه سبق ذکر یافت اما تربیع بجهت آنکه تحقق او در دو برج مختلف
الطبیعه بالکیفیتین او بالکیفیة الواحدة و مقابله اقوی است از
تربیع به قوس بعد مقابله ضعف قوس بعد تربیع است اما اقوی
نظرات مطلق در تأثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث
پس تسدیس چنانکه تجربه بر آن دال است و هر یک از این نظرات را بحسب سعادت و
نحوست

نحوست کواکب متناظره تأثیرات یافته اند چنانکه میفرماید که و نظر دوستی بکواکب سعد
محمود التأثیر است و نظر دشمنی با ایشان یعنی بکواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است با متوسط است
میانه حمد و ذم علی اختلاف و نظر دشمنی بکواکب نحس مذموم التأثیر است و نظر دوستی
با ایشان یعنی بکواکب نحس در آن مرتبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی
مواد محمود باشد بنا بر مناسبت و مقارنه و مجاسده با کوکب سعود و عقده
سعد در سعادت بیفزاید و با کوکب نحوس و عقده نحس در نحوست و از آنچه قبل
از این در احوال کواکب مذکور شد معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله
با نیرین مذموم است و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است
که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل به است و نیز بباید دانست
که هر یک از این نظرات که حکم آن مذکور شد اعم است از آنکه میانه دو کوکب باشد
یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا بر فطرت سلیمه مخفی نماند که چنانچه نظر متنوع
بانواع است تناظر بومی یا مطلعی بچند نوع منقسم است و هر یک از این انواع که بعد از این
بتفصیل موضح گردد نوعی باشد و تحقیق نوعی آن بود که چون میان دو کوکب
متحقق شود قریب بآن نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما دست دهد
و تحقیق آنکه وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس مع بعد و بیان این معنی
در آمده میفرماید که و تناظر بر انواع است از آن جمله یک نوع آن بومی است و آن
در بومی مثل آنکه یک کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا
یکی در اول قوس باشد و دیگری در آخر جدی و در مطلعی مثل آنکه یک کوکب در اول
حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اول سنبله باشد و دیگری در آخر میزان
و تناظر بومی در این نوع نیز بهمین نهج باشد لیکن تحقق آن مشروط است
بآنکه در غیر اول و آخر این بروج اتفاق افتد و نوع دیگر از انواع تناظر
تربیع است و دیگری استقبال و این قیاس بر تسدیس معلوم شود و نیز تناظر

تربیعی در یومی مثل انکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری در منتصف حقیقی
اسد یا یکی در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگری در منتصف حقیقی دلو و در مطلعی مثل
انکه یک کوکب در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف
حقیقی اسد باشد و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و شاطر تربیعی درین نیز همین
نوع است لیکن تحقق آن مشروط است بانکه در نیمه از این بروج دست دهد که
آن نیمه اقرب باشد بنقطه انقلاب یا اعتدال اقرب از آن نیمه دیگر نه در منتصف
حقیقی و انچه در نیمه دیگر واقع شود شاطر تثلیثی تربیعی خواهد بود بشرط انکه در اول
و آخر بروج نباشد و شاطر استقبالی در یومی مثل انکه یک کوکب در اول حمل
باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اول میزان بود و دیگر در آخر حوت
در مطلعی مثل انکه یکی در اول ~~میزان بود و دیگر در آخر حوت و در مطلعی مثل انکه~~
جدی باشد و دیگری در آخر جوزا یا یکی در اول سرطان بود و دیگری در
آخر قوس و شاطر تسدیسی درین نوع نیز بهمین نهج باشد الا انکه حصول آن
مشروط است بانکه در غیر اول و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع
شاطر مطلق در تاثیر حکم انواع نظرات است لکل لنظره اما شاطر تثلیثی
بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح سی فصل نصیریه و صاحب اشجار الاثمار
و بقیاس بر شاطرات سایر ... که واقع باشد چه هرگاه قوس شاطر تسدیسی
از طرفین متزاید شود به ستین ... تا بجدی که ... کردد شاطر
تثلیثی بحصول رسد و اتضح در یومی مثل انکه یک کوکب در اول ثور باشد
و دیگری در آخر اسد یا یکی در اول عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در
مطلعی مثل انکه یک کوکب در اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول
اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعاء عدم وقوع شاطر تثلیثی
صحیح نباشد غایتش انکه موضع کوکبین متشاطرین از بروج درین

منتظر یومی آنست که بعد دو
کوکب از اول سرطان و ...
باشد و شاطر مطلعی
انکه بعد کوکب
از اول حمل ... باشد
منه

نوع و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف انواع دیگر که در اینها این اشتراک نیست لیکن
این باعث عدم وقوع شاطر تثلیثی نتواند شد مگر انکه عدم اشتراک محل کوکب
از بروج در دو نوع شاطر شرط کرده باشند و مخفی نماند که بعضی از اهل این فن
چون شاطر حقیقی اطلاق کنند مراد ایشان شاطر تربیعی باشد لا غیر و علة
آنست که موضع کوکب در انواع غیر تربیعی که در نصف مشترک میانه دو برج دست
میدهد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع کوکب متشاطر از بروج
در غیر این نوع معین و مشخص نباشد و در احکام نظرات و شاطرات موضع
کوکب را دخل تام هست و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن واحد
میان دو کوکب نظر و شاطر هر دو واقع شود یعنی شاطر حقیقی اتفاق افتد
از برای اختصار و ترک تکرار رقم آنرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه
اتصال جامع نظر تسدیس و شاطر یومی چنین نویسند سظم و مطلعی
چنین مطع و اتصال جامع نظر تربیع و شاطر یومی چنین نویسند
عظم و مطلعی چنین عظع اتصال جامع نظر تثلیث و شاطر
یومی چنین نویسند ثظم و مطلعی چنین ثظع و اتصال جامع
نظر استقبال و شاطر یومی چنین نویسند لظم و مطلعی چنین
لظع و گاه باشد که بجای حرف میم زاء منقوطه مرقوم سازند
که علامت زمانیست و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و شاطرات
و تاثیرات سعد و نحس هر یک شروع در مدت بدایت و نهایت آن
تاثیرات نموده میفرماید که و چون کوکب متوجه نظر یا شاطر کوکبی یا متوجه
مجاسده یکی از عقدتین قمر باشد هر آینه پیش از رسیدن بحقیقت
آن نظر یا شاطر یا مجاسده بچند درجه سعادت یا نحوست و آن نظر یا
شاطر یا مجاسده اکتساب میکنند و بعد از تمام اتصال چند درجه منصرف شود

تا چند درجه بعد از انصراف و آن سعادت یا نحوست باقی باشد و این معقولات حاله بتجربه و امتحان است و آن درجات را انوار و اجرام گویند جمیع جرم کرا ینجا بنج اکث ب است و جرم هر یک از علویین در هر طرف یعنی طرف خلف و قدم نه درجه است و از آن مریخ بعضی گفته اند هشت درجه است و بعضی گفته اند نه درجه و معتمد بقول اول است و از آن شمس پانزده درجه و از آن هر یک از سفلیین هفت درجه و از آن قمر و هر یک از عقدتین او دوازده درجه و یکی از فضلا این مقادیر را بجهت حفظ بدین وجه در سلک نظم کشیده و هو هذا

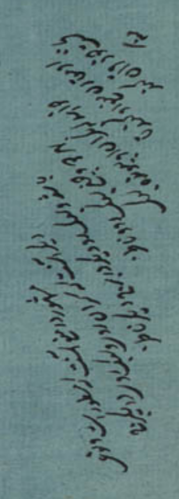
بدان اجرام سیارات بترتیب لطیط حخ سیه حخ د ز ز ربیب تا مل فیه

یظهر لک و چون کوکب قریب بحد نظر با ناظر کوکبی یا بجا رسد عقده از عقدتین قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اخوات او در آن موضع متحقق شود و بقدر نصف مجموع جرمین هر دو باشد آنرا متصل گویند باین معنی که اینجا آغاز اتصال ایشان بود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرم من المتصلین شود آنرا اقوی الاتصال گویند باین معنی که اینجا آغاز قوت اتصال بود و چون بعد بینهما تمام مرتفع شود آنرا تام الاتصال گویند باین معنی که اینجا غایت قوت اتصال بود مثلا هر گاه قمر بعد از مقارنه متوجه تسدیس شمس شود چون بعد بینهما بحبل و شش درجه و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است سیزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع تسدیس ماند آغاز اتصال ایشان بود و چون به پنجاه و چهار رسد یعنی شش درجه که نصف جرم اقل الجرم است بموضع تسدیس ماند آغاز قوت اتصال ایشان بود و چون بشصت درجه رسد که حد تسدیس است غایت قوت اتصال بود و آنچه گفتیم در باقی نظرات و سایر کواکب قیاس توان کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد و بعضی گویند که چون بعد میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود آغاز اتصال بود چه

درین وقت نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود آغاز قوت اتصال بود چه درین هنگام نور هر یک از آن دیگر وصل شده باشد لیکن معتبر و معتمد بقول اول است لهذا معظم آنرا اختیار کرده و چون از آن در گذرد یعنی کوکب ناظر بعد از تمام اتصال از منظور الیه در گذرد منصرف شود و چون بعد بقدر نصف جرم اقل الجرم شود آغاز قوت انصراف بود و آنرا هر آینه قوی الانصراف خوانند و چون بقدر نصف مجموع جرمین شود غایت قوت انصراف بود و آنرا لاجرم تام الانصراف گویند و چون کوکبی برجی انتقال کند و در حین انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از آن متصل بکوکبی دیگر شود تا در آن برج باشد آنرا وحشی السیر گویند چه درین حال کوکب مثل شخصی باشد که بشهری در آید و هیچ کس را نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب گردد و این وضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات بلیغ و اگر چنانکه کوکب متصل شود بعد از آن انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی آنرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد از آن اتصال بکوکبی دیگر متصل نشود تا در آن برج بود آنرا خالی السیر گویند نه بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را اتفاق افتد و بدترین حالها که او را درین احوال باشد در وحشت سیر دست دهد آنست که در برج قوس باشد زیرا که ضعف برج عقرب است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی بخطوط یکی از خطوط خمسه متصل گردد و بکوکبی دیگر قوت خود او را دهد و این را دفع قوت گویند و اگر هر یک درین حال بخطوط باشند دفع قوتین گویند و اگر کوکبی از موضع سقوط خط کوکبی دیگر با او متصل گردد طبیعت خود او را دهد و این را دفع طبیعت خوانند و اگر درین حال هر یکی در خط آن دیگری باشد دفع طبیعتین خوانند و این دو وضع دلیل بود

بر محبت و مودت و اتمام کارها بلا جد و جهد و اگر کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی
دیگر با او متصل شود آنرا انکار گویند و اگر هر یک در وبال و هبوط باشد انکار
از طرفین باشد و این دال باشد بر ضد انچه در دفع طبیعت مذکور شد و چنین
کوکب منصرف شود از کوکب دیگر و هنوز آن انصراف تمام ناشده متصل بکوکب
ثالث شود آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند
بحسب ظاهر متصل نباشد و این وضع را نقل نور گویند و این دلیل بود بر توسط
کارها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شود آن
اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث و اینرا جمع نور گویند و شاید
که زیادت از دو کوکب باشند و اکثر اوقات این جمعیت بر زحل شود و اگر کوکبی
در حال رجعت یا احتراق یا در حضیض و وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر با او
متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف رد کند آنرا رد گویند و شاید
که این ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در منصف حوت
و این وضع دلالت کند بر فسخ کارها و تعویق در امور و چون سه کوکب در
برجی باشند چنانکه سبک سیر ایشان در اول برج بود و میانه رو در
میانه آن برج و گران رو در آخر آن برج چنین سبک رو خواهد که بگران
رو متصل شود میانه رو مانع کرده اول خود متصل شود و اینرا منع
نور خوانند و گویند در این حال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبک
رو در آخر برج بود و گران رو در میانه برج و میانه رو در اول برج میانه
رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از آن سبک رو راجع گردد و بگران
رو متصل گردد و از و در گذشته بمیانه رو نیز بپیوندد و اتصال کوکب
میانه رو از گران رو باطل کند و این را اعراض گویند و این دلیل باطل
شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک رو در اول برج باشد و میانه رو در

درمیانه



درمیانه آن برج و گران رو در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد
در این حال میانه رو بگران رو متصل شود و از و درگذرد هر آینه گران را در قطع نور
سبک رو از میانه رو کرده باشد یا آنکه سبک رو در میانه برج باشد و گران

میانه دوم

رو در آخر برج و میانه رو در اول برج دوم راجع چون سبک رو خواهد
که بگران رو بپیوندد و میانه رو راجع باز گشته متصل بگران رو شود و قطع نور
سبک رو از گران رو کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امیدات
و چون کوکبی در وبال یا هبوط یا در بئر باشد و متصل گردد بکوکبی که محظوظ قوی حیز
که از دو ستاره بود و چنان باشد که کوکب محظوظ با او انعام کرده باشد و این
معنی را نعمت گویند و اگر آن کوکب قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز
با یکدیگر متصل شوند این مکافات نعمت گویند و این هر دو دلیل نجاتست
از مهالک و چون کوکبی در میان انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر منحصر بود بجرم
یا بشعاع یا کوکبی در برج دوم او بود و دیگری در دوازدهم آنرا احصار
گویند اما حظوظ کواکب سه نوع است نوع اول ذاتیست و اتفاق آنست که
کوکب در حظ یا بعد از حظوظ خود که بتغیر طوالع و ازمان متغیر نشود مثل
بیت و شرف و حد و مثلثه و امثال آن که عنقریب مفصل و مبین گردد و
همچنین از قوی ذاتیست بودن کوکب در نطاق چهارم که آنرا صعود در افلاک
و مستعلا گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکة و نشان الوضع بتخصیص که ساعد بود
و دیگر چیزها که در این زودی بتحریر در آید و بودن کوکب در قوی ذاتی
دلیل سعی و تعاون ذاتی بود چنین عقل و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند
آن و نوع دوم عرضیست و آن آنست که تغیر آن مبنی بر تغیر طوالع و اوقات
باشد مثل آنکه کوکب در اوتاد باشد یا در مایل الاوتاد یا آنکه ناظر باشد
بطالع یا در حیز باشد یا در فرح خود یا غیر آنها که عنقریب مفصل و مشروح گردد و بعضی



کوکب درین حال درین موضع دلیل سعادتهای عرضی بود همچو جاه و مال و عزت و حشمت
و مانند آن و نوع سیم سعادتی است و آن آنست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر
باشد یا آنکه در برجی باشد که دو کوکب سعود از راسته بقوت ذاتی و عرضی محیط
باشد یا آن کوکب هم در آن برج یا آنکه یکی در دوم آن برج باشد و دیگری در
دوازدهم و این دو موضع هر آینه از اقسام حصار باشد پس آن کوکب را
درین حال محصور یا مضغوط بین السعدین گویند و مخفی نماند که همچنانکه
قوتهای کواکب سه نوع است ضعفها نیز سه نوع است ذاتی و عرضی و نحوسی و
مثل هر یک عکس آنست که در انواع قوی مذکور شده کل النظیره بعد هذا
بباید دانست که قوت و ضعف کواکب آنچه اکابر این فن فرموده اند
صد و هفتاد و چهار ضعف است نود عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها
و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام و دلیل المنجمین با حسن وجوه نموده اند
پس ما انها را بعبارت مختصر و شرح موضح باین کتاب نقل نمائیم تا طالبان
این فن را تذکره و دستوری باشد والله الموفق والمعین پوشیده نماند
که قوت و ضعف کواکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند عظیم الاثر و میانه اثر و
حقیر اثر و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و
ادنی و ترکیب تناسبیه عقلیه میان این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادت
و مراتب این اصناف از قوت و ضعف از یکی بود تا نه یعنی آنچه حقیر اثر
ادنی مراتب باشد او را یکبهره بود یعنی یک شهادت و همچنین بر تزاید یک
بهره می رود تا نه شود آنچه عظیم الاثر اعلی مراتب است و او را هر آینه نه شهادت
بود اما اصناف قوتها و قسم اول سی و یکیست از انجمله پنج عظیم الاثر اعلی
مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ احتراز یعنی نبودن کوکب در افول
بیوت از بیوتات اثنی عشریه چنین طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و

خامس

خامس خاصه که بیشتر از کواکب با او ناظر باشند و کمال اثر از آنگاه بود که
با وجود این حال در حظی از حظوظ ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق و
بعضی با وجود ضعف و وبال و هبوط چون کوکب در یکی ازین بیوت بود معتبر گویند
اما این ضعیف است چه هیچ عرض با ذات معارضه نتواند کرد ۴ تصمیم یعنی
دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه و بعضی هفده دقیقه گفته اند
و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که بجهت آفتاب کند و لهذا او را در این
حال آفتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و عظمت باشد ۵ جرم
ثابته سعد یعنی درجه قمر کوکبی از سیارات مثل درجه قمر کوکبی از سعود
ثوابت شود و بهره هر یک ازین اصناف درین مرتبه نه باشد و شش
عظیم اثر اوسط مراتب ۱ بیرجه شرف ۲ استقامت سیر ۳ اعتلا یعنی فلک
آن کوکب از فلک آفتاب اعلی باشد ۴ دستوریه ۵ حلب ۶ طریقه نیره یعنی بودن
کوکب در مابین درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یکی ازین اصناف
درین مرتبه هشت باشد و هفت عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تشریق علوی را
و تغریب سفلی را ۲ ... ۳ درجه طالع ۴ درجه عاشر ۵ عدم عرض
۶ ذروه اوج ۷ ذروه تدویر وسطی ۸ حیز ۹ دفع قوت علوی ۱۰ دفع
طبیعت ۱۱ قبول ... یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال
۱۲ ذوالیمینین یعنی بودن کوکب در عاشر و مطرح و شعاع او در
تربیع او فوق الارض ۱۳ ... در قران یعنی آن کوکب که در قران کوکب
دیگر مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از آن دیگر و قمر
اورست و این اکثریت بحسب اختلاف نصف قطر حامل و تدویر هر کدام است
نه فی نفس الامر ۱۴ ممازجت سعود ۱۵ حد ۱۶ مکان سهم السعادة
۱۷ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۸ جمع نور ۱۹ نقل نور ۲۰ استیلا

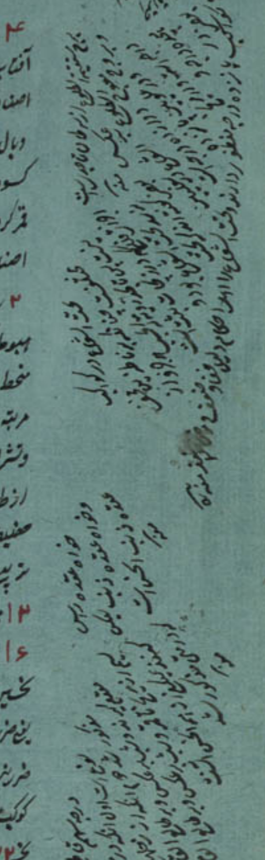


برج و مقدم و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه هشت باشد اما اصناف قوتهای
قسم دوم چهل و چهار است و میانه اثر اعظم مراتب ۱ اقامت بجهة استقامت
۲ سرعت سیر ۳ صد سعد ۴ مثلثه اولی ۵ صعود در فلک اوج ۶ صعود
در فلک تدویر ۷ صعود در شمال معدل النهار بود و مع هذا غایت ارتفاع او در روز
بروز متزاید بود ۸ بودن کوکب فوق الارض ۹ بودن کوکب مذکر در برج
مذکر و مونث در برج مونث ۱۰ سری از نحوس و بهره هر یکی از این اصناف
درین مرتبه شش باشد و پانزده میانه اثر او سط مراتب ۱ استعلا یعنی
بودن کوکب در دهم و یازدهم دیگری ۲ ربع مقبل ۳ عرض شمالی ۴ زیادت
نور ۵ زیادت قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب از نطاق دوم و سیم باشد
اما زیاده نور در قمر وقتی بود که از تربیع اول که او را با آفتاب افتد در گذشته
بود و بدوم نرسیده ۶ زیادت سیر ۷ زیادت عدد ۸ زیادت حساب
و این هر دو در متحیره وقتی بود که کوکب هابط باشد از ذروه و در قمر وقتی
که صاعد باشد ۹ درجه سعادت افزای ۱۰ مثلثه اولی سعد ۱۱ ربع
مذکر مذکر را و ربع مونث مونث را ۱۲ وجه ۱۳ نهبر ۱۴ مثلثه ثانیه
۱۵ دوازده بهر و بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه پنج است و
هنده میانه اثر ادنی مراتب ۱ بیت مایل ۲ بیت فرح ۳ بیت قوت
۴ بیت مذکر مذکر را و بیت مونث مونث را ۵ بیت سعد ۶
مثلثه ثانی سعد ۷ نصرت یعنی قوت صاحب بیت چه خداوند هر خانه ناصر
کوکب جهس در آن خانه باشد و دلیل عاقبت آن ۸ اعانت یعنی هر کوکب
که در خانه خود صاحب شرف آن خانه را یابد او را اعانت کند چنانکه مریخ
آفتاب را در حمل و درین باب نظر شرط نیست ۹ استعانت یعنی هر کوکب
که در برج شرف خود بود و هر آینه از کوکبی که صاحب بیت آن برج است استعانت خواهد اما

در باب

درین باب نظر شرط است ۱۰ نعمت ۱۱ مکافات نعمت ۱۲ حصار حیانه
دو سعد ۱۳ بودن کوکب نهاری بروز تحت الشعاع و لیلی بشب و این قوت
خاص آفتاب است ۱۴ تیامن از آفتاب در نصف لیلی باشد از فلک
۱۵ در بیجان ۱۶ ار دجان ۱۷ هفت بهر است و بهره هر یکی از این اصناف
درین مرتبه چهار است اما اصناف قوتهای قسم سیوم پانزده است پنج حقیر اثر اعلی
مراتب ۱ وجه سعد ۲ نه بهر سعد ۳ اثنی عشریه سعد ۴ درجه نیره ۵
درجه مظلم زحل را فقط بجهة مناسبت و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه سه باشد
و هفت حقیر اثر اوسط مراتب ۱ دریجان سعد ۲ آردجان سعد ۳
هفت بهر سعد ۴ درجه مذکر مذکر را و درجه مونث مونث را ۵ نصف
صاعد از طالع ۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق خوی و این هر دو
از منسوبات بروج و کواکب که در باب سابق مبین شده استنباط
توان نمود و بهره هر یک از این اصناف درین مرتبه دو باشد و پنج حقیر
اثر ادنی مراتب ۲ نیم بهر و این خاص است به نیرین و در دیگر کواکب
چنان باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشند و بشب در نیم بهر ماه ۲
برج شمالی ۳ برج دوست و ما بجهة معرفت دوستی و دشمنی کواکب جدولی
وضع کردیم تا مستجبان این فن را مفید باشد و جدول اینست

عطارد	الزهرة	المریخ	المشتری	زحل	القمر	الشمس	الکواکب
شمس زهره	زحل عطارد	مشتری قمر شمس	[illegible] شمس قمر	زهره عطارد	شمس عطارد	مشتری [illegible] قمر	دوستان
قمر	[illegible] عطارد	عطارد	عطارد زهره	شمس قمر مریخ	زحل	زحل زهره	دشمنان
[illegible]	[illegible]	زهره [illegible]	زحل	[illegible]	[illegible]	عطارد	[illegible]



۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت و این خاص است به نیّرین چنانکه در روز ولایت
آفتاب را بود و در شب ماه را و بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اما از
اصناف ضعفهای قسم اول سی و پنج است از آن جمله هفت عظیم اثر اعلی مراتب ۱
وبال ۲ درجه هبوط ۳ احتراق و حد آن از هر طرف شش درجه بود ۴
کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را یعنی مستور
قمر گردند ۷ جرم ثابته نحس بهمان شرح که در ثابته سعد گفتیم و بهره هریک ازین
اصناف درین مرتبه نه باشد و شش عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج هبوط
۲ رجعت ۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه یعنی بودن کوکب در ما بین درجه
هبوط آفتاب و هبوط قمر ۵ انحطاط فلک یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب
منحط باشد ۶ جزو مقدم و در تربیع او و بهره هریکی ازین اصناف درین
مرتبه هشت باشد و بیست و دو عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تغرّب علوی را
و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه هشتم
از طالع ۴ درجه رابع ۵ بیت ثامن ۶ نقطه حضیض اوج ۷ نقطه
حضیض تدویر ۸ ذو الیمین یعنی بودن کوکب در رابع و مطلع شعاع
تربیع تحت الارض ۹ انکار ۱۰ بیت ادبار ۱۱ ممرّ نحسی برود و قران
۱۲ ممازجت نحوس بنظر عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتکاث
۱۶ اعراض ۱۷ عقده جوزهر نیّرین را خاص ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع
نحسین قبل از و و نحوست ماه بطلوع نحسین بعد از و ۱۹ حد نحس ۲۰ ضرر
یعنی ضرر زحل مشتری راست و ضرر مشتری عطارد و ضرر آفتاب و عطارد زهره و زهره را
ضرر بیت و ضرر قمر و مریخ هیکدیگر و این مشروط است بانکه کوکب ضار در بیت
کوکب متضرر باشد و بر عکس مثل زحل در حوت یا مشتری در دلو ۲۱ درجه ثابته
نحس ۲۲ درجه سهم قاطع و آن سهم بود که از درجه مریخ و زحل و آدر درجه طالع گیرند و

بهره

بهره هریک ازین اصناف درین مرتبه هفت باشد اما اصناف ضعفها قسم دوم سی و
یک است نه میانه اثر اعلی مراتب ۱ اقامت بجهت رجعت ۲ بطوء سیر ۳ هبوط
در فلک اوج ۴ هبوط در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب یعنی در جنوب معدل
النهار بود و مع هذا روز بروز غایت ارتفاع او متناقص بود ۶ بودن کوکب
تحت الارض ۷ برج مذکر مونث را و برج مونث مذکر را ۸ مثلثه اوسط
نحس ۹ غریب در مکان یعنی در آن برج او را هیچ حظی نباشد از قوت و ضعیف
مثل آفتاب در سنبله و بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه شش باشد
و سیزده میانه اثر اوسط مراتب ۱ ربع مدبر ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور
۴ نقصان قدر و این هر دو وقتی باشد که کوکب در نطاق اول و چهارم باشد
اما نقصان نور قمر وقتی بود که میان تربیع دوم و اول سمش باشد ۵ نقصان
حساب و این هر دو در وقتی بود که کوکب مبتدء عدد باشد از تدویر اما در قمر وقتی
بود که در بطو باشد ۷ نقصان سیر ۸ ادبار سیر ۹ مثلثه ثانیه نحس ۱۰ ربع
مذکر مونث را و ربع مونث مذکر را ۱۱ خلاف شکل ۱۲ وحشت سیر
۱۳ خلاء سیر و بهره هریکی ازین اصناف درین مرتبه پنج است و ده میانه
اثر ادنی مراتب ۱ بیت زایل غیر ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف
۴ بیت مذکر مونث را و بیت مونث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف
خداوند خانه ۷ مشارکت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی
و عکس ۸ حصار میانه دو نحس ۹ عقده جوزهر متحیره را ۱۰ مباشر
بودن از آفتاب یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هریک ازین اصناف
درین مرتبه چهار است از ضعف اما ضعفهای قسم سیم هنده است پنج حقیر
اثر اعلی مراتب ۱ وجه نحس ۲ نه بهر نحس ۳ اثنی عشریه نحس ۴ درجه
مظلمه ۵ درجه بیزه زحل را فقط و بهره هریک ازین اصناف درین مرتبه سه است

نقصان عدد ۶
نقصان حساب ۴

[illegible]

ونه بقرا نزاو مطامراتب ۱ در بچان نحس ۲ ارو بحان نحس ۳ هفت بهر نحس ۴
درجه فتنه ۵ درجه مونث مذکر را و درجه مذکر مونث را ۶ بودن بزیر در ارتجاع
دال علی العمر ۷ بودن کوکب در نصف هابط از طالع ۸ برج مخالف مزاج
۹ برج مخالف قوی و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد و سه حقیر
اشراد نه مراتب ۱ برج جنوبی ۲ برج دشمن ۳ برج معوج الطلوع و بهره
هر یکی ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اینست تمام سخن در قوت و ضعف
کواکب و مراتب آن و اهل الحکام گویند که همچنانکه هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی
که قوت و ضعف او با هم آمیخته نبود و همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ موضعی که
قوت آن ممزوج نباشد بضعف و ضعفش بقوت پس چون خواهند که متوجه
احکام نجومی شوند شرط آنست که اول ضعف و قوت کواکب بتمامه ضبط
کنند بعد از آن بهر کلی قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده از آن
میانه مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف
کواکب معلوم شود و حکمی که از آن کنند مستحکم و معتمد علیه باشد والله خیر
الموفقین و احکم الحاکمین

باب بیستم در معرفت اصولی که در اختیارات بکار آید

بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن آن در اصول اختیارات از
واجبات است پنج است اول معرفت معنی اختیار دوم معرفت فایده اختیار سیم
معرفت اشتغالی که مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع
فلکی و آن دو قسم بود یکی آنچه در وسعت وقت ضرور باشد دوم آنچه در ضیق وقت
ضروری باشد پنجم محذورات اختیار از اوضاع علویات اما حد اختیار هر یک
از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده
که الاختیار سعادة الوقت المختار و ملایمة للغرض المطلوب و ممازجة لصاحب
الطالع امتزاجا محمودا و حضرت امام المحققین فخر الملة والدین الرازی علیه الرحمة

دار رضوان

دار رضوان در اختیارات علاوه برین حد اعتراضات کرده اند و چند وجه آن را مردود
ساخته و خود چنین تعریف کرده اند که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهتر بین
وقتها باشد که یافته شود از آن وقتها که موافق مقصود بود در آن مدت که آن
وقت در وی طلب کنند و مصدر حواشی شرح بیست باب اصطرلاب آورده که
تعریف امام منقوص است بآنکه در مدت مفروضه ممکن است که در وقت یافت
شود که مناسبت ایشان بمقصود علی السویه باشد و خود چنین تعریف
کرده که اختیار تعیین وقتی است که بهتر از آن وقت نباشد بزعم منجم از
اوقاتی که مناسب امر مقصود بود در آن مدت که شروع در آن امر مطلوب
بود اما فایده اختیار مبنی بر مقدمه ایست که بطلیموس که پیشوای اهل این
صناعت است در ثمرة الفلک در کلمه هشتم ایراد نموده و افضل الحکماء
والمهندسین المحقق الطوسی رحمة الله علیه در شرح این کلمه فرموده که هر
طالع که همه دلایل او مسعود و قوی بود آنکس را که صاحب این طالع بود نظیری
نبود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منحوس و ضعیف
بود آنکس را که صاحب آن طالع بود در سعادات و خیرات حظی نبود و در
شقاوت و شر بی نظیر بود و این هر دو یا غیر موجود بود یا نادر الوجود پس
اکثر طوالع را دلایل از هر دو ضعیف بود و بعد از تکافؤ دلایل خیر و شر
هر کار که بر آن قرار گیرد آثار اقوام آن دلایل خواهند و چون اختیاری
کنند جهت شخصی که آن کس را طالع اصلی باشد و طالع تحویلات دلیلها
خاصه در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را اقوامی باشد
پس اگر هر دو قوام در طرف سعادت متوقی باشد و سعادت
اختیار در غایت موافق با آن ضم شود انتفاع آن شخص بآن اختیار
در غایت کمال بود و اگر در طرف سعادت متفاوت باشد و سعادت

اختیار از قدر تفاوت میان هر دو زایچه همچنان باشد که اول اما اگر در طرف
سعادت متفاوت باشد و سعادت اختیار بیشتر یا مساوی قدر تفاوت باشد از آن
اختیار اثر زایچه و سعادت نحوست منحوس نشود و همچنین اگر کمتر از آن بود اگر چه
استظهار اختیار در آن امر صورت مودی بصلاح باشد چه وجود آن اختیار
از فایده فی نفس الامر خالی نباشد و برین قیاس باید کرد آنجا که یک
قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف باهر او در طرف نحوست باشند
انتهی کلام پس بنا بر آنچه محقق فرموده مشکل میشود بانکه شخصی در نحوست
وقت مشغول بامری شود و اثر سعادت یابد یا در سعادت وقت
بمهمی اشتغال نماید و اثر نحوست یابد یا از اختیار واحد در دو شخص
مشتغل در امر واحد متساوی نبود و همچنین وارد میناید بحث کسی که
گوید که اگر دلایل اصل و طالع یا شخصی مسعود است سعادت اختیار تحصیل
حاصل باشد و اگر دلایل اصل و طالع یا شخصی منحوس است سعادت اختیار
مانع به حاصل اما موافقت استعمال که مستحق احتیاط در آن هر دو صورت
مودی بصلاح الحال نباشد اینست که میفرماید که هر شغلی که بهر روز یا هر
هفته چند بار محتاج الیه باشد در آن شغل حاجت باختیار نیست زیرا
که هر چه محتاج الیه هر روز یا هر هفته باشد عادت بران جاری شود
و امور عادی قایم مقام امور طبیعی باشد کما قال العادة طبیعة ثانیة
الانسان و ظاهر است که در امور طبیعی اختیار را مدخلی نیست اما از
انتقال دیگر که هر آینه مستحق و محتاج اختیار است وقتی اختیار باید
کرد که قمر و صاحب بیت قمر و کوکبی که شغل مفوض منسوب باو باشد
مثل آنکه زراعت منسوب بزحل است و دعوی شرعیه منسوب بمشتری
و علی هذا و طالع وقت اختیار و صاحب طالع و خانه منسوب الیه شغل
مثل انکه

مثل انکه خانه نهم منسوب الیه سفر است و خانه چهارم منسوب الیه زراعت است و علی
هذا و صاحب این خانه اینها همه یا بیشتری صالح الحال باشند و ضروریات اختیار
در ساعت وقت که در مقدمه موجود بود و همین هشت چیز است و بعضی هشت
گفته اند موافق انچه امام در اختیارات علائیه آورده و محقق طوسی در سلک
نظم کشیده و هو هذا نظم اختیار هر چه دارد هشت چیز آور بجای
تا بود کار تو نیکو در بین اهمی دان مفترض حال مه مسعود باید حال برج
صاحبش حال طالع صاحبش بیت الغرض صاحب غرض و رعایت حال
قمر و متعلقات او درین امر دون دیگر کواکب بنا بر آنست که قمر اقرب است
بارض از باقی اجرام پس تاثیر او در عالم سفلی اظهر باشد و ایضا اسرع
سایر سیارات است پس نسبت او بتغیرات عالم عناصر اکثر باشد
و نیز قمر از غایت سرعت انوار کواکب دیگر را ممزوج گرداند و آن امتزاج
بسبب حدوث گردد حوادث کما قال بقراط ان القمر هو المتوسط بین الاجرام
السماویه والارضیه و هو المودی من الاجرام العلویه الی الاجرام السفلیه
اما رعایت طالع وقت و صاحب و بنا بر آنست که طالع را دلیل تن
گرفته اند و صاحب طالع را دلیل نفس و رعایت نفس و حفظ بدن عقلا
و شرعا از واجبات است اما رعایت کوکب و برج منسوب الیه شغل
لایح و ظاهر است و محتاج به بیان و برهان نیست و چون این هشت
چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب و لازم است بعضی کواکب اند
و بعضی بیوت و صلاح حال هر یک ازین دو نوع غیر صلاح حال آن دیگر است
پس به بیان هر یک جدا جدا در آمده میفرماید که و صلاح حال بیوت آن است
که در جرم یا شعاع نحسی خالی باشد و سعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد
بایشان و صلاح حال کوکب آنست که مسعود باشد بنظر سعود و مع هذا

و کواکب قیاس
بر این که مذکور شد
معلوم شود و نیز قمر
ختر ... ست

دیگر که هر آینه قوی ذات و عرضی است همه یا بعضی آراسته باشد و فی حال
بیوت آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشند و نحسی بجرم یا بنظر عداوت
ناظر باشند یا شان وفی حال کواکب آنست که منحوس باشد بجرم یا بنظر
عداوت نحوس و مع هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد و اگر صاحب
بیت قمر در وقت اختیار منحوس باشد یا بتقدیری که منحوس نباشد از
اوتاد زایل بود صلاح حال قمر فایده نرسانند زیرا که قمر دلیل ابتدا بود و
خداوند بیت قمر دلیل عاقبت و ظاهر است که حسن عمل بحسن خاتمت
و جمعی گویند که چون خانه عرض و خداوندش منحوس بود صلاحیت سایر دلایل
فایده نرساند و بعضی از اصحاب بتجربه درین باب مثلها ایراد نموده اند
و اگر صلاح حال قمر که در اختیارات دلیل ابتدای امور است میسر نشود دلالت
کنند که آن مهم در ابتداء بر حسب دلخواه نباشد پس بجهت اصلاح این فساد
یکی از سعدین جهد باید کرد که در طالع یا عاشر باشد چه طالع دلیل مبداء
امور است و عاشر دلیل اعمال و اشغال و اگر مصلحی نیز میسر نشود لیکن صاحب
بیت قمر مسعود بود عند الضرورة جایز باشد غایتش آنکه آن مهم در
ابتدا فاسد و ضایع گردد و در انتها بصلاح باز آید و ضروریات
موعوده اختیار عند ضیق الوقت همینهاست که مذکور شد اما امور
که رعایت آن سبب کمال اختیار بود بسیار است و معظم از آنجمله یک
چیز که الیق و اهم است اختصار نموده میشود باید که در اختیارات
نهاری اولی و انسب آن بود که طالع و برج قمر برج نهاری بود و در اختیارات
لیلی برج لیلی و برج نهاری و لیلی قبل ازین در باب ... ذکر
یافته اما مجدورات اختیار بسیار است آنچه جمهور بر آن متفق اند آنست
که می باید که قمر تحت الشعاع و مجاسد کید و ذنب و در طریقه محترقه و

محصور

ومحصور بین النحسین و خلاء السیر و وحشی السیر نباشد و خلاء سیر او اعم است از آنکه
منصرف از نحس باشد یا از سعدی الا آنکه انصراف او از نحس اشد است و بعضی نظر
عداوت میان خداوند خانه قمر و قمر و همچنین نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط
او از طالع و وقوع او در وبال و در اواخر برج که حدود نحس است و طلوع و
هبوط او و در جنوب از جمله محذورات شمرده اند و اعتنا می باید که نیرین هیچکدام در
طالع نباشند زیرا که طالع مشترک است میانه نور و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین
در طالع اتفاق افتد چون ضوء کواکب اند هر آینه طالع بر حالت طبیعی نماند و
در اختیارات باعث عوارض مکروهه گردد و مخفی نماند که در مداخل معتبره
این فن این منع همین در باب قمر بنظر رسد و امام آنکه سبب آن از ابو
المظفر حکیم چنین نقل نموده که ماه در غایت رطوبت است تاثیرات غریبه
و روی بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود تغیرات عظیم در وی پدید
آید بسبب آن اشتراک که مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ
در لوایح القمر آورده که حق آنست که شمس نیز در طالع نباید و از بعضی
فضلا این دو بیت نقل نموده «از قول حکیمان بحکیمان در شمر است»
«نیر که بود بطالع اندر ضرر است» «این کار جهان از آن سبب با خطر است»
«کاندر برج طالع هر روزه خور است» بهر تقدیر منع وقوع نیرین را در طالع
در جمیع اختیارات جایز نداشته مگر در اختیار کاری که ثبوت و دوام
آن مطلوب بود و ظاهر این قید در باب آفتاب باشد چه دوام را بقمر که اسرع
کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب و رسایل که منع وقوع قمر از طالع کرده اند
قید کرده اند که الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل
مطلوب است قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی
الشراء و البیع اذا کان مسعودا و در امور مقتضی بشرات مثل تحرز بجهت حصول و قلاع

الطوالع ... اکثر ... بودن ... است ... طالع ... ارزان ... است ... در ... ربیع ...

وقتل بلاد و قرا و استعمال سمومات و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن بشرط
آنکه از اوتاد معتبره و بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل پذیر
نشود و احسن آنست که در دوازدهم یا هفتم باشد که بیت اعدا و خصوم است
و در اموری که مطلوب شهرتش باشد باید که شمس که اشهر کواکب است فوق
الارض باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و همچنین باید که
قمر بسط دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را با آن کوکب انتساب
باشد و چون این حکم خاص نیست بامور مطلوبة الشهرة بلکه عام است در جمیع
امور از نتیجه آنرا با دیگر احکام ضم ساخته میفرماید که و بالجمله در هر شغلی برج
طالعی و موضع قمر و کوکبی که قمر متصل باو باشد که مناسب آن شغل
باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول بامثله شده میفرماید که مثلا از برای
دیدن ملوک و اشراف قمر در مثلثه آبی باید که سرطان و عقرب و حوت است
چه اول اعلی برج است و خانه که قمر کوکب ابناء ملوک است و ثانی خانه
مریخ که کوکب مراد سلاطین است و ثالث خانه مشتری که کوکب عظما و
اشرافست و اسد هرچند خانه آفتاب است اما بحسب صورت دال باشد
بر توحش و تسلط پس مختار عدم اختیار او باشد و ایضا باید که قمر ناظر
باآفتاب باشد یا مشتری بنظر مودت یا صاحب اختیار بنظر عنایت و
شفقت آن پادشاهان بزرگ و مفتخر و مستسعد گردند و اگر مراد از
دیدن طلب عمل باشد باید که صاحب عاشر و ثانی از نحوس بری باشند
بیکدیگر متصل بنظر مودت و اگر مراد طلب حاجت باشد باید که طالع
برج اسد بود و قمر در بیت عاشر مشرف و متصل بسعود و اگر حس عدد
زایدالنور بود و نور علی نور باشد و از برای جلوس پادشاه بر سریر مملکت
قمر در اسد یا عقرب باید که دو برج ثابت اند چه ثبات درین امر محمود است

ومع هذا

باید م

ومع هذا اول خانه آفتاب است که کوکب ملوک است و ثانی خانه مریخ که کوکب
امرا و سلاطین است یا در یکی از دو خانه مشتری چه مشتری سعد اکبر است و
نظر اکسیر و بیوت او غیر منقلب و محمد ایوب که یکی از علمای احکام است
عقرب را درین امر جایز نداشته اند بسبب هبوط قمر و نحوست و [illegible]
مریخ که صاحب عقرب است و ایضا باید که طالع درین اختیار از برج
ثابته باشد و مستقیم الطلوع و اوتاد آن بری النحوس و ایضا باید که قمر زاید
النور باشد و ناظر باآفتاب بنظر مودت چه آفتاب کوکب ملوک است
و اگر درین حال آفتاب در وتد السماء که ارفع بیوتست باشد احسن و اعلی
بود خاصه که وتد السماء درین هنگام بیت الشرف او باشد و از برای
ابتدای تعلیم و همچنین ابتدای کتابت قمر در برج انسی باید زیرا که
تعلیم علم و صنعت کتابت مخصوص است بنوع انسان که مدرک کلیات است
ناظر بعطارد که کوکب ادبا و کتاب است یا مشتری که کوکب
علما و فقهاست بنظر مودت تا معلم بر متعلم مشفق و مهربان باشد
و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در حال استقامت سیر بیکدیگر
متصل باشند و محذر باید کرد از آنکه مریخ و زحل در طالع باشند
چه اول دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود و در تعلیم علم موسیقی
باید که قمر در خانه احد السفلیین متصل با آن دیگر باشد بنظر مودت
و طالع برج هوائی بود چه حصول صوت و صدا باستعانت هوا
بود و از برای سفر بر باید که قمر در برج ارضی بود بنا بر مناسبت و
منقلب باشد یا ذوجسدین تا آن سفر زودی بمنتهی برسد و نشاید
که برج ثابت باشد خصوص عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف
راه بود و حدیث حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

نا العقرب درین باب شاهد صدق است و ایضا باید که قمر متصل باشد بمریخ بنظر مودت
تا خوف قاطعان طریق نبود و رفقا و سپاهیان قافله متفق و مشفق باشند و از ایشان
امداد و اعانت رسد و اگر با آفتاب یا مشتری متصل بود هم شاید و اولی آن بود
که خداوند خانهٔ قمر متصل بقمر باشد و سعود و طالع وقت درین اختیار برج منقلب
باید مسعود بنظر مودت نیرین و احتراز باید کرد از انکه ماه در رابع بود و
خداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل مشقت و عسرت مسافر بود
و از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهت مناسبت و جمهور ابوب برج خاکی را
جایز داشته بنابر نسبت مقصد و خوف غرق و چنانکه در سفر کیشم باید که
موضع قمر برج منقلب بود یا ذو جسدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از
سعود بود تا کشتی بسلامت بگذرد و مسعود بودن بیت تاسع در
هر دو نوع سفر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و حذر باید کرد از
اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و همچنین حذر باید کرد از حلول
کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن کار سکان
او باشد و از برای دخول بلده قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت
اقامت باشد در آن بلده و الا برج ذو جسدین و باید که متصل بسعود
بود و تحت الارض نباشد مگر انکه مقصود از دخول آن بلده اختفا باشد
و ایضا نباید که خداوند خانهٔ ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا خداوند
طالع درین امر از جملهٔ اتفاقات حسنه باشد و از برای نو بریدن
و پوشیدن باید که قمر در برج منقلب یا ذو جسدین باشد زیرا که
انقلاب باعث استبدال بود که در لباس همه کس را بآن رغبت است
لیکن فقرا و مردم با بضاعت را برج ذو جسدین اولی است تا مدتها
لباس ایشان از اندراس محفوظ و مصون ماند و باید که قمر درین اختیار

متصل بزهره

متصل بزهره بود که کوکب زیب و زینت است و حذر باید کرد از بودن
قمر در برج ثابته که مستلزم ثبات شیاب است خصوصا اسد که درین امر
بسیار مذموم است چه ثابت‌ترین بروج است بسبب کثرت مطالع
و قرب سمت الراس و ایضا صورت او دال است بر توحش و تسلط
و گویند هرگه که حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود آن لباس در بری
بسوزد بلکه مبتلا بآفتی شود که بیم تلف بود و بودن قمر درین حال
بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد بر انکه لابس یا میمون و ملبوس سر در
گریبان خاک کشد کما اشار الیه الامام فی الاختیارات و از برای نکاح قمر
در برج ثابت باید خلاف الکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که درین
امر دوام و ثبات مطلوب است غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر است
در غایت نحوست است و بعضی تمامی برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان
باید که خانهٔ زهره است یا در قوس که خانهٔ سعد اکبر است متصل بزهره
که کوکب عیش و عشرت است و اگر مشتری نیز ناظر باشد سعادت آن
اختیار مضاعف گردد خصوصا که قمر زاید النور باشد و نشاید که در
حمل و سرطان و جدی و دلو و موضع زحل و ذنب بود که اینها همه سبب نفرت
و تفریق گردد و در زفاف باید که قمر در برج ثابت باشد چه در ثبات
دوام خوف طلاق و فراق نبود بعد از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط
قمر است و این سبب ناسازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای
عطارد بنابر مناسبت چه سنبله بر صورت جاریهٔ بکر تصویر کرده اند و
لهذا او را عذرا گویند و جوزا بر صورت دو کودک متعانق و صاحب
روضة المنجمین گوید این اختیار بنا بر آنست که زن ثیبه باشد که اگر
بکر باشد ازالهٔ بکارتش در توقف افتد و ایضا باید که قمر متصل بزهره

بود که کوکب عشق و محبت است سیما که زهره سلیم و صافی الحال بود و در استحمام قمر در
برج آبی و یا آتشی باید چه حمام نتیجه آب و آتش است متصل بیکی از سعدین تا باعث
آسایش و زینت حال شود و در نوره کردن باید که قمر در برج آبی بود و متصل
بآفتاب یا کوکبی که محترق باشد باطل بود بنظر مودت و در سر تراشیدن قمر باید که
در برج ذوجسدین باشد الا سنبله و کوشیار در بروج آبی جایز داشته
و باید که متصل بود بیکی از سعدین و حذر باید کرد از آنکه قمر در هفتم یا در طالع
بود و در فصد قمر ناقص النور باید زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان
رطوبت ابدان است چنانکه در طبایع کواکب مذکور شده و چون چنین
باشد در حال فصد خون صالح صرف نشود و اگر اخراج خون بسیار مطلوب
باشد زیادت نور قمر جایز بود و ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش
دافع رطوبت است یا در برج هوائی بنا بر مناسبت طبیعت با دم
غیر جوزا زیرا که جوزا متعلق است بدست و حلول قمر در برج هر عضو
باعث توجه رطوبت بدن باشد با آن عضو و این مقتضی تعفن مواد است
پس با حصول رطوبات و تعفن مواد آهن با آن عضو رسانیدن آن
معضلی نهایت شد و در تاریخ روضة الصفا مسطور است که اتابک که یکی از
امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب زمان متوجه آذربایجان شد
و چون بزنجان رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد و از قفای رگ
دستش کشیده شده در همان ایام رشته حیات او بقطع رسید و نیز گفته اند
که ملاقات آهن بعضوی که قمر در بیت آن عضو بود معضل نهایت شد و بیت هر
عضو در منسوبات بیوت مذکور شده و برج هر عضو از آن قیاس توان نمود
هر گاه حمل بمنزله سر گیرند و باقی بر ترتیب و احمد عبد الجلیل سجزی که یکی از
علمای احکام است ثبات بروج در اختیارات فصد شرط کرده است

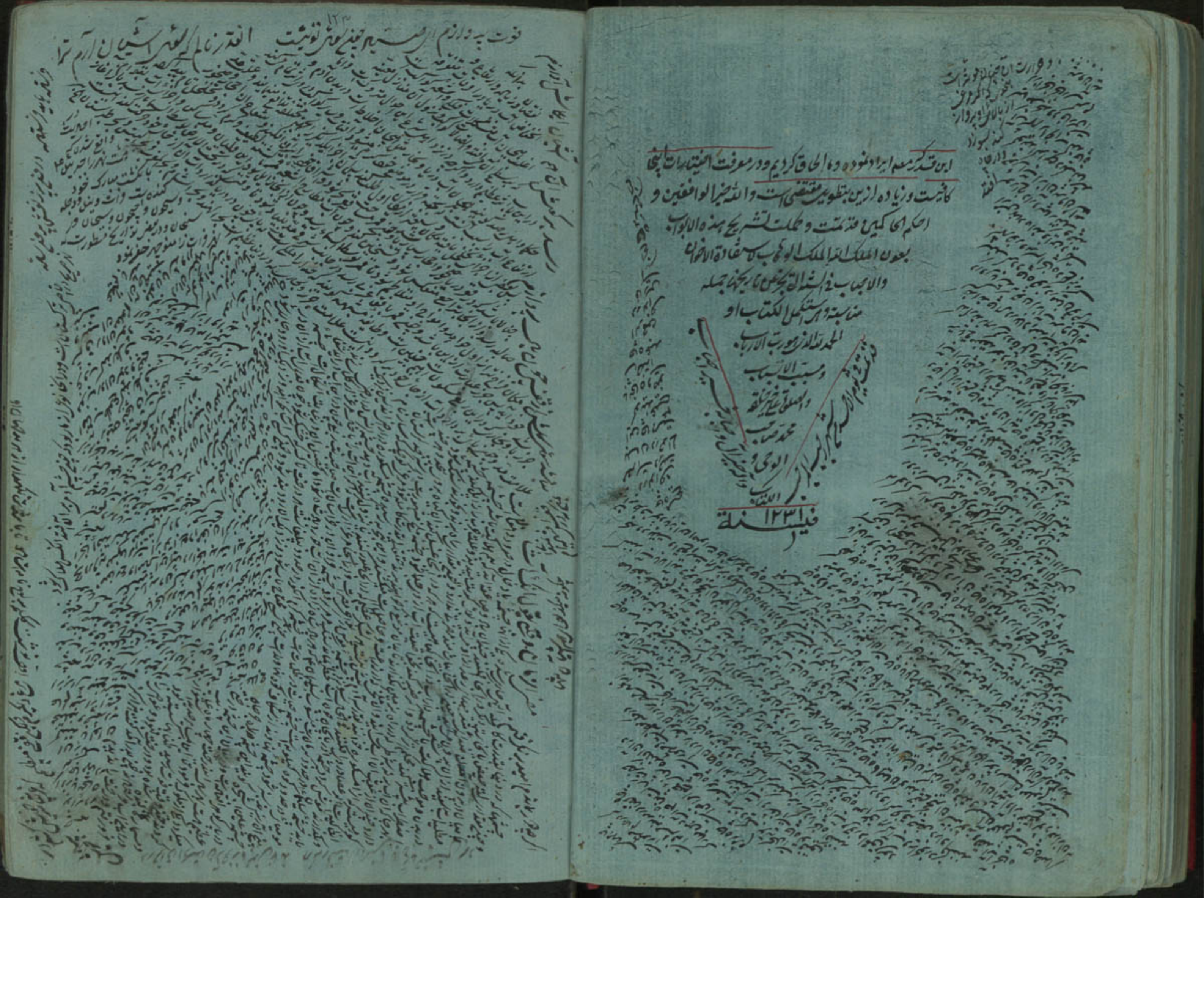
وبعضی دیگر

وبعضی دیگر برج منقلب شرط کرده اند و حذر باید کرد از آنکه نحسین با قمر در طالع باشند
که اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور شود و ریم گیرد و ایضا باید حذر کرد
از وقوع نحسین در هشتم طالع و هشتم موضع قمر که بیم خطر باشد و در حجامت
باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی باشد و متصل بغیر احد السعدین و
حذر باید کرد از حلول قمر در ثور و از بودن نحسی در ثانی یا ثانی نیرین
و جمهور وقوع قمر در تحت شعاع آفتاب نیز جایز نداشته و در مسهل
خوردن باید که قمر ناقص النور و در بروج آبی بود و فوق الارض باشد
و جمهور بین السعدین بشرط آنکه متصل بتحت الارض باشد و حذر باید
کرد از آنکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلویین که از اتصال
زحل علتهای دیگر عارض شود و از اتصال مشتری فعل و عمل دوا ضعیف
گردد و در قی و غرغره کردن جمهور وقوع قمر در حمل جایز داشته
و کوشیار و بعضی در حمل و ثور و بطلمیوس بروج آتشی لیکن بشرط نظر زهره
سیما که فوق الارض باشند و در ختنه کردن باید که قمر ناقص النور باشد
و در برج آتشی بسبب آنچه در فصد گفتیم متصل بزهره که کوکب سرور و
تماشا است یا مشتری که کوکب شریعت و ملة اسلام است و اگر مشتری
درین وقت مشرق و فوق الارض باشد احسن و اعلی بود و نشاید
که قمر در عقرب باشد که متعلق بآلت تناسل است که درین حال ملاقات
آهن با آن عضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل باشد
که اینجا نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن
زخم و در برده خریدن قمر در برج انسی باید بنا بر مناسبت مبیع و اگر
طالع نیز از این بروج باشد بهتر بود و ایضا باید که خداوند بیت
سهم رسل با خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده آزاد

کنند باید که ماه زاید النور بود و متصل بسعدی که مشرق باشد و ایضا باید که طالع
و صاحبش بری النحوس بود و در چهارپایان خریدن کوشیار گوید که قمر در بروج
ثابته باید و محمد ایوب برج ذوجسدین جایز داشته و حق آنست که در برجی
باید که بر صورت ذوات الاظلاف باشد و بجهة چهارپای سواری و بارکش
نیمه آخر قوس بهتر است و ایضا باید که قمر متصل بکوکب مستقیم باشد و او تاد
و بیت سادس و صاحبش صالح الحال بود و در برج معوج الطلوع منصرف از
سعد و در مطلق شری بر عکس یعنی باید که قمر زاید النور و الحساب بود
و در برج مستقیم الطلوع متصل بسعدی و در زراعت کردن قمر در سرطان
و حوت یا برجی خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات باستعانت
آب و خاکست و عدم جواز عقرب با آنکه برج آبی است بنابر آنست
که هبوط قمر و خانه مریخست و ایضا باید که طالع قمر متصل بسعود بود یا
بر تسدیس و تثلیث زحل بجهة مناسبت و ایضا باید که طالع برج ذو
جسدین باشد و خداوندش حال در برج منقلب ناظر بطالع و مبرا
از نحوس و حذر باید کرد از آنکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد
تخم باشد و نظر نحوس بصاحب طالع هم از جمله محذورات شمرده اند
زیرا که آن علامت آفت زرع و کشت باشد و در اجاره اراضی
قمر در برج ترابی باید بحضور ربین السعدین بشرط نظر حاضرین و
ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود و در اجرای قنوات
تحت الارض باید در برج آبی و اولی آنکه در ثالث یا خامس باشد
ناظر بسعود سیما بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر باو
درین حال امر از جمله شرایط است و در درخت نشاندن قمر در برج
ثابت یا ذوجسدین باید نه منقلب تا درخت استوار و نما پذیر بود و طالع
نیز باید

[illegible]

نیز باید که از بروج ثابته بود و ایضا باید که قمر متصل بسعدی باشد که آن
سعد در طالع یا عاشر یا شرف خود بود و باید که زحل صالح الحال باشد و
حذر باید کرد از اتصال کوکبی که در هبوط بود و در بنا نهادن باید که
قمر زاید النور و الحساب بود و در برج ارضی باشد ثابت یا ذوجسدین
کما لا یخفی علی المتفطن و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف
باشد تا آن بناء مبارک و میمون باشد یا در برج هوائی فوق
الارض و صاعد در ارض و افلاک تا آن بناء زود مرتفع شود و در حکم
که کوکب عمارتست باید که درین اختیار قوی حال باشد و ایضا باید که طالع
یا موضع که صاحب برج ارضی بود و وتد رابع صالح الحال بود و حذر باید
کرد از وقوع زحل در بیت رابع و سقوط خداوند خانه قمر از قمر و ایضا
منحوس بودن صاحب طالع بتحت الشعاع یا ممازجت نحوسی از جمله
محذوراتست و در بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد
که تحت الارض و هابط بود سیما در جنوب و بطلیموس در بنای بلاد
و قرا وقوع ثابته را که بر مزاج سعود باشد در اوتاد طالع شرط
کرده است و بودن مریخ یا ثابته که بر مزاج او بود در بیت عاشر از جمله
محذورات شمرده زیرا که این وضع علامت قتل متسلطان آن
ملک بود بلکه علامت قتل عام باشد نعوذ بالله من هذا پس
درین وقت این مقولات را بر دعا ختم کرده گوئیم از برای ازدواج
کردن قمر در یکی از خانهای مشتری باید که متصل بکوکبی که او را بقصد
و مطلب انتسابی بوده باشد و بعضی گفته اند قمر یا مشتری یا عقده
راس و قران عطارد یا کف الخضیب درین امر از جمله شرایط گرفته اند
و وصول کف الخضیب بدایره نصف النهار درین باب مشهور و معروف



این قدر که معلم ایراد نموده و الحاق کردیم و در معرفت اختیارات کافیست و زیاده ازین بتطویل مقتضی است والله خیر الواقفین و احکم الحاکمین قد تمت و کملت لتشریح هذه الابواب بعون الملک الملک الوهاب کافادة الاخوان والاحباب فی اشتغال نجوم تاریخها جمله مناسبة و هذا ستکمل الکتاب او الحمد لله الذی هو رب الارباب و مسبب الاسباب والصلوة علی خیر خلقه محمد صاحب الوحی و الکتاب

فی سنة ۱۲۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي كور الليل على النهار وكور النهار على الليل وجعلهما خلفة لمن اراد ان يذكر او
اراد شكورا وسخر الشمس والقمر بامره وارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
كله فجعله منصورا وصلى عليه وامر صحابه بالصلوة والسلام عليه تعظيما وتسليما عليه وآله
الذين سقاهم ربهم شرابا طهورا اما بعد فيقول راجي ربه المهدي محمد ابن
المرتضى الملقب بمحسن تجاوز الله عنه انه لما رايت جما كثيرا من الكرام وجما غفيرا من
الاعلام فضلا عن غيرهم من العوام كانوا يرجعون لملاحظة احوال الساعات في كثير
من الخطب الجسام وعظيم من المقاصد والمهام الى التقويم الذي دونه المنجمون وهو متعارف
بين الانام ولا يعلمون بما روي في هذا الباب عن الائمة المعصومين عليهم الصلوة
والسلام من الاحاديث المتميزة بين الجيدة والردية من الساعات والايام مع علمهم
بان المعصومين اولى واحرى بالاتباع وان احكام النجوم ليست مستندة الى برهان
تام بل غايتها ان يدعى فيها التجربة كما صرح به بعض الاعلام وربما يتخلف عن الواقع
فلا يحصل الاطمئنان التام احببت تأليف رسالة صغيرة الحجم وجيزة النظم حسن النظام
متضمنة على زبدة ما ورد من الاخبار في هذا المقام وخلاصة ما في التقويم مما
هو مجرب ومشار اليه في خبر عنهم عليهم السلام ولو بوجه احسن مما هو مرقوم فيه وطريق
لا يتبدل بتبدل الاعوام فجمعتها مع قلة بضاعتي وتوزع بالي سيما في هذه
الايام فنقلت اكثر الاحاديث من كتب علمائنا رض والعهدة على اولئك الكرام
والتقطتها من اماكن متفرقة غير معتمدة تعويلا بشكه على حديث من سمع شيئا من الثواب
المشهور بين الانام وثبت في الحواشي كل حديث يحتاج الى البيان ليسهل تناوله على

كل احد



كل احد من الخواص من العوام وسميتها في بادي النظر بكتاب سمي الحجيرة التقويم وبعد النظر
التام بغنية الانام في معرفة الساعات والايام ورتبتها على مقدمة ومقالتين
وخاتمة ختم بها الكلام وطوبى لمن جعلها شعاره ودثاره على الدوام وفي كل
امر رجع اليها ليكون على حسب المرام من ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها وعلى الله
التوكل والاعتصام اما المقدمة ففي بيان الاختلاف الواقع في الايام
والشهور والسنين عند اهل الشرع والروم والفرس والمنجمين فنقول المشهور ان اليوم
بليلته من غروب الشمس المتحقق باستتار القرص او ذهاب الحمرة المشرقية على اختلاف
البراهين الى مثله لان الظلمة اصل والنور طار روي عن عمر بن يزيد عن ابي عبد الله
جعفر بن محمد الصادق عم قال قلت له ان المغيرية يزعمون ان هذا اليوم لليلة
المستقبلة فقال كذبوا هذا اليوم لليلة الماضية وعند الروم والفرس من طلوع
الشمس الى مثله لان النور وجودي والظلمة عدمية وعند المنجمين من زوال النهار الى مثله
لاختلاف المطالع والمغارب بحسب اختلاف المساكن بالنسبة الى الافاق دون
انتصاف النهار لانها في جميع المساكن افق من افاق خط الاستواء لا اختلاف فيما
بينها ويحتمل ان يكون المعتبر عند اهل الشرع ايضا ذلك كما يستفاد مما رواه
العياشي في تفسيره بالاسناد عن الاشعث بن حاتم قال كنت بخراسان حيث
اجتمع الرضا والفضل بن سهل والمامون في الايوان الحيري بمرو فوضعت
المائدة فقال الرضا عم ان رجلا من بني اسرائيل سألني بالمدينة فقال النهار
خلق قبل ام الليل فما عندكم قال فاداروا الكلام فلم يكن عندهم في
ذلك شيء فقال الفضل للرضا عم اخبرنا بها اصلحك الله قال نعم من القرآن
ام من الحساب قال له الفضل من جهة الحساب قال قد علمت يا فضل
ان طالع الدنيا السرطان والكواكب في مواضع شرفها فزحل في الميزان والمشتري
في السرطان والمريخ في الجدي والشمس في الحمل والزهرة في الحوت والقمر في الثور فذلك



يدل على كينونة الشمس في الحمل في العشر الطالع في وسط السماء فالنهار خلق قبل الليل
منه قول الله تعالى لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار اي سابقه
النهار الظهر ويؤيد ذلك ما روي في الاخبار الصحيحة عنهم ع ان اول صلوة فرضها الله
تعالى وصلاها رسول الله صلى الله عليه وآله صلوة الظهر وهذا المذهب عندي اقرب فان قلت
ما تقول في رواية عمر بن يزيد قلت يحتمل ان يكون المراد انه هذا في قوله هذا
اليوم صدر النهار اي النصف الاول منه وعلى هذا فلا منافات والنهار عند اهل
الشرع من طلوع الفجر الثاني المستطير الى غروب الشمس على المشهور وفي رواية ان ما بين طلوع
الفجر وطلوع الشمس ليس من النهار ولا من الليل وعند غيرهم من طلوع الشمس الى غروبها كما هو
الوضع الطبيعي ولا يخفى زمان الليل على المنه بهمين واما الشهور والسنين فعند اهل
الشرع معتبرتان بالنسبة الى سير القمر فالشهر عندهم هو زمان مفارقة القمر وضعا
مفروضا له مع الشمس الى ان يعود الى ذلك الوضع وله في كل وضع شكل وجعلوا
المبدأ شكل الهلال لانه مبدأ سائر الاشكال ولكونه بمنزلة الوجود بعد العدم
والمولود من رحم الظلم ويختلف ذلك الزمان باختلاف سيرات القمر واختلاف
المساكن فمن رؤية الهلال الى الآخر قد يكون ثلثين يوما وقد يكون تسعة وعشرين
والسنة عندهم هي اثنا عشر شهرا في كتاب الله قال فيها الله وانجبه ذكره ورواه
حكمة وصوابا وتسمى سنة قمرية وسنة هلالية ومبداها اول المحرم الحرام وفي رواية
اول رمضان المبارك والاول هو المشهور وما رجحه عليه يبدو رواه عند
غيرهم معتبرتان بالنسبة الى سير الشمس فالشهر الحقيقي عندهم هو زمان حلول
الشمس اول برج من البروج الى حلولها اول برج الذي يليه ويختلف ذلك باختلاف
مكثها فيها فاكثره احد وثلثون يوما واثنا عشر ساعة واقله تسعة وعشرون
يوما والروم اخذوا احدا وثلثين الا التشرين الاخر ونيسان وحزيران وايلول
فاخذوها ثلثين وشباط ثمانية وعشرين وربعه غير معلوم فالشهور عند الثلاثة

اصطلاحية

اصطلاحية السنة الحقيقية عندهم هو زمان مفارقة الشمس اية نقطة فرضت من فلك
البروج الى ان تعود الى تلك النقطة بحركتها الخاصة التي هي من المغرب الى المشرق وهو
ثلثمائة وخمسة وستون يوما وخمس ساعات وخمس وخمسين دقيقة واثنى عشر ثانية على رصد
بطليموس وهذا الرصد هو المعتبر عند المنجمين وينبغي لهذا الفصل شهورهم الاثنى عشر خمسة
ايام وكسر يزيدون الخمسة في آخر اسفندارماه ويسمونها بالمسترقة ويجعلون
الكسور حتى يصير في كل اربع سنين او خمس سنين يوما فيكبسونه بعد الخمسة فيصير
المسترقة ستة فسنتهم حقيقية تقريبا ومبداها اول فروردينماه الجلالي وهو اليوم
الذي يكون الشمس في نصف نهاره في الحمل بشرط ان يكون في نصف سابقه
في الحوت ويسمى بالنيروز السلطاني وهو النيروز المعتبر عند اهل الشرع على ما هو مختار
الشيخ الفاضل احمد بن محمد بن فهد الحلي طاب ثراه وعلى رصد بعضهم ثلثمائة وخمسة
وستون يوما وربع يوم وهو المعتبر عند اهل الفرس والروم فينبغي عند الفرس
بعد اخذ الشهور خمسة ايام وربع يوم فحوس الف الزمان كانوا يجعلون الارباع
حتى يصير في كل مائة وعشرين سنة شهرا فيكبسونه عقيب احد شهورهم
على الترتيب ويسمونه باسم ما يلحق في آخره ويزيدون الخمسة في آخر ذلك الشهر
ليكون هذه الزيادة علامة له الى طور آخر فلما انتهت النوبة الى يزدجرد بن
شهريار الذي كان آخر ملوكهم صار ذلك الشهر متروكا وقد كان النوبة يومئذ
بلغت ابان ماه فاستمر بعضهم زيادة الخمسة في آخره جريا على عادتهم وبعضهم يزيدونها
في آخر اسفندارماه لانه آخر الشهور فسنة الفرس اصطلاحية لعدم اعتبارهم الكسور
وعند الروم يبقى بعد اخذ الشهور ربع يوم فيعتبر كونه حتى يصير في كل اربع سنين
يوما فيكبسونه في آخر شباط فسنتهم حقيقية تقريبا ومبداها عندهم اول
التشرين الاول وهو في هذه الاوان يكون في اواسط كون الشمس في الميزان
وعند الفرس اول فروردينماه القديم وهو في هذه الاوان في اوايل نزول الشمس العقرب

والمشهور بين فقهاء العجم في بلادهم ان هذا اليوم هو النيروز المعتبر عند اهل الشرع وهو
مختار صاحب الانوار و قدس محمد بن ادريس ره والذي قد حققه بعض محققي اهل
وعلماء الهيئة واهل هذه الصنعة في كتاب له ان يوم النيروز يوم العاشر من ايار
فهذه ثلثة اقوال في النيروز المعتبر في الشرع والاشتغال بتفاصيل الدلائل وما
يرد عليها وتحقيق ما هو الحق فيه يخرجنا عن الغرض عن وضع الرسالة فلنعطف
العنان الى ذكر المقالات **المقالة الاولى** في الاخبار المروية عن الائمة
الاطهار وفيه مطلبان الاول فيما ورد في احوال الايام بالنسبة الى الحوائج
والثاني فيما ورد في احوال الحوائج بالنسبة الى الايام **المطلب الاول**
فيما ورد في احوال الايام بالنسبة الى الحوائج فنقول ورد الاخبار في احوال الايام
اما من حيث كون الايام من الاسابيع او الشهور العربية او الفارسية واما من حيث
كونها من الهلالية والرومية فلم نطلع منها بخبر عنهم عم فههنا ثلثة فصول **الاول**
في ايام الشهور الفارسية وهي ما نحوست لا يصلح لشيء سوى الامور الغير المحتاجة الى الاختيار
والتي تتكرر في كل اسبوع وليل ونهار وما صالحة لبعض الامور دون بعض فما يتعلق
الى الاول ما قاله المحقق الطوسي ره في ترجمة قول ابي عبد الله عم جعفر بن محمد الصادق عم
منظوما وهو هذا   بقول جعفر صادق خلاصه سادات ٥ ز ماه فارسيان
هفت روز مذموم است ٥ نخست روز سيم باز پنجم و پس ازان ٥ چو روز
سيزدهم روز شانزدهم شوم است ٥ دگر ز عشر سوم بيست و يك و بيست
چهار ٥ و بيست و پنج كه آن هم بنحس مرقوم است ٥ بجز عبادت كاري مكن
در اين ايام ٥ اگرچه نيك و بد همچو رزق مقسوم است ٥ ويؤيد هذا ما
ينسب الى امير المؤمنين عم من ان الايام المنحوسة في الشهر ما تقابل الحروف
المعجمة من هذا البيت   محبتك ... نعود ليالي فظل امل ... ما بشد
لا الثانية تمه تلك الابيات المذكورة من قوله بانديشه و سه روز نحسته مختار

كه اعم

كه در علوم نتايج بخير مختوم است ٥ وليك چارم و هشتم سفر مكن زنهار ٥ كه خوف هلك
درين هر دو نفس محكوم است ٥ بروز پونزدهم پيش پادشاه مرو ٥ اگرچه
سنگ دلش بر تو نرم چون موم است ٥ گريز نيز درين روز نالپسند آمده ٥
كه راه مخوف هواي خلاص مسموم است ٥ مكن دوازدهم با كسي مناظره ٥
كه در خصومت اين روز صلح معدوم است ٥ ومنها الاحاديث الاربعة الطويلة
التي احديها مروية عن سلمان الفارسي رضه والثانية عن الصادق عم والمآل
يكفي بينهما اختلاف الا بالزيادة والنقصان نادرا اكتفينا بذكر واحدة منها
واشتراكها ليس فيهما او يخ لغهما في محلها احدهما ما رواه في دروع الواقية عن
الصادق عم هكذا **اليوم ١** قال عم خلق فيه ادم ع وهو يوم مبارك محمود لطلب
الحوائج والدخول على السلطان وطلب العلم والتزويج وللسفر والبيع والشراء
واتخاذ الماشية ومن هرب فيه اوضل قدر عليه الى ثمان ليال والمريض
فيه برا والمولود فيه يكون نجيبا مرزوقا مباركا عليه **اليوم ٢** قال عم خلقت
فيه حوا من آدم ع يصلح للتزويج وبناء المنازل وكتب العهود والسفر والمولود
فيه يكون صالح التربية وفي رواية ما تق فيه اعمال السلطان **اليوم ٣**
قال عم يوم نحس مستمر فيه نزع آدم وحوا لباسهما واخرجهما من الجنة فاجعل
شغلك فيه صلاح امر منزلك ولا تخرج من دارك ان امكنك واتق فيه السلطان
والبيع والشراء وطلب الحوائج والمعاملة والمشاركة والهارب فيه يوجد والمريض
يجهد والمولود فيه يكون مرزوقا طويل العمر **اليوم ٤** قال عم يوم صالح
للزرع والصيد والبناء والتزويج واتخاذ الماشية ويكره فيه السفر ومن سافر
فيه خيف عليه القتل والسلب وبلاء يصيبه وفيه ولد هابيل عم والمولود فيه
يكون صالحا مباركا ما عاش ومن هرب فيه عسر طلبه ولجأ الى من يمنعه
اليوم ٥ قال عم يوم نحس مستمر ولد فيه قابيل الشقي الملعون وفيه قتل



اخاه وفيه دعا بالويل على نفسه وهو اول من بكى من الارض فلا تعمل فيه عملا ولا تخرج من
منزلك ومن فيه كان ذا باعجل الى الجزاء ومن ولدت فيه صلحت حاله اليوم ٦ قال عم يوم
صالح للقضاء بحته والزويج والصيد ومن سافر فيه في بحر او بر رجع الى اهله بما يحبه وجيد
لشراء الماشية ومن ضل فيه او ابق وجده ومن مرض فيه برا ومن ولد فيه صلحت
تربيته وسلمت من الافات اليوم ٧ قال عم يوم صالح لجميع الامور ومن بدا
فيه بالكتابة اكملها صدق ومن بدا فيه بتجارة او عرس حمدت عاقبته ومن
ولد فيه صلحت تربيته ووسع عليه رزقه اليوم ٨ قال عم يوم صالح لكل
حاجة من البيع والشراء ومن دخل على السلطان قضيت حاجته ويكره فيه
ركوب البحر والسفر في البر والخروج الى الحرب ومن ولد فيه صلحت ولادته ومن
هرب فيه لم يقدر عليه الا بتعب ومن ضل فيه لم يرشد الا بجهد والمريض
فيه يجهد اليوم ٩ قال عم يوم خفيف صالح لكل امر تريده فابدا فيه بالعمل
والقرض فيه والزرع والغرس ومن حارب فيه غلب ومن سافر فيه رزق
مالا ورأى خيرا ومن هرب فيه يجيء ومن مرض فيه ثقل ومن ضل فقدر عليه ومن
ولد فيه صلحت ولادته ووفق في كل حالاته اليوم ١٠ قال عم ولد فيه
نوح ع ومن ولد فيه يكبر ويهرم ويرزق ويصلح للبيع والشراء والسفر والضالة
فيه توجد والهارب فيه يظفر به ويحبس وينفع للمريض فيه ان يوصي وفي
رواية صالح لكل حاجة سوى الدخول على السلطان ومن فر فيه من
السلطان اخذ ومن مرض فيه ابرأ اليوم ١١ قال عم ولد فيه
شيث ع صالح لابتداء العمل والبيع والشراء والسفر ويجتنب فيه
الدخول على السلطان ومن هرب فيه رجع طائعا ومن مرض فيه يوشك
ان يسلم ومن ولد فيه طاب عيشه عمره لا يموت حتى يفتقر ويهرب من
السلطان اليوم ١٢ قال عم يوم صالح للتزويج وفتح واشتركه وكوسب

البحار

البحار ويجتنب فيه الوساطة بين الناس والمريض فيه يوشك ان يبرا والمولود فيه يكون
حسن التربية وفي رواية صالح مبارك فاطلبوا فيه حوائجكم فاسعوا لها فانها تقضى
اليوم ١٣ قال عم يوم نحس فاتق فيه المنازعة ولقاء السلطان وكل امر و
لا يدهن فيه راسا ولا يحلق شعرا ومن ضل فيه او هرب سلم ومن مرض فيه برأ
والموجود فيه ذكرانه لا يعيش اليوم ١٤ قال عم يوم الكل شيء ومن ولد فيه يكون
جيد لطلب العلم والبيع والشراء والسفر والاستقراض وركوب البحر ومن
هرب فيه اخذ ومن مرض فيه برأ ان شاء الله وفي رواية من ولد فيه عمر طويلا ويكون
مشغوفا بطلب العلم ويكثر اله في اخر عمره اليوم ١٥ قال عم يوم صالح لكل الامور
الا من اراد ان يستقرض او يقرض ومن مرض فيه برأ عاجلا ومن هرب فيه ظفر به
والمولود فيه يكون الثغ او اخرس اليوم ١٦ قال عم يوم نحس لا يصلح لشيء
سوى الابنية ووضع الاساسات ومن سافر فيه هلك ومن هرب فيه رجع ومن ضل سلم
ومن مرض فيه برأ سريعا والمولود يكون مجنونا ان ولد قبل الزوال وصلحت حاله
اليوم ١٧ قال عم يوم متوسط واحذر فيه المنازعة والقرض والاستقراض
فمن اقرض فيه شيئا لم يرد اليه ومن استقرضه لم يرده ومن ولد فيه صلحت حاله وفي
رواية يوم صاف مختار فاطلبوا ما شئتم وتزوجوا وبيعوا واشتروا وازرعوا
وابنوا وادخلوا على السلطان في حوائجكم فانها تقضى وفي رواية اخرى يوم ثقيل
لا يصلح لطلب حاجة اليوم ١٨ قال عم يوم صالح لكل شيء من بيع او شراء او
زرع او سفر ومن خاصم فيه عدوه ظفر به والقرض فيه يرد والمريض يبرأ ومن ولد
فيه صلح حاله اليوم ١٩ قال عم يوم سعيد ولد فيه اسحق ع وهو صالح للسفر و
المعاش والحوائج وتعلم العلم وشراء الرقيق والماشية ومن ضل فيه او هرب قدر
عليه بعد خمس عشرة ليلة ومن ولد فيه يكون صالحا موفقا للخير اليوم ٢٠ قال عم
يوم متوسط صالح للسفر وقضاء الحوائج والبناء ووضع الاساس وغرس الشجر

والكرم والدخول على السلطان واتخاذ الماشية ومن هرب فيه بعيد دركه ومن ضل فيه

خفي امره ومن مرض صعب مرضه ومن ولد فيه صعب عيشه اليوم ٢١ قال عم يوم

نحس رديء فلا تطلب فيه حاجة واتق فيه السلطان ومن سافر خيف عليه ومن

ولد فيه يكون فقيرا محتاجا وفي رواية يصلح لاهراق الدم حسب اليوم ٢٢

قال عم يوم صالح لقضاء الحوائج والبيع والشراء والدخول على السلطان والصدقة فيه

مقبولة والمريض يبرأ سريعا والمسافر يرجع بعافية ٢٣ قال عم ولد فيه

يوسف عم وهو يوم صالح لطلب الحوائج والتجارة والتزويج والدخول على الملك

ومن سافر فيه غنم واصاب خيرا ومن ولد فيه كان حسن التربية ٢٤ قال عم يوم

رديء نحس فيه ولد فرعون فلا تطلب فيه امرا من الامور ومن ولد فيه نكد عيشه

ولم يوفق بخير وفي رواية وان حرص جهده ويقتل في آخر عمره ويغرق والمريض يطول

مرضه ٢٥ قال عم يوم نحس رديء فاحفظ نفسك فيه ولا تطلب فيه حاجة

فانه يوم شديد البلاء وضرب الله فيه اهل مصر بالآيات مع فرعون والمريض فيه

يجهد وفي رواية لم يبق في مرضه والمولود فيه يكون مباركا مرزوقا نجيبا ويصيبه

علة شديدة ويسلم منها ٢٦ قال عم يوم صالح للسفر والكل امر يراد الا

التزويج فيه فمن تزوج فيه فارق زوجته لان فيه انفلق البحر لموسى عم ولا يدخل

فيه على اهلك اذا قدمت من سفر والمريض فيه يجهد والمولود يطول عمره ٢٧

قال عم يوم صالح لكل امر والمولود فيه حسنا جميلا طويل العمر كثير الخير قريب

الى الناس محبوبا الى الله وفي رواية يوم سفر ٢٨ قال عم يوم صالح لكل

امر وفيه ولد يعقوب عم فمن ولد فيه يكون محزونا ويصيبه الغم ويبتلى في بدنه ٢٩

قال عم يوم صالح لكل امر ومن ولد فيه يكون حليما ومن سافر فيه اصاب مالا كثيرا

ومن مرض فيه برأ سريعا ولا يكتب فيه وصية ومن ابق فيه رجع وفي رواية يوم

مبارك صالح لكل حاجة من لقاء السلطان والاصدقاء وفعل البر وغير ذلك اليوم

وبر روايت ديگر روز سيم ... كار خوب است ...

كار نشوند خصوصا سفر نكردن و موافق نجوم اين روز تحت الشعاع است واگر

كاري بد است و بر روايت سلمان فارسي خوابي كه در اين روز بيند در همين روز اثرش ظاهر

شود و نام اين روز ... واهل فرس ... است

٣٠ قال عم يوم جيد للبيع والشراء والتزويج ومن ولد فيه يكون حليما مباركا

ويعسر تربيته ويسوء خلقه ويرزق رزقا ويمنع منه وفي رواية يرتفع امره ويعلو شأنه

ويكون صادق اللسان صاحب وفاء ومن هرب فيه اخذ ومن ضلت له ضالة وجدها

ومن اقترض فيه شيئا رده سريعا انتهى هداية تحصيلية اعلم اني كنت الى الآن

مترددا في ان هذه الرواية واخواتها المتلقة هل هي منسوبة الى الشهور العجمية او العربية

اذ لم يكن في شيء منها اشعار بشيء ولم اجد في كلام احد تصريحا على شيء والامارات

كانت متعارضة لدي والاخبارات متناقضة علي فكنت اذا نظرت الى جانب

منها قدمت رجلا واخرت اخرى حتى وجدت هذه الرواية في كتاب لوامع القمر من

تصانيف الكاشفي مصرحة بالمراد فتقويت به الاعتقاد وعددتها من الايادي

الله الهادي ان هذا الشيء يراد وايدته بقراين لها الظن يزداد وهي

الاعتبار كاشتمال رواية سلمان على اسماء الايام اذ هي موضوعة لايام شهور

الفرس كما هو مشهور وفي كتاب النجوم مسطور عجمية بذلك ناطقة وروايات تعاطي

سلمان له مع هذه وكالرواية المترجمة التي رواها المحقق الطوسي طاب ثراه

من ذلك الامام عم فان ما ظننته ما نعي من هذا الحمل كان مشتركا بينهما والنحوسات

كانت مطابقة فيهما وتلك مصرحة بذلك كما مر وكغير ذلك من الامارات فان قلت

المظان السعادة والنحوسة في الايام يكون مرتبطين بالاوضاع الفلكية وايام

الفرس غير منضبطة بالنسبة اليها لما مر ان سنيهم وشهورهم اصطلاحية قلت

نعم هو المظ ولكن اذا احددنا النظر وجدنا انه ليس كذلك بل حكمنا بان تحت

هذه الاحكام اسرارا وحكما ليس لاحد استكشافها والفحص عنها ولا يعلمها

الا الله والراسخون في العلم وليست شرعة لكل وارد بل لا يطلع عليها الا واحد

بعد واحد كما قال امير المؤمنين عم في اختيارات الاسابيع وهذا العلم لا يعلمه

الا نبي او وصي الانبياء فان قلت سلمنا انها ليست مرتبطين باوضاع الفلكية

لكني لا اقول بان يكون الايام التي هي معتبرتان فيهما منضبطة لا يغير في شرائ من تلقاء نفسه
وان في ذلك فان تاريخ الفرس امر اعتباري قد اعتبره ملوك العجم عند انفسهم وقد غيره
كل منهم في عهده وجدد باسم نفسه حتى انتهى الى آخر ملوكهم يزدجرد بن شهريار فصار نفس
كبس الشهر متروكا والخمسة المزادة في آخره مزادة في آخر اسفندارمذ قلنا العبرة بالايام
معتبرا في زمن يجري هذه الاحكام اعني زمن الائمة عم وهو ما استقر عليه في عهد يزدجرد بن
شهريار وهو منضبط ولا اثر للتغييرات الواقعة في الايام الجاهلية في هذا المقام
كلام آخر وهو ان ظاهر كلام صاحب الدروع الواقية ربما يشعر بان المراد بالايام ايام الشهور
العربية كما لا يخفى على الناظر فيه العارف باساليب الكلام والجواب فيه مع انه يحتمله
التاويل بل يمكن ان يكون ذلك وقع خطأ منه لتعارف هذه الشهور ودوران
الاحكام الشرعية عليها غالبا فسبقت الى ذهنه لذهوله عن غيرها وذهابه التوجيه
لا تنجيه فان مثل ذلك يقع كثيرا ان قيل ان قوله عم في هذه الرواية خلق فيه آدم و
خلقت فيه حوا وامثال ذلك مما يناسب الشهور القمرية فان هذه الشهور هي المعتبرة
من بدو العلم قلنا اولا من اين علم ان ذلك التاريخ لم يكن في تلك الزمن وثانيا انه
ليس ببعيد بل ولا مستبعد ان يطبق الائمة عم زمن ولادة الانبياء على ذلك التاريخ
اذ علموا من طريق آخر فانهم معادن العلوم والاسرار وعليهم المدار هذا ما تيسر لي من
التحقيق في هذا المقام الذي تستبق فيه اقدام الافهام مسئلة هل يعتبر بهذه
الاحكام في الخمسة المسترقة فيكون الثالث والسادس مثلا منها منحوسا الظاهر نعم
وفيه تامل ولم اجد في كلام احد اشعارا بتحقيقه الطمأنينة ان روي عن سهل بن
يعقوب الملقب بابي نواس انه قال قلت لابي الحسن علي بن محمد العسكري عم
يا سيدي قد وقع الي اختيارات عن الصادق عم مما حدثني به الحسن بن عبد الله بن
مطهر عن محمد بن سليمان الديلمي عن ابيه عن الصادق عم في كل شهر فاعرضه عليك
قال افعل فلما عرضته عليه وصححته قلت له يا سيدي في اكثر هذه الايام قواطع عن المقاصد

لما ذكر

لما ذكر فيها من النحس والمخاوف فتدلني على الاحتراز من المخاوف فيها فربما تدعو الضرورة
الى التوجه الى الحوائج فيها فقال عم يا سهل ان لشيعتنا بولايتنا عصمة لو سلكوا بها في
لجج البحار الغامرة وسباسب البيداء الغائرة بين سباع وذئاب واعادي
الجن والانس لامنوا من مخاوفهم بولايتهم لنا فثق بالله عز وجل واخلص الولاء
لائمتك الطاهرين وتوجه حيث شئت واقصد ما شئت يا سهل اذا اصبحت
وقلت ثلثا اصبحت اللهم معتصما بذمامك المنيع الذي لا يطاول ولا يحاول
من شر كل غاشم وطارق من سائر من خلقت وما خلقت من خلقك الصامت
والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة بولاء اهل بيت نبيك محمد
عليه وعليهم السلام محتجبا من كل قاصد لي الى اذية بجدار حصين الاخلاص
في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم وفيهم ومنهم
وبهم اوالي من والوا واجانب من جانبوا فصل على محمد وآل محمد واعذني اللهم
بهم من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت الاعادي عني ببديع السموات والارض
انا جعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون ولا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وقلتها عشيا ثلثا دخلت في حصن من
مخاوفك وامن من محذورك فاذا اردت التوجه في يوم قد حذرت فيه فقدم امام
توجهك الحمد والمعوذتين والاخلاص وآية الكرسي وسورة القدر والخمس آيات من
آل عمران ثم قل اللهم بك يصول الصائل وبقدرتك يطول الطائل ولا حول لكل
ذي حول الا بك ولا قوة يمتازها ذو قوة الا منك بصفوتك من خلقك وخيرتك
من بريتك محمد نبيك وعترته وسلالته عليه وعليهم السلام وصل عليهم واكفني شر هذا
اليوم وضرره وارزقني خيره ويمنه واقض لي في متصرفاتي بحسن العاقبة وبلوغ
المحبة والظفر بالامنية وكفاية الطاغية الغوية وكل ذي قدرة لي على
اذية حتى اكون في جنة وعصمة من كل بلاء ونقمة وابدلني من المخاوف فيه امنا ومن



العوائق فيه ليس ادعية لاحيلة بإصاد عن المراد ولا حيل بإذن أذى العباد انك على كل
شيء قدير والأمور اليك تصير يا من ليس كمثله شيء وهو السميع البصير وروى عن عمر
اسباط مرسلا عن الصادق ع انه قال كان بيني وبين رجل قسمة ارض وكان
الرجل صاحب نجوم وكان يتوخى ساعة السعود فيخرج فيها واخرج انا في ساعة النحوس
فاقتسمنا فخرج لي خير القسمين فضرب الرجل بيده اليمنى على اليسرى ثم قال ما رأيت
كاليوم قط قلت ، ذاك قال اني صاحب نجوم اخرجتك في ساعة النحوس وخرجت
انا في السعود ثم قسمنا فخرج لك خير القسمين فقلت الا احدثك بحديث حدثني به ابي ع
قال قال رسول الله ص من سره ان يدفع الله نحس يومه فليفتتح يومه بالصدقة يذهب الله بها نحس
يومه ومن احب ان يذهب عنه نحس ليلته فليفتتح ليلته بالصدقة يدفع نحس ليلته ثم
قلت فاني افتتحت خروجي بالصدقة فهذا خير لك من علوم النجوم **الفصل الثاني**
في ايام الشهور العربية وهي اما منحوسة واما مختارة لبعض الامور واما صالحة لامر
دون امر فما يهدي الى الاول ، روي عن الصادق ع ان في السنة اثني عشر
يوما من اجتنبها نجى ومن وقع فيها هوى فاحفظوها وفي كل شهر منها يوم في المحرم
الثاني والعشرون وفي الصفر العاشر وفي الربيع الاول الرابع وفي الربيع الثاني
الثامن والعشرون وفي الجمادى الاول الثامن والعشرون وفي الجمادى الثاني والرجب
الثاني عشر وفي الشعبان السادس والعشرون وفي رمضان الرابع والعشرون
وفي الشوال الثاني وفي ذي القعدة الثامن والعشرون وفي ذي الحجة الثامن
وما روي عن امير المؤمنين ع ان في السنة اربعة وعشرين يوما نحسات رديات
لا يتم الامر الذي شرع فيها ولا يعيش الطفل الذي ولد فيها ولا يظفر الغازي الذي
غزا فيها ولا ينمو الشجرة التي غرس فيها وفي كل شهر منها يومان ففي المحرم الحادي
عشر والرابع وفي الصفر الاول والعشرون وفي ربيع الاول العاشر والعشرين وفي
الربيع الثاني الاول والحادي عشر وفي الجمادى الاول العاشر والحادي عشر وفي الجمادى الثاني

الاول والحادي عشر وفي الرجب الحادي عشر والثالث عشر وفي الشعبان الرابع والعشرون
وفي الرمضان الثالث والعشرون وفي الشوال السادس والثامن وفي ذي
القعدة السادس والعشر وفي ذي الحجة الثامن والعشرون وهذا الحديث منقولة
بغير لفظه ومنه ما روي عن الصادق ع في حديث طويل يذكر فيه اعمال يوم
عاشوراء قال وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل فانه يوم نحس
لا يقضى فيه حاجة مؤمن فان قضيت لم يبارك له ولم ير فيها رشدا ولا يدخرن
احدكم لمنزله شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له فيما ادخر ولم يبارك
له في اهله ومنه ما ورد من ان اكثر البلايا النازلة في السنة ينزل في شهر صفر
فليحذر جميع ايامها سيما اربعا آخره و[illegible] الى الثاني ما رواه في الدروع الواقية
عن الصادق ع نعم اللقمة الجبن يعذب الفم ويطيب النكهة ويشهي الطعام ومن تعمده
يعني اكله راس الشهر اوشك ان لا ترد له حاجة فيه ومنه سائر العبادات من الصلوة
والصوم والصدقة والغسل والدعوات وامثالها مما هو مذكور في الكتب الموضوعة
له وهو خارج عما نحن فيه واما ما يدل على الثالث فنهم مما سنذكره في المطلب الثاني انشاء الله
الفصل الثالث في الاسابيع وهي ايضا ينقسم الى الاقسام الثلثة فما يهدي الى الاول ما
روي عن الصادق ع قال لا تسافروا يوم الاثنين ولا تطلب فيه حاجة وما قال ابو ايوب
الخزاز اذا اردنا ان نخرج فجئنا نسلم على ابي عبد الله ع فقال كانكم طلبتم بركة الاثنين
قلنا نعم قال فاي يوم اعظم شؤما من يوم الاثنين فقدنا فيه نبينا صلعم وارتفع عنا الوحي
لا تخرجوا واخرجوا يوم الثلثاء وما روي عن النبي ص في حديث بعد ان قال خلق الاثنين
لعدونا وسأله علي ع عن ذلك قال انه [illegible] قريش عتيق يوم الاثنين
وهاجرت من مكة الى المدينة يوم الاثنين ويقتل يوم الاثنين واموت يوم الاثنين
والسم بحسن يوم الاثنين ويموت يوم الاثنين وعنه ما روي عن امير المؤمنين ع
ينبغي للرجل ان يتوقى النورة يوم الاربعاء فانه يوم نحس مستمر وما روي عن النبي ص في



حديث بغداد ان قال الاربعاء يوم نحس مستمر وسئل عن ذلك ع ل ان الله تعالى خلق الاربع
اركان جهنم يوم الاربعاء وربع زوايا له وشدد حرها يوم الاربعاء وما انزل الله من
السماء الى الارض رجسا ولا غضبا ولا نقمة الا في يوم الاربعاء فانه نحس الا للطلب
والادوية وقال الزمخشري في ربيع الابرار ان في يوم الاحد نزل العذاب
على ثمود وجاء في الحديث نعوذ بالله من شر يوم الاحد فان له حدا كحد السيف
اقول هذه الروايات الدالة على نحوسة هذه الايام ينبغي تخصيصها بغير ما يصلح
له كالدواء والابتداء وغيرهما يوم الاربعاء وقطع الثوب وغيره يوم الاثنين
والبناء وغيره يوم الاحد كما سيجيء واما الروايات التي لا تقبل التخصيص و
التاويل كالرواية الدالة على نحوسة الاثنين للسفر مع ما سيجيء في الاجابات من فضيلته
له وكالروايتين اللتين في النورة يوم الجمعة كما ستطلع عليها وغير ذلك فيجب
الترجيح بينها على الوجوه المقررة فيه ان امكن والا فموسع علينا بايهما اخذنا
حتى تلتقي امامنا القائم عجل الله فرجه اليه كما ورد في الخبر وما يرشد الى القسم الثاني الابيات
المشهورة المنقولة عن امير المؤمنين ع وهي هذه لنعم اليوم يوم السبت حقا
لصيد ان اردت بلا امتراء وفي الاحد البناء لان فيه تبدأ الله في خلق السماء
وفي الاثنين ان سافرت فيه ستظفر بالنجاح وبالثراء وان يرد الحجامة
فالثلثاء ففي ساعته هرق الدماء وان شرب امرؤ يوما دواء فنعم اليوم
يوم الاربعاء وفي يوم الخميس قضاء حاج ففيه الله ياذن بالدعاء وفي الجمعات
تزويج وعرس ولذات الرجال مع النساء وهذا العلم لا يعلمه الا نبي
او وصي الانبياء وما روي عن ابي الحسن ع قلموا اظفاركم يوم الثلثاء واستحموا
يوم الاربعاء واصيبوا من الحجامة حاجتكم يوم الخميس وتطيبوا باطيب طيبكم
يوم الجمعة واما ما يدل على القسم الثالث فسيجيء في المطلب الثالث في متفرقات النظرة
ومنها ما نقله الكفعمي في خواص بورك لامتي في سبتها وخميسها **تتمة** للخميس والجمعة

فضائل ومزايا بالنسبة الى سائر الايام وهو مما يوءل شريف ان سيما الجمعة فانها سيد الايام في
الحديث اطلعت الشمس على يوم افضل منه فمن مزاياه ان الحوائج العظام فيه مقضية و
الحسنات فيه مضاعفة والسيئات مغفورة والدرجات مرفوعة والموت فيه براءة من النار
ومن زار قبر ابويه او احدهما فيه كتب الله له حجة مبرورة وفيه يرفع الله العذاب عن ارواح
المشركين ولا كان ارمان فيه وفي ليلة فضل كثير وفيه ساعة يستجاب فيها الدعوات وفيه يحرم
البيع بعد النداء لمن حصلت الشرائط وفيه يستحب غسل الراس بالسدر والخطمي وسائر التنظيفات
والتطيب وسائر التزيينات المستحبات بما ذكرنا كما يدل عليه الروايات سيما التقلب اللذات
وغير ذلك مما لا يحصر من المزايات حقه وحرمته ففي الحديث ان استخف احد بحرمته وضيع
حقه الا كان حقا على الله ان يصليه نار جهنم الا ان يتوب واما الاربعاء فقد مرت
الروايات في نحوسته ويكفي ما يجيء في بيان السفر مما يدل على خلافها فليتنظر وقد حقق
الطوسي طاب ثراه ايضا في بعض رسائله فقيل كل عمل من اعمال الخير يجب ان يوقع
يوم الاربعاء وهذا لان الاربعاء يوم خلق فيه النور وهو نحس في حق الكفار فيكون
مباركا للمؤمنين انتهى كلامه ولم اقف على ماخذه واما الثلثاء فهو افضل يوم خلقه
الله وذلك لانه تعالى لين فيه الحديد لداود ع فما يسعى احدكم في حاجة الا
قضيت له كما روي عن النبي ص وعن الصادق ع من تعذرت عليه الحوائج
فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فانه اليوم الذي لان الحديد لداود ع واما سائر الايام
فليس فيها مزيد كلام على ما ذكرناه **المطلب الثاني** فيما ورد في احوال الحوائج
بالنسبة الى الايام والساعات الزوجية روى ابو سعيد الخدري عن النبي ص وصايا
كثيرة في آداب التزويج اوصاها لعلي بن ابي طالب ع ونحن نذكر بعضها المنسوب
الى الاوقات والايام دون الذي لا دخل له في المرام فمنها انه قال يا علي لا تجامع
امراتك بعد الظهر فان قضي بينكما ولد في ذلك الوقت يكون احول والشيطان يفرح
بالحول في الانسان يا علي لا تجامع امراتك في اول الشهر ووسطه وآخره فان الجنون



والجذام والخبل ليسرع اليهما والى ولدهما و في معناه حديث عن الصادق عم ومنها انه قال
يا علي لا تجامع امرأتك ليلة الاضحى فانه ان قضي بينكما ولد يكون له ستة اصابع يا علي
لا تجامع امرأتك في النصف من شعبان فانه ان قضي بينكما ولد يكون مشوها ذا شامة
يا علي لا تجامع اهلك في آخر درجة من الشهر اذا بقي يومان فانه ان قضي بينكما ولد يكون
عشارا او عونا للظالم ويكون هلاك فئام من الناس على يديه يا علي ان جامعت اهلك
في ليلة الثلثاء فقضي بينكما ولد فانه يرزق الشهادة بعد شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله ولا يعذبه الله مع المشركين ويكون طيب النكهة من الفم رحيم القلب
سخي اليد طاهر اللسان من الكذب والغيبة والبهتان يا علي وان جامعتها يوم الخميس
عند الزوال عند كبد السماء فقضي بينكما ولد فان الشيطان لا يقربه حتى يشيب
ويكون فهما ويرزقه الله السلامة في الدين والدنيا يا علي وان جامعتها ليلة الجمعة وكان
بينكما ولد فانه يكون خطيبا قوالا مفوها وان جامعتها يوم الجمعة بعد العصر فقضي
بينكما ولد فانه يكون معروفا مشهورا عالما وان جامعتها في ليلة الجمعة بعد عشاء
الآخرة فانه يرجى ان يكون له ولد من الابدال ان شاء الله يا علي لا تجامع في
اول ساعة من الليل فانه ان قضي بينكما ولد لا يؤمن ان يكون ساحرا مؤثرا
للدنيا على الآخرة يا علي احفظ وصيتي هذه كما حفظتها عن جبرئيل عم و
عن الصادق عم ليس للرجل ان يدخل بامرأة ليلة الاربعاء وعن الباقر عم
حين بلغه ان رجلا تزوج في ساعة حارة عند نصف النهار قال ما اراهما
يتفقان فافترقا وحين سئل ايكره الجماع وان كان من حلال قال نعم ما بين طلوع
الفجر الى طلوع الشمس ومن مغيب الشمس الى مغيب الشفق وفي اليوم الذي تنكسف
فيه الشمس وفي الليلة التي ينخسف فيها القمر وفي اليوم والليلة التي يكون
فيها الريح السوداء والريح الحمراء او الريح الصفراء واليوم والليلة التي يكون فيهما
الزلزلة الحديث اخذت منه موضع الحاجة وعن النبي صلى الله عليه وآله يكره الجنابة حين تصفر الشمس وحين

علي وهو مسافر وعن الصادق عم من سافر او تزوج والقمر في العقرب لم ير الحسنى وعن الكاظم عم
من تزوج في محاق الشهر فليسلم لسقط الولد ونقل عن الباقر عم مثله الا انه صرح في المجامعة
وعن علي عم يستحب للرجل ان ياتي اهله في اول ليلة من شهر رمضان وقد مر مما رسم
الجمعة وبعض ايام الشهور القديمة للتزويج فتذكر الحلق والاطلاء بالنورة عن الصادق عم
ان الحلق كل جمعة في ايام الطلية والطلية وعن امير المؤمنين عم ينبغي للرجل ان يتوقى
النورة يوم الاربعاء فانه نحس مستمر ويجوز في سائر الايام وعن ابي الحسن الرضا عم
من تنور يوم الجمعة فاصابه البرص فلا يلومن الا نفسه وعن النبي صلى الله عليه وآله نحس تحصل البرص
البرص وعد منها النورة يوم الجمعة ويوم الاربعاء وعن الصادق عم حين قيل له يزعم
بعض الناس ان النورة يوم الجمعة مكروهة قال ليس حيث ذهبت اي طهور اطهر من
النورة يوم الجمعة وعنه عم كان رسول الله صلى الله عليه وآله يطلي العانة وما تحت الاليين في
كل جمعة وقد مر النهي عن الحلق في الثالث عشر من الشهور العربية فتذكر تقليم الاظفار
عن الصادق عم حين قيل له يقال ما استنزل الرزق بشيء مثل التعقيب فيما بين طلوع الفجر
الى طلوع الشمس قال اجل ولكني اخبرك بخير من ذلك اخذ الشارب وتقليم الاظفار
يوم الجمعة وفي هذا المعنى من الروايات ما لا يحصى واما ما رواه موسى بن بكير من انه قال
قلت لابي الحسن عم ان اصحابنا يقولون ان اخذ الشارب والاظفار يوم الجمعة
فقال سبحان الله خذها ان شئت يوم الجمعة وان شئت في سائر الايام فلعله عليه السلام كان
الراوي توهم انهم يقولون ان فعلها لازم في هذا اليوم فرد الامام عم وسوى
بين الايام في عدم الالزام وعنه عم من قلم اظفاره يوم الاربعاء فبدأ بالخنصر
الايمن وختم بالخنصر الايسر كان له امانا من الرمد وعنه عم من قص اظافيره يوم
الخميس وترك واحدا ليوم الجمعة نفى الله عنه الفقر وعن ابي الحسن عم حين اشتكى
خلق عينه قال الا ادلك على شيء اذا فعلته فلم تشتك عينك فقلت بلى
قال خذ من اظفارك في كل خميس قال ففعلت فلم تشتك عيني وعن امير المؤمنين عم



ومن قلم اظفاره يوم السبت وقعت الآكلة في اصابعه ويوم الاحد يذهب البركة ويوم
الاثنين يصير حافظا وقاريا ويوم الثلثاء اخاف الهلاك عليه ويوم الاربعاء يسيء
الخلق ويوم الخميس يخرج منه الداء ويوم الجمعة يزيد في عمره وماله وقد مر مختار به الثلثاء
للتعليم فلا تغفل **في الحجامة** عن الصادق ع من احتجم آخر خميس من الشهر
سل الداء سلا وعنه ع ان الدم يجتمع في موضع الحجامة يوم الخميس فاذا زالت
الشمس تفرق فخذ حظك من الحجامة قبل الزوال وعنه ع الحجامة يوم الاحد فيه شفاء و
وعن النبي ص من احتجم يوم الثلثاء لسبع عشرة او تسع عشرة او لاحدى وعشرين كان له
شفاء من داء السنة وعنه ع قال لعلي ع اياك والحجامة في اول الشهر الى يوم النصف
ففي كل يوم داء وعليه ولكن عليك بالحجامة يوم سبعة عشر الى الهلال ففي كل يوم
شفاء وبركة غير حجامة الاربعاء والسبت فمنهما البرص ومن صادف حجامة الثلثاء
يوم سبعة عشر كان ذلك شفاء السنة وعنه ع من احتجم يوم الاربعاء فاصابه وضح
فلا يلومن الا نفسه وعن العقرقوفي قال دخلت على ابي الحسن ع وهو يحتجم يوم الاربعاء
في الحبس فقلت له هذا اليوم يقول الناس من احتجم فيه اصابه البرص فقال انما يخاف
ذلك على من حملته امه في حيضها وعن النبي ص من كان منكم محتجما فليحتجم يوم السبت وعنه ع
الجمعة ويوم الاثنين بعد العصر وعن الصادق ع مثله **في النوم** عن النبي ص النوم على
سبعة انواع نوم الغفلة ونوم الشقاوة ونوم اللعنة ونوم العقوبة ونوم
الراحة ونوم الرخصة ونوم الحسرة اما نوم الغفلة ففي مجلس الذكر ونوم الشقاوة
في وقت الصلوة ونوم اللعنة في وقت الصبح ونوم العقوبة بعد صلوة الفجر ونوم الراحة
وقت القيلولة ونوم الرخصة بعد صلوة العشاء ونوم الحسرة يوم الجمعة وعن الصادق ع
في قول الله عز وجل فالمقسمات امرا قال الملائكة تقسم ارزاق بني آدم ما بين
طلوع الفجر الى طلوع الشمس فمن نام فيما بينهما نام عن رزقه وعنه ع ايضا حديث انه مثله وعن
النبي ص من نام بعد العصر فاختلس عقله فلا يلومن الا نفسه **في الاكل** عن شهاب بن عبد ربه

قال

قال شكوت الى ابي عبد الله ع ما القى من الاوجاع والتخم فقال لي تغد وتعش ولا تأكل بينهما شيئا
فان فيه فساد البدن اما سمعت يقول الله لهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وعن امير المؤمنين ع عشاء
الانبياء العتمة فلا تدعوه فان ترك العشاء خراب البدن وعن ابي الحسن الرضا ع
قال اذا اكتهل الرجل فلا يدع ان يأكل بالليل شيئا فانه اهدأ للنوم واطيب للنكهة
وعنه ع ان في الجسد عرقا يقال له العشاء فاذا ترك الرجل العشاء لم يزل يدعو
عليه ذلك العرق الى ان يصبح يقول اجاعك الله كما اجعتني واظمأك الله كما اظمأتني
فلا يدعن احدكم العشاء ولو بلقمة خبز او شربة ماء وعن ابي عبد الله ع
من ترك العشاء ليلة السبت وليلة الاحد متواليتين ذهب عنه
قوته فلم يرجع اليه اربعين يوما وعنه ع طعام الليل انفع من طعام النهار
وعنه ع من اكل سبع تمرات عجوة عند منامه قتلن الديدان عن
بطنه وعن امير المؤمنين ع من اصطبح باحدى وعشرين زبيبة حمراء لم ير في جسده
الا مرض الموت وعن ابي الحسن ع الكراث يوم الجمعة على الريق لم يورث
قلبه اربعين صباحا [illegible] فان اكله ثلثة فجمعة
وعشرين يوما وطردت عنه وسوسة الشيطان ومن طردت عنه وسوسة
الشيطان لم يعص الله ومن لم يعص الله ادخله الجنة هذا وقد مر حديث الاكل
الجبن في اول الشهر فتذكر **في الاسفار عن البيوت** عن الصادق ع قال كان
رسول الله ص اذا خرج من البيت في الصيف يوم الخميس واذا اراد
ان يدخل في الشتاء من البرد دخل ليلة الجمعة وفي رواية ابن عباس
ان النبي ص كان يخرج اذا دخل الصيف ليلة الجمعة واذا دخل الشتاء
دخل ليلة الجمعة **في قطع الثوب** عن النبي ص من قطع الثوب يوم الاحد
اصابه الغم ولم يكن مباركا ومن قطع يوم الاثنين يكون مباركا ومن قطع
يوم الثلثاء يسرقه السارق او يغرق او يحرق ذلك الثوب ومن قطع

يوم الاربعاء ما يرزق اليه ولم يبعث الا شقيا ويكره العيش في الرجاء ومن قطع يوم الخميس رزقه
العلم في ذلك الثوب بكثير مكرمة في الناس ومن قطع يوم الجمعة بطول عمره ويزداد دولته ومن
قطع يوم السبت يكون مريضا ما دام الثوب في بدنه الا ان يصيبه **ابتداء الامور للتعلم**
عن النبي صلى الله عليه وآله اطلب العلم يوم الاثنين فانه ميسر لطالبه وقال بعض العلماء ينبغي للمتعلم
ان يبكر بدرسه فخبر بورك لامتي في بكورها وخبر اغدوا في طلب العلم فانا سألت
ربي ان يبارك لامتي في بكورها وقال ينبغي ايضا ان يجعل ابتداءه يوم الخميس وفي
رواية يوم السبت او الخميس هذا وقد مر مختارية بعض الايام المتقدمة للابتداء
والتعلم فتذكر **السفر** عن الصادق عليه السلام من اراد السفر فليسافر يوم السبت
فلو ان حجرا زال عن جبل لرده الله الى مكانه وعنه عليه السلام في قول الله عز وجل فاذا
قضيت الصلاة يوم الجمعة وانتشروا يوم السبت وعنه عليه السلام ما في السفر يوم الجمعة
قبل الصلاة ما داه ملك لا راك الله وعنه عليه السلام لا باس بالخروج في السفر ليلة
الجمعة وكتب بعض البغداديين عن الخروج يوم الاربعاء لا يدور فكتب خلافا على اهل
الطيرة وقي من كل آفة وعوفي من كل عاهة وقد مر حديث لا في السفر يوم الاثنين
مع بيت علي عليه السلام فيه والسبيل في جمعها ومختارية بعض الايام المتقدمة ونحوسة
بعضها للسفر وبعد التحذير عنه حال كون القمر في العقرب فتذكر وفي معنى
الاخير خبر اخر عن النبي صلى الله عليه وآله فهذه هي الحوائج التي اطلعت فيها بحديث عن المعصومين
ويستنبط اوقات حوائج اخر مما يناسبها مما ذكرناه في احوال الايام **تنبيه**
كلما وقع لفظ الشهر في هذه الاحاديث فليحمل على العربية لانه المعتبر عندهم المستعمل
فيما ورائهم وما وقع بلا قرينة يحمل على المشهور المتعارف **لتسهيل** الظاهر من
خبر سهل وابن اسباط الذين سبق ذكرهما في باب مختارات الايام المتقدمة
عدم الباس بالتوجه لاحد هذه الحوائج في اليوم المحذور فيه اذا اضطر اليه بشرط
الدعاء والصدقة وقد ورد في خصوص بعض هذه الحوائج ايضا روايات تشعر بذلك كما

روي

روي عن الصادق عليه السلام انه قال اقرأ آية الكرسي واحتجم اي وقت شئت وفي السفر افتتح
سفرك بالصدقة واقرأ آية الكرسي اذا بدا لك **تنبيه** ايها الاخوان في الله اياكم وان تحقروا
العمل بهذه الاحاديث وامثالها من الاخبار التي طلع نورها من مطالع النبوة وعلى فلق
الامامة من ابي منبع القدس والوحي الالهي ان تستخفوا بها فان تحتها اسرارا ودقائق مخفية
لا يعقلها الا العالمون المتفكرون في احكام الله وآياته واعلموا ان الاحكام
التي يتكلم بها النبي والائمة عليهم السلام ومن يقرب منهم لا يكون بالخرافات التي لا اصل لها كما يقوله
الاشعرية لان ذلك افتراء باطل واولئك مبرؤون مما يقولون بل لا يخلوا
شيء منها عن حكمة ومصلحة لمجرد عدم علمنا بها لا نهملها فان التعبد ان الذي لا اهتداء للعقل
لاسرارها ولا نعلم وجه الحكمة فيها ابلغ في الرق والعبودية كالتعبد بالحج وامثالها لان
في مثل هذه الاعمال عجز للعقل عن تصرفه وصرفا له عن محل انسه وهو المعين على النفس والجنان
اذا اقتضت حكمة الله تعالى ربط نجاة الخلق بكون اعمالهم على خلاف اهوية طباعهم وان يكون
زمامها بيد الشارع فيعملون على سنن الانقياد والطاعة كان ما لا يهتدي الى معانيه
ابلغ انواع التعبدات في تزكية النفوس وصرفها عن ميل الطباع المقتضي للاسترقاق
وفقنا الله واياكم لتلقي الاسرار وجعلنا من المخلصين والابرار انه جواد كريم **المقالة الثانية**
فيما اردنا ذكره من احكام النجوم وفيه مقدمة ومطالب **اما المقدمة** اعلم ان تعلق الحوادث
السفلية وارتباطها بالكواكب السيارة اما باعتبار نظرات تلك الكواكب وتناظراتها
واما باعتبار محاذاتها للبروج ودرجاتها ونحن لا نذكر هاهنا الا ما له مدخل
في الساعات حالاتها وفي الايام اختياراتها بل لا نذكر جميع ذلك بل ما هو
للقمر وبالقياس الى البروج الاثني عشر اذ هو المعتبر عند الاكثر والمشتهر
فيه الجزء الذي قد مر في التزويج والسفر وما لا احد منكم ان يتقدم فيه او يتأخر واما ماله
بالقياس الى الكواكب الاخر من التناظر والنظر وان كان له مدخل في ما فيه النظر الا
انه لما لم يكن يعتمد عند الاكثر ولم يكن ورد فيه الجزم ولم يكن ضبطه الا بعسر شديد

عن سمتی وطوینا عنه کشی الاطره مثل الشمس الذی یسمی بالمحاق فانه کان معتبرا بالاتفاق ولذا اوردناه فی
هذه الاوراق مع انه شیئا آخر یجب التحرز عنها والله هو الموافق **المطلب الاول** فیما یتعلق بکون القمر
فی البروج الاثنی عشر اگرچه در این باب نوردم بطریق النظم لانها قواعد والاحکام یتعسر حفظها
وضبطها وحفظ النظم اسهل علی الطبایع باشعار اسهل ولانه کانت الاختیارات ابیات عن
المحقق الطوسی ره ولم ارد ان یکون لی اتمامه کالان کلام الاکابر یکون مبارکا وکان الکلام
دلیلا اذا وجد الیه سبیلا والکثرة وقوع الغلطة فی الترقیم وحذف جداول الاختیارات
فی التقادیم ولما کان کل ما یتوقف علیه الشئ مقدما علی ذالک الشئ لزم علینا ان
نذکر اولا موضع الشمس من البروج الاثنی عشر ثم نذکر موضع القمر المتوقف علیه تمام
الاختیارات المقصودة بالذات المبتنیة علیه وانا التوفیق بالله والتوکل علیه
اراده **موضع الشمس** آنچه بگذشته است از سالت ◦ بشمر از مه ملک شاری ◦
پس بهر برج ده لو راهی براه ◦ تا برج رسی که میخواهی ◦ لیک اینجا دقیقه بشنو ◦
اگر از سر کار آگاهی ◦ هفتی سال اگر ز نصف گذشت ◦ ولو در نصف اول ماه ◦
مکنی آن ماه حساب وبدان ◦ که درین نیت از غلط رهای ◦ اراده **موضع**
القمر هرچه از ماه شده مثنی کن ◦ پنج دیگر فزای بر سر آن ◦ پس بهر پنج از آن
ز موضع شمس ◦ خانه گیر وجای ماه بدان ◦ آنچه از پنج کم بود میزن ◦ بر شش
وانگهی درج مخوان ◦ طریق آخر آنچه از ماه میرود بشمار ◦ هر یکی را دو از ده انگار ◦
بسپار انجمله طرح کن سی سی ◦ تا بجائی که تصبت رسی ◦ همچنین بدانکه آفتاب
کجا است ◦ ار دوم خانه ابتدا کن راست ◦ طریق آخر قریب منه آنچه از ماه شد
بر وافزا ◦ او دو دو کن ضرب در دو از ده اش ◦ پس بهر سی از آن ز موضع شمس ◦
خانه گیر در تا بجای مه اش ◦ طریق آخر قریب منها بگذشته ز ماه ضرب کن از سر ور ◦
در سیزده وسیزده اش نه بر سر ◦ حاصل شده از حساب سی شمار ◦ از منزل آفتاب
ببر ◦ قمر ◦ **الاختیارات البرج الحمل** هرکه آید بتابید غدای لم یزل ◦ جرم مه در خانه

مریخ نحس در حمل ◦ نیک باشد هم سفر هم دیدن روی امیر ◦ جامه پوشیدن حریر وصید افکندن بتیر ◦
گرچه نیکست ابتداء کار چون بر داشتن ◦ بد بود بنیاد کردن خاصه چیزی کاشتن ◦
القمر فی الثور ماه چینی در ثور باشد عقد کردن را نکوست ◦ تخم افکندن بباغ و
نامه بنوشتن بدوست ◦ خوبتر دیدار خاتونان وعطر آمیختن ◦ از جدل بگریختن در
خمر او بختن ◦ گرچه شاید شرکت و بیع برید یا آن چنین ◦ فصد کردن بد بود گر باید
رفتن بچنین **الجوزا** چون فتد در برج جوزا نور جرم ماهتاب ◦ بیع ترکان خطا
وه که میباشد صواب ◦ هم توان خواندن کتاب و هم توان دیدن امیر ◦ هم توان
نامه نوشتن هم توان انداخت تیر ◦ جامه پوشیدن سزا باشد سفر کردن رواست ◦
لیک ناخن چیدن و فصد و حجامت را خطاست **السرطان** ماه چون در برج خویش
آید نکو باشد نکو ◦ جامه پوشیدن سفر کردن روا باشد درو ◦ دارو مسهل
در خوردن عجب در خور بود ◦ نامه بنوشتن چگویم کز همه بهتر بود ◦ مرسند
گر باید رفتن سوی بستر دان ولیک ◦ فصد و تزویج و بنای نو نهادن نیست نیک ◦
الاسد ماه آهو سیر چون جرم افکند در برج شیر ◦ نیک باشد عقد بستن شغل
بگرفتن دلیر ◦ فصد و کار آتش و حاجت ز شاهان خواستن ◦ وز برای
تاج داران اوژ تخت آراستن ◦ بیع ترکان خطا زاندر وعیش رضاست ◦
لیک نو پوشیدن و در ره سفر کردن خطاست ◦ **السنبلة** مه چه از برج اسد آید
بسوی سنبله ◦ بره ماسوا همی باید شدن با قافله ◦ نو بریدن شاید و
شاید از اینها بهتر دو کار ◦ خاص را تعلیم علم و عامیان را کسب و کار ◦
خوب باشد بیع ترکان همچو سیما بنقده ◦ نیک نبود زرگری خاصه علاج و فصد و
عقد ◦ **المیزان** مه چه در میزان بود نیکو بود دیگر وزو نیم ◦ هم سفر هم عقد هم
جوهر خریدن بی ترس و بیم ◦ خاصه پوشیدن لباس و نوش کردن جام می ◦
خاصه بر بانگ سماع جانفزای چنگ و نی ◦ لیک چنین مه بگذر دار نهنده بچه درج

هر که کاری کند پشک وسیه رنج یابد فی العقرب ماه چون در عقرب آید نیک باشد سره
خوردن دارو و درد کردن طعام و غرغره همه جراحت بستن شاید هم صاحبان تخت
هم شدن کرمابه رفتن خصم تیز اندر آختن اسب را شاید ریاضت دادن و ناخن فکند
لیک دیگر کارها در وی بنا شاید سودمند فی القوس ماه چون در قوس آید نیک باشد
چار کار اولین تزویج و علم آخرین فصد و شکار هر که بیع جوهر و حیوان کند یابد
بجلی خاصه نو پوشد برتافتن رود ساز و بجلس قرض دادن تخم کشتن موسترد ن باید بود
کر کسی سهل خورد پشک علوی خود بود فی الجدی ماه چون در جدی شد کاریز
کندن در خورست جامه پوشیدن خوش است و صید کردن خوشتر است جادوی و
ساحری را باخبر بردن بناه مرسد خاص ارزه عطارد را نظر باشد باه نیک
باشد مگر داد عذر را و فصد را بد بود دیدار شاهان نیز عقد و فصد را فی الدلو
ماه چون در دلو باشد کرد باید جد و جهد از برای کشت و کار و بستن پیشاق و عهد
نیک باشد نیک اگر یاری دهد اقبال و بخت بنده بند و خریدن هم نشاندن درخت
حصنها و قلعها شاید در د کردن بنا لیک نقل و فصد و تزویج زن دوشیزه ها ماه
فی الحوت چون قمر در حوت باشد نیک باشد بی شگفت فصد کردن دست راو
پای را ناخن گرفت دعوت خود نیک باشد دیدن اشراف نیز و اندرو
نیکو بود پوشیدن این چار چیز هم کلاه و هم قبا و هم کمر هم پیرهن و آنکه
درتن دارد ان نیز بخشیدن بنی تتمة اعلم ان من هذه الاحکام ما یختلف
بالنسبة الى الناس بحسب اختلافهم فی الاحوال کقطع الثوب ولبسها بالنسبة الى الفقراء وذوی
الاموال فانه یحسن فعلها فی بعض البروج الثابتة ایضا کغیر الاسد للفقراء لیکون
اثوابهم محفوظة عن الاندراس والانمحاء ولا یحسن للاغنیاء وذوی الاموال الا البروج
ذو جسدین او منقلبة الاحوال اذ المطلوب لهم هو التغییر والاستبدال وقد یختلف
جمیعها باختلاف القمر وحالاته بالنسبة الى برج واحد باعتبار محاذاته لدرجاته لکنه لیس

بمعتبر

بمعتبر عند الاکثر الا اختلافه فی المیزان بعد تسع عشر وهو بالطریقة المحترقة مشتهر وقد اشار
الیه المحقق المذکور فیما مر فاحذر عنه انه لیحذر المطلب الثانی فی اشیاء متفرقة بعضها
معتمد علیه جدیر بان یلتفت الیه وبعضها مذکور بالاستطراد من غیر تجربة ولا اعتماد فمنها
ما ینبغی ان یعمل علیه ومنها ما ینبغی ان یهمل فمنها الاول طرق الاختیارات للفصد والحجامة
بالنسبة الى سیر القمر نقل عن حکماء الیونان ان الفصد والحجامة فی النصف الاول من الشهر
یعنی الغرة مضران للبدن غایة الضرر وفی النصف الآخر منه نافعان غایة المنفعة
ووضعوا هذا الجدول لاستعلام منفعته ومضرته فی کل یوم من ایام الشهر تسهیلا للطالبین
وتوضیحا للآخذین واقول قد مر فی باب الحجامة من الاحادیث ما یؤید ذلک فلا تغفلوا
فیه والله علیم بالاعمال
طرق اختیارات الفصد و
الحجامة بالنسبة الى ارقنبوع وهو
بلغة الترک تسمى بدن الانسان
وتعلق بالبروج قوی
حکم وهم ینبغی لمن
اراد فصدا او حجامة
فی عضو ان یلاحظ ارقنبوع
لئلا یکون فی ذلک العضو
کیلا یضر به فی کل یوم من
ایام الشهور الروم و
یکتب فی عضو من الاعضاء
یعرف من هذا الجدول
والله اعلم

	ایام النصف الاول المضار		ایام النصف الثانی النافع
ا	یهیج العروق	یو	یورث الخفة
ب	یورث السهو	یز	یورث صحة البدن
ج	یضعف الدماغ	یح	یقوی البدن
د	یورث الصداع	یط	یهیج وجع البطن
ه	یورث صفرة اللون	ک	یورث الصحة
و	یورث رعشة الاعضاء	کا	یزید فی نور القلب
ز	یورث موت الفجاءة	کب	یقوی القلب
ح	یورث الصداع	کج	یقوی القلب ویفرحه
ط	یورث وجع الاعضاء	کد	یهیج حمرة اللون
ی	یورث الدماغ والالم	که	یلطف الخاطر
یا	یورث خبط الدماغ	کو	یخلص من المرض
یب	یورث ضعف البدن	کز	یومن الخوف
یج	یورث الضمر والملالة	کح	یقوی القلب
ید	یورث الحکة والنقبه	کط	یخلص من المرض
یه	یورث القولنج	ل	لیس له حکم

الایام	الاعضاء	الایام	الاعضاء	الایام	الاعضاء
ا	فی الکف	یا	فی الخد	کا	فی الرکب
ب	فی الکعب	یب	فی الخصیة	کب	فی البطن
ج	فی الساق	یج	فی الذقن	کج	فی الکبد
د	فی الخاصرة	ید	فی الحنک	کد	فی القلب
ه	فی الخنصر	یه	فی الساعد	که	فی الثدی
و	فی العضد	یو	فی العنق	کو	فی الصدر
ز	فی اللسان	یز	فی القفا	کز	فی الترقوة
ح	فی الانف	یح	فی الجنب	کح	فی العنق
ط	فی الظفر	یط	فی السرة	کط	فی الید
ی	فی الرأس	ک	فی کف الرجل	ل	فی الظهر

طريق اختيارات بعض الامور بالنسبة الى سكر بليد وزد وهو طريقة الترك ثغائية كواكب عطارد
بوير سكران قال الحكماء هو شوم غاية الشوم يطلع في كل عشرة ايام دورة واحدة ينبغي لمن
اراد ان السفر او شرع في امر اوتخاصم او تخرج الى الحرب او غير ذالك ان لا يجعل وجهه
ولا يمينه مقابلا للجهة التي هو فيها فاذا صادف سفره تلك الجهة فعليه ان يذهب قليلا
الى غيرها ثم يرجع الى المقصود وفي كل يوم من ايام الشهور الرومية يكون في جهة يعرف
من هذه الدائرة التي وضع لتسهيل الطالب وتوضيحي لاخذه والله اعلم ومنه طريق

طريق الاختيارات الامور بالنسبة الى المحاق وهو
مشتمل اسم لحالة القمر وقت اجتماعه مع الشمس في
جزء واحد من فلك البروج حيس لا يرى نوره من
تحت الحرارة كان حرارة الشمس احرق القمر وذهب
بنوره ومدته بثلثة ايام بلياليها من اخر الشهور وكثيرا
ما يطلق على تلك الليالي باعتبار انها عديمة النور وينبغي لمن اراد ان يجعله الله في السرور
ان يحترز عن جميع الامور الا الحرب والكمين ودفن الاموال والاشتغال بالعبادة
الملك المتعال ومنه طريق اختيارات الامور بالنسبة الى البيت وهو هندي
بعض السير دى صلى ان اهل الهند وضعوا دورا وهو اربعة وثمانون ساعة وجعلوا
ابتداؤه الى المحاق في الحقيقة وقسموه سبعة اقسام كل قسم اثنا عشر ساعة بالساعات
الزمانية وقد يعتبرون المستوية ايضا لكنه نادر جدا وينسبون كلا من الاقسام الى
كوكب من الكواكب السبعة السيارة وسمي بيت ذالك الكوكب فاولها بيت الشمس
وثانيها بيت الزهرة وهكذا على ترتيب افلاكها متنزلا دورا بعد دور الى ان
ينتهي الى المحاق فيطلع لبيت لكل كوكب كان وكم ساعة كانت وصار للشمس والمعتبر
منها بيت الشمس هو المراد اذا اطلقوا فقالوا انه نحس في غاية النحوسة في الاختيارات
يجب فيه الاجتناب عن جميع الامور لمن اراد السلامة عن افات الدهور وقال دانيس

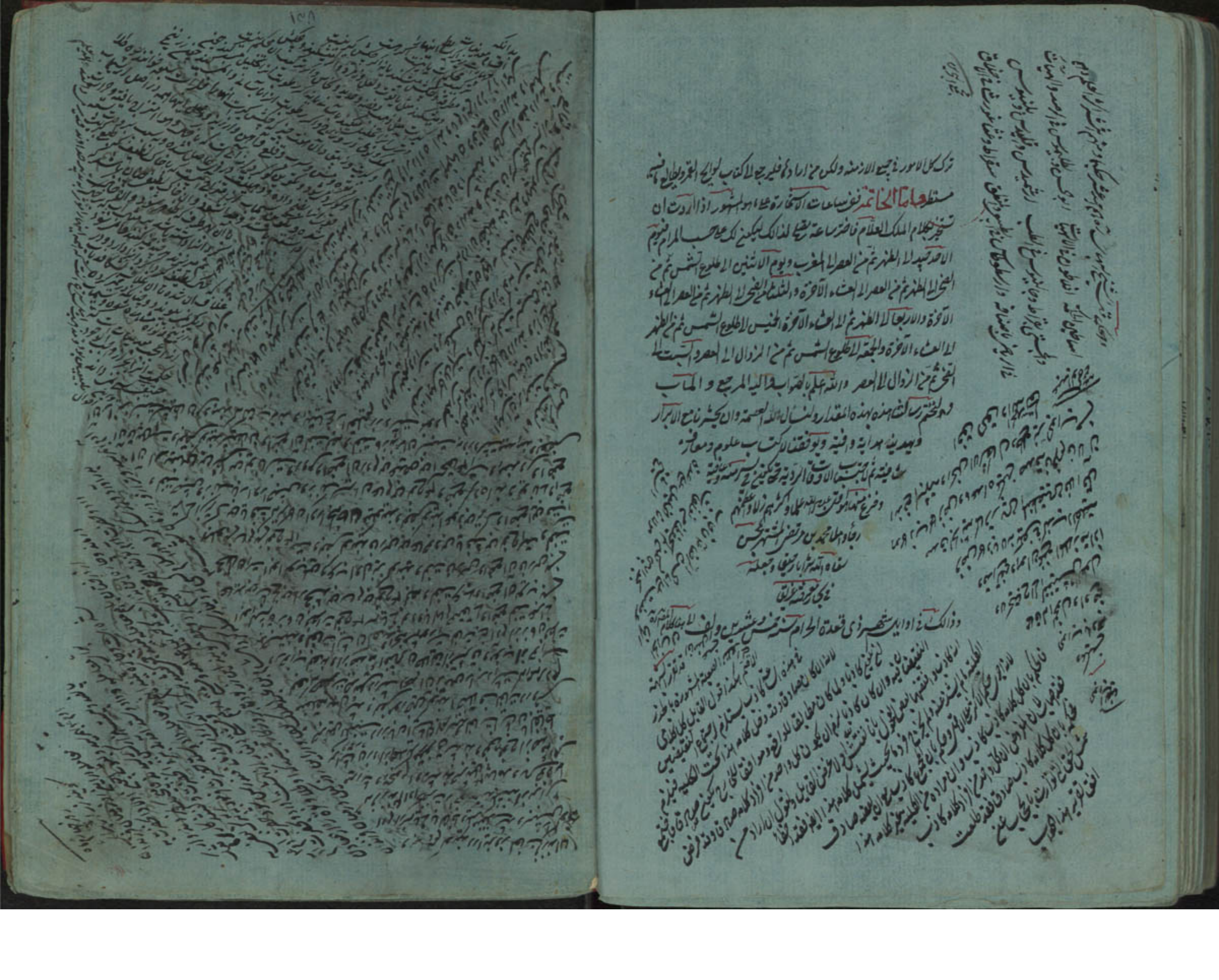
الحكيم



الحكيم شر الاحوال المنسوبة للقمر في الاختيارات التي هي عمدة المحذورات اقل من شر
ساعات البيت وقالوا ان شر الثلث الاول منه عايد الى البدن والثلث الثاني الى
الاموال والثلث الثالث الى الاحوال وشر الثالث اقل من الاولين وقالوا ينبغي الاحتراز
عن الثلث الاخير من بيت المريخ الى ربيت الشمس ايضا في جميع المهمات وانه
امن من الثلث الاخير لبيت الشمس المنسوبة الى المحالات والله اعلم باسرار الخفيات
ومن الثامن طريق اختيارات الشروع في الامور بالنسبة الى الايام والدهور اخرجه
ابو معشر البلخي المامون الشقي وهو ان يعد الايام الماضية من النيروز السلطاني
الى اليوم الذي تريد ان تشرع فيه ويطرح ستة وثلثين حتى تفنيه او يبقى اقل
فتطلب الباقي او العدد من هذا الجدول وعلى حساب اشرنا اليه فيه افعل كذا في
كتاب لوايح القمر وقد رايت في نسخة مجهولة في مكان النيروز السلطاني
سابع عشر الشوال وهو عندي بعيد بل الظاهر انه غلط شديد من اتفاق
اليومين ومعرفته بصفة مشتركة في البين والله اعلم

الهوائي الجيده		الهوائي المتوسطة		البحثي الردية	
١	٤	٢	٥	٣	٦
٧	١٠	٨	١١	٩	١٢
١٣	١٦	١٤	١٧	١٥	١٨
٩	٢٢	٢٥	٢٣	٢١	٢٤
٢٥	٢٨	٢٦	٢٩	٢٧	٣٥
٣١	٣٤	٣٢	٣٥	٣٣	٣٦

واعلم ان امثال هذا من طرق الاختيارات كثيرة لا تحصى ولا طايل تحت ذكرها
الا تطويل الكلام والخوض فيما لا يغني ولا يرام فان اعتبارها باسرها بل بعضها يفضي الى



ترک کل الامور فی جمیع الازمنه ولکن من اراد دلمه فلیرجع الی کتاب لوایح القمر وطوالع مستطرها اما الخاتمه ففی ساعات الاستخاره علی ما هو المشهور اذا اردت ان تخبر بکلام الملک العلام فاختر ساعة یصلح لذلک لیکفی لک علی حسب المرام فیوم الاحد تسید الی الظهر ثم من العصر الی المغرب ویوم الاثنین الی طلوع الشمس ثم من الضحی الی الظهر ثم من العصر الی العشاء الآخرة والثلثاء من الضحی الی الظهر ثم من العصر الی العشاء الآخرة والاربعا الی الظهر ثم الی العشاء الآخرة والخمیس الی طلوع الشمس ثم من الظهر الی العشاء الآخرة والجمعة الی طلوع الشمس ثم من الزوال الی العصر والسبت الی الضحی ثم من الزوال الی العصر والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

ولنختم رسالتنا هذه بهذه المقدار ولنسأل الله العصمة وان یحشرنا مع الابرار ویهدینا هدایة وافیة ویوفقنا الی کتب علوم ومعارف شافیة ثم الاجتناب عن الاوقات الردیة تحت تکمیل فی شهر سنة ...

وفرغ منها الموفق ... علما واکثرهم زللا واعظمهم رجاء ملا محمد بن مرتضی المشتهر بمحسن

ذلک فی اواسط شهر ذی قعدة الحرام سنة خمس وعشرین والف



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله الطاهرین اما بعد بدانکه این مختصریست
در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل فصل اول در حساب جمل واین بر ترتیب ابجد
هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ ا یک ب دو ج سه د چهار ه پنج
و شش ز هفت ح هشت ط نه ی ده ک بیست ل سی م چهل
ن پنجاه س شصت ع هفتاد ف هشتاد ص نود ق صد ر دویست
ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض
هشتصد ظ نهصد غ هزار واین بیست و هشت عدد است نه آحاد
ونه عشرات ونه مآت ویک الف و دیگری عددها را رقم ازین حرفها ترکیب
کنند بیشتر را فرا پیش دارند و کمتر را باز پس مثلا یا یازده کب
بیست و دو لج سی و سه قمه صد و چهل و پنج غذفط هزار و
هفتصد و هشتاد و نه و چون عدد هزاران مضاعف کرد عدد آن را بر
حرف غین که رقم هزار است مقدم دارند مثلا بغ دو هزار و قغ صد هزار
خلهغذ ششصد و سی و پنج هزار و هفتصد لجغشسد سی و سه هزار و سیصد و
شصت و چهار دهم براین قیاس چندانکه باشد میباید نوشت و هرجا که
هیچ عدد نباشد صفر نهند برین صورت ٥ فصل دوم در ایام جمعات
یعنی روزهای هفته و رقمهای ایشان چنین باشد ا یکشنبه ب دوشنبه
ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه و آدینه ز شنبه و بعضی
نشان شنبه صفر کنند برین صورت ٥ فصل سیم در تاریخ عرب و آن موقوفست
برنام ماههای ایشان اینست محرم صفر ربیع الاول ربیع الآخر جمادی الاول

جمادی
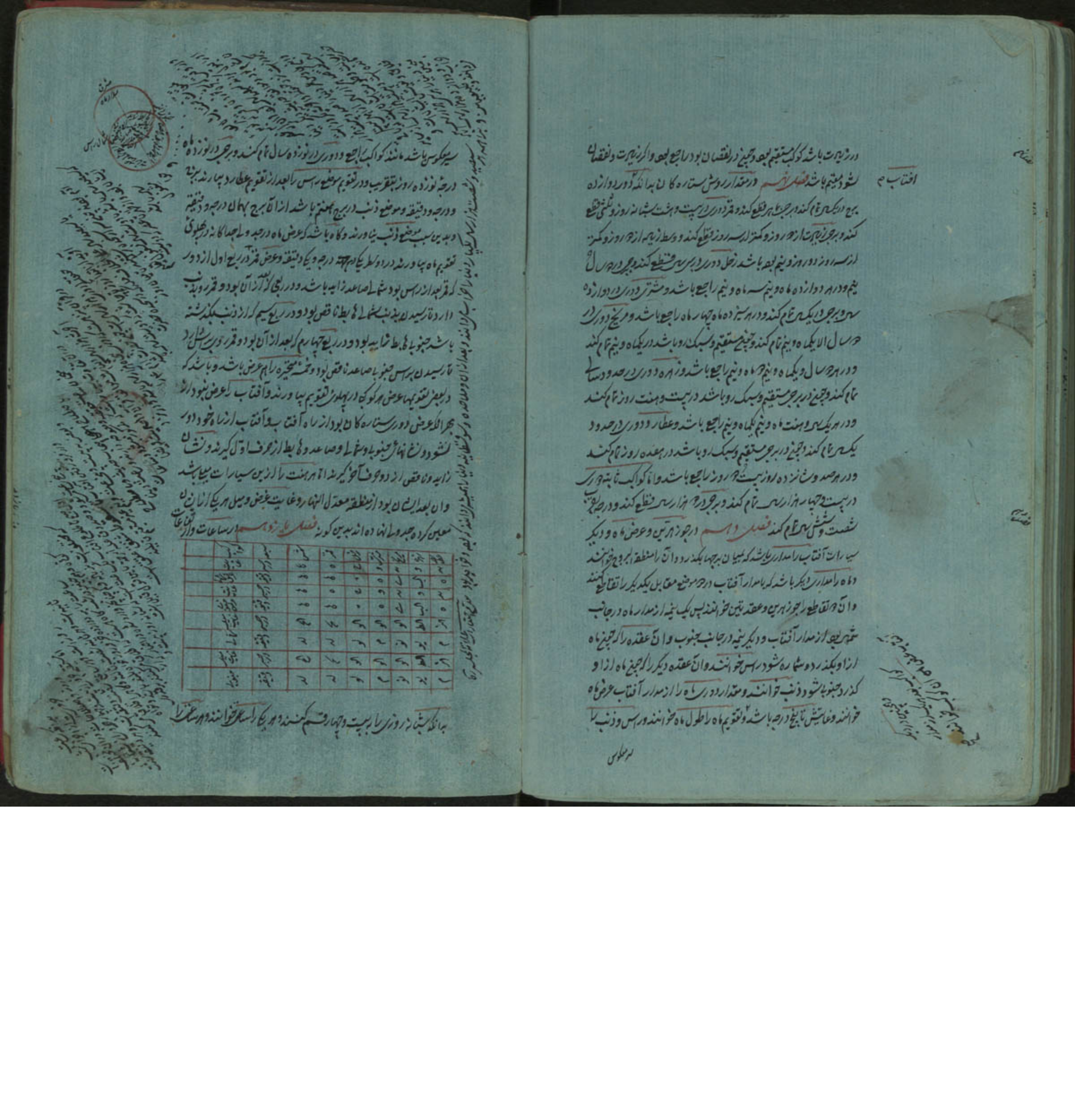
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوال ذوالقعده ذوالحجه و اول ماهها را بغره
ماه نوشته اند و عدد روزهای هر ماهی یا سی روز بود یا بیست و نه روز و از این پیش یکم
نباشد و نشان روزهای ایشان عدد روزها بود روز اول را از ماه غره خوانند
و روز تمام را سلخ و چنین ماه با آخر آید در تقویم بر حاشیه از جانب دست راست
بر صفحه اول نام آن ماه که نوشته شود نوشته باشند و اهل حساب ماه اول را از سال
سی روز گیرند و ماه دوم را بیست و نه روز همچنین یکی را سی و یکی را بیست و نه تا آخر ماهها
و در هر سیمی یازده یا در آخر ذوالحجه یک روز زیادت کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه
خوانند و ابتدای این تاریخ از هجرت پیغمبر ما محمد مصطفی ... که از مکه به مدینه فصل چهارم
در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان اینست تشرین الاول تشرین الآخر کانون
الاول کانون الآخر شباط اذار نیسان ایار حزیران تموز اب ایلول
و از جمله چهار ماه سی روز باشد و آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران
و ایلول است و روزهای هفت ماه دیگر غیر شباط سی و یک روز باشد و
شباط در سه سال پیاپی بیست و هشت روز باشد و در سال چهارم بیست و
نه روز باشد و روز بیست و نهم کبیسه باشد و نشان روزهای ایشان عدد
آن روز باشد و ابتدای این تاریخ از عهد اسکندر رومی باشد فصل پنجم
در تاریخ فارسی و نام ماههای ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه
خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه
بهمن ماه اسفندارمذ ماه و روزهای هر ماه سی روز بود و پنج روز در آخر آبان ماه یا
در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آن را خمسه مسترقه گویند یعنی پنج دزدیده و این
ماهها را ماههای قدیم خوانند و مبدأ این تاریخ از اول ملک یزدجرد بن شهریار
که او آخر ملوک عجم بوده است و نشان روزها رقم علی هر روز بود و گاه باشد
که روزها را بنام هر روزی نویسند و نام روزها بزبان پارسیان اینست ا اورمزد

۲ بهمن ۳ اردی‌بهشت ۴ شهریور ۵ اسفندارمذ ۶ خرداد ۷ مرداد ۸ دیباذر ۹ آذر ۱۰ آبان ۱۱ خور
۱۲ ماه ۱۳ تیر ۱۴ جوش ۱۵ دیبمهر ۱۶ مهر ۱۷ سروش ۱۸ رشن ۱۹ فروردین ۲۰ بهرام ۲۱ رام ۲۲ باد ۲۳ دیبدین ۲۴ دین ۲۵ ارد
۲۶ اشتاد ۲۷ آسمان ۲۸ رامیاد ۲۹ مارسفند ۳۰ انیران و نام روزهای پنجه دزدیده اینست
۱ اهنود ۲ اشتود ۳ اسفندارمذ ۴ وهشت ۵ هشتویشت فصل ششم در تاریخ
ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاه تاریخی نهاده نام ماههای آن تاریخ هم
نام ماههای فارسیان و عدد روزهای هر ماهی سی و پنجه دزدیده در آخر اسفندارمذ
ماه گیرند و هر چهار سی یا پنج سال یکبار یکروز دیگر جهت کبیسه در آخر پنجه افزایند
تا شش روز شود و اول روز فروردین ماه روزی بود که در نیمه آن روز آفتاب
در حمل باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی اول روز فروردین ماه و اول
دیگر ماهها روزی گیرند که در آن روز یا در شبی که پیش از آن روز باشد آفتاب
انتقال کرده باشد از برجی ببرجی و این ماهها را جلالی یا ملکی خوانند و ابتداء این
تاریخ از کبیسه ملکت میگیرند و در تقویم بیخ جدول باریک در صفحه دست راست پیش
از تقویم کواکب برکشند در اول روزهای هفته برقم نویسند و در چهار دیگر
روزهای ماههای این چهار تاریخ هر روزی را برابر آن روز که افتد از روزهای
هفته و نام هر ماهها بر جانب دست راست ابجد که سر ماه باشد بنویسند فصل
هفتم در ستاره کان سیارة و افلاک ایشان و آن ستاره کان هفت اند
زحل مشتری مریخ شمس زهرة عطارد قمر و هر یکی بر فلکی دیگر هم برین
ترتیب که یاد کردیم و دورترین افلاک از زمین فلک زحل باشد و نزدیکترین
افلاک قمر و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد از نامهای ایشان و
ازین هفت شمس و قمر را نیرین خوانند شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را
خمسه متحیره خوانند از جهت آنکه هر یکی را از ایشان استقامتی باشد پس وقوفی
پس رجوعی پس وقوف دیگر باز پس مستقیم شوند و شمس و قمر را جز استقامت نباشد

و زحل

۱۴۰

و زحل و مشتری و مریخ را علویه خوانند و زهره و عطارد را سفلیین خوانند و زحل و مریخ نحسین
زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و زهره و مشتری را سعدین خوانند مشتری سعد اکبر و زهره
اصغر و روشن این ستاره کان مختلف باشد و باقی ستاره کان را که بر آسمان باشند
ثابته خوانند و جمله بر فلک هشتم بوند و بالای او فلکی نهم بود که آنرا فلک الافلاک و
فلک الاطلس خوانند و او همه افلاک را از مشرق بمغرب حرکت میدهد حرکتی شبانروزی
و دیگر افلاک از مغرب بمشرق حرکت میکنند هر یک بحرکت خاص فصل هشتم
در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب در اول دور فلک را که همه کواکب بر آن حرکت کنند
به دوازده بخش راست کرده اند هر یکی را برج خوانند و هر برجی را سی بخش کرده اند و هر
یکی را درجه خوانند و هر درجه را شصت بخش کرده اند و هر بخشی را ثانیه گویند و هر
ثانیه را قسم کرده اند و هر قسمی را ثالثه و هر ثالثه را شصت قسم کرده اند و هر قسمی را
رابعه خوانند و علی هذا بر این قیاس منقسم میشود تا بعاشره میرسد و نام برجهای
دوازده گانه که بر منطقه فلک هشتم است اینست حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت و نشانهای ایشان
چنان بود که حمل را صفر کنند و ثور را نشان یکی و جوزا را نشان دو و همچنین
تا حوت و او را نشان یازده باشد و نشانهای درجات و دقایق نشانهای
عددهای هر یکی باشد و عدد درجات از سی بیش نگذرد از آن جهت که چون سی شود
برجی شود و عدد دقایق از شصت نگذرد که چون شصت شود درجه شود
و تقویم بعد از جداول تواریخ هفت جدول است و بر جهت مواضع کواکب متحرکه
در نیم روزی هر روزی برکشند و در هر جدولی بازاء هر روزی سه رقم بنویسند
یکی رقم برج و یکی رقم درجه و یکی رقم دقیقه و آن موضع کواکب و آن مقدار درجات
و دقایق که تا آن نیم روز رفته باشد از آن برج و ابتدای کواکب از فتح کنند
پس ماه پس کواکب علوی بر ترتیب افلاک و چنین درجه و دقیقه کواکب روز بروز



در زیادت باشد کوکب مستقیم بود و چنین در نقصان بود راجع بود و اگر نه زیادت و نقصان
شود مقیم باشد **فصل نهم** در مقدار روش ستاره کان نه بدانکه قمر دور دوازده
برج در یکماه تمام کند و در هر برجی قطع کند و قمر دور در بیست و هشت شبانه روز و ثلثی قطع
کند و هر برجی زیادت از دو روز و کمتر از سه روز قطع کند و وسط زیاده از دو روز و کمتر
از سه روز دو روز و نیم بود باشد زحل دور در سی سال قطع کند و هر برجی در دو سال
و نیم و در هر دوازده ماه و نیم سه ماه و نیم راجع باشد و مشتری دور در دوازده
سال هر برجی در یکسال تمام کند و در هر سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و مریخ دور در
دو سال الا یکماه و نیم تمام کند و چنین مستقیم و سبک رو باشد در یکماه و نیم تمام کند
و در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه و نیم راجع باشد و زهره دور در صد و سالی
تمام کند و چنین در برج مستقیم و سبک رو باشد در بیست و هفت روز تمام کند
و در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد و عطارد دور در حدود
یکسال تمام کند و چنین در برج مستقیم و سبک رو باشد در هفده روز تمام کند
و در هر صد و شانزده روز بیست و دو روز راجع باشد و اما کواکب ثابته دور در
بیست و چهار هزار سال تمام کند و هر برجی در دو هزار سال قطع کند و درجه در
شصت و شش سال تمام کند **فصل دهم** در جوزهرتین و عرض ماه و دیگر
سیارات آفتاب را مداری باشد که میان بروج بگذرد و آن را منطقة البروج خوانند
و ماه را مداری دیگر باشد که با مدار آفتاب در دو موضع مقابل یکدیگر را تقاطع کنند
و آن دو تقاطع را جوزهرتین و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب
شمال بود از مدار آفتاب و دیگر نیمه در جانب جنوب و آن عقده را که چون ماه
از او بگذرد شمالی شود رأس خوانند و آن عقده دیگر را که چون ماه از او
گذرد جنوبی شود ذنب خوانند و مقدار دوری ماه را از مدار آفتاب عرض ماه
خوانند و غایتش تا پنج درجه باشد و تقویم ماه را طول ماه خوانند و رأس و ذنب را

سیر معکوس باشد مانند کواکب راجع و دور در نوزده سال تمام کنند و هر برجی در نوزده ماه
درجه نوزده روز بتقریب و در تقویم موضع رأس را بعد از تقویم عطارد بیارند برینه
و درجه و دقیقه و موضع ذنب در برج هفتم باشد از آن برج بهمان درجه و دقیقه
و بدین سبب موضع ذنب نیاورند و گاه باشد که عرض ماه درجه و ما جدا گانه در پهلوی
تقویم ماه بیاورند در دو سطر یا درجه و یا دقیقه و عرض قمر در ربع اول از دور
که قمر بعد از رأس بود شمالی صاعد زاید باشد و در ربعی که بعد از آن بود و قمر و بذنب
ارد تا رسیدن به ذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سیم که از ذنب بگذشته
باشد جنوبی هابط زاید بود و در ربع چهارم که بعد از آن بود و قمر روی برأس آرد
تا رسیدن برأس جنوبی صاعد ناقص بود و تخمه متحیره را هم عرض باشد و باشد که
در بعضی تقویمها عرض هر کوکب در پهلوی تقویم بیاورند و آفتاب را عرض نبود از
بهر آنکه عرض دوری ستاره کان بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود دور
نشود و نام نهائی جنوبی و شمالی و صاعد و هابط از حرف اول گیرند و نشان
زاید و ناقص از دو حرف آخر گیرند اما هر هفت را از این سیارات میلی باشد
و آن بعد ایشان بود از منطقه معدل النهار و غایت عرض و میل هر یک از ایشان
معین کرده جدولی نهاده اند بدین گونه **فصل یازدهم** در ساعات و از تقسیم ساعات

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بدانکه شبانه روزی را به بیست و چهار قسم کنند و هر یک را ساعتی خوانند و هر ساعتی را

بشصت قسمت کنند و هر قسمی را دقیقه خوانند و در تقویم باز از هر روزی ساعات و دقایق آن
روز بنهند و چون آن را از بیست و چهار ساعت نقصان کنند ساعات و دقایق
شب باشد و روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا بوقت تحویل آفتاب بسرطان افزاید
و در نیمه دیگر از بروج میکاهد و شب برعکس این باشد پس درازترین روزهای
سال و کوتاه ترین شبها در وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه ترین روزها
و درازترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و وقت تحویل آفتاب بحمل و
میزان روز و شب برابر باشد و این ساعات را ساعات مستوی خوانند و چنین
هر روزی و هر شبی را جدا جدا بدوازده قسمت کنند آن ساعات را زمانیه و
معوجه خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی هر روز و شب می افزاید و میکاهد اما ارتفاع
آفتاب مقدار بعد او بود از سطح افق که بر بالای زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده
آسمان جدا کند و آن مقدار ارتفاع بدرجات و دقایق بود و غایتش بوقت
نصف النهار بود و غایت ارتفاع هر روزی در تقویم بعد از ساعات در جدولی
جداگانه بنهند و هیچ ارتفاع از نود درجه زیادت نشود زیرا که دور فلک سیصد و
شصت درجه بدین طریقت **فصل دوازدهم** در نظر و تناظر بعضی
کواکب ببعضی اما نظر آنست که چون دو کوکب در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه
جمع آیند آنرا قران و مقارنه خوانند پس اگر آن حال میان آفتاب و
ماه بود آنرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب متحیره باشد آنرا
احتراق آن کواکب خوانند و چون درجه و دقیقه دو کوکب در دو برج که یکی از آن
دو برج سیم دیگر برج باشد متساوی شود آنرا تسدیس خوانند از جهة آنکه میان آن
دو کوکب سدس فلک باشد پس اگر یکی از آن دو برج چهارم دیگر برج باشد آن را
تربیع خوانند و اگر یکی پنجم دیگر برج آنرا تثلیث خوانند و اگر یکی هفتم دیگر برج
باشد آنرا مقابله خوانند و مقابله نیز بین را استقبال خوانند و اگر یکی از آن دو

شبهای ما

از آن دو برج سیم
از آن دو برج دوم

برج

برج دوم دیگر برج باشد یا ششم یا دوازدهم یا هشتم دیگر برج باشد در میان آن دو کوکب هیچ
نظر نباشد و ازینجا روشن شود که هر کوکب را جهت تسدیس و جهت تربیع و جهت تثلیث بود از هر دو
جانب و یک مقابله و یک مقارنه بیش نبود و جمله هشت نظر بود و راس و ذنب را با کواکب جز
مقارنه نبود و آنرا مجاسده خوانند و زهره و عطارد را با آفتاب الا احتراق نبود و ایشان را
با یکدیگر الا قران و تسدیس نبود از جهة آنکه این دو کوکب از آفتاب بسیار دور نشوند مانند
دیگر کواکب چه زهره بیش از چهل و هفت درجه و عطارد بیش از بیست درجه از آفتاب
دور نشود از هر دو جانب و چون کوکب متوجه باشد بیکی ازین نظرها گویند متصل است و چون
اتصال تمام شود و بگذرد گویند منصرف است و این نظرهای کواکب شش گانه را که زحل
و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد اند بر حاشیه تقویم نویسند بر جانب راست
برابر هر روز یا هر شب که آن نظر در وی افتد و آنرا اتصالات کلی خوانند و نام ماههای
هر چهار تاریخ و روزهای که در آن تاریخ مشهور است و تحویل ستارگان از برجی ببرجی
هم آنجا نویسند و اما تناظر بر دو گونه بود یکی آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع
باشند که در ساعات روز متساوی باشند و آن دو موضع باشد از هر دو
جانب سرطان و سر جدی که بعد او از نقطه سرطان و از نقطه سر جدی متساوی بود
مثلا یکی در بیست درجه ثور و یکی در ده درجه اسد باشد چه بعد هر یک از سرطان
یک برج و ده درجه بود و از سر جدی چهار برج و بیست درجه بود دوم آنکه میان دو
کوکب باشد که هر دو در موضعی باشند که در مطالع متساوی باشند و آن دو موضع
باشد از دو جانب سر حمل و سر میزان که بعد هر دو از نقطهای سر حمل و میزان
متساوی باشند مثلا یکی در بیست درجه حمل و یکی در ده درجه حوت چه بعد
ایشان از نقطه سر حمل بیست درجه باشد و از نقطه سر میزان پنج برج و ده درجه
بود و تناظر را هم با اتصالات کلی بنویسند و گاه باشد که کوکب متصل شود
بکوکب بسبیل نظر یا تناظر و پیش از اتمام آن اتصال باطل شود یا بسبب رجوع

در رجعت و استقامت و اوج و حضیض و احتراق
و شرف و هبوط هم

یا بلو کواکب متصل یا بسبب استقامت آن کوکب که اتصال باد بود یا سرعت سیر آن و این
باطل شدن را انتکاث خوانند و با بزین انتکاث نیفتد و علامتهای نظر که و انجه
بدان تعلق دارد بر اینگونه باشد مقارنه و قران قه تسدیس س
تربیع ع تثلیث ث مقابله و استقبال ل اجتماع ع احتراق د جی سده
بارأس عس با ذنب عب تحویل یل رجعت عت استقامت مت
نهار ر لیل ل تناظر ظر انتکاث انتکاث شدن زاهم در ممازجات قمر
و دیگر احوال او در نسخه دست جیب تقویم هر ماهی اول ایام اسابیع و هم ایام ماه عربی
در جدول باز ارند یا بنام یا رقم اعداد و علی ماه یعنی برجی که قمر بوقت
نصف النهار در آن برج بود در جدول دیگر بنهند در پهلوی آن جدول آنها هم
ساعات انتقال ماه از برجی برجی و نشان روز اگر انتقال بروز بود یا نشان
شب اگر انتقال در آن شب باشد که بعد از آن روز بود بنهند پس هفت شش
جدول متساوی بنهند جهت نظر قمر بکواکب شش گانه یا به اول آفتاب و
بعد از آن کواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک و بازاء هر روزی که در روی نظر بود یا
در شبی که بعد از وی بود اگر قمر را بکوکبی از این کواکب شش گانه نظر بود در
جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم ساعات که نظر در آن ساعت بود و نشان
روز یا شب که واقع شود بنویسند و اگر هیچ نظر نیفتد خالی بود و این
اتصالات را ممازجات قمر خوانند و استقبال و اجتماع که در هر ماه افتد اتفاق
بر نسخه دست است بالای اتصالات کلی در جدول باریک بنهند و روز یا شب
تعیین کنند و ساعات که از آن روز بود یا از آن شب گذشته باشد
و برج طالع و برج عاشر و درجات و دقایق هر یک هم بنویسند و طالع آن
بود که در آن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر آن بود که در آن وقت
میان مشرق و مغرب بر میان آسمان بود و جزء اجتماع هم بنویسند و آن موضعی

بود که

بود از فلک که آفتاب و ماه در وی مقارن شده باشند و جزء استقبال هم بنویسند
و آن بروز موضع آفتاب بود در وقت آنکه با ماه مقابله کنند و بشب موضع ماه و
حالات قمر هم بنویسند و بعضی در جدول جداگانه بنویسند بعد از ممازجات قمر بر نسخه
دست جیب و بعضی در خانهای خالی از جداول ممازجات نویسند بلون دیگر و حالات
قمر تحت مجاسده ماه بود با رأس و ذنب که در کدام روز یا شب اتفاق افتند
و بچه ساعت و رسیدن ماه بدرجه شرف و درجه هبوط خود و باول درجه هبوط آفتاب
یعنی بطریقه محترقه و بعد از این شرف و هبوط کواکب بیان کنیم و حال طریقه محترقه بگوییم
و بعضی رسیدن ماه تحت الشعاع و خروج الشعاع را هم بیاورند و آن وقتی بود که
بعد ماه از آفتاب پیش از اجتماع با دوازده درجه آید و خروج الشعاع بعد از
اجتماع بدوازده درجه و مجاسده ماه با کید هم بیاورند و کید را چنین گویند
که کوکبی نحس است که سیر او معکوس است دور بصد و چهل و چهار سال تمام
کند و برجی بدوازده سال و چنین گویند که این کوکب بر فلک پدیدار نیست و
علامات حالات این است قمر با رأس عس و قمر با ذنب عب و قمر با شرف
ف قمر بهبوط ط قمر بطریقه محترقه قه قمر تحت الشعاع تع قمر
بخروج الشعاع جع قمر با کید معکید فصل چهارم در معرفت منازل ماه و
آن بیست و هشت منزل است و نامهای ایشان اینست شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه
عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح
بلع سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا قمر هر روز در منزلی باشد و گاه
باشد که زیاده از یک روز در یک منزل بماند و گاه باشد که در یک روز زیاده
از یک منزل برود و موضع ماه در منزلی که باشد بوقت نیمروز نام آن
منزل در جدول جداگانه بنهند بازاء آن روز و بعضی وقت انتقال ماه

در جدول ودر ...

از منزلها بنزلها در جدول دیگر بنهند و چون فلک دوازده برج است و منازل بیست و
هشت حصه هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و شمس هر منزلها را که باز پس کند و از انجا در
شود ان منزل پیش از طلوع آفتاب برآید و چنین ظاهر شود طلوع آن منزل را در میان
اتصالات کواکب نویسند بازاء آن روز و بوقت طلوع هر منزلها سقوط رقیب آن
منزل پانزدهم بود **فصل پانزدهم** در ظهور و اختفا و دیگر احوال کواکب
ستاره کان علوی پیش از احتراق چند روز در مغرب مختفی شوند بعد از غروب
آفتاب و بعد از احتراق چند روز در مغرب مختفی شوند مشرق ظاهر شوند پیش
از طلوع آفتاب و احتراق ایشان با آفتاب در میانه ایام استقامت ایشان
باشد و مقابله آفتاب با ایشان در میانه ایام رجوع ایشان باشد و رجوع
ایشان میان دو تثلیث آفتاب باشد و زهره و عطارد هم در میان ایام
استقامت و هم در میان رجوع احتراق بود در اوایل رجوع در مغرب مختفی
شوند و در اواخر در مشرق ظاهر شوند و پیش از احتراق که در میان استقامت
بوند در مشرق مختفی شوند و بعد از آن در مغرب ظاهر شوند و آن اوقات ظهور
و اختفای علوی کواکب در تقویم در میان اتصالات کواکب نویسند و ماه دیدن
ماه لو دانکه از موضع غروب آفتاب در شمال یا در جنوب بینند و
باریک یا روشن بینند در هر صفحه جداگانه از برای هر ماهی نوشته باشند
و باشد که احوال سیر کواکب در جدولهای مختلفه تقویمهای ایشان در آن
دوازده ورق که گفتیم برقم بیان کنند مثلا چون ماه سریع السیر بود یعنی
سیر او بر سیر وسطش زاید بود این رقم بنویسند **سه** و چنین بطی السیر بود یعنی
سیرش از سیر وسط کمتر بود این رقم بنویسند **قص** و چنین سیرش بقدر سیر
وسط بود این رقم بنویسند **سط** و مقیم **مقیم** و مستقیم را **مت** و راجع
را **عت** و باشد که راجع را رقم **عت** و استقامت را **مت** بنویسند و هر کوکب را

چهار

سه
قص
سط
مقیم
مستقیم
راجع
عت
مت

چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق بود در فلک تدویر و باشد که نامهای
نطاقهای اوجی چنین بود اول را **حاج** دوم را **قبح** وسیم را
بجح و چهارم را **قتدج** و نطاق اول تدویر را **قار** و دوم را **قبدر** وسیم را **بجر**
و چهارم را **قتدر** و آفتاب را نطاقهای تدویر نبود چنانکه درین صورت است

فصل شانزدهم در بلغة ابجد در تقویم بیاورند در اوراق دوازده کانه برای
هر روز بنویسند ارباب اختیارات که آن روز چه کار را شاید و از چه کار
احتراز باید نمود و ما آن را باجمال بعد ازین بیان کنیم و پیش از اوراق ماهها
طالع سال و صورت آن بیاورند و در صورت طالع درجات خانهای دوازده کانه را
از بروج بنویسند و مواضع کواکب و ذنب و راس در وقت تحویل آفتاب
ثبت کنند و مواضع سهام هم بنویسند و سهام دلایل جزئی مخصوص بود
که از مواضع کواکب و خانها گیرند و از همه قوی تر سهم السعادة و سهم الغیب بود
و پیش از صورت طالع وقت تحویل آفتاب و در طالع تحویل و موارد
استخراج آن از زیج بیاورند و باشد که طالعهای فصلها را و طالعهای
اجتماعات و استقبالات را هم با صورتها بنهند و صورت طالع را زایجه
خوانند و بعد از ورقهای ماهها خسوف و کسوف را که در آن سال افتاده
باشد بیارند و تعیین اوقات و احوال آن بکنند و طالعهای هر یک ثبت
کنند و ماه دیگر جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جهت احکام و
قرانات و احتراقات و اجتماعات فصول چهارگانه و جهت تواریخ و زوایا دیگر

برحسب عادت هر قومی از شرح مستغنی باشد این است معرفت تقویم و بعد ازین بعضی
از آن که بمعرفت تقویم محتاج باشند در معرفت تقویم بر سبیل اختصار بیاوریم
فصل هفدهم در خانها و وبال ستارگان جدی و دلو خانهای زحل اند و
قوس و حوت خانهای مشتری اند و حمل و عقرب خانهای مریخ اند و ثور و
میزان خانهای زهره اند جوزا و سنبله خانهای عطارد اند سرطان خانهٔ ماه
اسد خانهٔ آفتاب و مقابل خانهٔ هر کوکبی وبال او باشد پس خانهای نیرین
وبال زحل بود و خانهای او وبال ایشان یعنی جدی قمر را و دلو شمس را
و خانهای مشتری وبال عطارد و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ
وبال زهره و خانهای زهره وبال مریخ و راس و ذنب را خانه نبود و نه وبال
فصل هجدهم در شرف و هبوط کواکب سیاره شرف آفتاب در نوزدهم
درجهٔ حمل است و شرف ماه در سیم درجهٔ ثور است و شرف زحل در بیست و
یکم درجهٔ میزان و شرف مشتری در پانزدهم درجهٔ سرطان و شرف مریخ در بیست و
هشتم درجهٔ جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجهٔ حوت و شرف عطارد
در پانزدهم درجهٔ سنبله و شرف راس در سیم درجهٔ جوزا و شرف ذنب
در سیم درجهٔ قوس و برج شرف همه شرف الا آنکه آن درجه قوی تر باشد و تا
کوکب روی بشرف دارد قوت شرف روی در تزاید دارد و چون از آن درجه
بگذرد روی در تناقص نهد و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود هم بآن
درجه و دقیقه و حالش هم چون شرف بود و گویند طریقهٔ محترقه میان هبوط
آفتاب و هبوط ماه بود یعنی از اول درجهٔ نوزدهم میزان تا اول درجهٔ
چهارم از عقرب فصل نوزدهم در مثلثات و ارباب آن حمل
و اسد و قوس مثلثهٔ آتشی اند و ارباب این مثلثه بروز آفتاب و مشتری
و زحل اند برین ترتیب و بشب مشتری بر آفتاب مقدم دارند و ثور و سنبله

وجدی

و جدی مثلثهٔ خاکی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و قمر و مریخ باشند و بشب قمر را
بر زهره مقدم دارند و میزان و جوزا و دلو مثلثهٔ هوائی اند و ارباب این مثلثه
بروز زحل و مشتری و عطارد و بشب عطارد را بر زحل مقدم دارند و سرطان و عقرب
و حوت مثلثهٔ آبی اند و ارباب این مثلثه بروز زهره و مریخ و قمر اند و بشب
مریخ بر زهره مقدم دارند و ارباب این مثلثات برین گونه بود والله اعلم
فصل بیستم در حدود کواکب بدانکه هر یکی را از کواکب متحیره در هر برجی حصه‌ای
داده اند و آن حد را درجه معین بود و بعضی در حدود خلاف کرده اند اما مشهورتر
حدود مصریان است و حدود بطلمیوس هم مشهور است و چون حدود مصریان
مشهورتر است بر آن اعتماد رود و آن باین تفصیل است که در این جدول نهاده اند

جدول الحدود المصریین

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل	ل

فصل بیست و یکم در وجوه و دیگر حظهای کواکب اما وجوه آنست که هر برجی را
به سه ثلث کرده اند و از حمل ابتدا کرده ثلث اول بصاحبش حمل است و ثلث
دوم را بکوکبی که فلک او شیب فلک مریخ است یعنی آفتاب و ثلث سیم بکوکبی
که فلکش شیب فلک آفتاب بود یعنی زهره و ثلث اول ثور بکوکبی که فلکش زیر

فلک زهره است یعنی عطارد و ثلث دوم بقمر که زیر فلک عطارد است و ثلث سیم آخر چون فلکی در زیر او نبود او را از سر گرفتند و بزحل داوند که فلکش بالائی همه است و بعد از آن مشتری و مریخ و همه بر آن قیاس تا باخر حوت که نوبت هم بمریخ رسد و او را دو درجه در پهلوی هم افتد و آن ثلث آخر حوت و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت نیز خوانند و باشد که بروج را هم بثلثها قسمت کنند و ثلث اول از هر برجی بصاحب آن برج دهند و ثلث دوم بصاحب آن برج دهند که از همان مثلثه بعد از آن بود و ثلث آخر بصاحب آن برج که باقی بود از مثلثه مثلا ثلث اول از حمل مریخرا که صاحب حمل است و ثلث دوم شمس را که صاحب اسد است و ثلث سیم مشتری را که صاحب قوس است و همچنین در دیگر برجها و همچنین هر برجی را بنه قسم متساوی کنند و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم بصاحب ثور دهند یعنی زهره و قسم سیم بصاحب جوزا یعنی عطارد و همچنین تا قسمهای حمل تمام شود پس اول ثور صاحب جدی را باشد یعنی زحل و قسم دوم هم او را یعنی زحل که صاحب دلو بود و سیم را مشتری که صاحب حوت و چهارم مریخ را که صاحب حمل است و همچنین تا باخر حوت مر مریخ را بود و از این ترتیب لازم آید که هر قسمی از سه برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود مثلا اول از مثلثه آتشی هم از حمل و هم از اسد و هم از قوس مریخ را بود و قسم دوم از هر سه برج زهره را قسم اول دوم از مثلثه خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی زحل را بود و قسم سیم مشتری را که صاحب حوت و این قسم را نه بجات خوانند چنانکه نموده شده است منتهاهر و اهل هیئت که هر برجی را هفت بخش کرده‌اند که هر بخشی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه باشد و سی و چهار ثالثه تقریبا بخش اول از آن برج صاحب آن برج را و بخش دوم بکوکبی داده‌اند که تحت او است در فلک و همچنین بر ترتیب افلاک بخش هفتم

بکوکبی

بکوکبی رسد که هفتم آن کوکب باشد و همچنین هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسمی دو درجه و نیم قسم اول بصاحب آن برج دهند دوم بصاحب آن برج که بعد از او است و هم چنین بر ترتیب تا تمام اقسام بصاحب برج دوازده گانه دهند و این را اثنی عشریه خوانند و چون کوکبی با دلیلی دیگر در برجی بود چند درجه و دقیقه از آن قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار حصه همان برج بود و دو درجه و نیم حصه برج که بعد از او باشد تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن قدر هر درجه را دوازده درجه و پنج دقیقه را یک درجه بنهند از برجی که نوبت باو رسیده باشد آنجا برسد موضع اثنی عشریه آن کوکب یا آن دلیل باشد مثلا کوکبی در یازده درجه و چهل و دو دقیقه از ثور باشد و از این مبلغ ده درجه حصه چهار برج باشد که آن برجها ثور و جوزا و سرطان و اسد اند حصه هر یک دو درجه و نیم و یک درجه باقی را دوازده درجه باشد و چهل دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیست درجه باشد و دو دقیقه را بیست و چهار دقیقه و این جمله از برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده باشد پس اثنی عشریه آن کوکب در بیست درجه و چهار دقیقه از سنبله باشد همه را برین قیاس تامل باید کرد چنانچه درین جدول نموده شده

بیست هیچ

جدول وجوه

جدول درجان

[illegible]

فصل بیست و دوم در اوج و حضیض ستارگان بدانکه اوج آفتاب و
اوجهای پنج ستاره متحیره در هر هزار سال از برجی ببرجی روند و هر شصت و شش
سال شمسی یکدرجه قطع کنند و حضیضهای ایشان مقابل اوجها بود الا عطارد که
اوراهم حضیض بود بر تثلیث اوج او و درین تاریخ که ششصد و پنجاه و هشت است
از تاریخ هجری یزدجردی اوج زحل در دهم درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه
سنبله و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و اوج آفتاب در بیست و هشتم درجه
جوزا و اوج زهره در پنجم درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب
و حضیضها از ینجا معلوم شود و این اوجها بحساب زیج شاهی است و در دیگر زیجها
مختلف باشد و اما قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال و حضیض در وقت تربیع
آفتاب و الله اعلم **فصل بیست و سیم** در احوال بروج حمل و ثور و جوزا بر جهای
بهاری اند یعنی چون آفتاب درین برجها بود بهار باشد و سرطان و اسد و سنبله
برجهای تابستانی اند و میزان و عقرب و قوس برجهای خریفی اند و جدی
و دلو و حوت برجهای زمستانی اند و برجهای اوایل را ازین چهار فصل
منقلب خوانند و آن حمل و سرطان و میزان و جدی بود و برجهای میانه
فصلها را ثابت خوانند و آن ثور و اسد و عقرب و دلو باشد و برجهای
آخر فصلها را ذو جسدین خوانند و آن جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد
و برجهای بهار و تابستان شمالی بود و عالی و برجهای خریف و زمستان
جنوبی و منخفض و حمل مذکر و نهاری بود و ثور مونث و لیلی بود و برین ترتیب یکی
مذکر و نهاری باشد و یکی مونث و لیلی پس بروج مثلثه آتشی و هوایی مذکر و
نهاری باشند و بروج مثلثه خاکی و آبی مونث و لیلی و بروج آتشی و هوایی گرم
باشند و بروج خاکی و آبی سرد باشند و بروج آتشی و خاکی خشک باشند و بروج
آبی و هوایی تر و بروج زمستان و بهار معوج الطلوع باشند و بروج تابستان و خریف
مستقیمه

چهار دانگ

مستقیمة الطلوع باشند **فصل بیست و چهارم** در احوال کواکب زحل و مریخ نحس اند
و زحل نحس اکبر و مریخ نحس اصغر و مشتری و زهره سعداند مشتری سعد اکبر و زهره سعد اصغر
و عطارد با سعد سعد است و با نحس نحس و نیز هر یک از تثلیث و تسدیس سعد باشند
و از مقابله و مقارنه و تربیع نحس و راس سعد است و ذنب و کید نحس و کواکب
علوی و شمس مذکر اند و زهره و عطارد و قمر مونث و هر چه مذکر باشد نهاری باشند
الا مریخ که لیلی است و مریخ و قمر و زهره لیلی اند و زحل سرد و خشک است و مریخ و شمس
گرم و خشک و مشتری گرم و تر و زهره سرد و تر باعتدال نزدیک اند و قمر سرد و تر و عطارد
با هر کوکبی که باشد طبیعت او گیرد از تذکیر و تانیث و غیره همچنین **فصل بیست و
پنجم** در خانهای دوازده گانه آن برج و درجه که از مشرق طلوع میکند در هر
وقتی آنرا طالع خوانند و آن خانه زندگانی و تن و جان و عمر باشد و ابتدای
هر کار تعلق بآن خانه دارد و بعد از آن خانه دوم باشد و آن خانه مال و منفعت
و یاران باشد پس خانه سیم و آن خانه برادران و خواهران و خویشان و
نقل و تحویل باشد پس خانه چهارم و آن خانه مقام و پدران و ملکها و عواقب کارها
باشد و آنرا وتد الارض خوانند پس خانه پنجم و آن خانه فرزندان و شهرها و خبرها
و هدیها و قدوم غایب باشد و خانه ششم و آن خانه فکر و رنجوریها و بندگان
و خدمتکاران و چهارپایان خورد باشد و خانه هفتم وتد غارب بود و نظیر طالع
و آن خانه زنان و همراهان و انبازان و خصمان و سمیازان باشد و هشتم
خانه ترس و خوف و نکبت و مرگ و میراث باشد خانه نهم خانه سفر و علم و دین
و خوابها باشد خانه دهم خانه عمال و سلطان و آنرا خانه وسط السماء خوانند
و خانه مادران و خانه یازدهم خانه امید و سعادت و دوستان و یاوران
باشد و دوازدهم خانه دشمنان و بدبختی و چهارپایان بزرگ و بند و زندان
و دزدان باشد و هر خانه را درجه و دقیقه باشد از برج و آن موضع را خانه

مرکز خوانند و حد هر خانه از پنج درجه پیش از آن موضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع
خانه که بعد از و بود و این خانها طالع و دهم و هفتم و چهارم اوتاد اند و یازدهم و پنجم
و دوم و هشتم مایل الاوتاد اند و نهم و سیم و ششم و دوازدهم زایل الاوتاد اند و دوم
و ششم و هشتم و دوازدهم ساقط از طالع و از همه خانها قوی تر طالع و عاشر بود
پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم پس ششم و ضعیف
ترین همه دوازدهم و هشتم که هر دو زایلند و هم ساقط و این دوازده خانه چهار
ربع باشد یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و آن دیگر از طالع تا رابع و آن
مؤنث بود و آن دو ربع صاعد بود و مقابل ربع مذکر مذکر بود و مقابل ربع
مؤنث مؤنث و مقابل صاعد منحدر و از خانها هر چه نام او طاق بود چون اول و سیم
و پنجم و هفتم و نهم و یازدهم مذکر بود و هر چه نام او جفت بود مؤنث بود

فصل بیست و ششم در فرح کواکب و آنچه بدان ماند فرح زحل در دوازدهم
بود و فرح مشتری در یازدهم و فرح مریخ در ششم و فرح آفتاب
در نهم و فرح زهره در پنجم و فرح عطارد در طالع و فرح قمر در سیم و مقابل
فرح را ترح و امت خوانند و بودن کوکب نهاری بروز فوق الارض و
و بشب تحت الارض و کوکب لیلی را بعکس حیز خوانند و همچنین بودن کوکب
مذکر در ربع مذکر و بودن کوکب مؤنث در ربع مؤنث و خانه مؤنث قوتی
دیگر باشد شبیه بفرح و حیز **فصل بیست و هفتم** در حصر نظرها و دیگر احوال
تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث تمام و تسدیس نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر
دشمنی اند مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی سعود نیک تر باشد و نظر دشمنی با نحوس
چنان بد نباشد و مقارنه و مجاسده با سعود تمام سعادت باشد و با نحوس تمام
نحوست و نشان نظر آنکه نظر بود چه نظر را جرم خوانند و جرم علویین نه درجه پیش از کوکب
و نه درجه بعد از کوکب بود و جرم سفلیین هفت درجه پیش از کوکب و هفت درجه پس و جرم

مریخ

مریخ هفت درجه پیش و هشت درجه پس و جرم آفتاب در هر جانبی پانزده درجه
و جرم قمر بهر جانب دوازده درجه و رأس و ذنب چون جرم قمر بود و کوکبی که بکوکبی
ناظر خواهد شد چون بحد جرم رسد متصل شود و اتصال تمام آن بود که میان
ایشان کمتر از نیم جرم آن کوکب شود از آن هر دو که در نظر خواهند کرد که جرم او
کمتر باشد اتصال بغایت رسیده باشد و چون از نظر بگذرند منصرف شوند
و درجات انصراف چندین درجات اتصال باشد و چون قمر از برجی انتقال کند
که بکوکبی ناظر خواهد بود اما هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند بعید
الاتصال است و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکب را نخواهد دید گویند
خالی السیر است و اگر در برجی هیچ کوکب را از کواکب ششگانه با قمر نبینند اصلا
گویند وحشی السیر است **فصل بیست و هشتم** در مدلولات کواکب از طبقات
مردم زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای قدیم و مردمان
سیاه باشد و مشتری کوکب قضاة و اشراف و اصحاب مناصب و مریخ کوکب
سپاهیان و اهل سلاح و ترکان باشد و آفتاب کوکب پادشاهان
و بزرگان و اهل امر و نهی باشد و زهره کوکب زنان و خادمان و
معاشران و اهل طرب باشد و عطارد کوکب دبیران و اصحاب دیوان
و عاملان و وزیرکان باشد و قمر کوکب رسولان و پیکیان و جاسوسان
و مسافران بود **فصل بیست و نهم** در احوال روزها چون قمر ناظر
بسعود باشد بیشتر کارها را شایسته باشد و اگر بمشتری بود از برج منقلب
تجارت و خرید و فروخت را شاید و از برج ثابت دخول بلد و بنیاد
کارهای کلی نهادن را و از برج ذو جسدین سفر را و اگر اتصال بزهره
بود از برج منقلب جامه پوشیدن و نو بریدن را و از برج ثابت الاعروس
زفاف کردن را و از برج ذو جسدین شرکت و تزویج را و اگر ناظر بنحوس بود

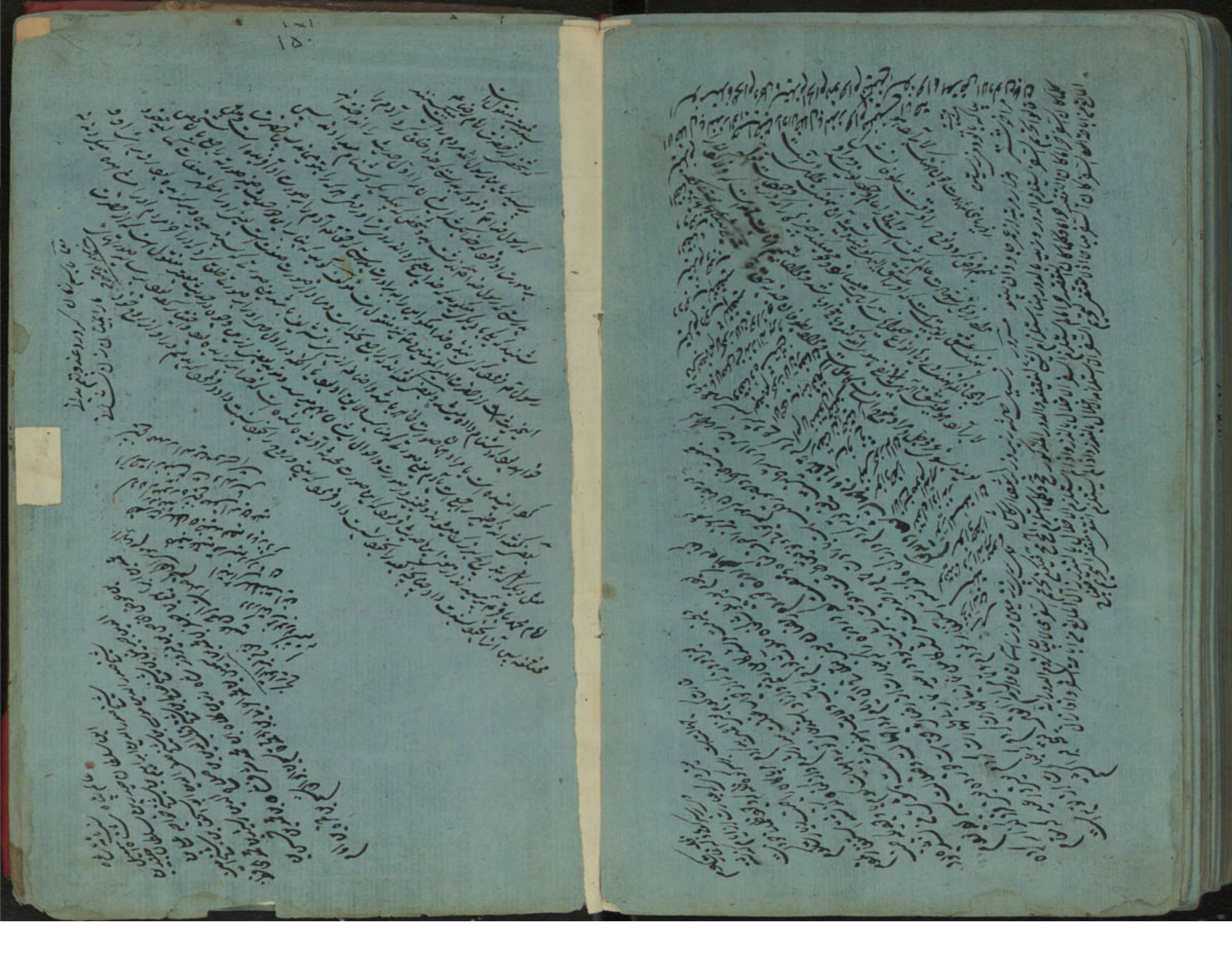
وعیاران و دزدان

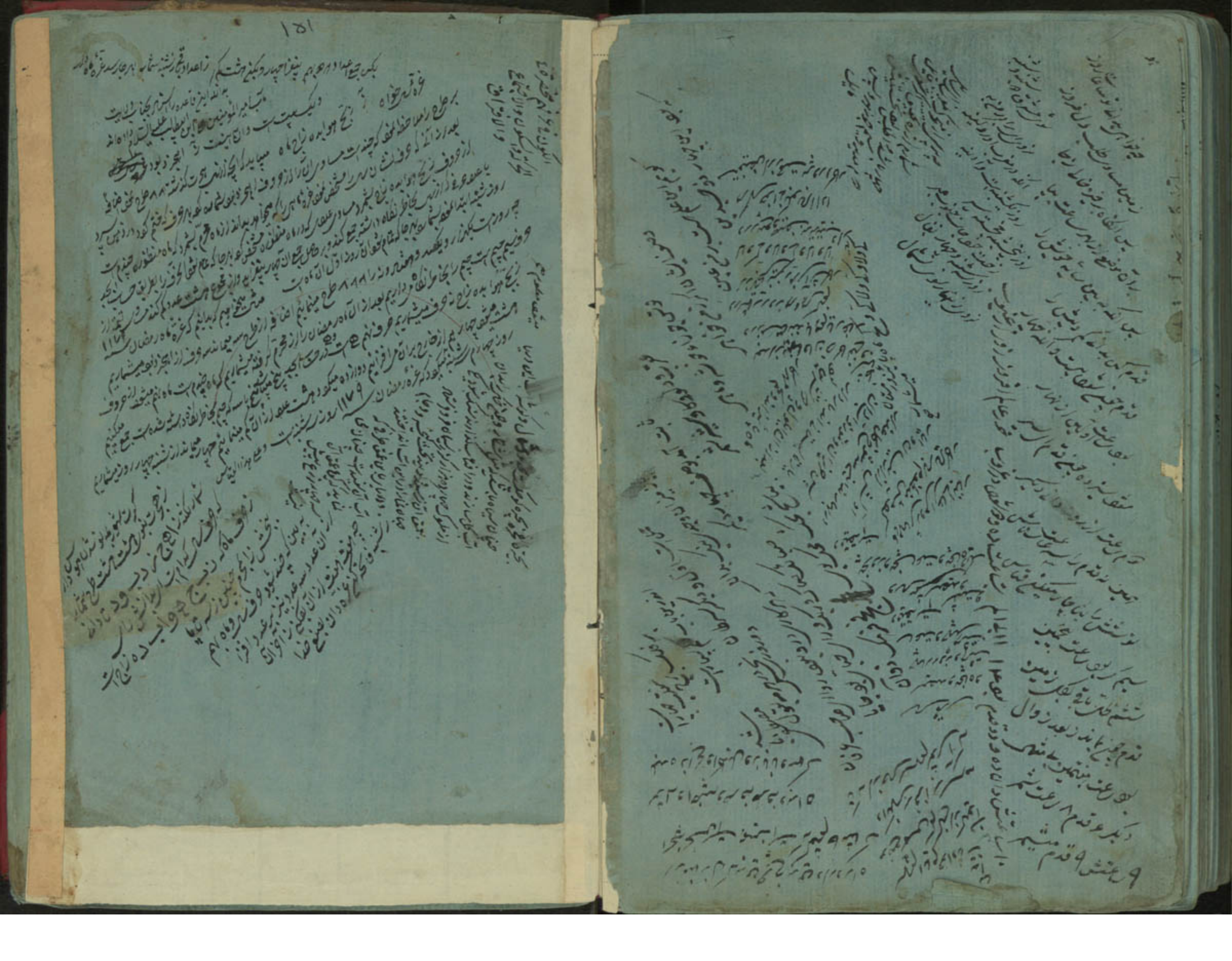
الاشر و تخریب بناها و قتل سباع را و اگر بنظر دوستی بود زحل از بروج خاکی عمارت
و زراعت را شایسته باشد و از بروج آبی بریدن کاریزها و جویها را و از بروج
ثابت بناهای شهرها و حصارها و اگر قمر ناظر بود بمریخ از بروج منقلب سواری
و کوتی زدن را و از بروج ثابت بناهای شهرها و حصارها و بمریخ از بروج
منقلب تعبیه لشکرها و از بروج ذوجسدین اصلاح سلاح و ترتیب آلات
حرب و اگر ناظر الشمس بود از بروج منقلب بنظر دوستی سفر و دخول البلد
و نزدیک پادشاهان را و از بروج ثابت دخول بلده و ابتدای اعمال و
اشغال سلطانی و بستن عهدها و از بروج ذوجسدین دیگر کارهای
بزرگ و از بروج آتشی ساختن پیرایه و گداختن زر و سیم و اما اگر نظر عداوت
بود در روی چیزی نبود الا که ~~مسعود بود مانند نظر~~ اگر اجتماع بنظر سعود بود
شاید رازهای گفتن و پوشیدن کارها و در استقبال برخلاف آن اگر ناظر
بعطارد بود و عطارد مسعود بود مانند نظر مسعود باشد و نظر دوستی تعلیم
و بحث و کتابت و مجادله را شاید و اگر عطارد منحوس بود در روی چیزی نبود
خاصه که در نظر عداوت بود و بر جمله اتصال بروجهی پسندیده بهر کوکب
کاری را شاید که منسوب بود بان کوکب و قمر با ذنب و کید و میان نحس
و وحشت السیر در طریقه محترقه و خالی السیر خاصه که از نحس منصرف بود هیچ کار را
نشاید اینست آنچه در اختیارات روزهای تقویم با آن احتیاج افتد

فصل سیم در معرفت اصولی که بیان احتیاج افتد در اختیارات
کلی و جزوی صلاح حال قمر و صاحب مواضع او و کوکبی که کاری ابتدا خواهند
کرد و با منسوب بود و طالع وقت و صاحبش و اوتاد در اختیار گاه
نگاه باید داشت و صلاح خانها آن بود که از نحوس خالی بود و سعود با آن
ناظر بود و صلاح حال کواکب آن بود که ایشان را قوت ذاتی بود و آن چنان

باشد

باشد که کوکب در خانه یا در شرف یا اوج یا مثلثه یا در حد و دیا در وجه خود بود یا در آن
ربع که روز با جرم وار دیا در شمالی صاعد باشد یا مستقیم السیر باشد یا زاید در سیر و یا
موت عرضی بود و آن چنان بود که در فرح یا حیز یا اوتاد یا مایل اوتاد یا ناظر بطالع یا در
ربع و خانه موافق طبع باشد و مسعود باشد و آن چنان باشد که ممازج باشند
بسعود بنظر یا تناظر و فرح حال برخلاف این معانی باشند مانند وبال و هبوط
و رجوع و حضیض و احتراق و بودن در شرح و خانهای زایل و ساقط و ممازج
نحوس و امثال اینها و سعد قوی در خیر بیفزاید و ضعیف از خیر بکاهد و نحس قوی
از شر باز ایستد و ضعیف از شر بیفزاید و باید که کارها منقلب را از بروج منقلب و
ثابت را از بروج ثابت اختیار کنند و اتصال قمر را بکوکبی که مناسب آن
کار بود مثلا جامه نو بریدن و پوشیدن را قمر در بروج غیر ثابت متصل بزهره
زینت است و سفر کردن را در بروج غیر ثابت و خاکی اگر سفر بر باشد و آبی اگر
بحر باشد و متصل بسعدی و منصرف از نحسی و خانه نهم که خانه سفر است
و دهم که خانه مقصد است هر دو مسعود و تعلیم در برجی که بصورت مردم بود و آن
برجهای هوائی و سنبله و نیمه اول قوس بود و ممازج عطارد امتزاجی محمود و حمام رفتن قمر
در خانه مریخ و مشتری و فصد کردن را در برج آتشی و هوائی نیکو حال باید و فصد بر دست
و منکب باید که قمر در جوزا نباشد و بنا نهادن را باید که قمر صاعد بود در شمس در
برجهای ثابت یا ذوجسدین و زحل در خانه چهارم نیک حال باشد و اعمال سلطانی
باید که قمر در شرف بود یا در خانه آفتاب ناظر با آفتاب بنظر دوستی و تجارت
کردن را باید قمر در برج منقلب مسعود بمشتری یا عطارد و خرید و فروخت را قمر در برج
منقلب باید اما در بیع منصرف از سعد و در شری متصل بسعد و باقی برین قیاس
که درین مختصر اختصار کردیم والله اعلم





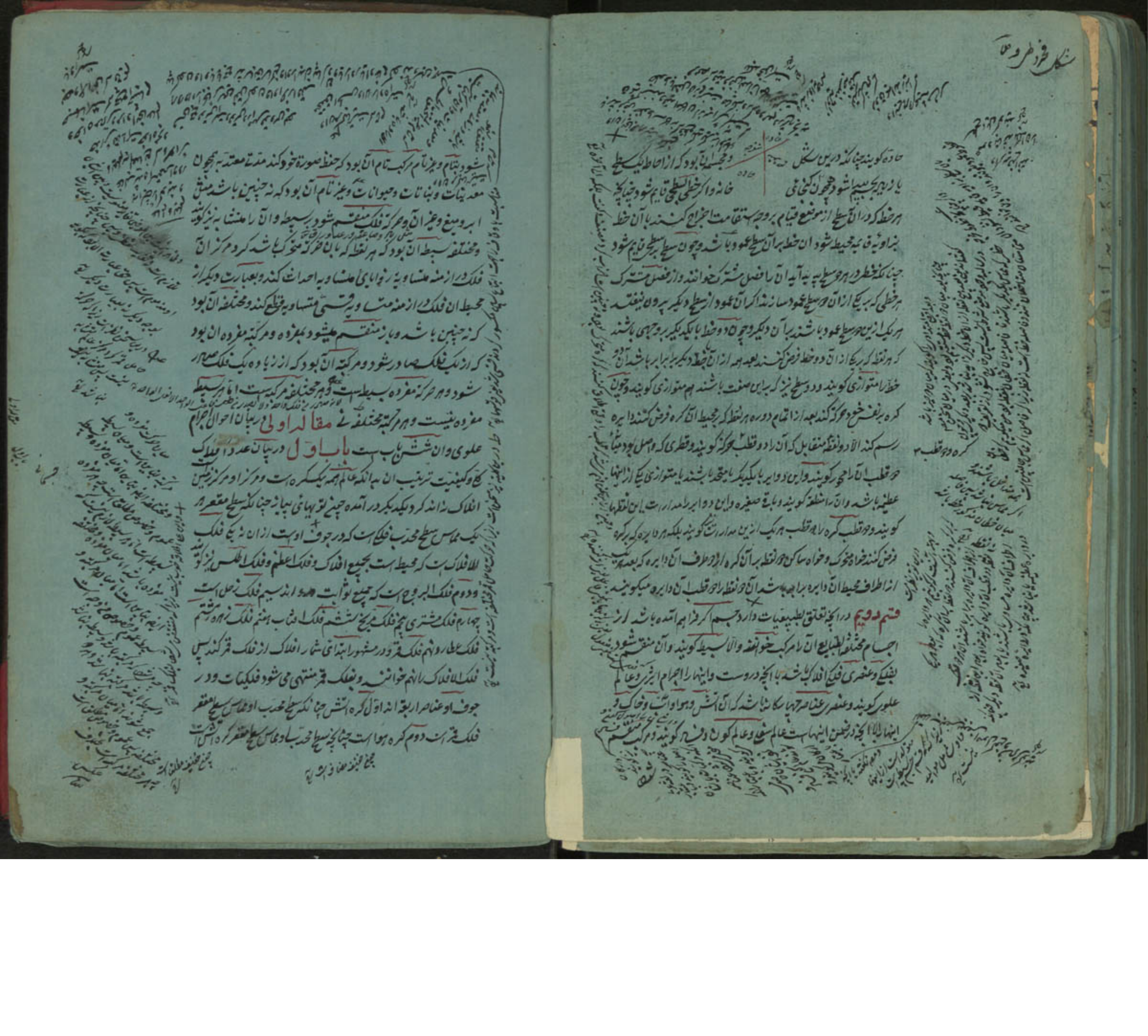


بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلاة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین اما بعد
این کتابیست مشتمل بر مقدمه و دو مقاله مقدمه در بیان آنچه پیش از
شروع درین علم دانستنی است و آن دو قسم است قسم اول در آنچه تعلق
بهندسیات دارد هر چه قابل اشاره حسی بود اگر بهیچ نوع قسمت پذیر نبود
آن را نقطه خوانند و اگر در یک جهت قسمت پذیر بود آن را خط خوانند
و اگر در دو جهت یعنی در طول و عرض قسمت پذیر بود آن را سطح خوانند و اگر
در سه جهت قسمت پذیر بود آن را جسم خوانند و خط یا مستقیم بود یا منحنی
مستقیم آن بود که نقطهای که درو فرض کنند محاذی یکدیگر باشند و منحنی
آن بود که اینچنین نباشد و سطح نیز مستوی بود یا غیر مستوی مستوی آن
بود که میان هر دو نقطه که درو فرض کنند اگر بخط مستقیم وصل کنند آن خط از آن سطح
بهیچ وجه بیرون نیفتد و غیر مستوی آنست که نه اینچنین باشد و چون
خط منحنی بسطح مستوی محیط شود چنانکه در آن سطح نقطه فرض توان کرد که
خطهای مستقیم که از آن نقطه بآن خط کشند همه برابر باشند آن سطح را
دایره خوانند و آن خط را محیط دایره و خط مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز

گویند

گویند و هر یک از آن خطهای مستقیم را نصف قطر گویند و هر خط مستقیم که
دایره را بدو پاره کند آن را وتر گویند و پاره که از محیط پاره کند آن را
قوس گویند و اگر بر مرکز گذرد آن را قطر خوانند و ازین شکل تصور آنچه گفتیم
آسان شود و هر سطح که یک خط یا زیاده باو محیط شود
آن را شکل سطح خوانند پس اگر سه خط باو محیط شود آن را
مثلث خوانند بدین شکل و اگر چهار
خط باو محیط شود آن را ذوار بعة خوانند بدین
صورت و اگر پنج خط باو محیط شود آن را ذو خمسة اضلاع
خوانند و شکل او اینست و برین
قیاس و هر جسم که یک سطح یا زیاده باو محیط شود آن را شکل مجسم خوانند
پس اگر شکل مجسم چنان بود که نقطه در میان او فرض توان کرد که هر خط
که از آن نقطه بمحیط آن جسم بر استقامت بکشند برابر باشد آن شکل را
کره خوانند و آن سطح را محیط کره و سطح مستدیر نیز گویند و آن نقطه را مرکز
کره و آن خطها را انصاف اقطار و چون سطح مستوی کره را بدو پاره
کند دایره حادث شود پس اگر آن بر مرکز گذشته آن را دایره عظیمه خوانند
و الا صغیره گویند و زاویه کنج را گویند و آن دو قسم بود سطحی و مجسمه
سطحی آن بود که از احاطه دو خط بسطح پیدا شود چنین سه کنج مثلث و چهار
کنج ذوالاربعة اضلاع و پنج کنج ذو خمسة اضلاع پس اگر این دو خط بر وجهی
که بعد از اخراج هر دو چهار زاویه متساویه حادث شود آن زاویه را قائمه گویند
و هر یک از آن دو خط را عمود بر آن دیگر چنانکه درین شکل
و اگر زوایا مختلف حادث شود بزرگتر را منفرجه خوانند و خوردتر را



شکل قوس مرو...

حاده گویند چنانکه درین شکل ومجسم آن بود که از احاطه یک سطح یا زیادة بجسم پیدا شود چون کعب خانه واگر خطی بر سطحی قایم شود چنانچه هر خط که در آن سطح از موضع قیام بر وجه استقامت اخراج کنند با آن خط بزاویه قایمه محیط شود ان خط بر آن سطح عمود باشد وچون سطحی بر سطحی قایم شود چنانکه خط در هر دو سطح پیدا آید آنرا فصل مشترک خوانند واز فصل مشترک هر خطی که بر یکی از آن دو سطح عمود سازند اگر آن عمود از سطح دیگر بیرون نیفتد هر یک ازین دو سطح عمود باشند بر آن دیگر وچون دو خط با یکدیگر بر وجهی باشند که هر نقطه که بر یکی از آن دو خط فرض کنند بعد همه از آن خط دیگر برابر باشد آن دو خط را متوازی گویند و دو سطح نیز که برین صفت باشند هم متوازی گویند وچون کره بر نفس خود حرکت کند بعد از اتمام دوره هر نقطه که بر محیط آن کره فرض کنند دایره رسم کند الا دو نقطه متقابل که آن را دو قطب حرکت گویند وقطری که واصل بود میان دو قطب آنرا محور گویند واین دوایر با یکدیگر یا متحد باشند یا متوازی یکی از اینها عظیمه باشد وآنرا منطقه گویند وباقی صغیره واین دوایر را مدارات این نقطها گویند ودو قطب کره را دو قطب هر یک ازین مدارات گویند بلکه هر دایره که بر کره فرض کنند خواه متحرک وخواه ساکن دو نقطه بر آن کره از دو طرف آن دایره که بعد هر یک از اطراف محیط آن دایره برابر باشد آن دو نقطه را دو قطب آن دایره میگویند

قسم دویم در آنچه تعلق بطبیعیات دارد جسم اگر فراهم آمده باشد از اجسام مختلف الطبایع آنرا مرکب خوانند والا بسیط گویند وآن منقسم شود بفلکی وعنصری فلکی افلاک باشد با آنچه در وست واینها را اجرام اثیری وعالم علوی گویند وعنصری عناصر چهارگانه باشد که آتش وهوا وآب وخاک و اینها الا آنچه در ضمن اینهاست عالم سفلی وعالم کون وفساد گویند ومرکب منقسم شود بتام وغیر تام مرکب تام آن بود که حفظ صورت خود کند مدتی معتدبه چون معدنیات ونباتات وحیوانات وغیر تام آن بود که نه چنین باشد مثل ابر ومیغ وغیر آن وحرکت فلک منقسم شود به بسیط وآنرا متشابه نیز گویند ومختلف بسیط آن بود که هر نقطه که با آن حرکت متحرک باشد گرد مرکز آن فلک در ازمنه متساویه زوایای متساویه احداث کند وبعبارت دیگر از محیط آن فلک در ازمنه متساویه قسیّ متساویه قطع کند ومختلف آن بود که نه چنین باشد وباز منقسم میشود بمفرده ومرکبه مفرده آن بود که از یک فلک صادر شود ومرکبه آن بود که از زیاده یک فلک صادر شود وهر حرکت مفرده بسیط است وهر مختلف مرکبه است اما هر بسیط مفرده نیست وهر مرکبه مختلف نه

مقاله اولی

در بیان احوال اجرام علوی وآن شش باب است

باب اول

در بیان عدد افلاک کلی وکیفیت ترتیب آن بدانکه عالم همه یک کره است ومرکز او مرکز زمین افلاک نه اند که در یکدیگر در آمده چون توهای پیاز چنانکه سطح مقعر هر یک مماس سطح محدب فلکی است که در جوف اوست ازان نه یکی فلک الافلاک است که محیط است بجمیع افلاک وفلک اعظم وفلک اطلس نیز گویند ودوم فلک البروج است که جمیع ثوابت درو اند سیم فلک زحل است چهارم فلک مشتری پنجم فلک مریخ ششم فلک آفتاب هفتم فلک زهره هشتم فلک عطارد ونهم فلک قمر ودر مشهور ابتدای شمار افلاک از فلک قمر کنند پس فلک الافلاک را نهم خوانند وبفلک قمر منتهی می شود فلکیات ودر جوف او عناصر اربعه اند اول کره آتش چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر فلک قمر است دوم کره هوا است چنانچه سطح محدبش مماس سطح مقعر کره آتش است



سیم کره آب چهارم کره خاک و این هر دو کره بمنزله یک کره اند چه آب احاطه تامه
بر زمین نکرده است بلکه قریب ربعی از کره زمین ظاهر است چنانکه یک سطح مستدیر
یعنی سطح مقعر هوا با این هر دو کره محیط شده است و بلندیها و پستیها که در روی
زمین است اورا از کرویت بیرون نمیبرد بجهة آنکه نسبت بر زمین
قدر محسوس ندارد و عناصر بدین گونه است هر محیط دایره بجای سطحی و میان

هر دو دایره بجای فلکیا
غنصریست **باب**
دویم در بیان دوایر
مشهوره از عظام و
صغار و قوسهای
مشهوره محیط هر
دایره را سیصد و
شصت قسم متساوی

قسمت کنند و قطر هر دایره را یکصد و بیست قسم و هر قسمی را درجه گویند
و باز هر یک درجه را بشصت قسم متساوی بخش کنند و هر یک را دقیقه
گویند و باز هر یک دقیقه را بشصت قسم کنند و هر یک را ثانیه گویند و همچنین
ثانیه را بثالثه و ثالثه را برابعه تا آنقدر که حاجت افتد و هر قوسی که کمتر از نود درجه
باشد باقی اورا تا نود درجه تمام آن قوس گویند و از دوایر عظام مشهوره منطقه
فلک اعظم است و آنرا معدل النهار نیز گویند و دو قطب او را دو قطب عالم
گویند یکی را که در جهة بنات النعش است قطب شمالی و دیگر را قطب جنوبی
گویند

گویند و منطقه فلک ثوابت است و منطقه البروج نیز گویند و آن تقاطع کند با معدل النهار
در دو نقطه که آن دو نقطه را دو نقطه اعتدال گویند و دایره مارّه باقطاب اربعه است
و آن عظیمه باشد که بر چهار قطب این دو منطقه گذرد و اصغر قوسی که از این دایره
در میان این دو منطقه یا میان دو قطب ایشان افتد آنرا میل کلی گویند و دایره
میل است و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب
معدل النهار گذرد و قوسی از این دایره که میان جزو فلک البروج و معدل النهار
افتد از جانب اقرب آنرا میل اول آن جزو گویند و قوسی از این دایره که میان
مرکز کوکب و معدل النهار افتد از جانب اقرب بعد آن کوکب گویند و دایره
عرض است و آن عظیمه باشد که بجزوی از فلک البروج یا بمرکز کوکبی و بدو قطب
فلک البروج گذرد و قوسی از این دایره که میان جزوی فلک البروج و معدل النهار
افتد از جانب اقرب آنرا میل ثانی آن جزو گویند و آنچه میان مرکز کوکب و منطقه
البروج افتد از جانب اقرب آنرا عرض آن کوکب گویند و دایره افق است
و آن عظیمه باشد که یک قطب او سمت الراس باشد و دیگر قطب او سمت القدم
و مراد سمت الراس نقطه ایست از فلک که خطی از مرکز عالم بر استقامت
قامت شخص گذرد و بآن نقطه منتهی شود و مقابل آن سمت القدم بود و این دایره
فلک را به دو نیمه کند یکی ظاهر و مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت الراس بود و
دیگر خفی و غیر مرئی و آن نیمه بود که در جانب سمت القدم بود و باین طلوع و غروب
کوکب معلوم شود و تنصیف معدل النهار کند و نقطه یکی را نقطه مشرق و مشرق
اعتدال گویند و دیگر را نقطه مغرب و مغرب اعتدال گویند و خطی که وصل باشد
میان این دو نقطه آن خط را خط مغرب و مشرق گویند و منطقه البروج را
تنصیف کند بر دو نقطه یکی را طالع و دیگر را غارب و سابع گویند و قوسی از بین



دایره که میان جزوی از فلک البروج با مرکز کوکب و میان نقطهٔ مشرق افتد از جانب اقرب
آن را سمت مشرق گویند و آنچه غیر از این دایره که میان جزو از فلک البروج با مرکز
کوکب و نقطهٔ مغرب آن را سمت مغرب گویند و دایره نصف النهار هست و آن عظیمه
بود که بدو قطب افق و به دو قطب معدل النهار گذرد و افق را تنصیف کند
بر دو نقطه یکی را که بقطب شمالی نزدیکتر است نقطهٔ شمال گویند و دیگری را نقطهٔ جنوب
گویند و خط واصل میان این دو نقطه را خط نصف النهار گویند و دو قطب او دو
نقطهٔ مشرق و مغرب باشد و منطقة البروج را تنصیف کند به دو نقطه یکی را که
فوق الارض بود عاشر و وتد السماء گویند و دیگری را رابع و وتد الارض گویند
و نیز منتصف کند هر یک از نصف ظاهر و نصف خفی از معدل النهار و قوسی
از این دایره که میان قطب معدل النهار و دایرهٔ افق یا میان قطب افق و دایره
معدل النهار افتد از جانب اقرب آن را عرض بلد گویند و دایرهٔ مشرق و مغرب است
و دایرهٔ سموت اول نیز گویند و آن عظیمه بود که به دو قطب افق و بر دو قطب نصف
النهار گذرد و دو قطب این دایره نقطهٔ شمال و جنوب باشد و دایرهٔ وسط
السماء رویت هست و آن عظیمه بود که به دو قطب فلک البروج و به دو قطب افق
گذرد و دو قطب او دو نقطهٔ طالع و غارب باشد و او تنصیف کند هر یک از
نصف ظاهر و نصف خفی از فلک البروج و قوسی از این دایره که میان افق و
قطب فلک البروج یا میان فلک البروج و قطب افق افتد از جانب اقرب آن را
عرض اقلیم رؤیت گویند و دایرهٔ ارتفاع هست و آن عظیمه باشد که به دو قطب
افق گذرد و به نقطهٔ مفروضه از فلک البروج گذرد و افق را قطع کند بر دو نقطه
که آن دو نقطه را دو نقطهٔ سمت گویند و بدین سبب این دایره را دایرهٔ سمت
نیز گویند و خط واصل میان این دو نقطه را خط سمت گویند و قوسی از این دایره که

میان

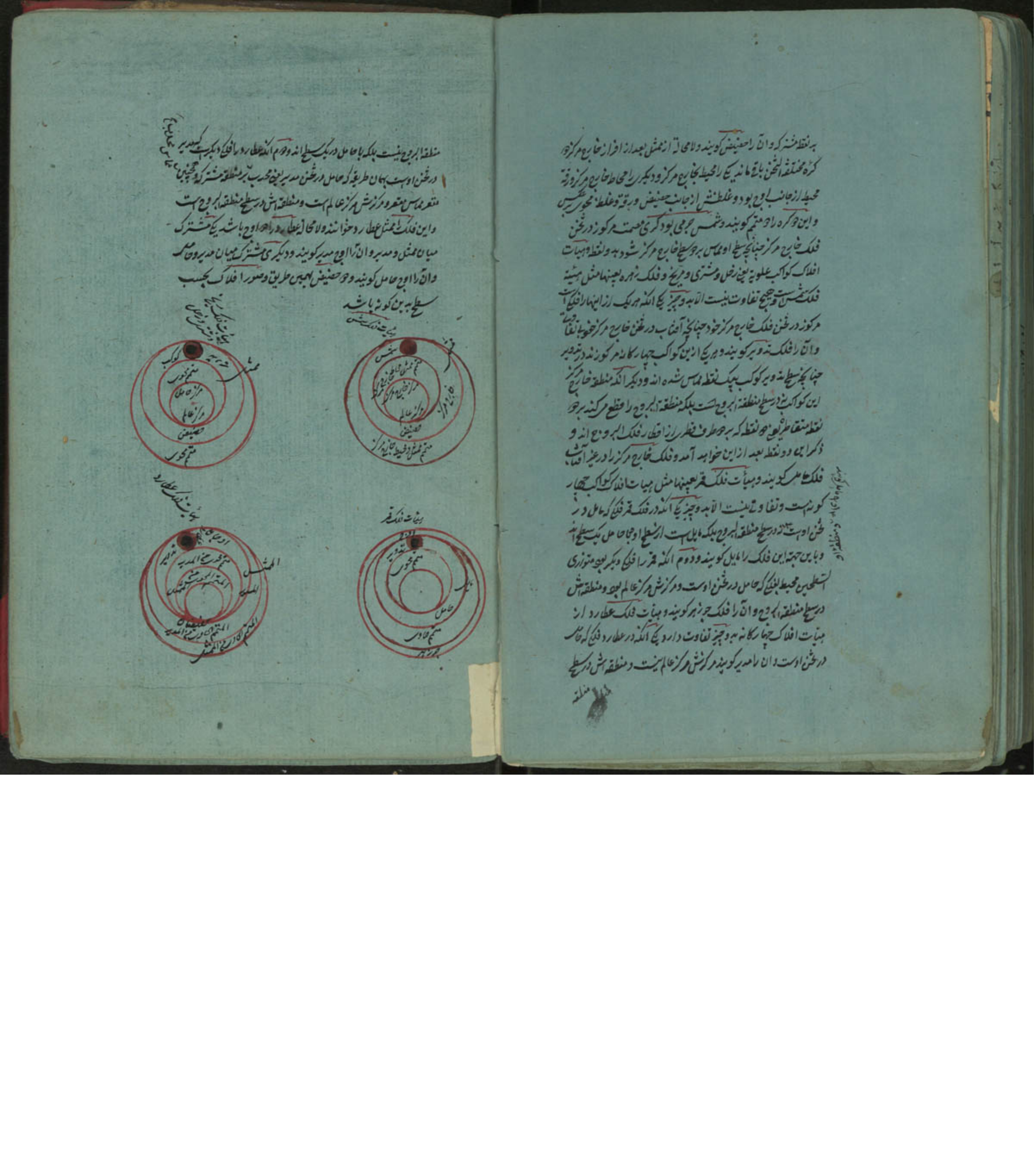
میان این نقطهٔ مفروضه و افق افتد از جانب اقرب آن را ارتفاع آن نقطه گویند اگر
آن نقطه فوق الارض باشد و انحطاط آن نقطه گویند اگر آن نقطه تحت الارض باشد
و قوسی از افق که میان این دایره و اول السموت افتد از جانب اقرب آن را قوس
سمت آن نقطهٔ مفروضه گویند و سمت آن نقطه نیز گویند و اگر این نقطه تحت الارض
باشد آن را سمت انحطاط آن نقطه گویند و از دوایر صغار مشهوره مدارات میول است
و مدارات یومی نیز گویند و آن صغاری بود که موازی معدل النهار مرتسم
شود از حرکت نقطه‌های مفروضه مانند مراکز کواکب و غیر آن به حرکت معدل و هر یک را
مدار آن نقطه گویند که از حرکت او مرتسم شده باشد و از مدار مرکز کوکب آنچه
فوق الارض باشد قوس النهار آن کوکب گویند و آنچه تحت الارض باشد
قوس اللیل او گویند و آنچه میان افق و دایرهٔ میل که بنقطهٔ مشرق و مغرب گذرد
واقع شود آن را تعدیل النهار آن کوکب تفاضل میان هر یک از قوس النهار
و قوس اللیل کوکب و میان نصف دور را تعدیل ضعف تعدیل النهار آن کوکب
و آنچه میان مرکز کوکب و افق واقع شود آن را دایر گویند و مدارات عروض است
صغاری بود موازی فلک البروج که مرتسم شود از حرکت نقطه‌های مفروضه بحرکت فلک ثامن
و مقنطرات است و آن صغاری بود موازی افق آنچه فوق الارض باشد
مقنطرات ارتفاع و آنچه تحت الارض باشد مقنطرات انحطاط گویند و یک
مقنطره که مماس سطح ارض باشد آن را افق حسی گویند و افق مذکور را افق
حقیقی و باقی مشهوره را مانند طول بلد و تقویم کوکب و امثال آن هر یک در محل
که ترتیب اقتضا کند بیان کرده خواهد شد **باب سیم** در بیان هیات
و حرکت فلک الافلاک که آن را فلک نهم نیز گویند و فلک البروج که آن را
فلک هشتم نیز گویند و کیفیت قسمت فلک البروج و ذکر شمه از احوال ثوابت

هر یک از این دو فلک را محیط شده است دو سطح متوازی که مرکز ایشان مرکز عالم است و در
فلک نهم هیچ ستاره نیست و جمیع ثوابت در ثخن فلک هشتم مرکوز اند و فلک نهم
در قرب شبانه روزی دوره تمام کند و حرکت او از مشرق بمغرب باشد و فلک
هشتم در هر شصت سال شمسی یک درجه قطع کند چنانچه در بیست و پنج هزار و دویست سال
یک دوره تمام کند و حرکت او از مغرب بمشرق باشد و منطقه او چنانچه سبق
ذکر یافته با معدل النهار تقاطع کند بر دو نقطه یکی از آن دو نقطه که چون کوکب بحرکت
غربیه از او بگذرد در جانب شمال شود آن را اعتدال ربیعی گویند و آن دیگر را
اعتدال خریفی و غایت بعد این دو دایره یعنی میل کلی را با رصد مختلف یافته اند
و بحسب رصد مابین بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است و دو نقطه را از فلک
البروج که آنجا غایت بعد است دو نقطه انقلاب خوانند یکی را که در جانب
شمال است نقطه انقلاب صیفی خوانند و آن دیگر را نقطه انقلاب شتوی پس
منطقة البروج باین چهار نقطه دو نقطه انقلاب و دو نقطه اعتدال بچهار ربع منقسم
شود و مدت مکث آفتاب در هر ربعی فصلی باشد از فصول چهارگانه مشهوره
و هر یک از دو ربع متلاصق از این ارباع چهارگانه دو نقطه توهم کرده اند که
آن ربع با آن دو نقطه به سه قسم برابر منقسم شود پس پنج دایره عرض گذرانیده اند
یکی از این پنج به دو نقطه اعتدال و چهار دیگر بچهار نقطه متوهمه و لامحاله فلک البروج
و سایر افلاک کلی بسطوح متوهمه این پنج دایره و سطح دایره مارّه باقطاب
اربعه به دوازده قسم برابر منقسم شوند و هر یکی از این دوازده قسم را
برجی گویند و طول هر برجی سی درجه باشد و عرض صد و هشتاد درجه
سه از این بروج که آن حمل و ثور و جوزا است ربیعی گویند یعنی مدت مکث
آفتاب در این بروج فصل ربیع باشد و سه دیگر که آن سرطان و اسد و سنبله است

صیفی

صیفی خوانند و سه دیگر که آن میزان و عقرب و قوس است خریفی باشد و سه باقی که آن
جدی و دلو و حوت است شتوی خوانند و چون کوکبی از حمل بثور و از ثور بجوزا برین
ترتیب حرکت کند گویند بر توالی حرکت کند و اگر بخلاف این ترتیب حرکت کند گویند
بر خلاف توالی حرکت کرد و چون بروج را ابتدا از مغرب گرفته اند حرکات غربیه
همه بر توالی باشد و بباید دانست که کواکب ثابته از کثرت بحدی اند که احصای
آن ممکن نیست اما علمای این فن از الجمله یکهزار و بیست و دو ستاره را
رصد کرده اند و مواقع آنها را از فلک البروج تعیین کرده اند و از برای تعیین
و تعریف این کواکب چهل و هشت صورت توهم کرده اند چنانکه بعضی از این
کواکب بر نفس این صورت واقع می شوند یعنی بر خطوطی که این صور را از آن خطوط
متوهم می شوند یا در میان آن خطوط آنها را کواکب داخل الصور گویند و چون از این
کواکب خواهند که خبر دهند گویند کوکبی که بر سر فلان صورت است یا بر دست آن صورت است
او است یا بر پای چپ او است و بر این قیاس و بعضی بیرون این صور واقع اند
و آنها را کواکب خارج الصور گویند و چون از این کواکب خواهند که خبر دهند گویند
کوکبی که بر قرب پای چپ فلان صورت است و بر این قیاس و از این چهل و هشت
گانه بیست و یک در جانب شمال اند از منطقة البروج و پانزده در جانب جنوب
و دوازده بر نفس منطقه و نامهای این چهل و هشت و دوازده گانه را از این صور گرفته اند

باب چهارم در هیئات افلاک کواکب هفتگانه که سیاره خوانند آفتاب را
دو فلک است هر دو متوازی السطحین یکی را ممثل گویند و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش
در سطح منطقة البروج و دیگری را خارج مرکز گویند در داخل ثخن این ممثل بود و مرکزش
نقطه بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش در سطح منطقة البروج و سطح محدب او مماس
سطح محدب ممثل بود بر نقطه که آن را اوج گویند و مقعرش نیز مماس مقعر ممثل



بر نقطه مشترکه و آن را حضیض گویند و لامحاله از ممثل بعد از افراز خارج مرکز دو
کره مختلفة الثخن باقی ماند یکی را محیط بخارج مرکز و دیگری را محاط خارج مرکز و رقه
محیط از جانب اوج بود و غلظتش از جانب حضیض و رقه و غلظ محوی بر عکس
و این دو کره را متمم گویند و شمس جرمی بود کری مصمت مرکوز در ثخن
فلک خارج مرکز چنانچه سطح او مماس بر دو سطح خارج مرکز شود به دو نقطه و هیات
افلاک کواکب علویه یعنی زحل و مشتری و مریخ و فلک زهره بعینها مثل هیئة
فلک شمس است و هیچ تفاوت نیست الا به دو چیز یکی آنکه هر یک از اینها را فلکی است
مرکوز در ثخن فلک خارج مرکز خود چنانچه آفتاب در ثخن خارج مرکز خود
و آن را فلک تدویر گویند و هر یکی از این کواکب چهارگانه مرکوزند در تدویر
چنانچه سطح تدویر و کوکب به یک نقطه مماس شده اند و دیگر آنکه منطقه خارج مرکز
این کواکب نه در سطح منطقة البروج است بلکه منطقة البروج را قطع میکند بر دو
نقطه متقاطر و این دو نقطه که بر دو طرف قطری از اقطار فلک البروج اند و
ذکر این دو نقطه بعد از این خواهد آمد و فلک خارج مرکز را در غیر آفتاب
فلک حامل گویند و هیات فلک قمر بعینها مثل هیات افلاک کواکب چهار
گانه است و تفاوت نیست الا به دو چیز یکی آنکه در فلک قمر فلکی که حامل در
ثخن اوست نه در سطح منطقة البروج بلکه مایل است از سطح او و حامل یک سطح اند
و بدین جهت این فلک را مایل گویند و دوم آنکه قمر را فلکی دیگر بود متوازی
السطحین محیط بفلکی که حامل در ثخن اوست و مرکزش مرکز عالم بود و منطقه اش
در سطح منطقة البروج و آن را فلک جوزهر گویند و هیات فلک عطارد از
هیات افلاک چهارگانه به دو چیز تفاوت دارد یکی آنکه در عطارد فلکی که حامل
در ثخن اوست و آن را مدیر گویند مرکزش مرکز عالم نیست و منطقه اش در سطح

منطقه

منطقة البروج نیست بلکه با حامل در یک سطح اند و دوم آنکه عطارد را فلکی دیگر است که مدیر
در ثخن اوست بهمان طریقه که حامل در ثخن مدیر یعنی محدب بر منطقه مشترک و همچنین
مقعر مماس مقعر و مرکزش مرکز عالم است و منطقه اش در سطح منطقة البروج است
و این فلک را ممثل عطارد خوانند و لامحاله عطارد را دو اوج باشد یکی مشترک
میان ممثل و مدیر و آن را اوج مدیر گویند و دیگری مشترک میان مدیر و حامل
و آن را اوج حامل گویند و دو حضیض بهمین طریق و صور افلاک بحسب
سطح بدین گونه باشد

باب پنجم در حرکات کواکب سیاره حرکات این افلاک بعضی
از مغرب بمشرق است و بعضی بعکس آن آنچه از مغرب بمشرق است از آنجمله حرکات
افلاک ممثل است و او مساوی حرکت فلک ثوابت بود و به این حرکت جمیع اوجات
حرکت کنند الا اوج قمر و اوج حامل عطارد و حرکت خارج مرکز شمس است و آن
هر شبانه روزی پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه باشد و حرکت کلی افلاک
حامل است و آن مر زهره را مساوی حرکت خارج مرکز شمس است و عطارد را ضعف
آن و زحل را هر شبانروزی دو دقیقه و مشتری را چهار دقیقه و پنجاه و نه ثانیه و
مریخ را سی و یک دقیقه و بیست و هفت ثانیه و قمر را سیزده و چهار درجه و
[illegible] دقیقه و پنجاه و سه ثانیه و آنچه از مشرق بمغرب از آنجمله حرکت تدویر عطارد است
و آن مثل حرکت خارج شمس است و حرکت جوزهر قمر است و آن هر شبانه
روزی سه دقیقه و یازده ثانیه باشد و حرکت مایل قمر است و آن هر شبانه
روزی سه دقیقه و یازده ثانیه باشد اما تداویر چون [illegible] ارض نشنند
لاجرم اگر اعلای آنها بر توالی حرکت کند اسفل بر خلاف توالی حرکت خواهد کرد
چنانچه در متحیره است یعنی پنج کوکب غیر قمر و اگر اعلا بر خلاف توالی باشد
اسفل بر توالی خواهد بود چنانچه در قمر است و اصطلاح آنست که اعلا را اعتبار کنند
و حرکت تدویر قمر را در حرکات شرقی شمرده اند و باقی را در حرکات غربیه
و حرکت تدویر را حرکت خاصه نیز خوانند و قمر را در شبانروزی سیزده درجه و سه دقیقه و
پنجاه و چهار ثانیه باشد و هر یک از کواکب علویه را بقدر فضل حرکت خارج مرکز
شمس است بر حرکت حامل و زهره را سی و شش دقیقه و پنجاه و نه ثانیه باشد
و عطارد را سه درجه و شش دقیقه و بیست و چهار ثانیه باشد باب
ششم در بیان احوالی که عارض می شود سیاره را و آن چهار فصل است

فصل اول

فصل اول در آنچه کواکب را در طول عارض می شود طول کوکب و تقویم کوکب نیز گویند و آن
قوسی بود از منطقة البروج میان اول حمل و موضع کوکب در طول بر توالی و مراد بموضع کوکب در طول طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذرد و بفلک اعلی منتهی شود اگر کوکب را عرض نباشد و الا
نقطه تقاطع دایره عرض طولی که بطرف خط مذکور گذرد با منطقة البروج یعنی اقرب
تقاطعین بطرف خط مذکور و این خط را خط تقویم گویند و حرکتی که کوکب بآن حرکت
این قوس را قطع کند حرکت طول و حرکت تقویم گویند و چون هر یک از سیارات را
افلاک متعدد است و حرکات همه متشابه بر گرد مرکز عالم نه لاجرم حرکت تقویم سیارات
مختلف باشد مثلا شمس را دو فلک است یکی ممثل و حرکت او متشابه است گرد مرکز
عالم و یکی خارج مرکز و حرکت او گرد مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش متشابه است
و قمر را چهار فلک است یکی جوزهر و دوم مایل و حرکت هر دو متشابه حول مرکز عالم است
و سیم حامل و حرکت او نیز گرد مرکز عالم متشابه است اگر چه قیاس اقتضا میکند که حرکت
گرد مرکز خودش متشابه باشد اما برصد و حساب معلوم کرده اند که حرکت او
نیز [گرد] مرکز عالم متشابه است و این یکی از مشکلات این فن است و چهارم
فلک تدویر است و حرکت او حول مرکز عالم متشابه نیست بلکه حول مرکز خودش
متشابه است و هر یک از علویه و زهره را سه فلک است یکی ممثل و حرکت او
حول مرکز خودش که مرکز عالم است متشابه است و دوم فلک حامل است و
حرکت او نه متشابه حول مرکز خودش است و نه متشابه حول مرکز عالم بلکه حول
نقطه متشابه است که از مرکز حامل در جانب اوج بمقدار بعد مرکز حامل از مرکز
عالم دور است به همان سمت یعنی بخط مار بمرکزین و این نیز از مشکلات این
فن است و سیم فلک تدویر است و حرکت او نیز [گرد] مرکز عالم متشابه نیست بلکه
حول مرکز خودش متشابه است و عطارد را چهار فلک است یکی ممثل و حرکت او

تقاطع کنند

حول مرکز خودش که آن مرکز

کرد



متشابه است گرد مرکز خودش که مرکز عالمست و دوم مدیر و حرکة او متشابه است
گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم و سیم حامل و حرکة او نه متشابه به گرد مرکز خودش و نه گرد
مرکز عالم و نه گرد مرکز مدیر بلکه گرد نقطه متشابه است که در منتصف ما بین مرکز
عالم بود و مرکز مدیر است و بعد آن نقطه از مرکز مدیر مساوی بعد مرکز حامل است
از مرکز مدیر و این یکی از مشکلات این فن است و در متحیره این نقطه را که حرکة
حامل گرد او متشابه است مرکز معدل المسیر گویند و چهارم فلک تدویر است و
حرکة متشابه است گرد مرکز خودش نه گرد مرکز عالم و چون کواکب سیارات را حرکة تدویر
نسبت به مرکز عالم مختلف بود اهل این فن برای ضبط تقاویم ایشان اوساط
و تعدیلات اثبات کرده اند و وسط در غیر قمر قوسی بود از ممثل محصور میان
اول حمل و طرف خط وسطی بر توالی و در قمر قوسی بود از منطقه مایل میان
محاذی اول حمل و طرف خط وسطی بر توالی و مراد بخط وسطی در قمر خطی بود که از
مرکز عالم به مرکز تدویر قمر گذرد و بمنطقه مایل منتهی شود و در شمس خطی بود از مرکز
عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز خارج مرکز شمس گذرد و در متحیره خطی بود
که از مرکز عالم بیرون آید موازی خطی که از مرکز معدل المسیر بمرکز تدویر گذرد
و حرکتی که خط وسطی با آن حرکة این قوس وسطی را قطع کند حرکت وسط خوانند
و آن در شمس و متحیره سوای عطارد بمقدار مجموع حرکت ممثل و حرکة خارج مرکز است
و در قمر بمقدار فضل حرکت حامل بر توالی بر مجموع حرکت جوزهر و مایل بر
خلاف توالی و در عطارد بمقدار فضل مجموع حرکت ممثل و حامل است بر توالی
بر حرکت مدیر بر خلاف توالی و اما تعدیلات شمس را جز یک تعدیل نباشد
و آن قوسی بود از ممثل میان طرف خط وسطی و میان طرف تقویم و مادام که
شمس در نصف هابط بود یعنی از اوج بحضیض رود تعدیل را از وسط نقصان باید

کو

کرد تا تقویم حاصل شود و مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف مقابل تعدیل را
بر وسط باید افزود تا تقویم حاصل شود و از این شکل تصور آنچه گفتیم آسان شود
و در متحیره نیز مثل این تعدیل حاجت افتد چه حرکات
حوامل ایشان نیز حول مرکز عالم متشابه نیست پس
قوسی از ممثل که محصور باشد میان خط وسطی و خطی
که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و آن را تعدیل ثالث گویند
مادام که مرکز تدویر در نصف هابط باشد یعنی از اوج
بحضیض رود تعدیل را از وسط نقصان باید کرد و مادام که مرکز تدویر در
نصف صاعد باشد یعنی از حضیض باوج رود تعدیل را بر وسط باید افزود تا
مرکز معدل حاصل شود و در عطارد اوج و حضیض مدیر شود اعتبار باید کرد
و در قمر باین تعدیل احتیاج نیست چه حرکت حامل او حول مرکز عالم متشابه است
و باز قمر و متحیره را تعدیل دیگرست که موجب آن تدویر بود بیانش آنست که
موقع خطی که از مرکز عالم بمرکز تدویر گذرد و ما او را خط مرکز معدل گوئیم
در قمر بمجرد معرفت حرکات معلوم شود و در متحیره بوسیله تعدیلی که سبق
ذکر یافته معلوم می شود و اگر همین خط که بمرکز تدویر می گذرد و بمرکز کوکب
نیز گذشتی در استخراج تقویم به تعدیل دیگر حاجت نبودی چه همین خط که
بعینه خط تقویم می شد اما این خط بمرکز کوکب نمی گذرد مگر در دو حالت یکی آنکه
کوکب در ذروه مرئیه باشد دوم آنکه کوکب در حضیض مرئی باشد و
مراد بذروه و حضیض مرئی دو نقطه تقاطع خط مذکور است با محیط تدویر
آنکه دورتر است از مرکز عالم ذروه مرئی گویند و آنکه نزدیکتر است حضیض
مرئی گویند و کوکب حینی که تدویر حرکة می کند از ذروه و حضیض مرئی مزایلت



می کنند و لامحاله خط تقویم با خط مرکز معدل بزاویه محیط میشوند و این زاویه بسبب قرب و بعد
مرکز تدویر از مرکز عالم مختلف می شود لاجرم مرکز تدویر را در اوج حامل فرض کرده اند
و مقدار این زاویه را بحسب بودن کوکب در هر جزوی از اجزاء تدویر استخراج کرده اند
و آن را تعدیل اول و تعدیل مفرد نامیده اند و باز از دیگر این زاویه را بسبب
نزدیک شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزاء حامل استخراج کرده اند
و آن را تعدیل اول و تعدیل مفرد نامیده اند و باز از دیگر این زاویه را بسبب نزدیک
شدن مرکز تدویر بمرکز عالم بحسب هر جزوی از اجزای حامل استخراج کرده اند
و آن را تعدیل دوم و تعدیل مرکب نامیده اند و آن را با تعدیل اول جمع
میکنند و این مجموع را تعدیل معدل مینامند و در قمر مادام که در نصف
هابط بود از تدویر یعنی از ذروه بحضیض رود تعدیل معدل را از وسط
نقصان می کنند و مادام که در نصف صاعد بود یعنی در نصف دیگر
بر وسط می افزایند تا تقویم حاصل شود چه اعلای تدویر قمر بخلاف
توالی حرکت میکند و اسفل بتوالی و در متحیره مادام که کوکب
در نصف هابط بود از تدویر تعدیل معدل را بر مرکز معدل
می افزایند و مادام که در نصف صاعد بود از مرکز معدل
نقصان می کنند تا تقویم حاصل شود چه اعلای
تدویر متحیره بر توالی حرکت می کنند و اسفل
بخلاف توالی و از این دو شکل انچه گفتیم
استان شود انشاء الله و تعالی

بعض را

بعضی مرکز تدویر متحیره را در بعد اوسط از حامل فرض کنند و معنی بعد
اوسط را در تبیین زودی بیان خواهیم کرد و در این حال زاویه
که میان دو خط مذکور یعنی خط تقویم و خط مرکز معدل واقع شود
بحسب بودن کوکب در یکیک جزو از اجزای تدویر استخراج کنند
و آن را تعدیل اول و تعدیل مفرد خوانند و هر یک از زیادت شدن
و کم شدن زاویه مذکور را بسبب قرب و بعد مرکز تدویر از مرکز



عالم الجنب ارجنوبی از اجزای حامل استخراج کنند و آن را تعدیل ثانی خوانند و بان
تعدیل اول را معدل کنند و بتعدیل معدل بطریق مذکور تقویم استخراج
کنند و این طریق مشهورتر است لکن ما در زیج جدید طریق اول را اختیار
کرده ایم بنابر نکته که در عمل ظاهر می شود و بباید دانست که هر گاه حرکت
مرکز کره گرد نقطه متشابه باشد البته قطری از اقطار آن کره همیشه محاذی
آن نقطه خواهد بود و چون حرکت مرکز هر یک از تداویر متحیره گرد مرکز معدل المسیر
متشابه است لاجرم قطری از اقطار هر یک همیشه محاذی مرکز معدل المسیر است
و چنین حرکت مرکز تدویر قمر گرد مرکز عالم متشابه است بایستی که قطری از اقطار
او همیشه محاذی مرکز عالم بودی اما برصد و حساب معلوم کرده اند که محاذات
قطر او نسبت بنقطه ایست که بعد او از مرکز عالم در جانب حضیض مثل بعد
مرکز حامل است از مرکز عالم و این نقطه و آن نقطه محاذات گویند و دو طرف
این قطر را که در متحیره محاذی مرکز معدل المسیر است و در قمر محاذی نقطه
محاذات آنکه محاذات آنکه دورتر است ذروه وسطی گویند و آنکه نزدیکتر است
حضیض وسطی و از آنچه گفتیم لازم آید که چون مرکز تدویر در اوج یا در
حضیض باشد ذروه وسطی با ذروه مرئیه و همچنین حضیض وسطی
با حضیض مرئیه یکی باشد و در غیر این دو حال از هم متفرق شوند
و بدین سبب از برای معرفة خاصة مرئیه یعنی قوسی از منطقه تدویر که
محصور باشد میان ذروه مرئیه و مرکز کوکب بر توالی حرکت تدویر که
تعدیل اول و دوم را بقوه او معلوم می کنند محتاج بتعدیل دیگر می
شوند و آن چنان است که خاصه وسطی و آن قوسی را گویند از منطقه
تدویر که محصور باشد میان ذروه وسطی و مرکز کوکب بر توالی حرکت

تدویر

تدویر در هر وقت که خواهند معلوم است زیرا که حرکات تداویر چنانکه سبق
ذکر یافته معلوم است پس ما بین الذروتین را مادام که مرکز تدویر در نصف
کالا است بر خاصه وسطی می افزایند و در نصف دیگر میکاهند تا خاصه مرئیه
معلوم شود و این ما بین الذروتین را بمقدار ما بین خط وسطی و خط مرکز
معدل است و از این جهة تعدیلات در متحیره زیاده بر سه بنا شد چنانچه در قمر
و اهل این فن هر یک از افلاک خارجة المراکز و تداویر را بچهار قسم
کرده اند دو علوی باهم برابر و دو سفلی باهم برابر و این اقسام را نطاقات
میخوانند بعضی از ایشان در قسمت اختلاف ابعد را اعتبار کرده اند و بعضی
اختلاف سیر را پس مبداء نطاق اول و سیوم بحسب ... ای در خارج مرکز اوج
و حضیض باشد و در تدویر ذروه و حضیض مرئیه و مبداء نطاق دوم
و چهارم نزد معتبران البعد دو بعد اوسط باشد بحسب مسافت و آن نقطه
تقاطع است با دایره مرسوم بر مرکز ببعد نصف قطر خارج مرکز و نزد معتبران
سیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر و آن در خارج مرکز دو طرف خطی است
که از خارج مرکز عالم عمود شود بر خط مار باوج و حضیض و در تدویر دو نقطه
تماس محیط اوست با دو خطی که از مرکز عالم بسوی او آید و نطاق اول
آن بود که چون کوکب از اوج یا ذروه گذرد و باشد تا ببعد اوسط
رسد و باقی بر توالی حرکت کند و کوکب در نطاق اول و ثانی هابط بود
و در دو نطاق دیگر صاعد و در اول و رابع مستقیم بود و در دو نطاق
دیگر منخفض و از این دو شکل آنچه گفتیم آسان شود و از آن جمله
عارض می شود کواکب متحیره را در طول رجعت و استقامت و
اقامت است بیانش آنست که چون کوکب در اعلی تدویر باشد



حرکت او بتوالی سریع نماید چه کوکب در این حال بمجموع هر دو حرکت حامل و تدویر
حرکت کند و چون باسفل تدویر انتقال کند و پیشتر بیان کرده‌ایم که حرکت
اسفل تدویر بخلاف توالی است پس حرکت کوکب بمقدار فضل
حرکت حامل بتوالی بر حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و هر چند کوکب
بحضیض نزدیکتر شود حرکت تدویر بخلاف توالی سریعتر شود و فضل
مذکور کمتر شود و کوکب بطیء السیر نماید اما چون هنوز حرکت مرکبه کوکب
بتوالی است کوکب را مستقیم گویند تا بحدی که حرکت تدویر بخلاف توالی با حرکت
حامل بتوالی مقاومت کند و کوکب چند روز چنان نماید که بیک جا ایستاده است
و در این حال کوکب را مقیم گویند و بعد از این حرکت تدویر بخلاف توالی زیاده آید از حرکت حامل

بتوالی

بتوالی و کوکب بمقدار فضل حرکت تدویر بخلاف توالی حرکت کند و در این
حال کوکب را راجع گویند و بعد از این هر چند که بحضیض اقرب شود حرکت
او در رجعت اسرع شود تا بوقتی که کوکب بحضیض رسد و آنجا غایت سرعت
او باشد در رجعت و چون از حضیض گذرد در رجعت بطوء پیدا کند و تا رود
بطیء تر شود و تا آنگاه که باز مقیم شود و بعد از آن مستقیم شود و تا رود
در استقامت اسرع شود تا بذروه رسد و حالت اول عود کند
و از آنچه گفتیم معلوم شد که کوکب در یک دوره تدویر دو بار مقیم می‌شود یکی
بعد از استقامت و پیش از رجعت و این موضع را از تدویر مقام اول گویند
و دیگری بعد از رجعت و پیش از استقامت و این موضع را مقام ثانی
گویند و این فصل را بذکر (?) ابعاد ما بین المراکز و مقادیر اقطار تداویر ختم
کنیم پس گوئیم بعد مرکز خارج مرکز شمس از مرکز عالم باجزائی که نصف قطر
خارج مرکز شمس بآن اجزا شصت درجه باشد دو درجه و یک دقیقه و بیست
و نه ثانیه است و بعد مرکز حامل قمر از مرکز عالم باجزائی که نصف قطر حامل شصت
درجه باشد ده درجه و بیست و سه دقیقه و بهمین اجزاء نصف قطر تدویر
قمر پنج درجه و دوازده دقیقه است و بعد مرکز حامل از مرکز عالم مر زحل را
سه درجه و بیست و نه دقیقه است و مشتری را دو درجه و چهل و هفت دقیقه است
و مریخ را شش درجه و چهارده دقیقه است و زهره را پنجاه و دو دقیقه است
اما عطارد را بعد مرکز حامل او از مرکز عالم بر یک قرار نیست بیانش آنکه
بعد مرکز حامل او از مرکز مدیر سه درجه است و همچنین بعد مرکز مدیر
از مرکز معدل المسیر و بعد مرکز معدل المسیر از مرکز عالم هر یک درجه‌اند
لکن مدیر مرکز حامل را گرد مرکز خود حرکت میدهد بر مداری که آن را

مدار مرکز حامل خوانند پس لازم می آید که مرکز در دوره یکبار بر مرکز معدل
المسیر منطبق شود و درین حال بعد او از مرکز عالم سه درجه شود و یکبار مقاطر
شود و درین حال بعد او از مرکز عالم نه درجه شود و در سایر احوال
میان سه درجه و نه درجه باشد و جمیع مقادیر که بیان کردیم باجزا انست
که نصف قطر حامل بآن اجزا شصت درجه باشد و بهمین اجزا نصف
قطر تدویر مریخ را شش درجه و بیست و یک دقیقه است و مشتری را یازده درجه و چهل و
هشت دقیقه است و زهره را چهل و سه درجه و ده دقیقه است و مریخ را سی و نه
درجه و چهل و سه دقیقه است و عطارد را بیست و دو درجه و سی دقیقه است
و جمیع این مقادیر که مذکور شد بحسب رصد ماست بعضی موافق است با رصدهای
سابق و بعضی مخالف **فصل دوم** در احوالی که کواکب را
عارض می شود در عرض شمس را هیچ عرض نبود زیرا که منطقهٔ ممثل و خارج مرکز او چنانچه
سبق ذکر یافته هر دو در سطح منطقة البروج اند و باقی کواکب آن منطقة البروج
گاهی بشمال میل کنند و گاهی بجنوب بجهة اینکه مناطق حوامل ایشان
مقاطع فلک البروج است بر دو نقطه و این دو نقطه را جوزهرین گویند و در علویه
و قمر یکی را که چون مرکز تدویر کواکب از و گذرد شمالی شود از منطقة البروج
راس گویند و آن دیگر را ذنب و در سفلیین تعریف راس و ذنب
بر وجه مذکور نتوان کرد بنابر نکته که درین زودی معلوم خواهد شد پس
گوئیم که راس زهره عقده بود که چون از و گذرد باوج متوجه شود و راس
عطارد عقده بود که چون از و گذرد بحضیض متوجه شود و ذنب هر یک
مقابل بود و دایره که بر سطح ایشان حادث شود از توهم قطع مناطق
حوامل مر کره عالم را افلاک مایله گویند و غایة این میل مر قمر را پنج درجه است

وزحل

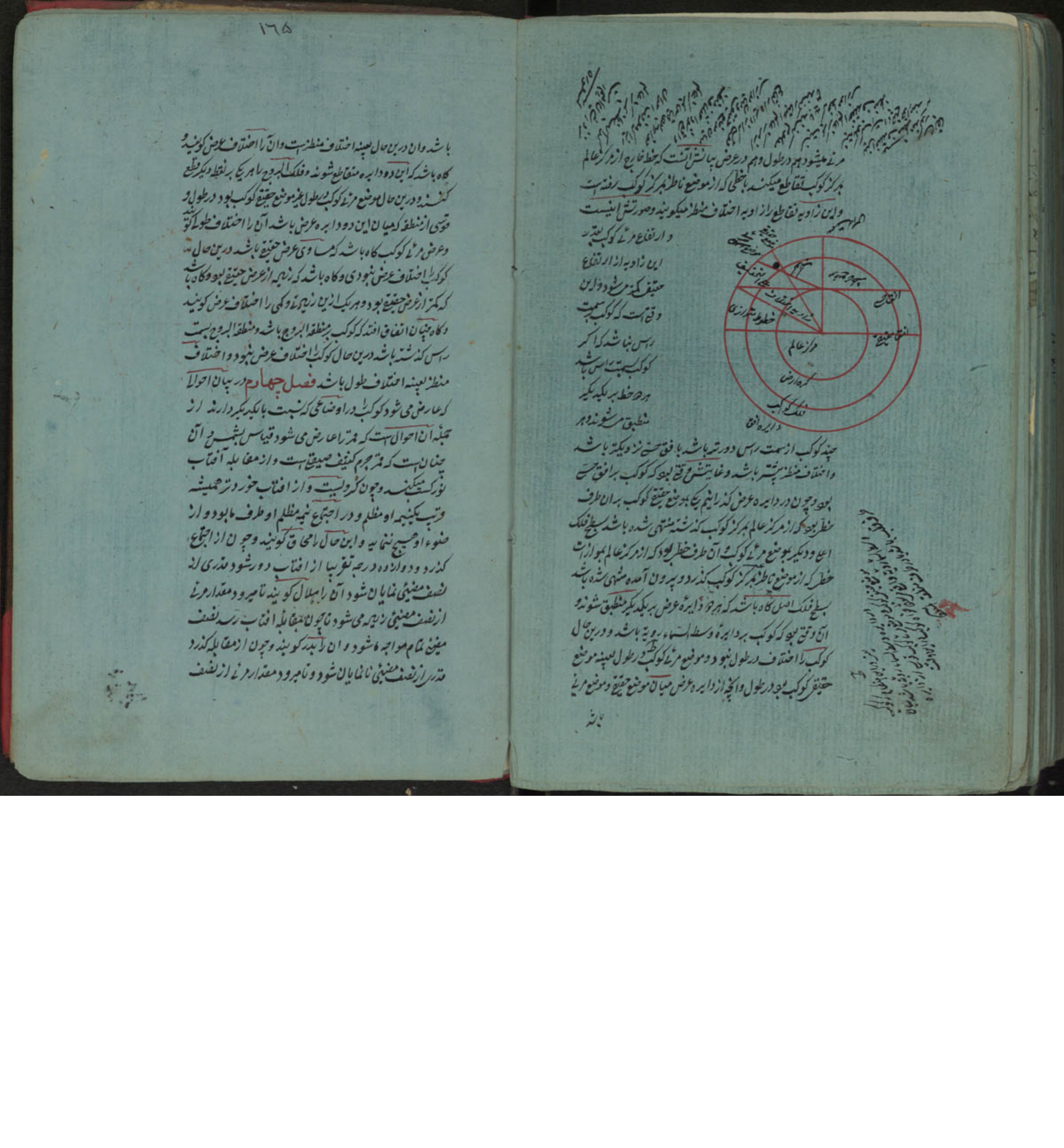
و زحل را دو درجه و نیم و مشتری را یک درجه و نیم و مریخ را یک درجه و ثلث و زهره را
سه درجه و عطارد را سه ربع درجه است و این میل در قمر و علویه ثابت
و در سفلیین ثابت نیست بلکه مایل ایشان منطبق می شود بر سطح منطقة
البروج در وقتی که مرکز تدویر سفلیین بیکی از دو نقطه جوزهرین برسد و چون
مرکز تدویر از جوزهر گذرد میل میکند نصف فلک مایل آن نصفی
که مرکز تدویر در ویست اما زهره را بجانب شمال و عطارد را بجانب
جنوب و این میل متزاید می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین
رسد و آنجا غایة میل باشد و بعد از آن میل متناقص می شود تا آنگاه
که فلک مایل باز منطبق شود بر منطقة البروج و مرکز تدویر بجوزهر دیگر
رسد بعد از آن حالت اولی عود کند و از آنچه گفتیم لازم می آید که مرکز
تدویر زهره همیشه شمالی باشد از منطقة البروج و مرکز تدویر عطارد
همیشه جنوبی و قمر را جز این یک عرض نیست زیرا که مناطق مایل و حامل
و تدویر او هر سه در یک سطح اند و متحیره را عرض دیگر هست و این چنان است
که قطر مار بذروه و حضیض انها در سطح مایل نیست اما در علویه وقتی
که مرکز تدویر در یکی از دو نقطه راس و ذنب باشد و چون مرکز تدویر از راس
گذرد ذروه میل بجنوب کند از سطح مایل و حضیض میل بشمال کند
از سطح و این میل متزاید می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین
العقدتین رسد بعد از آن میل متناقص میشود تا وقتی که مرکز تدویر
بذنب رسد و در این حال قطر تدویر مار در سطح مایل در آید و چون مرکز
تدویر از ذنب گذرد ذروه میل کند بشمال و حضیض بجنوب و
همچنین متزاید می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بمنتصف ما بین العقدتین

[illegible]

رسد و قطر تدویر باز در سطح مایل در آید و بعد از آن حاله اولی عود میکند و از آنچه
گفتیم لازم می آید که ذروه علویه همیشه از مایل در جانب منطقه البروج باشد و
حضیض در خلاف آن جانب و اما در سفلیین مگر وقتی که مرکز تدویر در
منتصف ما بین العقدتین باشد و آنجا اوج و حضیض سفلیین است و چون مرکز تدویر
از اوج بگذرد ذروه میل کند اما زهره را بشمال و اما عطارد را بجنوب و میل
حضیض بخلاف این میل بود و این میل متزاید می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بعقده
رسد و آنجا غایت میل قطر مار بذروه و حضیض بود و بعد از آن میل متناقص
میشود تا وقتی که مرکز تدویر بحضیض رسد و قطر تدویر باز منطبق شود بر سطح
مایل و بعد از آن باز ذروه میل کند اما زهره را بجنوب و اما عطارد را بشمال
و این متزاید میشود تا در عقده دیگر بغایه رسد باز متناقص میشود تا آنگاه
که مرکز تدویر باوج رسد و حال اولی عود کند و این عرض را میل ذروه و حضیض
گویند و غایة این میل مر زحل را شش درجه است و مشتری را دو درجه و چهل و
شش دقیقه است و مریخ را دو درجه و هفت دقیقه است و زهره را دو درجه و نیم
و عطارد را شش درجه و ربعی است و علویه را غیر آنچه ذکر کردیم عرض دیگر نبود
و سفلیین را عرض دیگر هست و آن چنان است که قطرها را بعید بین اوسطین
این دو که متقاطع قطر مار بذروه و حضیض است بر قوایم در سطح فلک ایشان نبود
مگر وقتی که مرکز تدویر سفلیین در یکی از دو نقطه راس و ذنب باشند و چون
مرکز تدویر سفلیین از راس بگذرد طرف متاخر در طلوع از این قطر و آن را
طرف مسائی گویند از سطح مایل بشمال میل کند و طرف متقدم و آن را
طرف صباحی گویند بجنوب و این میل متزاید میشود تا آنگاه که مرکز
تدویر بمنتصف ما بین العقدتین رسد و آنجا اوج زهره و حضیض عطارد بود

وبعد از ان

و بعد از آن متناقص می شود تا آنگاه که مرکز تدویر بذنب رسد و قطرها را بعید بین
در سطح مایل در آید و چون مرکز تدویر بذنب بگذرد طرف مسائی بجنوب
میل کند و طرف صباحی بشمال و متزاید میشود تا آنگاه که در منتصف
ما بین العقدتین بغایه رسد بعد از آن متناقص میشود تا مرکز تدویر باز
براس رسد و قطر در سطح مایل در آید و بعد از آن حاله اولی عود میکند و
این عرض را عرض در اب و الخاف و التواء گویند و غایة این مر زهره را سه
درجه نیم و عطارد را هفت درجه است و ما این فصل را بذکر مواضع اوجات
و جوزهرات کواکب که فلک ثوابت متحرک کند ختم کنیم پس گوئیم در تاریخ اول سال
محرم سال هشتصد و چهل و یکم از هجرت نبی ص که تاریخ جدید را بران وضع کردیم
اوج شمس در دو درجه و بیست و شش دقیقه سرطان واقع است و اوج
زحل در شانزده درجه و پنجاه و شش دقیقه قوس و اوج مشتری در
بیست و نه درجه و سی و دو دقیقه سنبله و اوج مریخ در بیست و دو درجه و
سی و یک دقیقه اسد و اوج زهره در بیست و دو درجه و بیست و پنج
دقیقه جوزا و اوج عطارد یعنی اوج مدیر او در چهارده درجه و هشت
دقیقه عقرب است اما جوزهرات راس زحل متقدم است بر اوج او بصد و
پنجاه درجه و ذنب او متاخر است از اوج او بسی درجه و راس مشتری متقدم است
بر اوج او بهشتاد درجه و راس مریخ متقدم است بر اوج او بنود و چهار
درجه و راس زهره متقدم است باوج او بنود درجه و راس عطارد متاخر است
از اوج او بنود درجه و این همه که ذکر کردیم بحسب رصد است **فصل سیم**
در بیان احوالی که عارض می شود کواکب را در طول و عرض با هم کواکب قریب
بارض خصوصا قمر را گاه چنان می شود که مواضع حقیقی این کواکب مخالف مواضع



باشد و آن درین حال بعینه اختلاف منظر است و آن را اختلاف عرض گویند و
گاه باشد که این دو دایره متقاطع شوند و فلک البروج را هر یک بر نقطه دیگر قطع
کنند و درین حال موضع مرئی کوکب در طول غیر موضع حقیقی کوکب بود در طول و
قوسی از منطقه که میان این دو دایره عرض باشد آن را اختلاف طول گویند
و عرض مرئی کوکب گاه باشد که مساوی عرض حقیقی باشد و درین حال
کوکب را اختلاف عرض نبودی و گاه باشد که زیاده از عرض حقیقی بود و گاه باشد
که کمتر از عرض حقیقی بود و هر یک ازین زیادتی و کمی را اختلاف عرض گویند
و گاه چنان اتفاق افتد که کوکب بر منطقه البروج باشد و منطقه البروج بسمت
راس گذشته باشد درین حال کوکب را اختلاف عرض نبود و اختلاف
منظر بعینه اختلاف طول باشد **فصل چهارم** در بیان احوالی
که عارض می شود کوکب را در اوضاعی که نسبت با یکدیگر دارند از
جمله آن احوال است که قمر را عارض می شود قیاس بشمس و آن
چنان است که قمر جرم کثیف صیقلی است و از مقابله آفتاب
نور کسب میکند و چون کرویست و از آفتاب خورد تر همیشه
نیمه ازو مظلم و در اجتماع نیمه مظلم او طرف ما بود و از
ضوء او هیچ ننماید و این حال را محاق گویند و چون از اجتماع
گذرد و دوازده درجه تقریبا از آفتاب دور شود قدری از
نصف مضیئی نمایان شود آن را هلال گویند تا میرود و مقدار مرئی
از نصف مضیئی زیاده می شود تا چون بمقابله آفتاب رسد نصف
مضیئی تمام مواجه ما شود و آن را بدر گویند و چون از مقابله گذرد
قدری از نصف مضیئی ناپدید شود و تا میرود و مقدار مرئی از نصف

مرئی میشود هم در طول و هم در عرض بیانش آنست که خط خارج از مرکز عالم
بمرکز کوکب تقاطع میکند با خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب رفته است
و این زاویه تقاطع را زاویه اختلاف منظر میگویند و صورتش اینست
و ارتفاع مرئی کوکب بقدر
این زاویه از ارتفاع
حقیقی کمتر می شود و این
وقتی است که کوکب بسمت
راس نباشد که اگر
کوکب بسمت راس باشد
هر دو خط بر یکدیگر
منطبق می شوند و هر

چند کوکب از سمت راس دورتر باشد با فق حسی نزدیکتر باشد
و اختلاف منظر بیشتر باشد و غایتش وقتی بود که کوکب بر افق حسی
بود و چون در دایره عرض گذرانیم یکی بموضع حقیقی کوکب بر آن طرف
خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب گذشته منتهی شده باشد بسطح فلک
اعلی و دیگر بموضع مرئی کوکب آن طرف خطی بود که از مرکز عالم بموازات
خطی که از موضع ناظر بمرکز کوکب گذرد و بیرون آمده منتهی شده باشد
بسطح فلک اعلی گاه باشد که هر دو دایره عرض بر یکدیگر منطبق شوند و
آن وقتی بود که کوکب بر دایره وسط السماء رؤیه باشد و درین حال
کوکب را اختلاف در طول نبود و موضع مرئی کوکب در طول بعینه موضع
حقیقی کوکب بود در طول و آنچه از دایره عرض میان موضع حقیقی و موضع مرئی

باشد



میشه کم شود و چون باز باجتماع رسد از
نصف منیر هیچ ننماید و نصف مظلم
تمام مواجه ما شود و بعد از آن حالت
اول عود کند و از این صورت
استان شود تصویر این اوضاع
که گفتیم و اگر این اجتماع در حوالی
یکی از این دو عقده راس یا ذنب واقع شود قمر میان بصر و آفتاب حایل شود و جرم
آفتاب را بپوشاند و این را کسوف و آفتاب گرفتن گویند و گاهی بالتمام بپوشد
چنانکه از آفتاب هیچ ننماید و این را کسوف کلی گویند و گاه پاره او را بپوشد
و این را کسوف جزئی گویند و نیز که برروی آفتاب نماید ان رنگ ماه باشد
و اول گرفتن از جانب غربی آفتاب پیدا شود و از همین جانب ابتدای انجلا
باشد و اگر استقبال در حوالی یکی از دو عقده پیدا شود زمین
میان ماه و آفتاب حایل باشد و مانع آید از وصول ضوء آفتاب
بماه پس ماه برنگ اصلی خود نماید و این حال را خسوف و ماه گرفتن
گویند و خسوف نیز گاه
کلی باشد و گاه جزئی
و خسوف و انجلا هردو
از جانب شرق ماه
پیدا شوند بعکس
کسوف و بباید
دانست که آفتاب

همیشه

همیشه متوسط بود میان
اوج قمر و مرکز تدویر او
بیک نسبت که اوج
مرکز تدویر قمر هر گاه
که با مرکز شمس در نقطه
فلک البروج مثلا
در اول حمل مجتمع
شوند و مرکز تدویر
بحرکت حامل در شبانه
روز بیست و چهار درجه و بیست و دو دقیقه بتوالی حرکت کند و مایل با جوزهر
اوج را بخلاف توالی برند و مرکز تدویر را نیز دور کشند بمقدار حرکت خود یعنی
یازده درجه و دوازده دقیقه پس بعد مرکز تدویر از شمس سیزده
درجه و ده دقیقه بتوالی حرکت کند همین مقدار بمرکز تدویر نیز و دیگر و
از اوج دورتر شود و ما بین او و هر یک از اوج و مرکز تدویر دوازده
درجه و یازده دقیقه می شود و از این جهت حرکت حامل را بعد مضاعف
گویند یعنی بعد مرکز تدویر را از مرکز شمس چون مضاعف کنند بعد مرکز
تدویر باشد از اوج و از آنچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر قمر همیشه در اجتماع
و استقبال در اوج باشد و در تربیع شمس در حضیض بود و در هر ماهی دو
بار باوج و دو بار بحضیض رسد و مثل این توسط اوج مدیر عطارد را باشد
میان مرکز تدویر او و اوج حامل او و بسبب آن است که هر گاه که مرکز
تدویر او با هر دو اوج جمع شود بعد از آن مرکز تدویر بحرکت حامل بمقدار



ضعف حرکت خارج شمس بتوالی حرکت کند و مدیر اوج حامل را بمقدار حرکت مرکز
شمس که پنجاه و نه دقیقه است بخلاف توالی ببرد و مرکز تدویر را نیز بهمین مقدار
رد کند پس اوج مدیر از هر یک از اوج حامل و مرکز تدویر بمقدار حرکت مرکز
شمس دور باشد و از انچه گفتیم لازم آید که مرکز تدویر از ان زمان که از اوج مدیر مفارقت
کند تا باز باو معاودت کند دو بار باوج حامل و دو بار بحضیض او رسد و از
انجمله احوالی است که بتجربه را اینان شمس عارض می شود و انچنان است که
مراکز کواکب علویه از وی رانند و بر همیشه مثل بعد مراکز بتدا ویست از مرکز
شمس پس همیشه احتراق علویه در ذروه باشد در وسط استقامت و مقابله در
حضیض باشد در وسط رجوع و ازینجهت بعد ما بین مریخ و شمس در مقارنه
وحال انکه در یکبرج مجتمع اند بیشتر باشد از بعد ما بین این دو در مقابله و حال
انکه شش برج در میان است چه در ابعاد و اجرام بیان کرده اند که قطر تدویر مریخ
از قطر ممثل شمس بیشتر است پس محوی مریخ اعظم است و چون شمس از علویه اسرع است
با هر کدام که مقارن شود بعد از مفارقت ان و بتوالی پیش شود و این کوکب
در صباح از جانب مشرق نمایان شود و کوکب را درین حال مشرق گویند تا
ان زمان که شمس او را شصت درجه دور شود و نزد بعضی تا آن زمان که نود
درجه دور شود بعد از ان او را مشرق نگویند و چون شمس از جانب مغرب
بکوکب نزدیک شود و بعد میان ایشان کمتر از نود درجه ماند پیش بعضی
و کمتر از شصت ماند پیش بعضی کوکب را درین حال مغرب گویند تا آن زمان
که با شمس مقارن شود و بعد از ان حالت اول عود کند اما سفلیین را
مرکز تدویر ایشان همیشه مقارن مرکز شمس باشد یعنی خط وسط سفلیین
با خط وسط مرکز شمس همیشه با شمس مقارن باشند و چون در وسط سفلیین در وسط

استقامت در رجوع همیشه با شمس مقارن باشند و چون در وسط استقامت مقارن
شوند بعد از ان در جانب مغرب نمایان شوند و ایشان را مغرب گویند تا ان
زمان که در وسط رجوع باز مقارن شوند بعد از ان حالت در جانب مشرق
نمایان شوند و ایشان را مشرق گویند تا انگاه که در وسط استقامت
باز مقارن شوند و حالت اول عود کند

مقاله دوم

در بیان هیات زمین و قسمت او باقالیم و بیان انچه لازم آید او را بسبب اختلاف اوضاع علویات
و آن یازده باب است

باب اول

در بیان هیات زمین و ذکر اقالیم
زمین چنانکه گفتیم کریست و آب ما کثر سطح او محیط است و عمارت بر کمتر از
یک ربع است از سطح او و آن ربع را ربع مسکون خوانند و چنین مرکز
عالم است پس سطح دایره معدل النهار بر سطح محیط زمین دایره عظیمه احداث
کند و آن را خط استوا خوانند و چون دایره دیگر فرض کنند که بر دو قطب
استوا گذرد زمین باین دو دایره بچهار ربع متساوی شود دو شمالی
و دو جنوبی طول هر ربعی بقدر نصف از دایره عظیمه و عرض بقدر ربعی از
دایره عظیمه و ازین چهار ربع یک ربع شمالی مسکونست اما تمام او
معمور نیست بلکه بعض از او در جانب شمال از فرط سرما ممکن نیست
که حیوان در و تواند بود و ان موضعی است که عرضش زیاده از تمام میل
کلی بود و در ان مقدار معمور نیز موانع عمارت از کوهها و دریاها و
بیشهها و رودها بسیار است و در میان دریاها نیز جزایر معموره و غیر معموره
بسیار است و تفصیل آن از کتب ممالک و مسالک شود و در
جانب جنوب از خط استوا اندک عمارت یافته اند علما از غایت کمی او را
در حساب نمی آورند و مبدا عمارت را در طول منجمان از جانب مغرب گرفته اند



تا بعد شهرها از ان مبداء در جهت توالی بروج باشد و بعضی هندوان از جانب
مشرق گرفته اند تا بعد در جهت حرکت اولی باشد و مبدأ عمارت از جانب مشرق
موضعی است که آنرا کنگ خوانند و از جانب مغرب جزیرهاست که وقتی معمور بوده و
اکنون خرابست و آنرا جزایر خالدات گویند و از انجا تا ساحل دریای مغرب
ده درجه است و منجمان بعضی مبدأ عمارت را از جزایر خالدات گرفته اند و بعضی
از ساحل دریای مغرب و جمهور اهل صناعت معظم معموره را در عرض بهفت
قسم کرده اند و هر قسمی در طول از مغرب تا مشرق است و در عرض چندانکه
در غایت درازی روز نیم ساعت تفاوت کند و مبداء اقلیم اول نزد جمهور
انجا بود که درازی روز دوازده ساعت و نصف و ربع ساعت بود و عرض
بلد انجا دوازده درجه و دو ثلث باشد و از خط استوا تا باینجا بجهت کمی
عمارت داخل اقلیم نداشته اند و بعضی آنرا داخل اقالیم دارند و میانه اقلیم
اول از خط استوا گیرند و وسط اقلیم اول باتفاق انجا بود که نهار اطول
سیزده ساعت باشد و عرض شانزده درجه و نصف و مبداء اقلیم
دوم انجا بود که نهار اطول سیزده ساعت و ربع باشد و عرض بیست درجه و
ربع و خمس و مبداء اقلیم سیم انجا بود که نهار سیزده ساعت و نصف و ربع باشد
و عرض بیست و هفت درجه و نیم و مبداء چهارم انجا بود که نهار چهارده
ساعت و ربع باشد و عرض سی و سه درجه باشد و نصف و ثمن درجه و مبداء
پنجم انجا بود که نهار چهارده ساعت و نصف و ربع باشد و عرض سی و نه
درجه الا عشر و مبداء ششم انجا بود که نهار پانزده ساعت و ربع باشد
و عرض چهل و سه درجه و ربع و ثمن و مبداء هفتم جائی بود که نهار پانزده ساعت و
نصف و ربع و عرض چهل و هفت درجه و خمس و وسطش جائی بود که نهار

شانزده ساعت باشد و عرض چهل و هشت درجه و نصف و ربع و ثمن و آخرش
نزد جمهور جائی بود که نهارش شانزده ساعت و ربع باشد و عرضش پنجاه و
سه درجه و از انجا تا نهایت عمارت بجهت کمی عمارت داخل اقالیم نکرده اند
و بعضی داخل اقالیم دارند و جزو اقلیم هفتم را داخل آخر عمارت گیرند و صورت دایره
عالم و قسمت اقالیم اینست باب دوم در بیان خواص خط استوا

هر بقعه که بر خط استوا باشد دایره معدل النهار بر سمت رأس آن بقعه بگذرد
و دو قطب معدل النهار بر افق آن بود و دایره افق جمله مدارات یومی را
بدو نیم کند یکنیمه ظاهر و یکنیمه خفی و باین سبب روز و شب همیشه مساوی
بود و جمیع کواکب را طلوع و غروب بود و فلک را قیاس بان بقاع کرده منتصبه
و کره منتصبه خوانند زیرا که دور فلک درین بقاع دولابی باشد و منطقة
البروج در شبانه روزی دو بار بسمت رأس گذرد یکبار بوقت وصول اول



نور و غروب باشد و بعضی از حکما گفته اند که اعدل البقاع روی زمین خط استوا است کو بیا
از جهت تشابه احوال فصول گفته اند که همیشه حال هوا بایکدیگر نزدیک است چه
مواضعی که بر خط استوا است مانند سودان مغرب و اسافل بربر و جنوب مصر و بلاد
حبشه و زنج و جنوب سراندیب همه گرم سیر الی الغایه است و اهل این بقاع
سیاه الوان و جعد موی باشند و از اعتدال مزاج در خلق و خلق نیک دور افتاده اند

باب سیم در خواص آفاق مایله از وجه کلی هر موضعی که نه معدل النهار
و نه قطب او بر سمت آن موضع باشد دور فلک بحرکت اول آنجا حمایلی باشد
مایل از سمت راس و آفاق آن موضع را آفاق مایله خوانند و آن پنج قسم
بود اول آنکه عرض او کمتر از میل کلی باشد دوم آنکه عرض او مساوی میل کلی باشد
سیم آنکه عرض او بیشتر از میل کلی باشد و از تمامش کم بود چهارم آنکه عرض
او مساوی تمام میل کلی باشد پنجم آنکه عرض او از تمام میل کلی بیشتر و از نود
کمتر بود و در تمام این آفاق یکی قطب معدل النهار بقدر عرض بلد فوق الارض
بود و دیگری بهمان قدر تحت الارض و این آفاق همه معدل النهار را تنصیف
کنند پس چون آفتاب بیکی از دو نقطه اعتدال رسد روز و شب برابر
برابر شوند و مدارات یومی را تنصیف نکنند بلکه مدار هر نقطه که بعدش
از معدل النهار کمتر از تمام عرض بلد بود آن مدار را قطع کنند پس اگر
در جهت قطب ظاهر بود آن مدار ابدی الظهور بود و اگر در جهت قطب
خفی بود ابدی الخفا بود و در مدارات ابدی الظهور و همچنین در مدارات
ابدی الخفا یکمدار اعظم جمیع بود و او مماس افق شود و آن مداری بود که بعد
او برابر تمام عرض بلد بود و دیگر مدارات را بدو قسم کنند یکی بزرگتر
و یکی خوردتر آنچه در جهت قطب ظاهر بود قسم ظاهر او بزرگتر از قسم خفی او بود

حمل بسمت راس یکبار بوقت وصول اول میزان و درین دو وقت دو قطب فلک
البروج بر افق باشد و دایره ماره باقطاب اربعه با افق منطبق باشد و فلک
البروج و معدل النهار هر دو بر سطح افق قایم باشند و از اول حمل تا اول میزان
اجزای فلک البروج همه از جانب شمال سمت راس گذرد و قطب شمالی فلک
البروج تحت الارض باشد و قطب جنوبی فوق الارض و چون قطب جنوبی بغایت
ارتفاع رسد و آن بقدر میل کلی بود دایره ماره باقطاب اربعه نصف النهار
منطبق شود و غایت دوری فلک البروج از سمت راس در موضع سرطان از
جانب شمال هم بقدر میل کلی باشد و از اول میزان تا اول حمل اجزای فلک
البروج همه از جانب جنوب سمت راس گذرد و قطب شمالی فلک بر وجه فوق
الارض بود و قطب جنوبی تحت الارض و چون قطب شمالی بغایت ارتفاع
رسد دایره ماره باقطاب اربعه بر نصف النهار منطبق شود و اول جدی بر نصف
النهار بود در موضع غایت دوری منطقه البروج از سمت راس و در این حال
ارتفاع قطب شمالی و بعد اول جدی از سمت راس هر یک بقدر میل کلی
باشد و درین بقاع سوی مشرق از میل کلی نگذرد و آفتاب در سال دو بار
بسمت راس اهل این بقاع گذرد و آن در وقت تحویل آفتاب بدو
نقطه اعتدال بود که در آن دو روز بوقت نصف النهار اشخاص را سایه
نبود و در باقی سال در یکنیمه سایه از جانب جنوب افتد و دیگر نیمه از جانب
شمال و فصول سال هشت باشد دو تابستان و ابتدای آن وقت رسیدن
آفتاب بدو نقطه اعتدال باشد و دو زمستان و ابتدای آن وقت رسیدن
آفتاب بدو نقطه انقلاب باشد و دو بهار و ابتدای آن وقت رسیدن آفتاب
با واسط دلو باشد و دو خریف و ابتدای آن وقت رسیدن آفتاب با واسط



و آنچه در جهت قطب خفی بود بعکس و هر دو مداری که از دو جانب معدل النهار
بعدشان برابر بود ظاهر هر یک مساوی خفی دیگری باشد و هر دو مدار
که در یک جهت بود قوس ظاهر بزرگتر معدل النهار بزرگتر از قوس ظاهر هر
دورتر بود اگر در جهت قطب خفی باشند و بر عکس اگر در جهت ظاهر
باشند و بدین سبب هر افقی که مدار هر دو منقلب را قطع کند درازترین
روزها روزی بود که آفتاب در آن منقلب بود که از جانب قطب ظاهر بود
چه دورترین مدارات با آفتاب از معدل النهار مدار هر دو منقلب باشد
و چنین آفتاب از آن منقلب بگذرد هر روز کوتاه‌تر از روز گذشته
باشد تا دیگر منقلب و آنجا کوتاه‌ترین روزها بود و بعد از آن هر روز
درازتر بود از روز گذشته تا رسیدن بمنقلب اول و هر کوکبی که بعد او
از معدل النهار در جانب قطب خفی بود آن کوکب فوق الارض بدایره
اول السموات نرسد و آن کوکب که بعد او در جانب قطب ظاهر مثل
عرض بلد باشد در دوره یکبار بسمت راس رسد و مماس دایره اول السموات
شود فوق الارض و آنچه بعد او بیشتر از عرض بلد بود مدار او اول السموات را
فوق الارض بر دو نقطه قطع یکی شرقی و دیگری غربی پس کوکب در آن
دو نقطه باول السموات رسد

باب چهارم

در خواص یک قسم از اقسام پنجگانه افاق مائله اما در قسم اول مدار که بعد او از
معدل النهار در جانب قطب ظاهر بعد عرض بلد بود فلک البروج را قطع کند
بر دو نقطه متساوی البعد از منقلب ... هر یک از آن دو نقطه رسد
در نصف النهار آن روز ... شخص را سایه نباشد و دو قطب فلک البروج
بر افق باشند و هر گاه که شمس در قوس بود او فلک البروج که میان آن



دو نقطه بود از جانب قطب ظاهر آفتاب از سمت الراس در جانب ظاهر گذرد و سایه
در نصف النهار در جانب قطب خفی نیفتد و در قوس باقی از فلک بروج از سمت الراس از
جانب قطب خفی گذرد و سایه در جانب قطب ظاهر افتد و دو قطب فلک البروج را
طلوع و غروب بود و مادامی که قوس اول بر نصف النهار گذرد قطب فلک البروج
که در جانب قطب ظاهر بود تحت الارض بود و قطب دیگر فلک البروج فوق الارض
و مادام که قوس دوم بر نصف النهار گذرد بعکس یعنی قطب فلک البروج که
در جانب ظاهر بود فوق الارض باشد و قطب دیگر تحت الارض و ارتفاع
آفتاب را در نقصان دو غایت بود یکی در جانب قطب ظاهر و این
ارتفاع بیشتر بود و یکی در جهت خفی و آن کمتر بود و اما در قسم دوم
مدار منقلبی که در جهت قطب ظاهر بود بسمت الراس گذرد و مدار دیگر منقلب
بسمت الرجل و ارتفاع آفتاب را یک غایت بیش نبود و در جانب النقصان
و در جانب زیاده نبود در جه رسد و سایه همیشه در جانب قطب ظاهر بود
و الا آن روزی که آفتاب در منقلب ظاهر بود در آن روز هیچ شخص را سایه
نبود و یک قطب فلک البروج که در جانب ابدی الظهور بود و در دوره یکبار
مماس افق شود و غروب نکند و قطب دیگر ابدی الخفا بود و در دوره یکبار
مماس افق می شود و طلوع نکند و اما در قسم پنجم آفتاب را دو ارتفاع بود
یکی اعلا که بقدر مجموع تمام عرض بلد و میل کلی باشد و دیگری اسفل که بقدر
فضل تمام عرض بلد بود بر میل کلی و قطب ظاهر فلک بروج را دو ارتفاع بود
یکی اعلا بوقت رسیدن منقلب قطب خفی بنصف النهار و دیگری اسفل بوقت
رسیدن منقلب دیگر بنصف النهار و اما در قسم چهارم مدار منقلب ظاهر
اعظم مدارات ابدی الظهور بود و مدار منقلب خفی اعظم مدارات ابدی الخفا

زیرا که بعد او از قطب
معدل مثل ارتفاع قطب
معدل است از افق دوم

و در دوره یکبار منقلبین بافق رسند و درین حال قطب بروج ظاهر
بسمت راس کذرد و دو قطب بروج خفی بسمت رجل و منطقه البروج
برافق منطبق شود و بعد از ان یک نیمه منطقة البروج یکبار از افق
برخیزد و یک نیمه دیگر یکبار از افق فرو شود و ان نیمه که تحت الارض
بود بتدریج طلوع میکند تا تمامی ان نصف بایکدوره معدل النهار برابر طلوع کند
و ان نیمه که فوق الارض بود بتدریج غروب کند تا تمامی ان نصف بایکدوره
معدل النهار غروب کند پس اگر قطب ظاهر شمالی بود ان نصف که از اول جدی
تا باول سرطان بود یکبار طلوع کند و دیگر نصف در یکدوره معدل طلوع
کند و اگر قطب ظاهر جنوبی بود بعکس این بود یعنی ان نصف دیگر بتدریج
در مدت یکدوره معدل طلوع کند و درین افاق روز می افزاید تا یکدوره
معدل تمام روز شود و ان روز را شب نبود پس شب پدید می آید و می
افزاید تا یکدوره همه شب شود و ان شب را روز نبود و غایت ارتفاع
آفتاب بقدر ضعف میل کلی باشد و در جانب شمال باین افق عمارت منتهی
شود و اما در قسم پنجم اعظم مدارات ابدی الظهور منطقة البروج را
قطع کند بر دو نقطه که میل ان دو نقطه از معدل در جهت قطب ظاهر برابر تمام
عرض بلد بود و اعظم مدارات ابدی الخفا نیز منطقة البروج را بدو نقطه
متساوی المیل در جهت قطب خفی قطع کند و منطقة البروج باین چهار نقطه
بچهار قوس منقسم شود یکی ابدی الظهور و در منتصف آن منقلب قطب ظاهر بود
و مدت بودن آفتاب درین قوس نهار اطول بود و دیگری ابدی الخفا و در
منتصفش منقلب دیگر بود و مدت بودن افتاب درین قوس لیل اطول بود
و دو طرف قوس اول مماس افق شود و غروب نکند و دو طرف قوس دوم

مماس



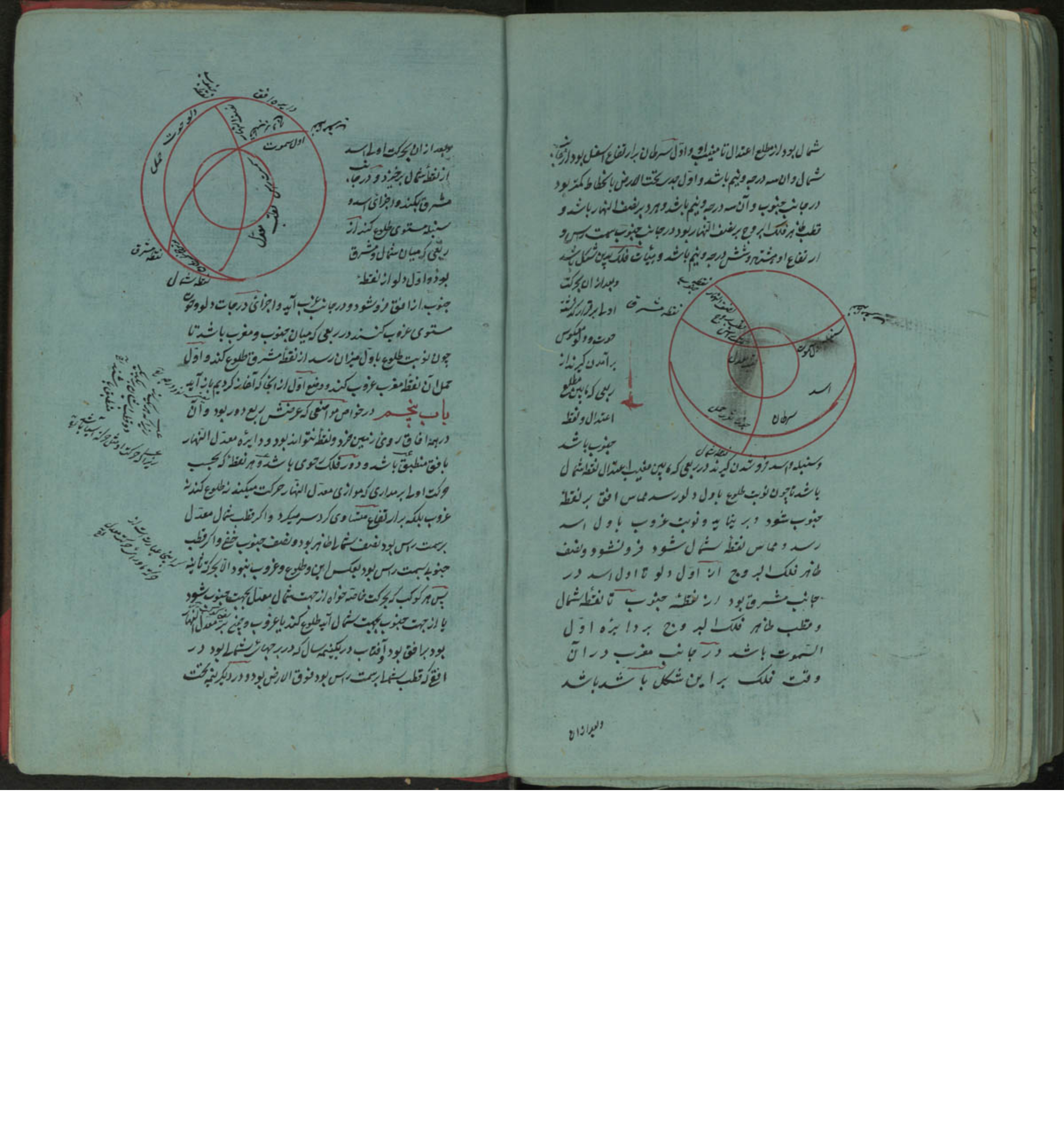
مماس افق شود و غروب نکند و دو طرف قوس دوم مماس افق شود و طلوع
نکند یعنی آخر قوس پیش از اولش طلوع کند و معکوس کند یعنی آخر قوس
پیش از اولش طلوع کند بخلاف معهود و مستوی غروب کند و اگر قطب ظاهر
شمالی بود مستوی طلوع کند و معکوس غروب کند یعنی آخر قوس پیش از اولش
غروب کند اگر قطب ظاهر جنوبی بود و ان قوس که اول میزان بر منتصفش
بود بعکس مذکور طلوع و غروب کند و درین آفاق منقلب ظاهر را دو ارتفاع
بود یکی اعلی و ان بقدر مجموع میل کلی و تمام عرض بلد باشد در جهت قطب خفی
از سمت راس و دیگر اسفل و ان بقدر فضل عرض بلد بر تمام میل کلی باشد
در جهت قطب ظاهر و قطب فلک البروج را نیز دو ارتفاع بود یکی اعلی
و ان بقدر مجموع تمام عرض بلد و تمام میل کلی باشد و دیگر اسفل و ان بقدر فضل
عرض بلد بر تمام میل کلی باشد و قطب ظاهر فلک البروج یا منقلب ظاهر از
دو طرف سمت راس بر نصف النهار بود و ارتفاع متبادل باشد و هم
چنین قطب خفی با منقلب خفی و ما بجهت آسانی تصور طلوع و غروب معکوس
افقی فرض کنیم که عرضش هشتاد درجه شمالی باشد و در ان عرض دو
برج ابدی الظهور باشد و ان جوزا و سرطان بود و مدت بودن آفتاب
درین دو برج نهار اطول بود و دو برج ابدی الخفا و آن قوس و جدی بود
و مدت بودن آفتاب درین دو برج لیل اطول باشد و هشت برج
باقی را طلوع و غروب باشد و چهار برج که منتصف آن اول حمل بود معکوس
طلوع کند و مستوی غروب کند و چهار برج دیگر که منتصف ان اول
میزان باشد بعکس یعنی مستوی طلوع کنند و معکوس غروب کنند پس
در وقتی که اول سرطان بر ارتفاع اعلی باشد در جانب جنوب و آن چهل و



سه درجه ونیم بود واول میزان بر مطلع اعتدال باشد واول حمل بر مغیب اعتدال
ونصف ظاهر فلک البروج در جانب جنوب میان مغیب ومطلع اعتدال باشد و
قطب فلک البروج بر ارتفاع اسفل بود وان چهل وشش درجه ونیم باشد
ودران وقت هیات فلک بدین شکل باشد وچون بحرکت اولی حرکت
کنند اجزای میزان
وعقرب مستوی طلوع
کنند واجزای
حمل وثور مستوی
غروب کنند چنانکه
مطلع هر جزوی از
اجزای میزان از
مطلع اعتدال دورتر
وبجنوب نزدیکتر
باشد از مطلع جزئی که پیش از وی باشد ومغیب جزئی از اجزای حمل
از مغیب اعتدال دورتر وبشمال نزدیکتر می شود از مغیب جزئی که پیش از
وی باشد هم برین ترتیب اجزای عقرب وثور را سعه مشرق از جانب جنوب
وسعه مغرب از جانب شمال می افزاید تا به نوبت طلوع باول قوس رسد
نوبت سعه مشرق بنقطه جنوب رسد واول قوس مماس نقطه جنوب شود
وطلوع نکند وچون نوبت غروب باول جوزا رسد نوبت سعه مغرب بنقطه
شمال رسد واول جوزا مماس نقطه شمال شود وغروب نکند ووضع فلک
البروج چنان بود که نیمه ظاهر او از اول جوزا تا اول قوس در جانب مغرب

بود از

بود از نقطه شمال تا نقطه جنوب وقطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول السموت باشد
از جانب مشرق ووضع فلک بدین شکل باشد بعد از ان چون حرکت کنند
اول جوزا از نقطه شمال از
افق بلند شود ودر جانب
مشرق آید واول قوس از
نقطه جنوب از افق فرو
شود ودر جانب مغرب آید
وقوسی از ثور که باول جوزا
پیوسته بود از افق بر
آمدن گیرد معکوس یعنی
آخر برج پیش از درجه بیست ونهم ودرجه بیست ونهم پیش از درجه بیست و
هشتم تا تمام ثور طلوع کند وبعد از ان بترتیب اجزای حمل نیز طلوع کند
وهر جزوی از اجزای این دو برج که طلوع کنند مطلع او از نقطه شمال
دورتر وبمطلع اعتدال نزدیکتر شود از مطلع جزئی که پیش از او طلوع کرده
باشد وهر جزوی که طلوع کند نظیر او از اجزای عقرب ومیزان غروب کند
ومغیب هر جزوی از نقطه جنوب دورتر وبمغیب اعتدال نزدیکتر شود
از مغیب جزئی که پیشتر از وی غروب کرده باشد تا تمامی ثور وحمل از
ربعی که میان شمال ومشرق باشد بر اید وتمام عقرب ومیزان در ربعی که
میان جنوب ومغرب باشد فرو شود وچون نوبت طلوع اول حمل رسد
از نقطه مشرق طلوع کند واول میزان از نقطه مغرب غروب کند ودرین
وقت نصف ظاهر از فلک البروج که از اول حمل تا اول میزان بود در جانب



شمال بود از مطلع اعتدال تا مغیب او و اول سرطان بارتفاع اسفل بود از افق بجانب
شمال و آن سه درجه و نیم باشد و اول جدی تحت الارض بانحطاط کمتر بود
در جانب جنوب و آن سه درجه و نیم باشد و هر دو بر نصف النهار باشند و
قطب ظاهر فلک البروج بر نصف النهار بود در جانب جنوب بسمت الراس و
ارتفاع او هشتاد و شش درجه و نیم باشد و هیئات فلک چنین شکل باشد

وبعد از آن بحرکت
اولی بر قرار گذشته
حوت و دلو منکوس
بر آمدن گیرند از
ربعی که ما بین مطلع
اعتدال و نقطه
جنوب باشد

و سنبله و اسد فرو شدن گیرند در ربعی که ما بین مغیب اعتدال و نقطه شمال
باشد تا چون نوبت طلوع باول دلو رسد مماس افق بر نقطه
جنوب شود و بر نیایه و نوبت غروب باول اسد
رسد و مماس نقطه شمال شود فرو نشود و نصف
ظاهر فلک البروج از اول دلو تا اول اسد در
جانب مشرق بود از نقطه جنوب تا نقطه شمال
و قطب ظاهر فلک البروج بر دایره اول
السموت باشد در جانب مغرب در آن
وقت فلک بر این شکل باشد باشد

وبعد از آن

وبعد از آن بحرکت اولی اسد
از نقطه شمال برخیزد و در جانب
مشرق بکند و اجزای اسد و
سنبله مستوی طلوع کنند از
ربعی که میان شمال و مشرق
بود و اول دلو از نقطه
جنوب از افق فرو شود و در جانب غرب آید و اجزای درجات دلو و حوت
مستوی غروب کنند در ربعی که میان جنوب و مغرب باشد تا
چون نوبت طلوع باول میزان رسد از نقطه مشرق طلوع کند و اول
حمل از نقطه مغرب غروب کند و وضع اول از آنجا که آغاز کردیم باز آید

باب پنجم

در خواص مواضعی که عرضش ربع دور بود و آن
در همه آفاق روی زمین فرد و نقطه نتواند بود و دایره معدل النهار
با افق منطبق باشد و دور فلک حوی باشد و هر نقطه که بحسب
حرکت اولی بر مداری که موازی معدل النهار حرکت میکنند نه طلوع کنند
نه غروب بلکه بارتفاع متساوی گرد سر میگردد و اگر قطب شمال معدل
بر سمت راس بود نصف شمالی ظاهر بود و نصف جنوب خفی و اگر قطب
جنوبی بسمت راس بود بعکس این و طلوع و غروب نبود الا بحرکت ثانیه
پس هر کوکب که بحرکت خاصه خواه از جهت شمال معدل بجهت جنوب شود
یا از جهت جنوب بجهت شمال آید طلوع کند یا غروب و همچنین بر معدل النهار
بود بر افق بود و آفتاب در یکنیمه سال که در بروج شمالی بود در
افقی که قطب شمالی بر سمت راس بود فوق الارض بود و در دیگر نیمه تحت

الارض و در افقی که قطب جنوبی بر سمت الراس بود بعکس پس شبانروزی یکسال بود یکنیمه روز و یکنیمه شب بقدر آنکه در نصف شمالی تر و در نصف جنوبی بیشتر باشد میان روز و شب تفاوت بود و آن تقریبا هفت شبانروز بود و در این افق مشرق از مغرب متمیز نبود و در همه جهات شاید که کوکب طلوع و غروب کند و نصف النهار نبود بلکه در همه جهات بغایت ارتفاع شاید که برسد و غایت ارتفاع آفتاب بقدر میل کلی باشد

باب ششم در بیان مطالع بروج مطالع قوسی بود از معدل که با قوسی از منطقة البروج طلوع کند و این قوس بروج را مطالع گویند و مغارب قوسی بود از معدل که با قوسی از منطقة البروج غروب کند و این در خط استوا میان دو دایره میل که یک افق بود منحصر شوند یعنی آنچه در میان دو دایره میل بود از معدل النهار مطالع بود مر آنچه را از بروج که در میان این دو دایره میل بود مطالع خط استوا را مطالع فلک مستقیم و مطالع کره منتصبه گویند و در آفاق مایله منحصر شوند میان افق و عظیمه که با اول قوس از بروج گذرد و مماس اعظم دوایر ابدی الظهور شود و در خط استوا هر ربعی که متحد بود به نقطه از چهار نقطه دو اعتدال و دو انقلاب با ربع طلوع کند و با دیگر قوسها متساوی از فلک البروج قوسهای متساوی از معدل طلوع نکند بلکه هر قوسی که کم از ربع باشد یا بیش از نصف اگر یکطرفش احد الانقلابین بود مطالعش کمتر از او باشد و اگر یکطرفش احد الانقلابین بود مطالعش بیشتر از او باشد و هر قوسی که بیشتر از ربع و کمتر از نصف بود یا بیشتر از سه ربع بود بعکس این باشد یعنی مطالع آنکه یکطرفش احد الاعتدالین بود بیشتر باشد و مطالع آنکه یکطرفش احد الانقلابین بود کمتر و منطقة البروج بچهار ربع منقسم شود

نقطهای چهارگانه بر اوساط این چهار ربع باشد در هر ربعی که احد الاعتدالین بر منتصف آن بود زیرا که باشد از مطالع خودش بر پنج درجه و ربعی که احد الانقلابین بر منتصف او بود کمتر بود از مطالعش بر پنج درجه پس تفاوت میان طلوع ربعی تا طلوع ربع ده درجه باشد و مطالع هر چهار قوس که ابتدا ایشان از هر نقطه اعتدال متساوی بود مانند ده درجه اول حمل و ده درجه اول میزان و ده درجه آخر حوت و ده درجه آخر سنبله متساوی بود و مطالع هر برجی برابر مغارب آن برج بود این همه که گفتیم در خط استوا بود اما در آفاق مایله نصف با نصف طلوع کند اگر متحد با اعتدالین باشد و ربع با ربع طلوع نکند بلکه ربعی که یکطرفش اعتدال بود که چون کوکب بتوالی از و گذرد بجانب قطب ظاهر شود با کمتر از ربع معدل طلوع کند بمقدار تعدیل النهار کلی یعنی تعدیل النهار مقدار منقلب ظاهر و ربعی که یکطرفش اعتدال دیگر بود با بیشتر از ربع معدل طلوع کند هم بمقدار تعدیل النهار مذکور پس مطالع نصفی که بر منتصف او اعتدال او بود کمتر از مطالع نصف دیگر بود باربعه امثال تعدیل النهار کلی و از آنچه گفتیم حکم دو نصف متحد با انقلابین معلوم شد اما حکم دو نصف متحد با اعتدالین یک بود لیکن در یکنیمه بر ولاء و در یکنیمه دیگر بخلاف ولاء پس مطالع برج حمل برابر بود با مطالع برج حوت و مطالع دو برج حمل و ثور برابر با مطالع دو برج حوت و دلو بر این قیاس پس هر دو قوس که ابتدای ایشان از دو نقطه اعتدال متساوی باشد مطالع ایشان برابر بود و مطالع هر برجی با مغارب نظیرش برابر بود و مطالع هر برجی در افق شمالی برابر بود با مغارب آن برج در افق جنوبی که عرضش برابر آن افق شمالی بود و مطالع جزئی از فلک البروج قوسی بود از معدل میان اول حمل

و نقطه اعتدال که با آن جزو از فلک البروج طلوع کند بر توالی و ابتدای مطالع از
اعتدال ربیعی گیرند و یعنی مطالع استوائیه را ابتدا از اول جدی گیرند و آن
ابتدای انقلاب شتویست برای آنکه در عمل ظاهر شد

باب هفتم

در بیان درجه ممر و درجه طلوع و درجه غروب درجه ممر کوکب درجه باشد از فلک
البروج که با کوکب بهم از نصف النهار گذرند و چون کوکبی بر احدی المنقلبین
باشد یا عدیم العرض بود درجه کوکب بعینها درجه ممر باشد و الا درجه نقطه
دیگر باشد از فلک البروج و قوس ما بینهما اختلاف ممر گویند پس اگر درجه کوکب در
نصف بود که از منقلب ظاهر است یا منقلب خفی بیش از کوکب بنصف النهار رسد
اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و بعد از کوکب بنصف النهار رسد
اگر عرضش در جانب قطب خفی بود و اگر درجه کوکب در نصف دیگر بود
بعکس این باشد یعنی بعد از کوکب بنصف النهار رسد اگر عرض کوکب در
جانب قطب ظاهر بود و بیش از کوکب رسد اگر عرضش در جانب قطب
دیگر باشد و درجه طلوع درجه را گویند از فلک البروج که با کوکب
بهم طلوع کند و درجه غروب درجه را گویند که با کوکب بهم غروب کند و حکم
درجه طلوع و غروب در خط استوا بعینه حکم درجه ممر باشد بی تفاوت
واما در غیر خط استوا در افقی که عرضش زیاده از میل کلی بود کوکب بیش
از درجه اش غروب کند اگر عرض کوکب در جهت قطب خفی باشد یعنی
بعد از درجه طلوع کند و بیش از درجه غروب کند و در افقی که عرضش
مساوی میل کلی باشد حکم طلوع و غروب همین است بعینه جز آنکه اگر کوکب
در اعتدال باشد که چیزی از و بگذرد و در جانب قطب خفی شود با درجه اش
بهم غروب کند و در باقی آفاق مایله منطقة البروج بل و نقطه که بعد هر یک از

اعتدال

اعتدال که چون کوکب از او گذرد و در جانب قطب خفی شود چون بعد نقطه بود
که سمت الرأس گذرد از منقلب ظاهر به و قطعه مختلف منقسم شود یکی صغری
و بر منتصفش اعتدال مذکور بود و دیگری عظمی و بر منتصفش اعتدال
دیگر بود پس اگر درجه کوکب در احد المنقلبین بود کوکب با درجه اش
با هم طلوع کند و اگر درجه کوکب یکی از درجات قطعه صغری باشد بعد از
درجه اش طلوع کند اگر عرض کوکب در جانب قطب ظاهر باشد و بیش از
درجه اش طلوع کند اگر عرض در جانب قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب از
درجات قطعه عظمی بود حکم بعکس بود یعنی کوکب بیش از درجه اش طلوع
کند اگر عرض در جانب ظاهر باشد و بعد از درجه اش طلوع اگر عرض
در جانب قطب خفی باشد و نیز منطقة البروج بدو نقطه دیگر که نظیر آن
دو نقطه باشد بدو قطعه مختلف منقسم شود و قطعه صغری و نظیر صغری
مذکور و قطعه عظمی نظیر قطعه عظمی مذکور بود پس اگر درجه کوکب یکی از این
دو نقطه باشد کوکب با درجه اش با هم غروب کنند و اگر یکی از درجات
صغری باشد کوکب بیش از درجه اش غروب کند اگر عرض در
جانب قطب ظاهر باشد و بعد از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب
قطب خفی باشد و اگر درجه کوکب یکی از درجات قطعه عظمی باشد حکم
بعکس این بود یعنی کوکب بعد از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب
قطب ظاهر بود و بیش از درجه اش غروب کند اگر عرض در جانب قطب
خفی بود و بباید دانست که هر کوکب که درجه طلوع او در جانب نصف
بود که میان شمس و نظیر جزو اوست آن کوکب بروز طلوع کند و اگر
در نصف دیگر بود آن کوکب بشب طلوع کند و درجه غروب کوکب اگر در

نصف اول باشد شب غروب کند واگر در نصف دیگر باشد بروز غروب کند

باب هشتم در بیان صبح وشفق صبح روشناییست که در جانب مشرق
پیش از طلوع آفتاب پیدا شود وشفق روشناییست که بعد از غروب آفتاب
در جانب مغرب باقی ماند وصبح وشفق بشکل متشابه اند وبوضع متقابل چه
در اول ظهور صبح روشنائی بغایت ضعیف وطولانی میباشد وان را
صبح کاذب می نامند وبعد از ان روشنائی بر افق پهن می شود وان را
صبح صادق میگویند وبعد از ان سرخی میگراید تا وقتی که آفتاب طلوع
کند وشفق بعکس این است چه بعد از غروب آفتاب در افق غربی سرخی
ظاهر می شود وبعد از ان بیاض عریض وبعد از ان بیاض باریک طولانی
تا انگاه که بکلی منتفی شود وبتجربه وامتحان معلوم شده است که در ابتدای
صبح وانتفای شفق انحطاط آفتاب هژده درجه ونیم باشد ووقتی که
آفتاب در منقلب ظاهر بود واخر شفق باول صبح متصل شود چه غایت انحطاط
آفتاب درین عرض درین وقت هیجده درجه نمی گذرد ودر افق که
عرضش زیاده از مذکور باشد شفق بنهایت نارسیده صبح پیدا شود
چه تمام عرض این بلد کمتر از هیجده ویکدرجه ونیم است پس بعد منقلب
ظاهر از نقطه شمال کمتر از هیجده بود پس در حالتی که آفتاب در
منقلب ظاهر بود طلوع صبح پیش از تمام غروب شود

باب نهم در بیان تاریخ سال وماه واجزای ان از شبانروز وساعات
وچون از همه اجرام سماوی آفتاب وماه اظهر است گردش سال
بدور آفتاب نهاده اند ومدت یکدور آفتاب را یعنی از
هنگام مفارقت او از نقطه چون اول حمل مثلا تا بوقت معاودت
او بان نقطه یکسال اعتبار کرده اند وگردش ماه بدور ماه نهاده اند یعنی از
هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب چون اجتماع یا هلال کنند تا بوقت
معاودت او بهمان وضع یکماه اعتبار کرده اند وچون دوازده ماه
نزدیکست بیکدور آفتاب بعضی دوازده ماه را یکسال گرفته اند و
این را سال قمری می گویند وان دیگر را سال شمسی خوانند وچون دور
ماه نزدیک است بمدت سیر آفتاب در یکبرج یکماه اعتبار کرده واینماه شمسی
گویند وان دیگر را ماه قمری پس هر یک از سال وماه شمسی وقمری
باشد وشبانروزی حوالی است یکی حقیقی وان نزد منجمان ولایت ها
ومغرب زمین از نیم روز است تا نیم روز دیگر ونزد منجمان خطا وتغفور
از نیم شب است تا نیم شب دیگر وبهر دو اصطلاح مقدار شب وروز بحسب
اختلاف افاق مختلف نشود چه آن بمقدار یکدوره معدل است با مطالع
استوا با قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع کرده است از نیم روز تا نیم
روز دیگر یا از نیم شب تا نیم شب دیگر ونزد عرب واهل شرع از
اول شب تا اول شب دیگر ونزد بعض دیگر از اول روز است تا
اول روز دیگر ودرین دو اصطلاح مقدار شبانروز در هر افقی جزوی
دیگر می شود وچون شبانروزی حقیقی اطلاق کنند مراد مصطلح
منجمان باشد دوم شبانروز وسطی وان مقدار یکدوره فلک
اعظم است با سیر وسط شمس که پنجاه ونه دقیقه وهشت ثانیه و
بیست ثالثه باشد وچون مطالع قوسی که آفتاب بسیر خاصه خود قطع
میکند مختلف است از دو جهت یکی انکه سیر آفتاب گاه سریع میباشد
وگاه بطی چنانکه پیشتر معلوم شده است پس قوسی که آفتاب بسیر خود قطع کند

گاه زیر از وسط می‌شود و گاه کمتر دوم آنکه بر تقدیر که حرکت آفتاب بسرعت و بطوء مختلف نشدی و دایم قوسهای متساوی قطع کردی مطالع این قوسها چنانچه پیشتر ازین معلوم شده است مساوی نمی‌بود پس باین دو سبب مقدار شبانروزی حقیقی و شبانروز وسطی مختلف می‌شود چنانکه گاه شبانروز حقیقی زیاده از شبانروز وسطی می‌شود و گاه بعکس این و این تفاوت را تعدیل الایام گویند وان در یک روز و دو روز معلوم نشود اما چون مدت بسیار شود محسوس شود و روز نزد منجمان فارس و روم از طلوع مرکز آفتاب است تا غروب آن و نزد اهل شرع از طلوع صبح صادق است تا غروب تمام جرم شمس و چون روز معلوم شد اصطلاحی شب نیز بآن معلوم شود چه ابتدای این از انتهای شب است و ابتدای این انتهای آن و هر یک از شبانروز وسطی و حقیقی را به بیست و چهار قسمت متساوی کنند وان را ساعات مستویه و معتدله نیز گویند و اقسام حقیقی را ساعات حقیقی گویند و نیز هر یک از روز و شب را به دوازده قسم متساوی کنند وان را ساعات معوجه و زمانیه نیز گویند و اول مدتی که دران سرحادثه عظیمه واقع شده باشد چون ظهور ملتی یا دولتی یا طوفانی یا زلزله یا مثل اینها آنرا مبدأ سازند تا ضبط اوقات تواریخ دیگر کرخواهند که کنند بان مبدأ نسبت کنند وانرا تاریخ خوانند و آن بحسب اصطلاح هر قومی چیزی دیگر باشد و آنچه مشهور است تاریخ هجرة است و تاریخ فرس و تاریخ روم و تاریخ ملکی اما تاریخ هجر اول او اول محرم است که پیغمبر علیه السلام از مکه بمدینه هجرة فرموده است و اهل شرع ماههای این تاریخ را از رؤیت هلال تا رؤیت هلال گیرند وان هرگز از سی روز زیاده نباشد و از بیست و نه روز کمتر نه و تا چهار ماه متوالی سی می‌آید و زیاده نه و تا سه ماه

متوالی

متوالی بیست و نه بیت و نه آید و زیاده نه و هر دوازده ماه را سال گیرند و اسامی ماههای ایشان از غایت شهرت از ذکر مستغنی است و منجمان محرم را سی روز گیرند و صفر را بیست و نه و هم چنین یکماه را سی و یکماه را بیست و نه تا آخر سال و در هر سی سال یازده بار ذی حجه را سی گیرند وان در سال دوم و پنجم و هفتم و دهم و سیزدهم و پانزدهم و هجدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و نهم باشد و این پانزده سال سالهای کبیسه بود و در لفظ بهزیجوح اذوط جمع است و بعضی بجای پانزدهم شانزدهم را کبیسه دارند پس ترتیب بهزیجهح اذوط باشد و اما تاریخ فرس اول او اول سال جلوس یزدجرد بن شهریار است و هر سیصد و شصت و پنج روز را یک سال گیرند و ماههای سی روز سی روز گیرند و پنج روز زاید را بعضی در آخر آبانماه گیرند و بعضی در آخر سال گیرند و نام ماههای ایشان اینست فروردینماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه آبانماه آذر ماه دیماه بهمن ماه اسفندار ماه و اما تاریخ رومی مبدأ او بعد از وفات اسکندر فیلقوس رومی بوده است به دوازده ماه شمسی و سیصد و شصت و پنج روز و ربعی را با زیادة و نقصان سال گیرند و ماههای ایشان نیز دوازده باشد از انجمله هفت ماه را هر ماه سی و یک روز شمرند و چهار ماه را سی روز و یکماه را بیست و هشت روز شمرند و در چهار سال یکبار آنماه را بسبب اجتماع ارباع مذکور بیست و نه روز شمرند وان سال را سال کبیسه گویند و تفصیل نامهای ماهها و عدد روزها اینست تشرین الاول سی و یک روز تشرین الآخر سی روز کانون الاول سی و یک روز کانون الآخر سی و یک روز شباط بیست و هشت روز آذر

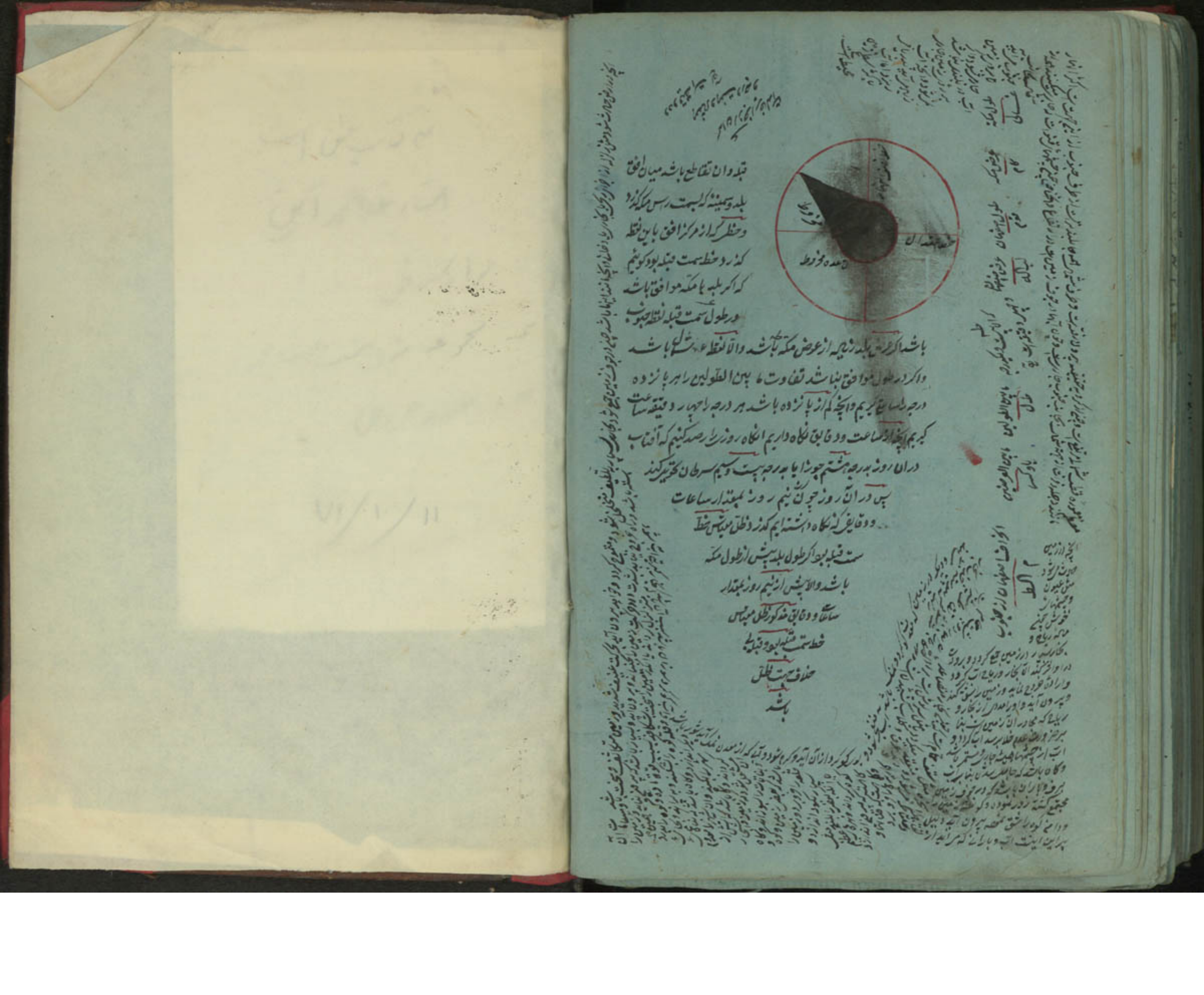
سی و یکروز نیسان سی روز ایار سی و یکروز حزیران سی روز تموز سی و یک روز
آب سی و یک روز ایلول سی روز اما تاریخ ملکی مبداء ان روز جمعه دهم رمضان
سنه احدی و سبعین و اربعمایه از هجرت است و هر سیصد و شصت و پنج روز
ربعی الاکسری سالی گیرند و اول ان سال روزی را گیرند که در نصف النهار
ان روز افتاب بحمل امده باشد و همچنین ماهها را از نزول افتاب بهر برجی و
بعضی ماهها را همین سی روز سی روز گیرند تا عدد ایام در اوراق تقاویم مختلف
نشود و اسامی ماههای این تاریخ بعینه اسامی ماههای فرس باشد الا انکه این
ماهها را بجلالی مقید کنند و انها را بقدیم و پنج روز باقی را در اخر سال گیرند و
هر چهار سی یا پنج سال یک روز زیاده کنند تا ان پنج روز شش شود

باب دهم در بیان ظل و انچه تعلق بان دارد مقیاس ظل عمودی
باشد که قایم باشد بر سطح افق یا بر سطحی که قایم باشد بر هر یک از سطح افق و
سطح دایره ارتفاع نیز از جانب نیز یعنی مقیاس موازی افق باشد و در
سطح دایره ارتفاع بود و از سطحی که بر او قایم شده باشد در جانبی باشد
که نیز از ان سطح در ان جانب بود و ظل خطی بود مستقیم در سطحی که مقیاس بر او
قایم باشد میان قاعده مقیاس و طرف خط شعاعی که بر سر مقیاس
گذرد و اگر مقیاس موازی افق باشد ان را ظل اول و ظل معکوس
خوانند و اگر قایم بر سطح افق باشد ان را ظل دوم و ظل مستوی خوانند
و خطی که واصل باشد بر سر مقیاس و سر ظل ان را قطر ظل خوانند و اول
که نیز از افق طلوع کند ظل او منعدم باشد و بعد از ان حادث شود و نیز اید
ارتفاع می افزاید تا اگر بسمت راس رسد ظل اول نامتناهی شود و ظل دوم
بر عکس این باشد یعنی چنین نیز بر افق باشد ظل دوم نامتناهی بود و نیز اید ارتفاع

متناقص

متناقص میشود تا چون نیز بسمت راس رسد منعدم گردد و تقدیر ظل باجزای مقیاس
کنند و مقیاس ظل اول را بشصت جزء قسمت کنند و مقیاس ظل دوم را گاه
بدوازده قسم کنند و ان را اصابع گویند و گاه بهفت قسم کنند و ان را اقدام
گویند و چون ظل دوم منعدم شود یا بغایت کوتاه رسد و ان را فی زوال گویند
اول وقت ظهر باشد و اول وقت عصر نزد شافعی الکاه که ظل حادث زیاده شود
بر فی زوال بقدر قامت مقیاس و نصف قامت مقیاس نزد حنیفه

باب یازدهم در معرفه خط نصف النهار و سمت قبله زمین را هموار کنند بر وجهی
که اگر اب بر ان ریزند از همه جانب سیلان کند برابر و برای التسویه زمین
الت سازند مثلث متساوی الساقین و بر منتصف قاعده او نشانی کنند و از
راس مثلث شاقولی بیاویزند و سطح زمین را چنان سازند که این مثلث بر هر
طرف که گردانند شاقول بر ان نشان اید پس دایره بر ان زمین رسم کنند
و بر مرکز دایره مقیاس ظل نصف کنند و طریق اسهل انست که مقیاس را مخروط
مستدیر قایم سازند و بر مرکز دایره مذکور دایره رسم کنند که قاعده
مقیاس بر این دایره تمام منطبق شود و مخرج و مدخل ظل را از این دایره نشان
کنند و قوسی که میان هر دو نشانات است تنصیف کنند و از مرکز
خطی اخراج کنند و ان خط خط نصف النهار است و چون خط دیگر بر او
عمود سازند خط اعتدال باشد و لاجرم دایره را
مذکور بین دو خط بچهار ربع شود هر ربعی
از این دایره را بنود قسم متساوی تقسیم
کنند و این دایره را دایره هندیه گویند
و صورتش اینست و اما بجهة معرفت سمت



قبله وان تقاطع باشد میان افق
بلد وسمینه که بسمت راس مکه گذرد
و خط که از مرکز افق باین نقطه
گذرد خط سمت قبله بود گوئیم
که اگر بلد با مکه موافق باشد
در طول سمت قبله نقطه جنوب
باشد اگر عرض بلد زیاده از عرض مکه باشد والا نقطه شمال باشد
واگر در طول موافق نباشد تفاوت ما بین الطولین را هر پانزده
درجه را ساعتی گیریم وانچه کم از پانزده باشد هر درجه را چهار دقیقه ساعت
گیریم انچه از ساعت ودقایق نگاه داریم انگاه روزی را رصد کنیم که آفتاب
دران روز بدرجه هشتم جوزا یا بدرجه بیست وسیم سرطان تحویل کند
پس دران روز چون نیم روز بمقدار ساعات
ودقایق که نگاه داشته ایم گذرد ظل مقیاس خط
سمت قبله بود اگر طول بلد بیش از طول مکه
باشد والا پیش از نیم روز بمقدار
ساعات ودقایق مذکور ظل مقیاس
خط سمت قبله بود و قبله
خلاف جهت ظل
باشد

